



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

آداب الصلوة

آداب نماز

امام خمینی

فصل اول
در بیان آداب نماز

۱۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موسوعة الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد 48 آداب نماز

نويسنده:

آيت الله العظمى سيد روح الله موسى خميني قدس سره

ناشر چاپي:

موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني رحمه الله عليه

ناشر دييجيتالي:

مركز تحقيقات رايانه اي قائميه اصفهان

فهرست

| | |
|----|--|
| ۵ | فهرست |
| ۱۵ | موسوعه الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد ۴۸ آداب نماز |
| ۱۵ | مشخصات کتاب |
| ۱۵ | اشاره |
| ۱۹ | فهرست اجمالی |
| ۲۲ | مقدمه ناشر |
| ۳۲ | مقدمه در بیان آن که از برای نماز باطنی است |
| ۳۸ | مقاله اولی: در آدابی که در تمام حالات نماز بلکه در تمام عبادات و مناسک ضرور است |
| ۳۸ | اشاره |
| ۴۰ | فصل اول: در توجه به عزّ ربوبیت و ذلّ عبودیت |
| ۴۰ | اشاره |
| ۴۱ | در بیان قول امام (علیه السلام): «العبودیة جوهره کنهها الربوبیة» |
| ۴۴ | فصل دوم: در مراتب مقامات اهل سلوک |
| ۴۷ | فصل سوم: در بیان خشوع است |
| ۵۱ | فصل چهارم: در بیان طمأنینه است |
| ۵۵ | فصل پنجم: در بیان محافظت عبادت از تصرف شیطان است |
| ۵۹ | فصل ششم: در بیان نشاط و بهجت است |
| ۵۹ | اشاره |
| ۶۱ | در بیان مراعات و اهمیت آن |
| ۶۵ | فصل هفتم: در بیان تفهیم است |
| ۶۹ | فصل هشتم: در بیان حضور قلب است |
| ۶۹ | اشاره |
| ۷۴ | غرورها و دام های شیطانی |
| ۷۷ | فصل نهم: در ذکر شمه ای از احادیث اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم راجع به ترغیب حضور قلب |

| | |
|-----|--|
| ۸۰ | فصل دهم: در دعوت به تحصیل حضور قلب |
| ۸۰ | اشاره |
| ۸۲ | بیان طریقه تحصیل حضور قلب |
| ۸۴ | فصل یازدهم: در بیان دواء نافع برای علاج هرزه گردی و فزار بودن خیال که از آن تحصیل حضور قلب نیز شود |
| ۸۸ | فصل دوازدهم: در اشاره به آن که حبّ دنیا منشأ تشّت خیال و مانع از حضور قلب است و در بیان علاج آن به قدر میسور |
| ۸۸ | اشاره |
| ۸۹ | در بیان علاج حبّ دنیا |
| ۹۳ | تتمیم: در اعراض دادن نفس است از دنیا |
| ۹۶ | مقاله ثانیه: در مقدمات نماز است و ذکر بعض آداب قلبیه آن |
| ۹۶ | اشاره |
| ۹۸ | مقصد اول: در طهارت است |
| ۹۸ | اشاره |
| ۹۸ | فصل اول: در بیان آداب اجمالی طهور است |
| ۱۰۲ | فصل دوم: در اشاره به مراتب طهور است |
| ۱۰۵ | فصل سوم: در آداب قلبیه سالک است هنگام توجه به آب برای طهارت |
| ۱۱۰ | فصل چهارم: در طهور است |
| ۱۱۳ | فصل پنجم: در شمه ای از آداب وضو است به حسب باطن و قلب |
| ۱۱۳ | اشاره |
| ۱۱۶ | وصل: در بیان سرّ وضو و اشاره به خطیئه آدم (علیه السلام) و مظاهر آن |
| ۱۱۹ | فصل ششم: در غسل است و آداب قلبیه آن |
| ۱۱۹ | باطن جنابت |
| ۱۲۱ | حدیث نبوی راجع به سرّ غسل جنابت |
| ۱۲۳ | فصل هفتم: در پاره ای از آداب باطنیه ازاله نجاست و تطهیر از اخبث است |
| ۱۲۳ | اشاره |
| ۱۲۶ | لزوم خروج از افراط و تفریط و جمع بین ظاهر و باطن شریعت |
| ۱۳۰ | وصل: در ذکر حدیثی از مصباح الشریعه |

- ۱۳۴ ----- مقصد دوم: در شمه ای از آداب لباس است
- ۱۳۴ ----- اشاره
- ۱۳۴ ----- مقام اول: در آداب مطلق لباس است
- ۱۳۴ ----- اشاره
- ۱۳۸ ----- در بیان آن که لباس پست گاهی تکبر آورد
- ۱۴۰ ----- مقام دوم: در پاره ای از آداب لباس مصلی است
- ۱۴۰ ----- اشاره
- ۱۴۰ ----- باب اول: در سر طهارت لباس است
- ۱۴۰ ----- اشاره
- ۱۴۳ ----- مراتب تطهیر قلب
- ۱۴۵ ----- باب دوم: در اعتبارات قلبیه ستر عورت است
- ۱۴۵ ----- اشاره
- ۱۴۷ ----- در بیان نسبت دنیا به آخرت
- ۱۴۹ ----- وصل: در ذکر حدیثی از مصباح الشریعة
- ۱۵۴ ----- مقصد سوم: در آداب قلبیه مکان مصلی است
- ۱۵۴ ----- اشاره
- ۱۵۴ ----- فصل اول: در معرفت مکان است
- ۱۵۴ ----- اشاره
- ۱۵۷ ----- وصل: در ذکر حدیثی از مصباح الشریعة
- ۱۶۰ ----- فصل دوم: در بعض آداب اباحه مکان است
- ۱۶۲ ----- مقصد چهارم: در آداب قلبیه وقت است
- ۱۶۲ ----- اشاره
- ۱۶۲ ----- فصل اول: در وقت و آداب آن است
- ۱۶۵ ----- فصل دوم: در مواظبت از وقت
- ۱۶۵ ----- اشاره
- ۱۶۶ ----- احادیث مربوط به احوال معصومین در وقت نماز

| | |
|-----|--|
| ۱۷۰ | مقصد پنجم: در بعضی آداب استقبال است |
| ۱۷۰ | اشاره |
| ۱۷۰ | فصل اول: در سرّ جملی استقبال است |
| ۱۷۱ | فصل دوم: در بعضی از آداب قلبیه استقبال است |
| ۱۷۱ | اشاره |
| ۱۷۵ | وصل: در ذکر حدیثی از مصباح الشریعه |
| ۱۷۸ | مقاله نالته: در مقارنات نماز است |
| ۱۷۸ | اشاره |
| ۱۸۰ | باب اول: در بعضی آداب اذان و اقامه است |
| ۱۸۰ | اشاره |
| ۱۸۰ | فصل اول: در سرّ جملی و آداب اجمالیه آنها است |
| ۱۸۴ | فصل دوم: در بعضی از آداب و اسرار تکبیرات اذان و اقامه است |
| ۱۹۰ | فصل سوم: در بعضی آداب شهادت به الوهیت است و بیان ارتباط آن با اذان و نماز |
| ۱۹۰ | اشاره |
| ۱۹۲ | تنبیه عرفانی: در مراتب شهادت |
| ۱۹۴ | وصل: در ذکر حدیث معراج و بدو اذان |
| ۱۹۶ | فصل چهارم: در بعضی آداب شهادت به رسالت است و در آن اشاره به شهادت به ولایت است |
| ۱۹۶ | اشاره |
| ۱۹۹ | بیان ارتباط شهادت به رسالت به اذان و اقامه |
| ۲۰۱ | نکته عرفانیه: راجع به حدیث معراج |
| ۲۰۲ | شهادت به ولایت و امارت مؤمنین |
| ۲۰۵ | فصل پنجم: در بعضی از آداب «حَتِیَعَلَات» است |
| ۲۰۵ | اشاره |
| ۲۰۷ | وصل و تتمیم: در ذکر حدیثی راجع به اذان و اقامه |
| ۲۱۰ | باب دوم: در قیام است |
| ۲۱۰ | اشاره |

| | |
|-----|---|
| ۲۱۰ | فصل اول: در سرّ جملی قیام است |
| ۲۱۱ | فصل دوم در آداب قیام است |
| ۲۱۱ | اشاره |
| ۲۱۸ | در موعظه ای حسنه |
| ۲۲۲ | باب سوم: در بیّز تیت و آداب آن است |
| ۲۲۲ | اشاره |
| ۲۲۲ | فصل اول: در حقیقت تیت است در عبادات |
| ۲۲۲ | اشاره |
| ۲۲۳ | وسوسه و مکاید شیطان |
| ۲۲۶ | علاج وسوسه |
| ۲۲۷ | فصل دوم: در اخلاص است |
| ۲۳۱ | فصل سوم: در بیان بعضی مراتب اخلاص است به طریق اجمال به طوری که مناسب با وضع این اوراق است |
| ۲۳۴ | فصل چهارم: در ترغیب به اخلاص است |
| ۲۴۲ | فصل پنجم: ذکر بعض درجات دیگر اخلاص |
| ۲۴۲ | اشاره |
| ۲۴۷ | حدیثی در احوال سید سجاد (علیه السلام) |
| ۲۵۰ | باب چهارم: در ذکر شمه ای از آداب قرائت و پاره ای از اسرار آن |
| ۲۵۰ | اشاره |
| ۲۵۰ | مصباح اول در آداب مطلقه قرائت قرآن شریف است |
| ۲۵۰ | اشاره |
| ۲۵۰ | فصل اول: در تعظیم است |
| ۲۵۰ | اشاره |
| ۲۵۲ | در بیان عظمت قرآن |
| ۲۵۵ | فصل دوم: در بیان مقاصد و مطالب و مشتملات کتاب شریف الهی به طریق اجمال و اشاره |
| ۲۶۳ | فصل سوم در طریق استفاده از قرآن شریف |
| ۲۶۷ | فصل چهارم در رفع موانع استفاده از قرآن |

- ۲۶۷ - اشاره -
- ۲۶۸ - حجاب خودبینی -
- ۲۶۹ - حجاب آراء فاسده -
- ۲۷۴ - حجاب معاصی -
- ۲۷۶ - حجاب حبّ دنیا -
- ۲۷۷ - فصل پنجم: در بیان تفکر است -
- ۲۸۱ - فصل ششم: در تطبیق است -
- ۲۸۵ - خاتمه: در ذکر ترجمه پاره ای از روایات شریفه است برای تتمیم فائده و تبرک به کلام عترت طاهره -
- ۲۹۰ - مصباح دوم: در ذکر شمه ای از آداب قرائت است در خصوص نماز -
- ۲۹۰ - اشاره -
- ۲۹۰ - فصل اول: مراتب قراء در قرائت نمازی -
- ۲۹۰ - اشاره -
- ۲۹۷ - تکمیل: بیان آن که تمام نماز بین حق و خلق منقسم است -
- ۲۹۹ - فصل دوم: در بعض آداب استعاذه است -
- ۲۹۹ - اشاره -
- ۳۰۷ - تتمیم و نتیجه: نتیجه کلام در استعاذه -
- ۳۰۸ - فصل سوم: در بیان ارکان استعاذه است -
- ۳۱۵ - فصل چهارم: در بعض آداب تسمیه است -
- ۳۲۲ - فصل پنجم: در بیان اجمالی از تفسیر سوره مبارکه «حمد» و در آن شمه ای از آداب تحمید و قرائت است -
- ۳۲۲ - تفسیر «بسم الله الرحمن الرحيم» -
- ۳۲۲ - اشاره -
- ۳۳۱ - تحقیق عرفانی: در بیان نکته تقدیم «رحمان» بر «رحیم» -
- ۳۳۲ - بحث و تحصیل: در بیان اشتقاق لفظ «رحمان» و «رحیم» -
- ۳۳۶ - در تفسیر «الحمد لله» -
- ۳۳۶ - اشاره -
- ۳۳۹ - نقل و تحقیق: در حقیقت «حمد» پیش عامه و خاصه -

- ۳۴۲ تتمیم: در فضیلت «الحمد لله» عقلاً و نقلاً
- ۳۴۳ تفسیر «رب العالمین»
- ۳۴۳ اشاره
- ۳۴۶ تنبیه: در اشتقاق لفظ «عالمین»
- ۳۴۸ تنبیه آخر: بیان تناسب «رب العالمین» با تحمید
- ۳۵۲ ایقاز ایمانی: در بیان ربوبیت حق تعالی از عالمیان
- ۳۵۴ تفسیر (الزَّخْمَنِ الرَّحِيمِ)
- ۳۵۶ تفسیر (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ)
- ۳۵۶ اشاره
- ۳۵۸ تحقیق حکمی: کیفیت مالکیت حق و حقیقت آن
- ۳۶۰ وجه اختصاص (مَالِكِ) به (يَوْمِ الدِّينِ)
- ۳۶۲ الهام عرشى: در بیان عرش و نکته ذکر اسماء شریفه در سوره حمد
- ۳۶۴ تنبیه عرفانی: در ترتیب اسماء اربعه شریفه
- ۳۶۶ تنبیه ادبی: در بیان معنی «دین» است
- ۳۶۷ تفسیر (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)
- ۳۶۷ اشاره
- ۳۶۸ تنبیه اشراقی: نکته عدول از غیبت به خطاب
- ۳۷۰ تحقیق عرفانی: در نکته اتیان به صیغه متکلم مع الغير
- ۳۷۲ تنبیه و نکته: در وجه تقدیم (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) بر (إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)
- ۳۷۳ فائده عرفانی: بیان آن که حصر در این آیات از مقامات کمال نیست
- ۳۷۴ ایقاز ایمانی: در موعظت اصحاب سلوک و عبادت
- ۳۷۵ فرع فقهی: در جواز قصد انشاء در (إِيَّاكَ نَعْبُدُ و...)
- ۳۷۷ فائده: در معنی عبادت است
- ۳۷۹ تفسیر (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ...)
- ۳۷۹ اشاره
- ۳۸۱ تنبیه اشراقی و اشراق عرفانی: در بیان آن که حب کمال فطری است

- ۳۸۳ تنبیه ایمانی: در مراتب هدایت و صراط
- ۳۸۷ تنبیه عرفانی: بیان آن که برای هر موجودی صراطی خاص است
- ۳۸۸ نقل کلام لزیادة إفهام: نقل کلام شیخ جلیل بهایی □
- ۳۹۱ خاتمه: در اشاره به جامعیت سورة حمد
- ۳۹۴ تتمه: در ذکر بعضی روایات شریفه که در فضل این سورة مبارکه وارد شده است
- ۳۹۷ فصل ششم: در شمه ای از تفسیر سورة مبارکه «توحید»
- ۳۹۷ اشاره
- ۴۰۴ تنبیه حکمی: در قول حکما در صفات ثبوتیه و سلبیه
- ۴۰۶ تنبیه عرفانی: در نعت کتاب و نبوت و شریعت نبی ختمی (صلی الله علیه و آله)
- ۴۱۰ تفسیر حکمی: در تفسیر سورة شریفه مطابق بیان شیخ استاد
- ۴۱۲ حکمه مشرقیه: در اشمال سورة شریفه بر جمیع شؤون الهیه
- ۴۱۲ تتمیم: در ذکر حدیث باقری در تفسیر سورة توحید
- ۴۱۵ خاتمه: احادیث شریفه در فضل سورة توحید
- ۴۱۷ فصل هفتم: در شمه ای از تفسیر سورة مبارکه «قدر» به قدر مناسبت این اوراق
- ۴۱۷ تفسیر (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ)
- ۴۱۷ اشاره
- ۴۳۴ تنبیه عرفانی: در بیان عرفانی در تعلق بسم الله به سوره
- ۴۳۵ تتمه: در ذکر بعض روایات که در فضل «لیله القدر» وارد شده
- ۴۳۷ تفسیر (وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ)
- ۴۳۹ تفسیر (لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ)
- ۴۴۰ تنبیه عرفانی: در بیان يوم القدر و حقیقت آن
- ۴۴۱ تفسیر (تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ...)
- ۴۴۱ اشاره
- ۴۴۱ امر اول: ذکر صنوف ملائکه الله تعالی و اشاره به حقیقت آنها علی الاجمال
- ۴۴۵ امر دوم: در بیان کیفیت تنزل ملائکه الله است بر ولی امر
- ۴۴۷ امر سوم: در مکاشفه رسول خدا و ائمه هدی (علیهم السلام) در لیله القدر

- ۴۴۸ تفسیر (سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ)
- ۴۴۸ اشاره
- ۴۴۹ تنبیه عرفانی: در حقیقت سلام تا مطلع فجر
- ۴۴۹ خاتمه: در بیان آن که این سوره نسبت رسول (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) است
- ۴۵۱ اعتذار: عذر از طغیان قلم و بیان آن که این مطالب تفسیر به رأی نیست
- ۴۵۴ باب پنجم: در شمه ای از آداب و اسرار رکوع است
- ۴۵۴ اشاره
- ۴۵۴ فصل اول: در تکبیر قبل از رکوع است
- ۴۵۵ فصل دوم: در آداب انحناء رکوعی است
- ۴۵۷ فصل سوم: در رکوع صلات معراج است
- ۴۵۹ فصل چهارم: در ذکر حدیث مصباح الشریعه
- ۴۶۱ فصل پنجم: در رفع رأس از رکوع است
- ۴۶۴ باب ششم: در اشاره اجمالی به اسرار و آداب سجود است
- ۴۶۴ اشاره
- ۴۶۴ فصل اول: در سرّ جملی آن است
- ۴۶۵ فصل دوم: در حدیث مصباح الشریعه
- ۴۶۷ فصل سوم: در ذکر سجود و رکوع
- ۴۷۰ فصل چهارم: در بعض اسرار سجده و ذکر آن و رفع رأس است
- ۴۷۲ باب هفتم: در اشاره اجمالی به آداب تشهد است
- ۴۷۲ اشاره
- ۴۷۲ فصل اول: در شهادت به وحدانیت و رسالت و بعض اسرار و آداب آن
- ۴۷۴ فصل دوم: در نقل حدیث مصباح الشریعه در این باب
- ۴۷۸ باب هشتم: در آداب سلام است
- ۴۷۸ اشاره
- ۴۷۸ فصل اول: در اشاره اجمالی به سرّ سلام و ادب آن
- ۴۷۹ فصل دوم: ذکر حدیث مصباح الشریعه در سرّ و ادب سلام

| | |
|-----|--|
| ۴۸۴ | خاتمه کتاب: در آداب بعضی از امور داخله و خارجه نماز است |
| ۴۸۴ | اشاره |
| ۴۸۶ | فصل اول: در تسبیحات اربعه است که در رکعت ثالث و رابع نماز خوانده می شود و اسرار و آداب قلبیه آن به قدر مناسب |
| ۴۸۹ | فصل دوم: در آداب قلبیه قنوت است |
| ۴۹۳ | فصل سوم: در تعقیب است |
| ۴۹۳ | اشاره |
| ۴۹۴ | تسبیحات صدیقه طاهره سلام الله علیها |
| ۴۹۷ | ختم و دعاء: در دعا به لسان عجز است |
| ۵۰۰ | فهرس |
| ۵۰۰ | اشاره |
| ۵۰۲ | ۱ - فهرست آیات کریمه |
| ۵۲۲ | ۲ - فهرست احادیث شریفه |
| ۵۳۶ | ۳ - فهرست اسماء معصومین (علیهم السلام) |
| ۵۴۰ | ۴ - فهرست اعلام |
| ۵۴۶ | ۵ - فهرست کتب وارده در متن |
| ۵۵۰ | ۶ - فهرست اشعار |
| ۵۵۲ | ۷ - فهرست منابع |
| ۵۶۸ | ۸ - فهرست مطالب |
| ۵۸۶ | درباره مرکز |

مشخصات کتاب

سرشناسه : خمینی، روح الله رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، 1368 - 1279

عنوان و نام پدیدآور : موسوعة الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد 48 آداب نماز/ تالیف امام خمینی

مشخصات نشر : [تهران]: موسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی(س)، بین الاقوامی امور، [1378].

مشخصات ظاهری : ص 552

شابک : 964-335-238-211000 ریال

یادداشت : اردو

یادداشت : عنوان اصلی: آداب الصلواہ.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : نماز

شناسه افزوده : موسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی(س). امور بین الملل

رده بندی کنگره : BP186/2 خ 404618 1378

رده بندی دیویی : 297/353

شماره کتابشناسی ملی : م 78-10916

اطلاعات رکورد کتابشناسی : رکورد کامل

آدرس سایت : <https://www.icpikw.ir>

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 3

اهدای کتاب به حجة الاسلام و المسلمین حاج سید احمد خمینی ... یازده

اهدای کتاب به خانم دکتر فاطمه طباطبایی ... سیزده

مقدمه: در بیان آن که از برای نماز باطنی است ... 3

مقاله اولی

در آدابی که در تمام حالات نماز

بلکه در تمام عبادات و مناسک ضرور است

و در آن چند فصل است:

فصل اول: در توجه به عزّ ربوبیت و ذلّ عبودیت ... 11

فصل دوم: در مراتب مقامات اهل سلوک ... 15

فصل سوم: در بیان خشوع است ... 18

فصل چهارم: در بیان طمأنینه است ... 22

فصل پنجم: در بیان محافظت عبادت از تصرف شیطان است ... 26

فصل ششم: در بیان نشاط و بهجت است ... 30

فصل هفتم: در بیان تفهیم است ... 36

فصل هشتم: در بیان حضور قلب است ... 40

فصل نهم: در احادیث اهل بیت راجع به ترغیب حضور قلب ... 48

فصل دهم: در دعوت به تحصیل حضور قلب ... 51

فصل یازدهم: در بیان دواء نافع برای تحصیل حضور قلب ... 55

فصل دوازدهم: در اشاره به آن که حب مانع از حضور قلب است ... 59

مقاله ثانیه

در مقدمات نماز است و ذکر بعض آداب قلبیه آن

و در آن چند مقصد است:

مقصد اول: در طهارت است ... 69

مقصد دوم: در شمه ای از آداب لباس است ... 105

مقصد سوم: در آداب قلبیه مکان مصلی است ... 125

مقصد چهارم: در آداب قلبیه وقت است ... 133

مقصد پنجم: در بعض آداب استقبال است ... 141

مقاله ثالثه

در مقارنات نماز است

و در آن چند باب است:

باب اول: در بعض آداب اذان و اقامه است ... 151

باب دوم: در قیام است ... 181

باب سوم: در سرّیت و آداب آن است ... 193

باب چهارم: در ذکر شمه ای از آداب قرائت و اسرار آن ... 221

باب پنجم: در شمه ای از آداب و اسرار رکوع است ... 425

باب ششم: در اشاره اجمالی به اسرار و آداب سجود است ... 435

باب هفتم: در اشاره اجمالی به آداب تشهد است ... 443

باب هشتم: در آداب سلام است ... 449

خاتمه کتاب: در آداب بعضی از امور داخله و خارجه نماز است ... 455

ص: 6

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين

اسرار و آداب باطنی نماز همواره مورد توجه عالمان ربانی بوده و تصانیف متعددی در بیان آن به نگارش درآمده است. کتاب های شهید ثانی، قاضی سعید قمی، آقا نجفی اصفهانی، آقا میرزا جواد ملکی تبریزی نمونه هایی از آن جمله اند. امام خمینی (س) نیز از این منظر، توجه و اهتمام فراوانی به نماز داشته و یک بار کتاب شریف «سر الصلاة» را برای تبیین کیفیت معراج عارفان کامل و سلوک معنوی عرفا تحریر نموده و بار دیگر کتاب حاضر را برای عموم مردم که در صدد بهره بردن از نماز و آداب قلبی آن هستند تا قدم در مسیر عروج ملکوتی نهند نگاشته اند. به تعبیر ایشان:

«پیش از این رساله ای فراهم آوردم که به قدر میسور از اسرار صلوات در آن گنجانیدم و چون آن را با حال عامه تناسبی نیست، در نظر گرفتم که سطری از آداب قلبیه این معراج روحانی را در سلك تحریر در آورم، شاید برادران ایمانی را از آن تذکری و قلب قاسی خود را تأثیری حاصل آید».

بدین ترتیب کتاب «آداب الصلاة» بالحنی خطابی و ارشادی با نثری شیوا، مسجع و غالباً متوازی، آمیخته به آیات قرآنی، احادیث عرفانی و ادعیه روحانی

تصنیف گردیده است.

امام خمینی (س) این کتاب را در یک مقدمه، سه مقاله و خاتمه تنظیم نموده و در مقدمه تصریح می فرماید که چنان که عدم رعایت آداب ظاهری نماز، موجب بطلان یا نقصان ظاهری آن می شود، عدم رعایت آداب باطنی نماز نیز سبب بطلان یا نقصان باطنی آن می گردد.

در مقاله اول به آداب عمومی عبادات همانند خشوع، طمأنینه، حفظ عبادت از تصرفات شیطانی و غیره پرداخته شده است و این مقاله به دلیل سریان آن در همه عبادات، یکی از پرفایده ترین آثار عرفانی - اخلاقی حضرت امام می باشد.

مقاله دوم به آداب باطنی شرایط و مقدمات نماز همانند طهارت و شرایط لباس و مکان مصلی و غیره می پردازد.

مقاله سوم به صورت تفصیلی به آداب قلبی افعال و اذکار نماز اختصاص دارد. حضرت امام در این مقاله یکایک اجزای نماز را مثل اذان و اقامه، قیام، نیت، تکبیر، رکوع و سجود، تشهد و سلام و قرائت، مورد بررسی قرار داده اند. ایشان در همین مقاله، تفسیر عرفانی سوره های حمد، توحید و قدر را بیان فرموده اند.

آداب باطنی تسبیحات اربعه، قنوت و تعقیبات را در خاتمه کتاب شرح داده اند.

امام خمینی (س) در ضمن فصول این کتاب، مباحث علمی فراوانی را برای شرح مقصود خویش گنجانیده اند همانند شرح صفات ثبوتیه و سلبیه، زبان قلب، افراط و تفریط اهل سلوک، جهات عظمت قرآن، برخی براهین اثبات حق تعالی.

ص: 8

کتاب «آداب الصلوة» همراه با شرح و تفسیر آن با عنوان «پرواز در ملکوت»؛ در دو جلد توسط انتشارات «نهضت زنان مسلمان» و سپس انتشارات «فیض کاشانی» در 593 صفحه در قطع وزیری به چاپ رسید. این شرح به کمک مباحثی برگرفته از «اسرار الصلوة» شهید ثانی، «اسرار الصلوة» قاضی سعید و «اسرار الصلوة» میرزا جواد ملکی تبریزی، به کوشش مرحوم آیت الله سید احمد فهری صورت پذیرفت. مرحوم فهری در چاپ های پس از انقلاب یادآور شده که «آداب الصلوة» امام خمینی در ضمن کتاب «پرواز در ملکوت» بدون ذکر صریح نام ایشان - به علت انتشار آن در دوران رژیم طاغوت - با توضیحات و تصرفاتی آورده شده و در آن با عنوان «استاد الهی ما» به مؤلف اشاره شده است. ولی در چاپ دوم که مصادف با پیروزی انقلاب اسلامی انجام گرفته نام امام صریحاً آورده شده و تقریباً تمام کتاب ایشان نیز در دو جلد «پرواز در ملکوت» گنجانده شده بود.

انتشارات ناصر و پیام آزادی تهران نیز در سال 1368 ش این کتاب را در 424 صفحه و انتشارات دار الکتاب قم در سال 1363 ش در دو جلد منتشر کردند.

سرانجام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) در سال 1370 ش کتاب را با عنوان «آداب الصلوة؛ آداب نماز» با کیفیتی متفاوت و در قطع وزیری منتشر کرد.

در آغاز چاپ مؤسسه دو هدیه نامه از سوی امام به فرزندش مرحوم حجة الاسلام والمسلمین حاج سید احمد آقا خمینی و عروش خانم دکتر فاطمه طباطبایی درج شده است.

در پاورقی این چاپ توضیحاتی ذکر شده و علاوه بر ترجمه جملات عربی متن، منابع اقوال و احادیث و نیز همه حواشی - به جز معدودی از آنها که امام

خود مرقوم فرموده - با علامت ستاره مشخص شده است.

در چاپ مؤسسه تعداد هزار نسخه از کتاب به همراه دست خط امام در 727 صفحه انتشار یافت تا مورد استفاده کتابخانه ها و افراد علاقه مند به آثار خطی قرار گیرد. شماره صفحات نسخه خطی در دو مورد سهواً تکرار شده که در نسخه چاپی ترتیب اعداد رعایت شده است. این نسخه در 727 صفحه منتشر گردیده که در برخی از صفحات نسخه دستخط، حاشیه هایی به قلم امام دیده می شود که بعداً توسط ایشان اضافه شده و برخی از آنها در نسخه چاپی نیامده است. این تقیصه در چاپ «موسوعة الإمام الخميني» اصلاح شده است. نکته قابل توجه این که فهرست تفصیلی این کتاب توسط امام در هفت صفحه نوشته شده و عنوان های کتاب بر اساس همان تنظیم گردیده است. نکته ظریف دیگر این که بخش هایی از دو صفحه 297 و 298 نسخه دست نویس از سوی امام خط خورده که طبعاً در نسخه چاپی نیامده است.

کتاب «آداب الصلوة» در سال 1406 ق / 1986 م به وسیله مرحوم آیت الله سید احمد فهری به زبان عربی ترجمه شده و با عنوان «الآداب المعنوية للصلوة» به وسیله مؤسسة الاعلمی للمطبوعات در بیروت چاپ شده است. در سال 1419 ق / 1999 م هم زمان با یکصدمین سالگرد تولد امام این کتاب چاپ مجدد شده و خلاصه آن نیز با عنوان «مختصر الآداب المعنوية للصلوة» در بیروت انتشار یافت. ترجمه کتاب به زبان اردو و فرانسه نیز از سوی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (س) انجام گرفت و ترجمه آن به زبان انگلیسی کار آقای سالار منافی می باشد.

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)

دفتر قم

ص: 10

کتاب آداب الصلوة را - که خود از آن بهره ای نبردم جز تأسّف بر قصور و تقصیر بر ایّام گذشته که توانایی بر خودسازی داشتم و حسرت و ندامت در روزگار پیری که دستم تهی و بارم سنگین و راهم بس دراز و پایم لنگ و آوای رحیل در گوش است - هدیه کردم به فرزند عزیزم «احمد» که از قدرت جوانی کامیاب است؛ شاید او - ان شاء الله تعالی - از محتویات آن، که از کتاب کریم و سنّت شریف و افادات بزرگان فراهم شده است، بهره مند شود و به معراج حقیقی از رهنمایی اهل معرفت راه یابد و دل از این ظلمتکده برکند و به مقصد اصلی انسانیت، که انبیاء عظام و اولیاء کرام - علیهم صلوات الله و سلامه - و اهل الله بر آن راه یافتند و دیگران را دعوت فرمودند، توفیق یابد.

پسرم! خود را که به فطرت الله تخمیر شده ای دریاب و از گرداب ضلالت امواج سهمگین خودبینی و خودخواهی نجات ده و به سفینه نوح که پرتو ولایت الله است رکوب کن که «مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ»⁽¹⁾.

فرزندم! کوشش کن که در صراط مستقیم؛ که صراط الله است، ولو لنگان لنگان حرکت کنی و حرکات و سکانات قلبی و قالبی را رنگ معنویت و الوهیت دهی و خدمت به خلق را برای آن که خلق خدا هستند بنمایی. انبیاء عظام و اولیاء خاص خدا در عین حال که مشابه دیگران اشتغال به کارها داشته اند، هیچ گاه در

ص: 11

1- - «هر کس که بر آن (کشتی ولایت) سوار شد نجات یافت، و هر که از آن روی گردانید هلاک شد». (بحار الأنوار، ج 23، ص 123، حدیث 49)

دنیا وارد نبوده اند؛ چون اشتغالشان بالحق و للحق بوده؛ در عین حال از رسول ختمی (صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرموده است: «لِيَعَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً»⁽¹⁾. شاید رؤیت حق در کثرت را کدورت حساب می فرمود.

پسرم! خود را مهیا کن که پس از من بر تو جفاها رود و نگرانی ها که از من دارند به حساب تو گذارند. اگر حساب خود را با خدای خود صاف کنی و پناه به ذکرالله بری، هراسی از خلق به خود راه مده که حساب خلق زودگذر است و آنچه ازلی است حساب در پیشگاه حق است.

فرزندم! پس از من ممکن است پیشنهاد خدمتی بر تو شود؛ در صورتی که قصدت خدمت به جمهوری اسلامی و اسلام عزیز است رد مکن؛ و اگر خدای نخواستہ برای هواهای نفسانی و ارضای شهوات است، از آن اجتناب کن که مقامات دنیوی ارزش آن ندارد که خود را در راه آنها تباه کنی.

بارالها! احمد و تبارش و متعلقانش، که از بندگان تو و تبار رسول اکرمند، اینان را در دنیا و آخرت سعادت مند فرما و دست شیطان رجیم را از آسیب به آنها کوتاه فرما.

خداوندا! ما ضعیف و ناتوانیم و عقب افتاده از قافله سالکان، تو خود از ما دستگیری فرما. رَبَّنَا عَامِلْنَا بِفَضْلِكَ وَلَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ⁽²⁾.

والسلام علی عباد الله الصالحین

23 ربیع الاول 1405 - 25 آذر 1363

روح الله الموسوي الخميني

ص: 12

1- «گاه بر دلم غباری می نشیند و من هر روز هفتاد بار از خدا آمرزش می خواهم». (مستدرک الوسائل، ج 5، ص 320، «کتاب

الصلاة»، «أبواب الذكر»، باب 22، حدیث 2)

2- «خداوندا! با ما با فضلت رفتار کن و با عدلت رفتار مکن».

افسوس که عمر در بطلت بگذشت *** با بار گنه بدون طاعت بگذشت

فردا که به صحنه مجازات روم *** گویند که هنگام ندامت بگذشت

کتاب آداب الصلوة را، که به دختر عزیزم فاطمی (1) - که خدایش از مصلین قرار دهد - اعطا می نمایم، از تاریخ اتمام آن بیش از چهل سال می گذرد. و قبل از آن - به چند سال - کتاب سر الصلوة را اتمام نمودم. و از آن سال ها تا کنون بیش از چهل سال می گذرد و من نه اسرار صلوات را دریافتم و نه به آداب آن پرداختم؛ که یافتن، غیر از یافتن است و ساختن جدا از پرداختن. و این کتاب ها حجتی است از مولی بر این عبد بی مایه. و به خدای تعالی پناه می برم از آن که مشمول آیه شریفه کمرشکن (لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ) (2) باشم، و پناهی جز رحمت واسعه اش ندارم.

و تو ای دخترم! امید است که توفیق به کار بستن آداب این معراج بزرگ الهی را داشته باشی و به راهنمایی این براق الهی، از بیت مظلوم نفس هجرت کنی

ص: 13

1- - فاطمه طباطبایی، همسر حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی.

2- - «ای کسانی که ایمان آورده اید، چرا چیزی می گوئید که انجام نمی دهید؟! نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگوئید و انجام ندهید». الصفت (61: 2 - 3)

الی الله. و به خدای بزرگ پناه می دهم تو را از آن که مطالعه این اوراق بر تعلقات نفسانیه ات نیفزاید و تو را چون نویسنده ملعبه شیطان نکند.

دخترم! هر چند در تو بحمدالله لطافت روحی یافتیم که امید آن است که هدایت الله شامل حالت شود و با عنایت او - جلّ و علا - از چاه عمیق طبیعت خلاص شوی و به صراط مستقیم انسانیت راه یابی، لکن از کید شیطان و نفس خطرناک تر از آن غافل مباش و به خدای بزرگ پناهنده شو، إِنَّهُ رَحِيمٌ بَعِيدٌ.

دخترم! اگر از مطالعه این اوراق - خدای نخواست - نتیجه حاصل نشود مگر خودنمایی و مجلس آرای و سر توی سرها آوردن، بهتر است از مطالعه آن صرف نظر بلکه احتراز کنی که مبادا چون من گرفتار تأسّف شوی. و اگر ان شاء الله خود را مهیا کنی که از مطالبی که از کتاب و سنت و اخبار اهل بیت عصمت و افادات اهل معرفت اخذ شده است به جان استفاده کنی و استعداد و لطافت قریحه ای را که خداوند عطا فرموده به کار اندازی، بسم الله، این گوی و این میدان. امید است در این معراج انسانی و معجون رحمانی دل از غیر خالی کنی و با آب حیات قلب را شست و شو دهی و چهار تکبیر زده خود را از خودی برهانی تا به دوست برسی؛ (وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ) (1).

بارها! ما را مهاجر الی الله و رسوله قرار ده و به فنا برسان، و فاطمی و احمد را توفیق خدمت عنایت کن و به سعادت برسان. والسلام

2 صفر المظفر 1405

روح الله الموسوي الخميني

ص: 14

1 - «و هر گاه کسی از منزلش برای هجرت به سوی خدا و رسول او بیرون آید و در سفر، مرگ وی در رسد، پس اجر و ثواب او بر خداست». (النساء (4): 100)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

خداوندا! قدم سیر ما از وصول به بارگاه قدس تو کوتاه است و دست طلب ما از دامن انس تو قاصر؛ حجاب های شهوت و غفلت، بصیرت ما را از جمال جمیل تو محجوب کرده و پرده های غلیظ حبّ دنیا و شیطنت، قلوب ما را از توجه به عزّ جلال تو مهجور نموده؛ راه آخرت باریک و طریق انسانیت حدید، و ما بی چاره ها چون عنکبوتان در فکر قدید(1)؛ متحیرانی هستیم که چون کرم ابریشم از سلسله های شهوات و آمال بر خود تنیده و یکسره از عالم غیب و محفل انس چشم بریده؛ جز آن که از بارقه الهیه چشم دل ما را روشنی بخشی و از جذوة غیبیه ما را از خود بی خود فرمایی.

«إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ، وَأَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ

ص: 1

1 - - اشاره است به شعر سنائی غزنوی: عارفان در دمی دو عید کنند عنکبوتان مگس قدید کنند (حدیقة الحقیقة، ص 369)

أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبُ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ، وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ» (1).

و بعد، ایامی چند پیش از این، رساله ای (2) فراهم آوردم که به قدر میسور از اسرار صلوات در آن گنجانیدم، و چون آن را با حال عامّه تناسبی نیست در نظر گرفتم که شطری از آداب قلبیه این معراج روحانی را در سلك تحریر در آورم؛ شاید برادران ایمانی را از آن تذکری، و قلب قاسی خود را تأثیری حاصل آید. و به خدای تبارک و تعالی پناه می برم از تصرف شیطان و حصول خذلان، إِنَّهُ وَلِيُّ قَدِيرٍ.

و مرتب نمودم آن را بر یک مقدمه و چند مقاله و یک خاتمه.

أَمَّا مَقْدَمَةٌ:

ص: 2

-
- 1 - - «بارالها! کمال بریدگی (از متعلقات دنیوی) برای توجه به خودت ارزانیم فرما، و چشم دل هایمان را به نور نظر کردن به خودت روشن گردان تا دیدگان دل پرده های نور را دریده به معدن عظمت و جلال برسد و جان هایمان به عزت قدس تو آویخته گردد (تعلق یابد)». «قسمتی از مناجات شعبانیه». (إقبال الأعمال، ص 199؛ بحار الأنوار، ج 91، ص 99، حدیث 13)
- 2 - - اشاره است به کتاب سرّ الصلوة (معراج السالکین و صلوة العارفين). جناب مؤلف - قدس سرّه الشریف - در آغاز آن بعد از حمد و صلوات و دعا چنین آورده اند: «و بعد، این سرگشته وادی حیرت و جهالت و بسته به تعلقات انیت و انانیت و سرگرم باده خودی و خودپرستی و بی خبر از مقامات معنویه و ملک هستی ارادت خالص کردم که برخی از مقامات روحیه اولیاء عظام را در این سلوک روحانی و معراج ایمانی به رشته تحریر در آورم...». پایان تألیف این کتاب شریف در بیست و یکم ربیع الثانی 1358 هجری قمری، برابر با 19 خرداد 1318 هجری شمسی بوده است.

مقدمه در بیان آن که از برای نماز باطنی است

بدان که از برای نماز، غیر از این صورت، معنایی است و غیر از این ظاهر، باطنی است؛ و چنانچه ظاهر را آدابی است که مراعات نمودن آنها یا موجب بطلان نماز صوری یا نقصان آن گردد، همین طور از برای باطن آدابی است قلبیه باطنیه که با مراعات نمودن آنها نماز معنوی را بطلان یا نقصان دست دهد؛ چنانچه با مراعات آنها نماز دارای روح ملکوتی شود. و ممکن است پس از مراقبت و اهتمام به آداب باطنیه قلبیه، شخص مصلی را نصیبی از سر الهی نماز اهل معرفت و اصحاب قلوب حاصل شود که آن قرّة العین اهل سلوک⁽¹⁾ و حقیقت معراج قرب محبوب است⁽²⁾.

و آنچه گفته شد که برای نماز باطن و صورت غیبیه ملکوتیه است، علاوه بر

ص: 3

1- - اشاره است به بعضی روایات؛ از آن جمله این که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «جُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ». (الكافي، ج 5، ص 321، «كتاب النكاح»، «باب حبّ النساء»، حدیث 7)

2- - اشاره است به روایتی از رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود: «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ». (كشف الأسرار وعدة الأبرار، ج 2، ص 676)

آن که موافق ضربی از برهان و مطابق مشاهدات اصحاب سلوک و ریاضت است، آیات و اخبار کثیره عموماً و خصوصاً نیز دلالت بر آن دارد؛ و ما به ذکر بعضی از آن، این اوراق را متبرک می کنیم.

از آن جمله، قول خدای تعالی است: (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا)⁽¹⁾. آیه شریفه دلالت کند که هر کسی اعمال خوب و بد خود را حاضر می بیند و صورت باطنیه غیبیه آنها را مشاهده کند. چنانچه در آیه شریفه دیگر فرماید: (وَوَجِدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا)⁽²⁾. و در آیه دیگر فرماید: (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ...)⁽³⁾ الی آخره، دلالت کند بر آن که نفس اعمال را معاینه کند.

و اما احادیث شریفه در این مقام بیشتر از آن است که در این صفحات بگنجد، و ما به ذکر بعضی آن اکتفا می کنیم.

از آن جمله، در وسائل سند به حضرت صادق - سلام الله علیه - رسانند؛ قال: «مَنْ صَلَّى الصَّلَاةَ الْمَفْرُوضَاتِ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا وَأَقَامَ حُدُودَهَا، رَفَعَهَا الْمَلَكُ إِلَى السَّمَاءِ بِيَضَاءٍ نَقِيَّةٍ؛ تَقُولُ: حَفِظَكَ اللَّهُ كَمَا حَفِظْتَنِي، اسْتَوْدَعْتَنِي مَلَكًا كَرِيمًا. وَمَنْ صَلَّى بَعْدَ وَقْتِهَا مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ وَلَمْ يَقُمْ حُدُودَهَا، رَفَعَهَا الْمَلَكُ سُودَاءَ مُظْلَمَةٍ وَهِيَ تَهْتَفُ بِهِ: ضَيَّعْتَنِي، ضَيَّعَكَ اللَّهُ كَمَا ضَيَّعْتَنِي وَلَا رَعَاكَ اللَّهُ كَمَا لَمْ تَرَعْنِي»⁽⁴⁾.

ص: 4

1- «روزی که هر کس عمل نیک خویش را حاضر بیند و دوست می دارد بین او و آنچه بد کرده فاصله دوری می بود». (آل عمران (3):

30)

2- «و آنچه را کرده اند حاضر بینند». (الکهف (18): 49)

3- «پس هر کس به وزن ذره ای کار نیک کرده باشد آن را می بیند...». (الزلزلة (99): 7)

4- «کسی که نمازهای واجب را در اول وقت ادا کند و حدود آنها را حفظ نماید، فرشته آن را سپید و پاکیزه به آسمان برد. نماز (به نمازگزار) گوید: «خدا تو را نگاه دارد همان گونه که مرا نگاه داشتی؛ مرا به ملکی بزرگوار سپردی». و کسی که نمازها را بی سبب به تأخیر اندازد و حدود آنها را حفظ نکند، فرشته نماز او را سیاه و تاریک به آسمان برد در حالی که نماز با صدای بلند به نمازگزار گوید: «مرا ضایع کردی، خدا تو را ضایع کند آن چنان که مرا ضایع کردی؛ و خدا تو را رعایت نکند آن چنان که تو مرا رعایت نکردی». (وسائل الشیعة، ج 4، ص 123، «کتاب الصلاة»، «أبواب المواقیت»، باب 3، حدیث 17 (ط - آل البیت) و رک: ج 1، ص 264، ط - الحجری)

دلالت کند بر آن که نماز را ملائكة الله بالا برند به سوی آسمان یا با صورت پاکیزه سفید، و آن در وقتی است که در اول وقت بجا آورد و ملاحظه آداب آن نماید؛ و در این صورت دعای خیر به نمازگزار کند. و یا با صورت تاریک سیاه، و آن در وقتی است که آن را بی عذر تأخیر اندازد و اقامه حدود آن نکند؛ و در این صورت او را نفرین کند.

و این حدیث علاوه بر آن که دلالت بر صور غیبیه ملکوتیه کند دلالت بر حیات آنها نیز کند؛ چنانچه برهان نیز قائم است بر آن، و آیات و اخبار دلالت بر آن کند؛ چنانچه حق تعالی فرماید: (وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوانُ)⁽¹⁾. و به مضمون این حدیث شریف احادیث دیگری است که ذکر آنها موجب تطویل است.

و از حضرت صادق - سلام الله علیه - روایت است که «چون بنده مؤمن داخل قبر شود، نماز در جانب راست او و زکات در جانب چپ او است، و خوبی او بر او سایه افکند، و صبر در گوشه ای قرار گیرد؛ و چون دو ملکی که موکل سؤالند داخل شوند، صبر به نماز و زکات و نیکویی گوید: «با شما باد یاری

ص: 5

1- - «به درستی که سرای آخرت (سرای زندگی) واقعی است». (العنکبوت (29): 64)

رفیقتان، و اگر شما عاجز شدید من با او هستم» (1).

و این حدیث شریف را در کافی شریف به دو طریق نقل فرموده، و شیخ صدوق - رحمه الله - در ثواب الأعمال حدیث فرموده (2). و دلالت آن بر صور غیبیه برزخیه و حیات و شعور آنها واضح است. و احادیث تمثّل قرآن به صورت ملکوتیه (3) و تمثّل نماز (4) بسیار است.

و اما آنچه گفته شد که از برای نماز و سایر عبادات جز این آداب صوریه آداب قلبیه ایست که بدون آن آداب، نماز ناقص است یا اصلاً مقبول درگاه نیست، در خلال این اوراق - که شماره آداب قلبیه می شود - مذکور خواهد شد ان شاء الله.

و آنچه در این مقام باید دانست آن است که اکتفا نمودن به صورت نماز و قشر آن و محروم ماندن از برکات و کمالات باطنیه آن - که موجب سعادات ابدیه، بلکه باعث جوار ربّ العزّة و مرقاة عروج به مقام وصول به وصال محبوب مطلق، که غایت آمال اولیاء و منتهای آرزوی اصحاب معرفت و ارباب قلوب، بلکه قرّة العین سید رسل (صلی الله علیه و آله) است - (5) از اعلا مراتب خسران و

ص: 6

1- وسائل الشیعة، ج 3، ص 255، «کتاب الطهارة»، «أبواب الدفن»، باب 76، حدیث 3.

2- الکافی، ج 2، ص 90، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب الصبر»، حدیث 8، و ج 3، ص 240، «کتاب الجنائز»، «باب المسألة فی القبر» حدیث 13؛ ثواب الأعمال، ص 203، حدیث 1.

3- ر.ک: الکافی، ج 2، ص 596، «کتاب فضل القرآن»، حدیث 1 و 11 و 12.

4- ر.ک: الکافی، ج 2، ص 598، «کتاب فضل القرآن»، حدیث 1.

5- اشاره است به بعضی روایات؛ از آن جمله این که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «جُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ». (الکافی، ج

5، ص 321، «کتاب النکاح»، «باب حبّ النساء»، حدیث 7)

زیان کاری است که پس از خروج از این نشأه و ورود در محاسبه الهیه موجب حسرت هایی است که عقل ما از ادراك آن عاجز است.

ما تا در حجاب عالم ملك و خدر طبیعت هستیم از آن عالم نمی توانیم ادراکی نماییم و دستی از دور بر آتش داریم.

کدام حسرت و ندامت و زیان و خسارت بالاتر از آن است که چیزی که وسیله کمال و سعادت انسان و دواى درد نقایص قلبیه است و در حقیقت صورت کمالیه انسانیه است، ما پس از چهل - پنجاه سال تعب در راه آن از آن به هیچ وجه استفاده روحیه نکرده سهل است، مایه کدورت قلبیه و حجاب های ظلمانیه شود، و آنچه قره العین رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است موجب ضعف بصیرت ما گردد (یا حَسْرَتِي عَلَيَّ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ) (1).

پس ای عزیز! دامن همت به کمر زن و دست طلب بگشای و با هر تعب و زحمتی است حالات خود را اصلاح کن و شرایط روحیه نماز اهل معرفت را تحصیل کن و از این معجون الهی که با کشف تام محمدی (صلی الله علیه و آله) برای درمان تمام دردها و نقص های نفوس فراهم آمده استفاده کن و خود را تا مجال است از این منزلگاه ظلمت و حسرت و ندامت و چاه عمیق بعد از ساحت مقدس ربوبیت - جلّ و علا - کوچ ده و مستخلص کن و به معراج وصال و قرب کمال، خود را برسان؛ که اگر این وسیله از دست رفت وسایل دیگر منقطع است: «إِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا، وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّ مَا سِوَاهَا» (2).

ص: 7

1- «دریغا که در نزدیک شدن به خدا (یا در طاعت او) کوتاهی نمودم». (الزمر (39): 56)

2- «اگر (نماز) پذیرفته شد سایر اعمال پذیرفته می شود، و اگر رد شد کارهای دیگر (نیز) رد می شود». (المقنع، ص 73)

و ما آداب باطنیه این سلوک روحانی را به مقدار میسور و مقتضی بیان می کنیم؛ شاید یکی از اهل ایمان را نصیحتی از آن اتّفاق افتد، و این خود شاید موجب رحمت الهی و توجه غیبی شود نسبت به این بازمانده از طریق سعادت و انسانیت و مغلول در زندان طبیعت و انانیت. إِنَّهُ وَلِيُّ الْفَضْلِ وَالْعَنَايَةِ.

ص: 8

مقالهٔ اولی: در آدابی که در تمام حالات نماز بلکه در تمام عبادات و مناسک ضرور است

اشاره

و در آن، چند فصل است:

ص: 9

یکی از آداب قلبیه در عبادات و وظایف باطنیه سالک طریق آخرت، توجه به عزّ ربوبیت و ذلّ عبودیت است، و آن یکی از منازل مهمّه سالک است؛ که قوّت سلوک هرکس به مقدار قوّت این نظر است، بلکه کمال و نقص انسانیت تابع کمال و نقص این امر است. و هرچه نظر ائیت و انانیت و خودبینی و خودخواهی در انسان غالب باشد، از کمال انسانیت دور، و از مقام قرب ربوبیت مهجور است. و حجاب خودبینی و خودپرستی از جمیع حجب ضخیم تر و ظلمانی تر است، و خرق این حجاب از تمام حجب مشکل تر و خرق همه حجب را مقدمه است، بلکه مفتاح مفاتیح غیب و شهادت و باب الایواب عروج به کمال روحانیت، خرق این حجاب است. تا انسان را نظر به خویشتن و کمال و جمال متوهم خود است، از جمال مطلق و کمال صرف محجوب و مهجور است، و اول شرط سلوک الی الله خروج از این منزل است، بلکه میزان در ریاضت حق و باطل همین است. پس هر سالک که با قدم انانیت و خودبینی و در حجاب ائیت و خودخواهی طی منزل سلوک کند، ریاضتش باطل،

و سلوکش الی اللہ نیست، بلکه الی النفس است: «مادر بت ها بت نفس شما است»⁽¹⁾.

قال تعالی: (وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ)⁽²⁾. هجرت صوری و صورت هجرت عبارت است از هجرت به تن

از منزل صوری به سوی کعبه یا مشاهد اولیاء (علیهم السلام)؛ و هجرت معنوی خروج از بیت نفس و منزل دنیا است الی اللہ و رسوله؛ و هجرت به سوی رسول و ولی نیز هجرت الی اللہ است. و مادام که نفس را تعلقی به خویش و توجّهی به انیّت است مسافر نشده، و تا بقایای انانیّت در نظر سالک است و جدران شهر خودی و اذان اعلام خودخواهی مختفی نشده، در حکم حاضر است نه مسافر و مهاجر.

در بیان قول امام (علیه السلام): «العبودية جوهره کنهها الربوبية»

و در مصباح الشریعة است: قال الصادق (علیه السلام): «الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ؛ فَمَا فُقِدَ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ وَجِدَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ، وَمَا خَفِيَ مِنَ الرُّبُوبِيَّةِ أُصِيبَ فِي الْعُبُودِيَّةِ»⁽³⁾.

ص: 12

-
- 1- «مادر بت ها بت نفس شماست / زانکه آن بت مار و این بت اژدهاست». (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 37، بیت 72)
 - 2- «کسی که از خانه اش بیرون شود در حالی که هجرت کننده به سوی خدا و رسول اوست، آن گاه مرگ، او را دریابد، پاداش او بر خدا واقع (و لازم) شده». (النساء (4): 100)
 - 3- «بندگی گوهری است که باطن آن ربوبیت است؛ پس، هرچه از بندگی به دست نیامده باشد، در ربوبیت یافته می شود. و هرچه از ربوبیت پوشیده و پنهان باشد، در بندگی حاصل می گردد». (مصباح الشریعة، ص 7، الباب الثاني في حقيقة العبودية؛ شرح مصباح الشریعة، گیلانی، ص 536، الباب المائة في حقيقة العبودية)

کسی که با قدم عبودیت سیر کند و داغ ذلت بندگی را در ناصیه خود گذارد، وصول به عزّ ربوبیت پیدا کند. طریق وصول به حقایق ربوبیت، سیر در مدارج عبودیت است، و آنچه در عبودیت از ائیت و انانیت مفقود شود، در ظلّ حمایت ربوبیت آن را می یابد، تا به مقامی رسد که حق تعالی سمع و بصر و دست و پای او شود؛ چنانچه در حدیث صحیح مشهور بین فریقین وارد است (1).

چون از تصرّفات خود گذشت و مملکت وجود خود را یکسره تسلیم حق کرد و خانه را به صاحب خانه واگذار نمود و فانی در عزّ ربوبیت شد، صاحب خانه خود متصرّف در امور گردد؛ پس تصرّفات او تصرّف الهی گردد؛ چشم او الهی شود و با چشم حق بنگرد، و گوش او گوش الهی شود و به گوش حق بشنود. و هرچه ربوبیت نفس کامل باشد و عزّ آن منظور خواطر شود، از عزّ ربوبیت به همان اندازه کسر شود و ناقص گردد، چه که این دو مقابل یکدیگرند: «الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ ضَرَّتَانِ» (2).

پس، سالك الى الله را ضرور است که به مقام ذلّ خود پی برد، و نصب العین او ذلت عبودیت و عزّت ربوبیت باشد. و هرچه این نظر قوّت گیرد عبادت

ص: 13

1 - - اشاره است به روایت «قرب نوافل»: «وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ؛ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْتَطِشُ بِهَا؛ إِنْ دَعَا نِي أُجِبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ...». (الكافي، ج 2، ص 352، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب من أذى المسلمين واحتقرهم»، حدیث 7 و 8؛ كنز العمال، ج 1، ص 230، حدیث 1158)

2 - - «دنیا و آخرت هووی یکدیگرند». (عوالي اللآلی، ج 1، ص 277، حدیث 106؛ و ج 4، ص 114، حدیث 177؛ نهج البلاغه، ص 486، حکمت 103)

روحانی تر شود و روح عبادت قوی تر شود، تا اگر به دستگیری حق و اولیای کَمَل (علیهم السلام) توانست به حقیقت عبودیت و کنه آن واصل شود، از سرّ عبادت لمحه ای درمی یابد. و در جمیع عبادات - خصوصاً نماز که سمت جامعیت دارد و منزله آن در عبادات منزله انسان کامل است و منزله اسم اعظم بلکه خود اسم اعظم است - این دو مقام - یعنی مقام عزّ ربوبیت که حقیقت است و مقام ذلّ عبودیت که رقیقه آن است - مرموز است. و در اعمال مستحبّه «قنوت» و در اعمال واجبه «سجده» را اختصاصی است که پس از این ان شاء الله به آن اشاره خواهم کرد.

و باید دانست که عبودیت مطلقه از اعلا مراتب کمال و ارفع مقامات انسانیت است که جز اکمل خلق الله محمد (صلی الله علیه و آله) بالأصالة و دیگر اولیای کَمَل بالتبعیة کسی دیگر را از آن نصیبی نیست، و دیگران را پای عبودیت لنگ است و عبادت و عبودیت آنها معلّل است و جز با قدم عبودیت نتوان به معراج حقیقی مطلق رسید؛ و لهذا در آیه شریفه فرماید: (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ) (1) قدم عبودیت و جذبه ربوبیت سیر داد آن ذات مقدّس را به معراج قرب و وصول. و در «تشهد» نماز که رجوع از فنای مطلق است، که در سجده حاصل شده، باز توجه به عبودیت، قبل از توجه به رسالت است. و ممکن است اشاره به آن باشد که مقام رسالت نیز در نتیجه جوهره عبودیت است. و این مطلب را دنباله طویلی است که از وظیفه این اوراق خارج است.

ص: 14

1- - «منزه است خداوندی که بنده اش را سیر داد». (الإسراء (17): 1)

بدان که اهل سلوک را در این مقام و سایر مقامات مراتب و مدارجی است بی شمار، و ما به ذکر بعضی از آن مراتب به طور کلی می پردازیم. و اما احاطه به جمیع جوانب و احصاء همه مراتب آن از عهده این ناچیز بیرون است: «الطَّرُقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ» (1).

یکی از آن مراتب، مرتبه «علم» است. و آن، چنان است که به سلوک علمی و برهان فلسفی ثابت نماید ذلت عبودیت و عزت ربوبیت را. و این، یکی از لباب معارف است که در علوم عالیه و حکمت متعالیه به وضوح پیوسته که جمیع دار تحقّق و تمام دایره وجود، صرف ربط و تعلق و محض فقر و فاقه است. و عزت و ملک و سلطنت، مختصّ به ذات مقدّس کبریا است و احدی را از حظوظ عزت و کبریا نصیبی نیست، و ذلّ عبودیت و فقر در ناصیه هر يك ثبت، و در حاقّ حقیقت آنها ثابت است.

و حقیقت عرفان و شهود و نتیجه ریاضت و سلوک، رفع حجاب از وجه حقیقت و رؤیت ذلّ عبودیت و اصل فقر و تدلّی است در خود و در همه موجودات.

ص: 15

1- - «به عدد نفّس های آفریدگان به سوی خدا راه هاست». (الفتوحات المکیّة، ج 3، ص 411؛ جامع الأسرار و منبع الأنوار، ص 8، 95، 121؛ شرح الأسماء، سبزواری، ص 660) جامع الأسرار این عبارت را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهنسبت داده است.

و دعای منسوب به سید کائنات (صلی الله علیه و آله) : «اللَّهُمَّ ارِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ» (1).

شاید

اشاره به همین مقام باشد؛ یعنی، خواهش مشاهده ذلّ عبودیت که مستلزم شهود عزّ ربوبیت است نموده.

پس، اگر سالک راه حقیقت و مسافر طریق عبودیت با قدم سلوک علمی و مرکب سیر فکری این منزل را طی کرد، در حجاب علم واقع شود و به مقام اول انسانیت نائل شود، و لکن این حجاب از حجب غلیظه است که گفته اند: «الْعِلْمُ هُوَ الْحِجَابُ الْأَكْبَرُ» (2). و باید سالک در این حجاب باقی نماند و آن را خرق کند. و شاید به این مقام اگر قناعت کند و قلب را در این قید محبوس نماید، در استدراج واقع شود.

و استدراج در این مقام آن است که به تفریعات کثیره علمیه پرداخته و به جولان فکر برای این مقصد براهین کثیره اقامه کند و از منازل دیگر محروم ماند و قلبش به این مقام علاقه مند شود و از نتیجه مطلوبه که وصول الی فناء الله است غافل شود و صرف عمر خود را در حجاب برهان و شعب آن نماید، و هرچه کثرت فروع بیشتر شود، حجاب بزرگ تر و احتجاب از حقیقت افزون گردد.

پس، سالک نباید گول شیطان را در این مقام خورده؛ از حق و حقیقت به واسطه کثرت علم و غزارت آن و قوت برهان محجوب شود و از سیر در طلب باز ماند؛ و دامن همت به کمر زند و از جدّیت در طلب مطلوب حقیقی غفلت

ص: 16

1- - «خدایا، اشیاء (و امور) را آن چنان که هستند نشانم بده». (ر.ک: رسائل الشریف المرتضی، ج 2، ص 261؛ کشف المحجوب، ص

231؛ الحکمة المتعالیة، ج 1، ص 22، و ج 8، ص 306)

2- - «دانش بزرگ ترین حجاب است». (أسرار الحکم، ص 234)

نورزد و خود را به مقام دیگر که مقام دوم است برساند:

و آن، چنان است که آنچه را عقل با قوت برهان و سلوک علمی ادراک کرده با قلم عقل به صفحه قلب بنگارد و حقیقت ذلّ عبودیت و عزّ ربوبیت را به قلب برساند و از قیود و حجب علمیه فارغ گردد. و ما اشاره به این مقام در آئیه نزدیکی می نماییم (1) ان شاء الله. پس نتیجه مقام دوم حصول ایمان به حقایق است.

مقام سوم، مقام «اطمینان و طمأنینه نفس» است که در حقیقت، مرتبه کامله ایمان است. قَالَ تَعَالَى مُخَاطِباً لِخَلِيلِهِ: (أَوْلَمَ تُوْمِنُ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي) (2). و شاید اشاره به این مرتبه نیز پس از این بیاید.

مقام چهارم، مقام «مشاهده» است که آن نوری است الهی و تجلی ای است رحمانی که تبع تجلیات اسمائیه و صفاتی در سرّ سالک ظهور کند و سر تا پای قلب او را به نور شهودی متنور نماید. و در این مقام درجاتی است کثیره که ذکر آنها از حوصله این اوراق خارج است. و در این مقام نمونه ای از قرب نوافل «كُنْتُ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ وَيَدَهُ» (3) بروز کند و سالک خود را مستغرق بحر لایتناهی بیند؛ و پس از آن بحری است بسیار عمیق که از اسرار «قدر» در آن شمه ای کشف شود.

و هر يك از این مقامات را استدراجی است خاصّ به خود، که سالک را در آن هلاکت عظیم است، و سالک باید در تمام مقامات خود را تخلیص از انانیت و

ص: 17

1- - ر.ك: صفحه 22.

2- - «خدای تعالی خطاب به خلیل خود (ابراهیم) فرمود: «آیا ایمان نیاورده ای؟» گفت: «چرا، اما (این تقاضایم) برای این است که قلبم اطمینان یابد». (البقره (2): 260)

3- - ر.ك: صفحه 24 - 25.

آئیت کند و خودبین و خودخواه نباشد که سرچشمه اکثر مفاسد است خصوصاً برای سالک. و پس از این اشارتی به این مطلب می نمایم، ان شاء الله.

فصل سوم: در بیان خشوع است

یکی از اموری که از برای سالک در جمیع عبادات خصوصاً نماز که سرآمد همه عبادات است و مقام جامعیت دارد لازم است، خشوع است. و حقیقت آن عبارت است از خضوع تامّ ممزوج با حبّ یا خوف. و آن حاصل شود از ادراک عظمت و سطوت و هیبت جمال و جلال.

و تفصیل این اجمال آن است که قلوب اهل سلوک به حسب جبلّت و فطرت مختلف است:

پاره ای از قلوب، عشقی و از مظاهر جمالند و به حسب فطرت متوجّه به جمال محبوب هستند؛ و چون در سلوک، ادراک ظلّ جمیل یا مشاهده اصل جمال کنند، عظمت مخفی در سرّ جمال آنها را محو کند و از خود بی خود نماید؛ چون در هر جمالی، جلالی مخفی و در هر جلالی، جمالی مستور است، چنانچه اشاره به این ممکن است فرموده باشد حضرت مولی العارفین و امیرالمؤمنین و السالکین - صلوات الله علیه و علی آله أجمعین - آنجا که فرماید: «سُبْحَانَ مَنْ أَسَّ عَتْ رَحْمَتُهُ لِأَوْلِيَانِهِ فِي شِدَّةِ نِقْمَتِهِ وَأَشَدَّتْ نِقْمَتُهُ لِأَعْدَائِهِ فِي سَعَةِ رَحْمَتِهِ»⁽¹⁾. پس، هیبت و عظمت و سطوت جمال آنها را فرو گیرد و حالت خشوع

ص: 18

1 - «منزه است کسی که عذاب و نقمش شدید است و در همان حال رحمت او دوستانش را فرا گرفته؛ و با آن که دایره رحمتش فراگیر است، عذاب و نقمش برای دشمنان شدت گرفته است». (نهج البلاغه، ص 123، خطبه 90 (با کمی تفاوت)؛ شرح فصوص الحکم، قیصری، ص 44؛ شرح الأسماء، سبزواری، ص 544)

در مقابل جمال محبوب برای آنها دست دهد. و این حالت در اوائل امر موجب تزلزل قلب و اضطراب شود، و پس از تمکین، حالت انس رخ دهد و وحشت و اضطراب حاصل از عظمت و سطوت مبدل به انس و سکینه شود و حالت طمأنینه دست دهد؛ چنانچه حالت قلب خلیل الرحمان (علیه السلام) چنین بوده.

و پاره ای از قلوب، خوفی و از مظاهر جلالند. آنها همیشه ادراک عظمت و کبریا و جلال کنند و خشوع آنها خوفی باشد؛ و تجلیات اسماء قهریه و جلالیه بر قلوب آنها شود؛ چنانچه حضرت یحیی - علی نبینا و آله وعلیه السلام - چنین بوده.

پس، خشوع گاهی ممزوج با حب است و گاهی ممزوج با خوف و وحشت است، گرچه در هر حبّی وحشتی و در هر خوفی حبّی است.

و مراتب خشوع به حسب مراتب ادراک عظمت و جلال و حسن و جمال است. و چون امثال ماها با این حال از نور مشاهدات محرومیم، ناچار باید در صدد تحصیل خشوع از طریق علم یا ایمان برآیم. قال تعالی: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ) (1). خشوع در نماز را از حدود و علائم ایمان قرار داده؛ پس، هرکس در نماز خاشع نباشد، به حسب فرموده ذات مقدّس حق از زمره اهل ایمان خارج است. و نمازهای ماها که مشفوع با خشوع نیست از نقصان ایمان یا فقدان آن است. و چون اعتقاد و علم غیر از ایمان است، از این جهت این علمی که به حق و اسماء و صفات او و سایر معارف الهیه

ص: 19

1- - «همانا رستگار شدند مؤمنانی که در نمازشان خاشعند». (المؤمنون (23): 1 - 2)

در ما پیدا می شود غیر از ایمان است. شیطان به شهادت ذات مقدّس حق علم به مبدأ و معاد دارد، مع ذلك کافر است؛ (خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) (1) گوید، پس حق تعالی و خالقیت او را مقرّ است؛ (أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) (2) گوید، پس معاد را معتقد است؛ علم به کتب و رسل و ملائکه دارد، با این وصف، خداوند او را کافر خطاب کرده و از زمره مؤمنین خارج فرموده.

پس، اهل علم و ایمان از هم ممتازند؛ هر اهل علمی اهل ایمان نیست. پس، باید پس از سلوک علمی خود را در سلك مؤمنین داخل کند و عظمت و جلال و بهاء و جمال حق - جلّت عظمته - را به قلب برساند تا قلب خاشع شود، و الاّ مجرد علم خشوع نمی آورد؛ چنانچه می بینید در خودتان که با اعتقاد به مبدأ و معاد و اعتقاد به عظمت و جلال حق قلب شما خاشع نیست.

و اما قول خدای تعالی: (أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ) (3) شاید ایمان صوری، که همان اعتقاد بما جاء به النبي (صلی الله علیه و آله) است، مقصود باشد، و الاّ ایمان حقیقی ملازم با يك مرتبه از خشوع است؛ یا آن که خشوع در آیه شریفه خشوع به مراتب کامله باشد؛ چنانچه عالم را گاهی اطلاق کنند بر کسی که از حدّ علم به حدّ ایمان رسیده باشد؛ و محتمل است در آیه شریفه (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) (4) اشاره به آنها باشد. و در لسان کتاب و سنت، علم و ایمان و اسلام به مراتب مختلفه اطلاق شده و بیان آنها از وظیفه

ص: 20

1- «مرا از آتش و او را از گل آفریده ای». (الأعراف (7): 12)

2- «مرا تا روزی که برانگیخته شوند مهلت ده». (الأعراف (7): 14)

3- «آیا مؤمنان را آن زمان فرا نرسیده است که دل هایشان برای یاد خدا و آنچه از حق نازل گشته خاشع گردد». (الحديد (57): 16)

4- «همانا از میان بندگان خدا، دانشمندان از خداوند بیم و خشیت دارند». (فاطر (35): 28)

این اوراق خارج است.

بالجملة، سالک طریق آخرت - خصوصاً با قدم معراج صلاتی - لازم است قلب خود را با نور علم و ایمان خاشع کند و این رقیقه الهیه و بارقه رحمانیه را در قلب هراندازه ممکن است متمکن نماید بلکه بتواند در تمام نماز حفظ این حالت را بنماید. و حالت تمکن و استقرار در اول امر گرچه برای امثال ماها قدری صعب و مشکل است ولی با قدری ممارست و ارتیاض قلب امری است بسی ممکن.

عزیزم! تحصیل کمال و زاد آخرت، طلب و جدیت می خواهد و هرچه مطلوب بزرگ تر باشد جدیت در راه آن سزاوارتر است؛ البته معراج قرب الهی و مقام تقرب جوار رب العزة با این حال سستی و فتور و سهل انگاری دست ندهد؛ مردانه باید قیام کرد تا به مطلوب رسید. شما که ایمان به آخرت دارید و آن نشئه را نسبت به این نشئه طرف قیاس نمی دانید، چه در جانب سعادت و کمال یا در جانب شقاوت و وبال، چه که آن نشئه عالم ابدی دائمی است که موت و فنا ناپذیر است، سعیدش در راحت و عزت و نعمت همیشه ای است آن هم راحتی که در این عالم شبیه ندارد، عزت و سلطنتی الهی که در این نشئه نظیر ندارد، نعمت هایی که در متخیله کسی خطور ننموده است، و همین طور در جانب شقاوت آن، که عذاب و نقم و وبالش در این عالم نظیر و مثل ندارد، و راه وصول به سعادت، اطاعت رب العزة است، و در بین اطاعات و عبادات هیچ يك به مرتبه این نماز که معجونی است جامع الهی که متکفل سعادت بشر است و قبولی آن موجب قبولی جمیع اعمال است نمی باشد، پس باید در طلب آن جدیت تام نمایید و از کوشش مضایقه نکنید و در راه آن تحمّل مشاق نمایید، با آن که مشقت هم ندارد بلکه اگر چندی مواظبت کنید و انس قلبی حاصل

ص: 21

شود، در همین عالم از مناجات با حق لذت‌ها می‌برید که با هیچ یک از لذات این عالم طرف نسبت نیست؛ چنانچه از مطالعه احوال اهل مناجات با حق این مطلب روشن شود.

بالجمله، خلاصه مذاکره ما در این فصل آن است که پس از آن که عظمت و جمال و جلال حق را انسان به برهان یا بیان انبیاء (علیهم السلام) فهمید، قلب را متذکر آن باید نمود، و کم کم با تذکر و توجه قلبی و مداومت به ذکر عظمت و جلال حق خشوع را در قلب وارد باید نمود تا نتیجه مطلوبه حاصل آید. و در هر حال سالک نباید قناعت کند به آن مقامی که دارد، که هر مقام برای امثال ماها حاصل شود در بازار اهل معرفت به پیشیزی نیرزد و در سوق اصحاب قلوب با خردلی مقابله نکند. سالک باید در جمیع حالات متذکر نقص و معایب خود باشد؛ شاید راهی به سعادت از این طریق باز شود. والحمد لله.

فصل چهارم: در بیان طمأنینه است

و از آداب مهمه قلبیه عبادات، خصوصاً عبادات ذکریه، طمأنینه است. و آن غیر از طمأنینه ای است که فقهاء - رضوان الله علیهم - در خصوص نماز اعتبار کرده اند. و آن عبارت است از آن که شخص سالک عبادت را از روی سکونت قلب و اطمینان خاطر بجا آورد؛ زیرا که اگر عبادت را با حال اضطراب قلب و تزلزل بجا آورد، قلب از آن عبادت منفعل نشود و آثاری از عبادت در ملکوت قلب حاصل نشود و حقیقت عبادت، صورت باطنیه قلب نگردد.

و یکی از نکات تکرار عبادات و تکرار اذکار و اوراد آن است که قلب را از آنها

تأثیری حاصل آید و انفعالی رخ دهد تا کم کم حقیقت ذکر و عبادت تشکیل باطن ذات سالک را دهد و قلبش با روح عبادت متحد گردد. و تا قلب را اطمینان و سکونت و طمأنینه و وقار نبود، اذکار و نسک را در آن تأثیری نیست و از حدّ ظاهر و ملک بدن به ملکوت و باطن نفس سرایت ننماید و حظوظ قلبی از حقیقت عبادت ادا نشود؛ و این خود از مطالب واضحه است که محتاج به بیان نیست و با اندک تأمل معلوم شود. و اگر عبادتی چنین باشد که قلب را از آن به هیچ وجه خبری نبود و از آن آثاری در باطن پیدا نشود، در عوالم دیگر محفوظ نماند و از نشئه ملک به نشئه ملکوت بالا نرود؛ و ممکن است در وقت شداید مرض موت و سكرات هولناك موت و احوال و مصیبات پس از موت خدای نخواستہ صورت آن به کلی از صفحه قلب محو و نابود شود و انسان با دست خالی در پیشگاه مقدّس حق برود. مثلاً اگر کسی ذکر شریف لا إله إلا الله، مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ (صلی الله علیه و آله) را با سکونت قلب و اطمینان دل بگوید و قلب را به این ذکر شریف تعلیم دهد، کم کم زبان قلب گویا شود و زبان ظاهر تابع زبان قلب شود و اوّل، قلب ذاکر گردد و پس از آن لسان. و اشاره به این معنا فرموده جناب صادق (علیه السلام) به حسب روایت مصباح الشریعة، قال: «فَأَجْعَلْ قَلْبَكَ قَبْلَةً لِّلسَانِ، لَا تُحَرِّكْهُ إِلَّا بِإِشَارَةِ الْقَلْبِ وَ مُوَافَقَةِ الْعَقْلِ وَرِضَى الْإِيْمَانِ» (1).

در اوّل امر که زبان قلب گویا نشده، سالک راه آخرت باید آن را تعلیم دهد و با طمأنینه و سکونت، ذکر را به آن القا کند؛ همین که زبان قلب باز شد، قلب، قبله

ص: 23

1- - «قلب خود را قبله زبانت قرار بده؛ جز با اشاره قلب و موافقت عقل و رضای ایمان زبان مجنّبان». (مصباح الشریعة، ص 55، الباب الرابع والعشرون في الذكر؛ مستدرک الوسائل، ج 5، ص 397، «کتاب الصلاة»، «أبواب الذكر»، «باب النوادر»، حدیث 2)

لسان و سایر اعضا شود، با ذکر آن، همه مملکت وجود انسانی ذاکر گردد. و اما

اگر این ذکر شریف را بی سکونت قلب و طمأنینه آن و با عجله و اضطراب و اختلال حواس گفت، از آن در قلب اثری حاصل نشود و از حدّ زبان و گوش حیوانی ظاهری به باطن و سماع انسانی نرسد و حقیقت آن در باطن قلب محقق نشود و صورت کمالیه قلب نگردد که ممکن الزوال نباشد. پس، اگر احوال و شداندی دست دهد، خصوصاً مثل احوال و سكرات موت و شداند نزع روح انسانی، به کلی آن ذکر را فراموش کند و از صفحه دل، آن ذکر شریف محو شود، بلکه اسم حق تعالی و رسول ختمی (صلی الله علیه و آله) و دین شریف اسلام و کتاب مقدّس الهی و ائمه هدی (علیهم السلام) و سایر معارف را که به قلب نرسانده فراموش کند و در وقت سؤال قبر جوابی نتواند دهد؛ تلقین را نیز به حال او فائده ای نباشد؛ زیرا که در خود از حقیقت ربوبیت و رسالت و دیگر معارف اثری نمی بیند؛ و آنچه به لقلقه لسان گفته بود و در قلب صورت نگرفته بود از خاطرش محو شود و او را نصیبی از شهادت به ربوبیت و رسالت و دیگر معارف نخواهد بود.

و در حدیث است که يك طایفه از امت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را که وارد جهنّم می کنند، از هیبت مالک جهنّم اسم پیغمبر را فراموش می کنند، با آن که در همان حدیث است که آنها اهل ایمان هستند و قلوب آنها و صورت های آنها از نور ایمان درخشان و متألّی است (1).

جناب محدّث عظیم الشان، مجلسی (رحمه الله) در مرآة العقول در شرح حدیث شریف «كُنْتُ سَمِعُهُ وَبَصَرُهُ» فرماید: «کسی که چشم و گوش و دیگر اعضای خود را در راه اطاعت حق تعالی صرف نکند، دارای چشم و گوش روحانی نشود و

ص: 24

این چشم و گوش ملکی جسمانی در آن عالم نرود و در عالم قبر و قیامت بی گوش و چشم باشد، و میزان سؤال و جواب قبر، آن اعضاء روحانی است». انتهی حاصل ترجمته(1).

بالجمله، احادیث شریفه درباره این نحو از طمأنینه و آثار آن بسیار است. و قرآن شریف امر به ترتیل قرآن فرموده، و در احادیث شریفه است که «کسی که نسیان کند سوره ای از قرآن را، متمثل شود آن سوره در بهشت برای او در صورتی که به آن خوبی صورتی نیست؛ پس وقتی آن را می بیند، می گوید به آن که "تو چه هستی؟ چقدر نیکویی! کاش تو از من بودی!" جواب می دهد: "آیا تو مرا نمی شناسی؟ من فلان سوره هستم، اگر مرا فراموش نکرده بودی تو را به این درجه رفیعه می رساندم"»(2).

و در حدیث است که «کسی که قرآن را در جوانی بخواند، قرآن با گوشت و خونس مختلط شود»(3). و نکته آن، آن است که در جوانی اشتغال قلب و کدورت آن کمتر است، از این جهت، قلب از آن بیشتر و زودتر متأثر شود و اثر آن نیز بیشتر باقی ماند.

و در این باب، احادیث بسیاری است که ما در باب «قرائت» یادی از آنها می کنیم ان شاء الله. و در حدیث شریف است که «هیچ چیز پیش خدای تعالی محبوب تر نیست از عملی که مداومت بر آن شود گرچه آن عمل کم باشد»(4). و

ص: 25

1- - مرآة العقول، ج 10، ص 392.

2- - الکافی، ج 2، ص 607، «کتاب فضل القرآن»، «باب من حفظ القرآن ثم نسیه»، حدیث 2.

3- - الکافی، ج 2، ص 603، «کتاب فضل القرآن»، «باب فضل حامل القرآن»، حدیث 4.

4- - الکافی، ج 2، ص 82، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب استواء العمل والمداومة علیه»، حدیث 3.

شاید نکته بزرگ آن، آن باشد که عمل، صورت باطنیه قلب شود؛ چنانچه ذکر شد.

فصل پنجم: در بیان محافظت عبادت از تصرف شیطان است

یکی از مهمات آداب قلبیه نماز و سایر عبادات که از امهات آداب قلبیه است و قیام به آن، از عظام امور و مشکلات دقایق است، محافظت آن است از تصرفات شیطانی؛ و شاید آیه شریفه که فرماید در وصف مؤمنین: (الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ) (1) اشاره به جمیع مراتب حفظ باشد که یکی از آن مراتب، بلکه اهم مراتب آن، حفظ از تصرف شیطان است.

و تفصیل این اجمال آن است که پیش اصحاب معرفت و ارباب قلوب واضح است که چنانچه ابدان را غذایی است جسمانی که بدن تغذی کنند و باید آن غذا مناسب حال و موافق نشئه آنها باشد تا بدن تربیت جسمانی و نمو نباتی دست دهد، همین طور قلوب و ارواح را غذایی است که هر یک به فراخور حال و مناسب نشئه آنها باید باشد که بدن تربیت شوند و تغذی نمایند و نمو معنوی و ترقی باطنی حاصل آید. و غذای مناسب با نشئه ارواح، معارف الهیه از مبدأ مبادی وجود تا منتهی النهایه نظام هستی است؛ چنانچه در تعریف فلسفه، اعظم ارباب صناعت فرمودند: هِيَ صَيْرُورَةُ الْأَنْسَانِ عَالِمًا عَقْلِيًّا مُضَاهِيًا لِلْعَالَمِ الْعَيْنِيِّ فِي صُورَتِهِ وَكَمَالِهِ (2). و این اشاره است به همین تغذی معنوی، چنانچه

ص: 26

1- «آنان که بر نمازهایشان محافظت دارند». (المؤمنون (23): 9)

2- «فلسفه گشتن انسان است به قالب جهانی عقلی (چنان که در صورت و کمال) همانند جهان خارج گردد». (الحكمة المتعالية، ج

1، ص 20؛ شرح المنظومة، ج 2، ص 50، و ج 5، ص 291)

تغذی قلوب از فضائل نفسانیه و مناسک الهیه است.

و باید دانست که هر يك از این غذاها اگر از تصرف شیطان خالص باشد و با دست ولایت مآبی رسول ختمی و ولیّ الله اعظم - صلوات الله علیهما و آلهما - فراهم آمده باشد، روح و قلب از آن تغذی کنند و به کمال لایق انسانیت و معراج قرب الی الله نائل شوند. و خلوص از تصرف شیطان، که مقدمه اخلاص است، به حقیقت حاصل نشود مگر آن که سالک در سلوکش خداخواه شود و خودخواهی و خودپرستی را، که منشأ تمام مفسد و امّ الامراض باطن است، زیر پا نهد؛ و این به تمام معنا در غیر انسان کامل و به تبع او در خلص اولیاء (علیهم السلام) در دیگر اشخاص میسر نیست. ولی سالک نباید مأیوس از الطاف باطنه حق باشد که یأس از روح الله سرآمد همه سردی ها و سستی ها است و از اعظم کبائر است؛ و آنچه از برای صنف رعایا نیز ممکن است قرّة العین اهل معرفت است.

پس، بر سالک طریق آخرت لازم و حتم است که با هر جدّیتی هست معارف و مناسک خود را از تصرف شیطان و نفس اماره تخلص کند و با کمال دقت و تقشیر، در حرکات و سکانات و طلب و مطلوب خود غور کند و غایت سیر و تحصیل و مبادی حرکات باطنیه و تغذیات روحیه را به دست آورد و از حيله های نفس و شیطان غفلت نکند و از دام های نفس اماره و ابلیس غافل نشود و در جمیع حرکات و افعال سوءظنّ کامل به خود داشته باشد و هیچ گاه آن را سرخود و رها نکند؛ چه بسا باشد که با اندک مسامحه ای انسان را مغلوب

ص: 27

کند و به زمین زند و سوق به هلاکت و فنا دهد؛ زیرا که اگر غذاهای روحانی از تصرف شیطان خالص نباشد و دست او در فراهم آمدن آنها دخیل باشد، علاوه بر آن که ارواح و قلوب با آنها تربیت نشوند و به کمال لایق خود نرسند، نقصان فاحش برای آنها دست دهد و شاید صاحب خود را در سلك شیاطین یا بهائم و سباع منسلك نماید و آنچه که مایه سعادت و رأس المال کمال انسانیت و وصول به مدارج عالیه است نتیجه منعکسه دهد و انسان را به هاویه مظلّمه شقاوت سوق دهد؛ چنانچه در بعض اهل عرفان اصطلاحی دیدیم اشخاصی را که این اصطلاحات و غور در آن، آنها را به ضلالت منتهی نموده و قلوب آنها را منکوس و باطن آنها را ظلمانی نموده و ممارست در معارف موجب قوت انانیت و ائیت آنها شده و دعاوی ناشایسته و شطحیات ناهنجار از آنها صادر گردیده. و نیز در ارباب ریاضات و سلوک اشخاصی هستند که ریاضت و اشتغال آنها به تصفیة نفس، قلوب آنها را منکدرتر و باطن آنها را ظلمانی تر نموده. و اینها از آن است که بر سلوک معنوی الهی و مهاجرت الی الله محافظت ننمودند و سلوک علمی و ارتیاضی آنها با تصرف شیطان و نفس به سوی شیطان و نفس بوده. و همین طور در طلاب علوم نقلیه شرعیه اشخاصی را دیدیم که علم در آنها تأثیر سوء بخشیده و بر مفسد اخلاقی آنها افزوده، و علم که موجب فلاح و رستگاری آنها باید باشد، باعث هلاکت آنها شده و آنها را به جهل و ممارات و استطاله و ختل کشانده. و همین طور در بین اهل عبادت و مناسک و مواظبین به آداب و سنن کسانی هستند که عبادت و نسک، که سرمایه اصلاح احوال و نفوس است، قلوب آنها را کدر و ظلمانی نموده و آنها را به عجب و خودبینی و کبر و تدلّل و تغمّز و سوء خلق و سوء ظنّ به بندگان خدا وادار نموده. و اینها نیز از

عدم

مواظبت بر این معاجین الهیه است.

البته معجونى که با دست دیو پلید و تصرف نفس سرکش فراهم آمد، جز خلق شیطانى از آن زاییده نشود؛ و چون قلب در هر حال از آنها تغذی می نماید و آنها صورت باطنیه نفس شوند، پس بعد از چندی مداومت، انسان یکی از ولیده های شیطان شود که با دست تربیت و در تحت تصرف او نشو و نما نموده، و چون چشم ملکی بسته شود و چشم ملکوتی باز گردد خود را یکی از شیاطین می بیند و در آن حال جز خسران نتیجه ای نبرد و حسرت ها و افسوس ها به حالش سودی نبخشد.

پس سالک طریق آخرت در هر رشته از رشته های دینی و طریقه ای از طریقه های الهی هست اولاً، باید با کمال مواظبت و دقت، چون طبیعی بامحبت و پرستاری پرشفقت، از حال خود مواظبت نماید و عیوب سیر و سلوک خود را تفتیش و مذاقه کند. و ثانیاً، در خلال آن از پناه بردن به ذات مقدس حق جلّ و علا در خلوات، و تضرّع و زاری به درگاه اقدس ذوالجلال غفلت نورد.

خداوندا! تو خود حال ضعیف و بیچارگی ما را آگاهی؛ می دانی که ما بی دستگیری ذات مقدس تو، از دست دشمنی به این قوت و قدرت که طمع به انبیاء عظام و کمال اولیاء و الامقام بسته راه گریزی نداریم، و اگر بارقه لطف و رحمت تو نباشد، ما را این دشمن قوی پنجه به خاک هلاکت افکند و به تیه ظلمت و شقاوت گرفتار کند. تو را به خاصان درگاهت و محرمان بارگاهت قسم می دهم که از ما متحیران وادی ضلالت و افتادگان بیابان غوایت دستگیری فرما و قلوب ما را از غلّ و غشّ و شرک و شکّ پاک فرما، إِنَّكَ وَلِيُّ الْهَدَايَةِ.

ص: 29

و دیگر از آداب قلبیه نماز و سایر عبادات، که موجب نتایج نیکویی است، بلکه باعث فتح بعضی از ابواب و کشف بعضی از اسرار عبادات است، آن است که سالک جدیت کند که عبادت را از روی نشاط و بهجت قلب و فرح و انبساط خاطر بجا آورد و از کسالت و ادبار نفس در وقت عبادت احتراز شدید کند.

پس، وقتی را که برای عبادت انتخاب می کند وقتی باشد که نفس را به عبادت اقبال است و دارای نشاط و تازگی است و خستگی و فتور ندارد؛ زیرا که اگر نفس را در اوقات کسالت و خستگی وادار به عبادت کند ممکن است آثار بدی به آن مترتب شود که از جمله آنها آن است که انسان از عبادت منزعج شود و تکلف و تعسف آن زیاد گردد و کم باعث تنفر طباع نفوس شود. و این، علاوه بر آن که ممکن است انسان را به کلی از ذکر حق منصرف کند و روح را از مقام عبودیت که منشأ همه سعادات است برنجاند، از چنین عبادتی نورانیت قلبیه حاصل نگردد و باطن نفس از آن منفعل نگردد و صورت عبودیت، صورت باطن قلب نشود.

و پیش از این ذکر شد که مطلوب در عبادات آن است که باطن نفس صورت عبودیت شود. و اکنون چنین گوئیم که یکی از اسرار و نتایج عبادات و ریاضات آن است که اراده نفس در ملک بدن نافذ گردد و مملکت، یکسره در تحت کبریاء نفس، منقهر و مضمحل گردد و قوای منبته و جنود منتشره در ملک بدن از عصیان و سرکشی و انانیت و خودسری بازمانند و تسلیم ملکوت باطن قلب

شوند، بلکه کم کم تمام قوافلی شوند در ملکوت، و امر ملکوت در ملک جاری و نافذ شود و اراده نفس قوت گیرد و زمام مملکت را از دست شیطان و نفس اماره بگیرد و جنود نفس از ایمان به تسلیم و از رضا به فنا سوق شوند. و در این حال شمه ای از اسرار عبادات را نفس دریابد و از تجلیات فعلیه شمه ای حاصل گردد. و آنچه ذکر شد تحقق پیدا نکند مگر آن که عبادات از روی نشاط و بهجت بجا آورده شود و از تکلف و تعسف و کسالت به کلی احتراز شود تا حال محبت و عشق به ذکر حق و مقام عبودیت رخ دهد و انس و تمکّن حاصل آید. و انس به حق و ذکر او از اعظم مهماتی است که اهل معرفت را به آن عنایت شدید است و اصحاب سیر و سلوک برای آن تنافس کنند. و چنانچه اطباء را عقیده آن است که اگر غذا را از روی سرور و بهجت میل کنند زودتر هضم شود، همین طور طب روحانی اقتضا می کند که اگر انسان غذاهای روحانی را از روی بهجت و اشتیاق تناول کند و از کسالت و تکلف احتراز کند، آثار آن در قلب زودتر واقع شود و باطن قلب با آن زودتر تصفیه شود.

و اشاره به این ادب در کتاب کریم الهی و صحیفه قویم ربوبی شده است آنجا که در تکذیب کفار و منافقین فرماید: (لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ) (1) و آیه شریفه (لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى) (2) در حدیثی به کسالت تفسیر شده (3). و در روایات اشاره به این ادب نموده اند، و ما به ذکر

ص: 31

1- «نماز نمی گزارند جز در حال ملال و کسالت، و انفاق نمی کنند مگر به کراهت و ناخوشایندی». (التوبة (9): 54)

2- «در حال مستی به نماز نزدیک مشوید». (النساء (4): 43)

3- ر.ک: تفسیر العیاشی، ج 1، ص 242، حدیث 137.

بعضی از آن، این اوراق را مفتخر می نمایم:

محمد بن یعقوب یاسناده عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: «لا تُكْرَهُوا إِلَى أَنْفُسِكُمُ الْعِبَادَةَ»⁽¹⁾.

وعن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) : يَا عَلِيُّ، إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ؛ فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرِفْقٍ وَلَا تَبْغِضْ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ رَبِّكَ»⁽²⁾.

و در حدیث است از حضرت عسکری سلام الله علیه: «إِذَا نَشِطَتِ الْقُلُوبُ فَأَوْدِعُوهَا، وَإِذَا نَفَرَتْ فَوَدِّعُوهَا»⁽³⁾.

و این دستور جامعی است که فرموده اند که در هنگام نشاط و بهجتِ قلوب، ودیعه به آنها بسپارید، و در وقت نفا و گریز، آنها را راحت بگذارید؛ پس در کسب معارف و علوم نیز این ادب را باید منظور داشت و قلوب را با کراهت و تنفر وادار به کسب نکرد.

در بیان مراعات و اهمیت آن

و از این احادیث و احادیث دیگر استفاده ادب دیگر شود که آن نیز از مهمات باب ریاضت است و آن عبارت از «مراعات» است، و آن، چنان است که سالک در هر مرتبه که هست، چه در ریاضات و مجاهدات علمی یا نفسانیه یا

ص: 32

1- «عبادت را به خود مکروه و ناپسند ندارید». (الکافی، ج 2، ص 86، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الاقتصاد في العبادة»، حدیث (2)

2- «ای علی! این دین، متین و استوار است؛ با رفق و مدارا در آن گام نه و پرستش پروردگارت را مبعوض خود مکن». (الکافی، ج 2، ص 87، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الاقتصاد في العبادة»، حدیث (6)

3- «هنگامی که قلوب نشاط و بهجت دارند به آنها امانت بسپارید؛ و وقتی که گریزانند آنها را واگذارید». (بحار الأنوار، ج 75، ص 377، حدیث (3)

عملیه، مراعات حال خود را بکند و با رفق و مدارا با نفس رفتار نماید و زائد بر طاقت و حالت خود تحمیل آن نکند؛ خصوصاً برای جوان ها و تازه کارها این مطلب از مهمّات است که ممکن است اگر جوان ها با رفق و مدارا با نفس رفتار نکنند و حظوظ طبیعت را به اندازه احتیاج آن از طرق محلّله ادا نکنند، گرفتار خطر عظیمی شوند که جبران آن را نتوانند کرد؛ و آن خطر آن است که گاه نفس به واسطه سخت گیری فوق العاده و عنان گیری بی اندازه عنان گسیخته شود و زمام اختیار را از دست بگیرد و اقتضائات طبیعت که متراکم شد و آتش تیز شهوت که در تحت فشار بی اندازه ریاضت واقع شود، ناچار محترق شود و مملکت را بسوزاند. و اگر خدای نخواستہ سالکی عنان گسیخته شود یا زاهدی بی اختیار شود، چنان در پرتگاه افتد که روی نجات را هرگز نبیند و به طریق سعادت و رستگاری هیچ گاه عود نکند.

پس سالک چون طبیب حاذقی باید نبض خود را در ایّام سلوک بگیرد و از روی اقتضائات احوال و ایّام سلوک با نفس رفتار کند؛ و در ایّام اشتعال شهوت که غرور جوانی است طبیعت را به کلی منع از حظوظش نماید و با طرق مشروعه آتش شهوت را فرو نشاند که فرونشاندن شهوت به طریق امر الهی اعانت کامل در سلوک راه حق کند. پس نکاح و زواج کند که از سنن بزرگ الهی است که علاوه بر آن که مبدأ بقاء نوع انسانی است در سلوک راه آخرت نیز مدخلیت بسزا دارد. و از این جهت، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمودند: «کسی که تزویج کند، نصف دینش را احراز نموده»⁽¹⁾.

و در حدیث دیگر است که «کسی که دوست دارد ملاقات کند خدا را پاک و

ص: 33

1- - الکافی، ج 5، ص 328، «کتاب النکاح»، «باب کراهة العزبة»، حدیث 2.

پاکیزه، ملاقات کند او را با زوجه»(1).

و از رسول اکرم نیز منقول است که «اکثر اهل آتش عذب‌ها هستند»(2).

و در حدیث است که حضرت امیر مؤمنان - سلام الله علیه - فرمودند: «جماعتی از اصحاب بر خود حرام کردند زن‌ها را و افطار در روز و خواب در شب را. ام سلمه خبر داد به حضرت رسول اکرم. آن سرور تشریف آوردند نزد آنها فرمودند: "آیا شما اعراض می‌کنید از زن‌ها؟ همانا من نزد زن‌ها می‌روم و روز تناول می‌کنم و شب خواب می‌روم، و کسی که از سنت من اعراض کند از من نیست و خدای تعالی فرو فرستاد: (لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ * وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ - الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ) (3)"(4).

بالجمله، بر سالک راه آخرت «مراعات» احوال ادبار و اقبال نفس لازم است؛ و چنانچه از حظوظ نباید مطلقاً جلوگیری کند، که منشأ مفاسد عظیم است، نباید در سلوک از جهت عبادات و ریاضات عملیه به نفس سخت‌گیری کند و آن

ص: 34

1- وسائل الشیعة، ج 20، ص 18، «کتاب النکاح»، «أبواب مقدمات النکاح»، باب 1، حدیث 15.

2- وسائل الشیعة، ج 20، ص 20، «کتاب النکاح»، «أبواب مقدمات النکاح»، باب 2، حدیث 7.

3- «آنچه را که خدا بر شما حلال فرموده حرام مکنید و ستم مکنید که خدا ستمکاران را دوست نمی‌دارد و بخورید از آنچه خدا روزی شما کرده حلال و پاکیزه و از خدا بپرهیزید، خدایی که شما به او ایمان آورده اید». (المائدة (5): 87 - 88)

4- وسائل الشیعة، ج 20، ص 21، «کتاب النکاح»، «أبواب مقدمات النکاح»، باب 3، حدیث 9.

را در تحت فشار قرار دهد؛ خصوصاً در ایام جوانی و ابتدای سلوک که آن نیز منشأ انضجار و تنفر نفس شود و گاه شود که انسان را از ذکر حق منصرف کند.

و در احادیث شریفه اشاره به این معنا بسیار است، چنانچه در کافی شریف است که حضرت صادق فرمودند: «من در ایام جوانی جدیت و اجتهاد در عبادت نمودم، پدرم به من فرمود: "ای فرزند! کمتر از این عمل کن؛ زیرا که خدای عزّ و جلّ وقتی که دوست داشته باشد بنده ای را، راضی شود از او به کم"» (1). و قریب به این مضمون در حدیث دیگر است (2).

و نیز در روایت کافی است که حضرت ابی جعفر از حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) حدیث کند که فرمود: «همانا این دین، محکم است؛ داخل آن شوید با رفق و مدارا، و عبادت خدا را مبعوض بندگان خدا نکنید تا مثل سوار مفرطی باشید که نه سفر را قطع می کند و نه پشت به مرکوب خود باقی می گذارد» (3). و در حدیث دیگر است که «عبادت پروردگار را مبعوض نفس خود مکن» (4).

بالجمله، میزان در باب «مراعات» آن است که انسان ملتفت احوال نفس باشد و با آن به مناسبت قوّت و ضعف آن سلوک کند؛ چنانچه اگر نفس در عبادات و ریاضات قوی است و تاب مقاومت دارد، در عبادت کوشش و جدیت کند. و اشخاصی که ایام غرور جوانی را طی کرده اند و آتش شهوات آنها تا اندازه ای فرو نشسته است، مناسب است قدری ریاضات نفسانیه را بیشتر

ص: 35

1- - الکافی، ج 2، ص 87، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الاقتصاد في العبادة»، حدیث 5.

2- - همان، حدیث 4.

3- - همان، حدیث 1.

4- - همان، حدیث 6.

کنند و با جدّیت و کوشش مردانه وارد سلوک و ریاضت شوند؛ و هرچه نفس را به ریاضات عادت دادند فتح باب دیگر برای او کنند تا آن که کم کم نفس بر قوای طبیعت چیره شود و قوای طبیعیّه مسخّر در تحت کبریای نفس گردند. و آنچه در احادیث شریفه وارد است که جدّیت و کوشش در عبادت کنید و مدح شده است از اشخاصی که اجتهاد و کوشش در عبادت و ریاضت می کنند و در عبادات و ریاضات ائمه هدی - سلام الله علیهم - وارد است، با این احادیث شریفه که اقتصاد در عبادت را مدح فرموده اند، مبنی بر اختلاف اهل سلوک و درجات و احوال نفوس است؛ و میزان کَلّی، نشاط و قوّت نفس و نفار و ضعف آن است.

فصل هفتم: در بیان تفهیم است

یکی از آداب قلبیّه عبادات، خصوصاً عبادات ذکریه، «تفهیم» است. و آن، چنان است که انسان قلب خود را در ابتداء امر چون طفلی پندارد که زبان باز نکرده و آن را می خواهد تعلیم دهد؛ پس هر يك از اذکار و اوراد و حقایق و اسرار عبادات را با کمال دقّت و سعی به آن تعلیم دهد و در هر مرتبه ای از کمال هست، آن حقیقتی را که ادراک نموده به قلب بفهماند. پس، اگر اهل فهم معانی قرآن و اذکار نیست و از اسرار عبادات بی بهره است، همان معنای اجمالی را که قرآن، کلام خدا است و اذکار، یادآوری حق است و عبادات، اطاعت و فرمانبرداری پروردگار است تعلیم قلب کند و به قلب همین معانی اجمالیّه را بفهماند. و اگر اهل فهم معانی صوریّه قرآن و اذکار است، همان معانی صوریّه را؛

از قبیل وعد و وعید و امر و نهی، و از علم مبدأ و معاد به آن مقدار که ادراک نموده به قلب تعلیم دهد. و اگر کشف حقیقتی از حقایق معارف یا سرّی از اسرار عبادات برای او شده، همان را با کمال سعی و کوشش به قلب تعلیم کند و آن را تفهیم نماید.

و نتیجه این تفهیم آن است که پس از مدّتی مواظبت، زبان قلب گشوده شود و قلب، ذاکر و متذکّر گردد. در اول امر، قلب متعلّم بود و زبان، معلّم و به ذکر زبان قلب ذاکر می شد و قلب تابع زبان بود، و پس از گشوده شدن زبان قلب عکس گردد؛ قلب ذاکر گردد و زبان به ذکر آن ذکر گوید و به تبع آن حرکت کند. بلکه گاه شود که در خواب نیز انسان به تبع ذکر قلبی ذکر لسانی گوید؛ زیرا که ذکر قلبی مختص به حال بیداری نیست، و اگر قلب متذکّر شود زبان که تابع آن شده ذکر گوید و از ملکوت قلب به ظاهر سرایت نماید: (قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ) (1).

بالجمله، در اوّل امر باید انسان این ادب؛ یعنی «تفهیم» را ملحوظ دارد تا زبان قلب که مطلوب حقیقی است گشوده گردد. و علامت آن که زبان قلب گشوده شده آن است که تعب ذکر و زحمت آن مرتفع شود و نشاط و فرح رخ دهد و خستگی و رنج زایل گردد؛ چنانچه اگر کسی طفلی را که زبان بازنموده بخواهد تعلیم دهد، تا طفل زبان بازنموده معلم خسته و ملول شود؛ همین که طفل زبان گشود و آن کلمه را که تعلیم او می کرد ادا کرد، خستگی معلّم رفع شود و معلّم به تبع طفل کلمه را ادا کند بی رنج و تعب. قلب نیز در ابتداء امر طفلی است زبان نگشوده که آن را باید تعلیم داد و اذکار و اوراد را باید به زبان آن گذاشت، و پس از باز شدن زبان آن انسان تابع آن گردد و رنج و تعب تعلیم و

ص: 37

خستگی ذکر مرتفع گردد. و این ادب برای کسانی که مبتدی هستند خیلی لازم است.

و باید دانست که یکی از نکات تکرار اذکار و ادعیه و دوام ذکر و عبادت همین است که زبان قلب گشوده و قلب ذاکر و داعی و عابد گردد، و تا این ادب ملحوظ نشود زبان قلب گشوده نشود.

و در احادیث شریفه اشاره به این معنا شده است؛ چنانچه در کافی شریف از حضرت صادق - سلام الله علیه - حدیث کند که حضرت امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - در ضمن بعضی از آداب قرائت فرمودند: «وَلَكِنْ اَفْرَعُوا(1) بِهٖ قُلُوبِكُمْ الْقَاسِيَةَ، وَلَا يَكُنْ هُمْ اَحَدِكُمْ اٰخِرَ السُّورَةِ(2)».

و در حدیث کافی است که حضرت صادق به ابواسامه فرمود: «يَا اَبَا اَسَامَةَ! ادْعُوا(ازْعُوا) قُلُوبَكُمْ ذِكْر(3) اللّٰهِ وَاحْذَرُوا النَّكْتَ(4)».

حتی کمال اولیاء (علیهم السلام) نیز این ادب را ملحوظ می داشتند، چنانچه در حدیث است که حضرت صادق - سلام الله علیه - را حالتی در نماز دست داد که افتاد

ص: 38

1- - «افرعوا» مطابق است با نقل مرحوم صاحب وسائل الشیعة از کافی. (وسائل الشیعة، ج 6، ص 207، «کتاب الصلاة»، «ابواب قراءة القرآن»، باب 21، حدیث 1)

2- - «بلکه با قرآن بر دل های سخت خود بکوبید و بر آن مباحثید که سوره را به آخر برسانید». (الکافی، ج 2، ص 614، «کتاب فضل القرآن»، «باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن»، حدیث 1)

3- - مطابق است با نقل صاحب وسائل الشیعة از کافی. (وسائل الشیعة، ج 7، ص 166، «کتاب الصلاة»، «ابواب الذکر»، باب 14، حدیث 1)

4- - «ای ابواسامه! خدا را فریاد قلب هایتان آورید و از وسوسه و دستبرد شیطان بپرهیزید». (الکافی، ج 8، ص 167، حدیث 188)

غش کرد؛ چون حالت افاقه دست داد، از سببش سؤال شد. فرمود: «ما زِلْتُ أُرَدُّ هَذِهِ الْآيَةَ عَلَى قَلْبِي حَتَّى سَجَعْتُهَا مِنَ الْمُتَكَلِّمِ بِهَا فَلَمْ يَبْتُتْ جِسْمِي لِمُعَايَنَةِ قُدْرَتِهِ» (1).

و از جناب ابوذر - رضی الله عنه - نقل شده که «قام رسول الله (صلی الله علیه و آله) ليلة يُرَدُّ قَوْلَهُ تَعَالَى: (إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)» (2) (3).

بالجمله، حقیقت ذکر و تذکر، ذکر قلبی است، و ذکر لسانی بدون آن بی مغز، و از درجه اعتبار به کلی ساقط است. چنانچه در احادیث شریفه به این معنا بسیار اشاره شده. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به ابی ذر فرمود: «يا أَبَا ذَرٍّ! رُكِعَتَانِ مُفْتَصِدَتَانِ فِي تَقَكُّرٍ خَيْرٌ مِنْ قِيَامٍ لَيْلَةٍ وَالْقَلْبُ لِأَهٍ. (سأه خ. ل.)» (4).

و هم از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) منقول است که «خدای تعالی نظر به صورت های شما نمی کند، بلکه نظر به قلب های شما می کند» (5).

و در احادیث حضور قلب می آید که نماز به قدر حضور قلب، مقبول است، و هرچه قلب غفلت داشته باشد به همان اندازه نماز را قبول نمی کنند. و تا این

ص: 39

1- «آن قدر این آیه را با خود تکرار کردم تا آن را از گوینده آن شنیدم و اندامم تاب دیدن قدرت او را نیاورد». (المحجّة البيضاء، ج 1، ص 352)

2- المائده (5): 118.

3- «شبی پیامبر برخاسته بود و مکرّر این آیه را تلاوت می فرمود: "اگر عذابشان کنی بندگان تو هستند، و اگر آنها را ببخشی همانا تو عزیز و حکیم هستی"». (المسند، احمد بن حنبل، ج 15، ص 546، حدیث 21387)

4- «ای ابوذر! دو رکعت میانه توأم با اندیشه و تفکر بهتر است از زنده داشتن يك شب در حالی که قلب بازیگر و غافل است». (مکارم الأخلاق، ج 2، ص 371، حدیث 2661؛ بحار الأنوار، ج 74، ص 82، حدیث 2)

5- مکارم الأخلاق، ج 2، ص 377، حدیث 2661؛ بحار الأنوار، ج 67، ص 248.

ادب که ذکر شد ملحوظ نشود، ذکر قلبی حاصل نگردد و قلب از سهو و غفلت بیرون نیاید.

و در حدیث است که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: «فاجعل قلبك قبلة لسانك لا تحركه إلا بإشارة القلب»⁽¹⁾. و قبله شدن قلب و تبعیت لسان و سایر اعضا از آن، صورت نگیرد، مگر با ملحوظ داشتن این ادب. و اگر اتفاق افتد حصول این امور بدون این ادب، از نوادر است و انسان نباید به آن مغرور شود.

فصل هشتم: در بیان حضور قلب است

اشاره

یکی از مهمّات آداب قلبیه - که شاید کثیری از آداب، مقدمه آن باشد و عبادت را بدون آن روح و روانی نیست و خود، مفتاح قفل کمالات و باب الابواب سعادات است و در احادیث شریفه از کمتر چیزی این قدر ذکر شده و به کمتر ادبی این قدر اهمّیت داده شده - حضور قلب است.

و ما گرچه در رساله سرّ الصلوة⁽²⁾ و هم در کتاب اربعین⁽³⁾ از آن مستوفی یاد

ص: 40

1- ر.ك: صفحه 23.

2- سرّ الصلوة، امام خمینی قدس سره، ص 21.

3- شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)، شرح حدیث 27. کتاب شرح چهل حدیث (اربعین حدیث) از آثار جناب مؤلف قدس سرّه الشریف می باشد که نوشتن آن در محرم 1358 هجری قمری به انجام رسیده است. در مقدمه این کتاب شریف بعد از حمد و صلوة و دعا آمده است: «و بعد، این بنده بی بضاعت ضعیف مدّتی بود با خود حدیث می کردم که چهل حدیث از احادیث اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که در کتب معتبره اصحاب و علماء - رضوان الله علیهم - ثبت است جمع آوری کرده و هر یک را به مناسبت شرحی کند که با حال عامّه مناسبتی داشته باشد، و از این جهت آن را به زبان فارسی نگاشته که فارسی زبانان نیز از آن بهره بگیرند؛ شاید ان شاء الله مشمول حدیث شریف ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله شوم که فرموده است: «مَنْ حَفِظَ عَلَيَّ أُمَّتِي حَدِيثًا يَنْتَفِعُونَ بِهَا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهًا عَالِمًا». تا بحمد الله و حسن توفیقه موفق به شروع آن شدم و از خدای تعالی توفیق اتمام می طلبم، إنّه وليّ التوفیق».

نمودیم و درجات و مراتب آن را بیان نمودیم، لکن در این جا نیز برای متمیم فائده و تحرّز از حواله ذکر از آن می نماییم:

چنانچه سابق بر این ذکر شد، عبادات و مناسک و اذکار و اوراد در وقتی نتیجه کامله دارد که صورت باطنه قلب شود و باطن ذات انسان به آن مخمّر گردد و دل انسان صورت عبودیت به خود گیرد و از خودسری و سرکشی بیرون آید. و نیز مذکور شد که از اسرار و فوائد عبادات یکی آن است که اراده نفس قوی شود و نفس بر طبیعت چیره شود و قوای طبیعت؛ مسخر، تحت قدرت و سلطنت نفس گردد و اراده نفس ملکوتی در ملک بدن نافذ گردد، به طوری که قوا چون ملائکه الله نسبت به حق تعالی شوند که «عصیان آن نکنند لمحّه ای، و عمل کنند به آنچه فرمان برای آنها صادر می شود»⁽¹⁾.

و اکنون گوییم که یکی از اسرار عبادات و فوائد مهمّه، که همه مقدمه آن است، آن است که جمیع مملکت باطن و ظاهر مسخر در تحت اراده الله و متحرک به تحریک الله شود و قوای ملکوتیه و ملکیه نفس از جنود الله شوند و

ص: 41

1- - معنای آیه شریفه است که درباره ملائکه می فرماید: (لَا يَعْصُونَ اللَّهَ - مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ). (التحریم (66): 6)

همگی نسبت به حق تعالی سمت ملائکه الله را پیدا کنند. و این خود، یکی از مراتب نازلۀ فنای قوا و ارادات است در ارادۀ حق. و کم کم نتایج بزرگ بر این مترتب شود و انسان طبیعی، الهی گردد و نفس ارتیاض به عبادت الله پیدا کند و جنود ابلیس یکسره شکست خورده، منقرض شوند و قلب و قوای آن تسلیم حق شوند و اسلام به بعض مراتب باطنه در آن بروز کند. و نتیجۀ این تسلیم اراده به حق در دار آخرت آن شود که حق تعالی ارادۀ او را در عوالم غیب نافذ فرماید و او را مَثَل اعلاى خود قرار دهد، و چنانچه خود ذات مقدّس هرچه را بخواهد ایجاد کند به مجرد اراده موجود شود، ارادۀ این بنده را هم آن طور قرار دهد؛ چنانچه بعضی از اهل معرفت روایت نمودند از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) راجع به اهل بهشت که مَلْکِی می آید پیش آنها؛ پس از آن که اذن ورود می طلبد وارد می شود و نامه ای از جناب ربوبیت به آنها می دهد بعد از آن که از خدای تعالی به آنها سلام ابلاغ نماید. و در آن نامه است برای هر انسانی که مخاطب به آن است:

«مِنَ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ إِلَى الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ، وَقَدْ جَعَلْتُكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ. فَقَالَ (صلى الله عليه و آله): فَلَا يَقُولُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ لِلشَّيْءِ كُنْ إِلَّا وَيَكُونُ» (1).

و این سلطنت الهیه ای است که به بنده دهند از برای ترك ارادۀ خود و ترك

ص: 42

1 - «از حَيِّ قَيُّومِ که نمی میرد به [سوی] حَيِّ قَيُّومِ که نمی میرد. اما بعد، من چون به (هر) چیز گویم «باش»، پس (موجود) می شود، تو را (نیز) چنان قرار دادم که به (هر) چیز بگویم «باش» موجود شود. آن گاه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: احدی از اهل بهشت به چیزی نمی گوید «باش» مگر آن که (موجود) شود». (الفتوحات المکیّة، ج 3، ص 295؛ علم الیقین، ج 2، ص 1061)

سلطنت هواهای نفسانیه و اطاعت ابلیس و جنود او. و هیچ يك از این نتایج که ذکر شد حاصل نمی شود مگر با حضور قلب کامل. و اگر قلب در وقت عبادت غافل و ساهی باشد، عبادت او حقیقت پیدا نکند و شبه لهو و بازی است. و البته چنین عبادتی را در نفس به هیچ وجه تأثیری نیست و عبادت از صورت و ظاهر به باطن و ملکوت بالا نرود - چنانچه به این معنا در اخبار اشاره شده - و قوای نفس با چنین عبادتی تسلیم نفس نشوند و سلطنت نفس بر آنها بروز نکند و همین طور قوای ظاهره و باطنه تسلیم ارادة الله نگردد و مملکت در تحت کبریای حق منقهر نشود، چنانچه پر واضح است. و از این جهت است که می بینید در ما پس از چهل - پنجاه سال عبادت اثری حاصل نشده، بلکه روز به روز بر ظلمت قلب و تعصّبی قوا افزوده می شود و آن به آن اشتیاق ما به طبیعت و اطاعت ما از هواهای نفسانیه و وساوس شیطانیه افزون گردد. اینها نیست جز آن که عبادات ما بی مغز و شرایط باطنه و آداب قلبیه آن به عمل نمی آید، و الاّ به نصّ آیه مبارکه کتاب الهی: «نماز نهی از فحشاء و منکر می نماید»⁽¹⁾. و البته این نهی، نهی صوری ظاهری نیست؛ لابد باید در دل چراغی روشن شود و در باطن نوری فروزان شود که انسان را هدایت به عالم غیب کند و زاجر الهی پیدا شود که انسان را از عصیان و نافرمانی بازدارد.

و ما خود را در زمره نمازگزارها محسوب می داریم و سال های سال است اشتغال به این عبادت بزرگ داریم و در خود چنین نوری ندیدیم و در باطن چنین زاجر و مانعی برای ما پیدا نشده؛ پس وای به حال ما آن روزی که صور اعمال ما و صحیفه افعال ما را در آن عالم به دست ما دهند و گویند خود حساب

ص: 43

1- - (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ). (العنكبوت (29): 45)

خود را بکش(1). ببین آیا چنین اعمالی قابل قبول درگاه است؟ و آیا چنین نمازی با این صورت مشوّه ظلمانی مقرب بساط حضرت کبریایی است؟ و آیا با این امانت بزرگ الهی و وصیت انبیاء و اوصیاء باید این طور سلوک کرد و این طور دست خیانت شیطان رجیم را، که عدوّ الله است، به آن راه داد؟ و آیا نمازی که معراج مؤمن است و قربان متّین است(2) چرا باید شما را از ساحت مقدّس تبعید، و از درگاه قرب الهی دور کند؟ آن روز آیا جز حسرت و ندامت و بیچارگی و بدبختی و خجلت و شرمساری چیزی نصیب ما می شود؟ حسرت و ندامتی که در این عالم شبیه ندارد؛ خجلت و شرمساری که نظیرش را تصوّر نمی توانیم کرد. حسرت های این عالم هرچه باشد مشوب به هزار طور امیدها است، و شرمساری های این جا سریع الزوال است، به خلاف آنجا که روز بروز حسرت و ندامت است؛ چنانچه حق فرماید: (وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ)(3) امر گذشته را نتوان جبران نمود و عمر تلف شده را نتوان برگرداند، (یا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ)(4).

ای عزیز! امروز روز مهلت و عمل است؛ انبیاء آمدند و کتاب ها آوردند و دعوت ها نمودند با این همه تشریفات و این همه تحمّل رنج و تعب که ما را از خواب غفلت بیدار، و از سکر طبیعت هوشیار کنند و ما را به عالم نور و نشئه

ص: 44

1- - اشاره است به آیه 14 سوره «إسراء»: (اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا).

2- - «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ». (كشف الأسرار وعدة الأبرار، ج 2، ص 676؛ «الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ»؛ «نماز وسیله تقرّب هر پرهیزگار است به خدا». الكافي، ج 3، ص 265، «كتاب الصلاة»، «باب فضل الصلاة»، حدیث 6)

3- - «بیمشان ده از روز حسرت؛ روزی که کار به آخر رسد». (مریم (19): 39)

4- - «دریغا که در نزدیک شدن به خدا (یا در طاعت او) کوتاهی نمودم». (الزمر (39): 56)

بهجت و سرور رسانند و به حیات ابدی و نعمت های سرمدی و لذت های جاویدانی رسانند و از هلاک و شقاوت و نار و ظلمت و حسرت و ندامت رهایی دهند؛ تمام اینها برای خود ما بدون این که برای آنها نتیجه ای حاصل شود و آن ذوات مقدّسه احتیاجی به ایمان و اعمال ما داشته باشند؛ با این وصف در ما به هیچ وجه اثری نکرد و شیطان، مسامع قلب ما را چنان گرفته و سلطنت بر باطن و ظاهر ما همچو پیدا کرده که هیچ یک از مواعظ آنها را در ما اثری حاصل نشود، بلکه هیچ یک از آیات و اخبار به گوش قلب ما نرسد و از ظاهر گوش حیوانی تجاوز نکند.

غرورها و دام های شیطانی

بالجمله، ای قاری محترم که این اوراق را مطالعه می کنی! مثل نویسنده خالی از همه انوار و تهی دست از همه اعمال صالحه و گرفتار هواهای نفسانیه مباش؛ تو به حال خود رحمی کن و از عمر خود نتیجه ای حاصل کن؛ دقت در حال انبیاء و اولیاء کمال کن و اشتباههای کاذب و وعده های شیطان را پشت پا زن؛ مغرور گول شیطان مباش و فریب نفس اماره مخور که تدلیس اینها بسیار دقیق است و هر امر باطلی را به صورت حق به انسان تعمیم می کنند و انسان را فریب می دهند.

گاهی به امید توبه در آخر عمر انسان را به شقاوت می کشانند، با آن که توبه در آخر عمر و تراکم ظلمات معاصی و بسیاری مظالم عباد و حقوق الله امری است بسیار صعب و مشکل. امروز که اراده انسان قوت دارد و قوای جوانی برقرار است و درخت معصیت برومند نیست و سلطنت شیطان در نفس مستحکم نشده و نفس جدید العهد به ملکوت و قریب الأفق به فطرت الله است و شرایط

حصول و قبول توبه سهل است، نمی گذارند انسان قیام به توبه کند و این درخت سست را ریشه کن و سلطنت غیر مستقل را منقرض نماید، وعده ایام پیری را می دهند که به عکس این، اراده ضعیف و قوای ناتوان و درخت معاصی گوناگون کهن و برومند و سلطنت ابلیس در ظاهر و باطن مستقل و مستقر شده و الفت به طبیعت شدید، و بعد از ملکوت زیاد، و نور فطرت خاموش و منطقی گردیده و شرایط توبه سخت و ناگوار شده است؛ این نیست جز غرور.

و گاهی به وعده شفاعت شافعیین (علیهم السلام) انسان را از ساحت قدس آنها دور، و از شفاعت آنها مهجور می نمایند؛ زیرا که انغمار در گناهان کم کم قلب را سیاه و منکوس کند و انسان را به سوءعاقبت منجر نماید. و طمع شیطان از انسان، دزدیدن ایمان است؛ دخول در گناهان را مقدمه آن قرار می دهد تا به نتیجه مطلوبه برسد. انسان اگر طمع شفاعت دارد، باید در این عالم با سعی و کوشش رابطه بین خود و شفعاى خود را حفظ کند و قدری تفکر در حال شافعان محشر نماید که حال آنها در عبادت و ریاضت به کجا رسیده بود. فرضاً که شما با ایمان از دنیا بروید، ولی اگر بار گناهان و مظالم سنگین باشد ممکن است در عذاب های گوناگون برزخ و قبر از شما شفاعت نشود؛ چنانچه از حضرت صادق منقول است که «برزخ شما با خودتان است»⁽¹⁾.

و عذاب های برزخ طرف قیاس با عذاب های این جا نیست، و طول مدت برزخ را جز خدا کسی نداند، شاید میلیون میلیون ها سال طول کشد. و ممکن است در قیامت نیز پس از مدت های طولانی و عذاب های گوناگون طاقت فرسا شفاعت نصیب ما شود، چنانچه در احادیث نیز این معنا وارد است⁽²⁾.

ص: 46

1- - الکافی، ج 3، ص 242، «کتاب الجنائز»، «باب ما ینطق به موضع القبر»، حدیث 3.

2- - از جمله در بحار الأنوار، ج 8، ص 362، حدیث 35 و 36.

پس، غرور شیطان انسان را از عمل صالح بازدارد و انسان را یا بی ایمان یا با بارهای سنگین از دنیا ببرد و به شقاوت و بدبختی گرفتار کند. و گاهی با وعده رحمت و اسعه ارحم الراحمین دست انسان را از دامن رحمت کوتاه کند؛ غافل از آن که این همه بعث رسل و ارسال کتب و فرورستاندن فرشتگان و وحی و الهام به پیغمبران و راهنمایی طریق حق، از رحمت ارحم الراحمین است. عالم را رحمت و اسعه حق فروگرفته و ما در لب چشمه حیوان از تشنگی به هلاکت می رسیم.

بزرگ تر رحمت های الهی قرآن است؛ تو اگر به رحمت ارحم الراحمین طمع داری و آرزوی رحمت و اسعه داری، از این رحمت و اسعه استفاده کن. طریق وصول به سعادت را باز نموده و چاه را از راه روشن فرموده؛ تو خود به پای خود در چاه می افتی و از راه معوج می شوی. رحمت را چه نقصانی است؟ اگر ممکن بود طریق خیر و سعادت را به مردم به طور دیگر نشان بدهند، می دادند، به موجب وسعت رحمت؛ و اگر ممکن بود اکراهاً مردم را به سعادت برسانند می رسانند؛ لکن هیئات! راه آخرت راهی است که جز با قدم اختیار نمی توان آن را پیمود؛ سعادت با زور حاصل نشود؛ فضیلت و عمل صالح بدون اختیار، فضیلت نیست و عمل صالح نمی باشد؛ و شاید معنی آیه شریفه (لا إكراه فی الدین) (1) نیز همین باشد.

بلی، آنچه در آن، اعمال اکراه و اجبار می توان نمود، صورت دین الهی است نه حقیقت آن. انبیاء (علیهم السلام) مأمور بودند که صورت را با هر طور ممکن است تحمیل مردم کنند تا صورت عالم صورت عدل الهی شود و مردم را ارشاد به

ص: 47

باطن نمایند تا مردم به قدم خود آن را بپیمایند و به سعادت برسند.

بالجمله، این نیز از غرور شیطان است که دست انسان را با طمع رحمت از رحمت کوتاه کند.

فصل نهم: در ذکر شمه ای از احادیث اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم راجع به ترغیب حضور قلب

و ما در این جا به ترجمه متن بعضی از روایات اکتفا می کنیم:

از حضرت رسول ختمی (صلی الله علیه و آله) روایت است که «عبادت کن خدای تعالی را چنانچه گویا او را می بینی؛ و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند»⁽¹⁾.

از این حدیث شریف استفاده دو مرتبه از مراتب حضور قلب می شود:

یکی آن که سالک، مُشاهد جمال جمیل و مستغرق تجلیات حضرت محبوب باشد به طوری که جمیع مسامع قلب از دیگر موجودات بسته شده و چشم بصیرت به جمال پاک ذی الجلال گشوده گردیده و جز او چیزی مشاهده نکند. بالجمله، مشغول حاضر باشد و از حضور و محضر نیز غافل باشد.

و مرتبه دیگر که نازل تر از این مقام است، آن است که خود را حاضر محضر ببیند و ادب حضور و محضر را ملحوظ دارد. جناب رسول اکرم فرماید: «اگر می توانی از اهل مقام اول باشی عبادت خدا را آن طور بجا آور، و الا از این معنا غافل مباش که تو در محضر ربوبیتی». و البته محضر حق را ادبی است که غفلت از آن از مقام عبودیت دور است. و اشاره به این فرموده است در حدیثی که

ص: 48

1- - مکارم الأخلاق، ج 2، ص 363، حدیث 2661؛ بحار الأنوار، ج 74، ص 74، حدیث 3.

جناب ابوحمزة ثمالی - رضی اللہ عنہ - نقل می کند، می گوید: «دیدم حضرت علی بن الحسین - سلام اللہ علیہما - را که نماز می خواند. عباى آن حضرت از دوشش افتاد. آن را راست و تسویه فرمود تا آن که از نماز فارغ شد. سؤال کردم از سببش، فرمود: "واى بر تو، آیا می دانی در خدمت کی بودم؟"»(1).

و نیز از حضرت رسول (صلی اللہ علیہ و آلہ) منقول است که «دو نفر از امت من به نماز می ایستند در صورتی که رکوع و سجودشان یکی است و حال آن که میان نماز آنها مثل مابین زمین و آسمان است»(2).

و فرمودند: «آیا نمی ترسد کسی که صورت خود را در نماز برمی گرداند صورت او چون روی حمار شود»(3).

و فرمودند: «کسی که دو رکعت نماز بجا آورد و در آن به چیزی از دنیا متوجه نشود، خدای تعالی گناهان او را می آمرزد»(4).

و فرمودند: «بعضی از نمازها قبول می شود نصفش یا ثلثش یا ربعش یا خمسش... تا عشرش. و بعضی از نمازها چون جامه کهنه پیچیده می شود و به روی صاحبش زده می شود. و از نماز تو مال تو نیست مگر آن که به قلبت اقبال به آن کنی»(5).

ص: 49

1- وسائل الشیعة، ج 5، ص 478، «کتاب الصلاة»، «أبواب أفعال الصلاة»، باب 3، حدیث 6.

2- بحار الأنوار، ج 81، ص 249، حدیث 41.

3- مستدرک الوسائل، ج 4، ص 101، «کتاب الصلاة»، «أبواب أفعال الصلاة»، باب 2، حدیث 20.

4- مستدرک الوسائل، ج 4، ص 99، «کتاب الصلاة»، «أبواب أفعال الصلاة»، باب 2، حدیث 13.

5- بحار الأنوار، ج 81، ص 260، حدیث 59.

و حضرت باقر (علیه السلام) فرمودند: «رسول خدا فرمود: وقتی بنده مؤمن به نماز بایستد خدای تعالی نظر به سوی او کند - یا فرمودند خدای تعالی اقبال به او کند - حتی منصرف شود. و رحمت از بالای سرش سایه بر او افکند و ملائکه فروگیرند اطراف و جوانب او را تا افق آسمان و خدای تعالی ملکی را موکل او کند که بایستد بالای سر او و بگوید: ای نمازگزار! اگر بدانی کی نظر می کند به سوی تو و با کی مناجات می کنی، توجه به جایی نمی کنی و از موضعت جدا نمی شوی هرگز»(1).

و از حضرت صادق (علیه السلام) منقول است که «جمع نمی شود اشتیاق و خوف در دلی مگر آن که بهشت بر او واجب شود. پس وقتی نماز می خوانی، اقبال کن به قلب خود به خدای عزّ و جلّ؛ زیرا که نیست بنده مؤمنی که اقبال کند به قلبش به خدای تعالی در نماز و دعا مگر آن که قلوب مؤمنین را خدای تعالی به او اقبال دهد و با دوستی آنها او را تأیید کند او را به بهشت برد»(2).

و از حضرت باقر و صادق (علیهما السلام) مروی است که فرمودند: «نیست از برای تو از نمازت مگر آنچه را که اقبال قلب داشته باشی در آن؛ پس، اگر به غلط بجا آورد تمام آن را یا غفلت از آداب آن کند، پیچیده شود آن و به روی صاحبش زده شود»(3).

و از حضرت باقر العلوم (علیه السلام) روایت شده که «همانا بالا می رود از نماز بنده از برای او نصف یا ثلث یا ربع یا خمسش؛ پس، بالا نمی رود برای او مگر آنچه را

ص: 50

1- - وسائل الشیعة، ج 4، ص 32، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب 8، حدیث 5.

2- - وسائل الشیعة، ج 5، ص 477، «کتاب الصلاة»، «أبواب أفعال الصلاة»، باب 3، حدیث 3.

3- - الوافی، ج 8، ص 848، حدیث 14.

اقبال به قلب نموده است بر آن. و ما مأمور شدیم به نافله تا تتمیم شود نقص فرائض به آن»(1).

و از جناب صادق مروی است که فرمود: «وقتی احرام بستنی در نماز، اقبال کن بر آن؛ زیرا که وقتی اقبال نمودی، خداوند به تو اقبال فرماید، و اگر اعراض نمایی، خداوند از تو اعراض کند. پس گاهی بالا نمی رود از نماز مگر ثلث یا ربع یا سدس آن به آن قدر که نمازگزار اقبال به نماز نموده، و خداوند عطا نمی فرماید به غافل چیزی»(2).

و از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) روایت است که به ابی ذر فرمودند: «دورکعت متوسط با فکر بهتر است از ایستادن یک شب در صورتی که قلب غافل باشد»(3).

احادیث در این باب بسیار است، و برای اصحاب اعتبار و قلوب بیدار، این قدر کفایت کند.

فصل دهم: در دعوت به تحصیل حضور قلب

اشاره

اکنون که فضیلت و خواص حضور قلب را عقلاً و نقلاً دانستی و ضررهای ترک آن را فهمیدی، علم تنها کفایت نکند بلکه حجت را تمام تر نماید؛ دامن

ص: 51

1- وسائل الشیعة، ج 4، ص 71، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب 17، حدیث 3.

2- مستدرک الوسائل، ج 4، ص 109، «کتاب الصلاة»، «أبواب أفعال الصلاة»، باب 3، حدیث 7.

3- ر.ک: صفحه 39، پاورقی 4.

همّت به کمر زن و آنچه را دانستی در صدد تحصیل آن باش و علم خود را عملی کن تا استفاده از آن بری و برخوردار از آن شوی. قدری تفکر کن که به حسب روایات اهل بیت عصمت (علیهم السلام) - که معادن وحی و تمام فرمایشاتشان و علومشان از وحی الهی و کشف محمدی (صلی الله علیه و آله) است - قبولی نماز، شرط قبولی سایر اعمال است؛ و اگر نماز قبول نشود، به اعمال دیگر اصلاً نظر نکنند⁽¹⁾. و قبولی نماز به اقبال قلب است که اگر اقبال قلب در نماز نباشد، از درجه اعتبار ساقط و لایق محضر حضرت حق نیست و مورد قبول نمی شود، چنانچه در احادیث سابقه معلوم شد.

پس، کلید گنجینه اعمال و باب الابواب همه سعادات، حضور قلب است که با آن فتح باب سعادت بر انسان می شود و بدون آن جمیع عبادات از درجه اعتبار ساقط می شود.

الحال قدری با نظر اعتبار اندیشه کن و اهمّیت مقام و بزرگی موقف را با دیده بصیرت بنگر و با جدّیت تمام قیام به امر کن. کلید در سعادت و درهای بهشت و کلید در شقاوت و درهای جهنّم در این دنیا در جیب خود تو است؛ می توانی درهای بهشت و سعادت را به روی خود مفتوح کنی و می توانی به خلاف آن باشی. زمام امر در دست تو است، خدای تبارک و تعالی حجّت را تمام و راه های سعادت و شقاوت را نموده و توفیقات ظاهری و باطنی را عطا فرموده؛ آنچه از جانب او و اولیای او است تمام است، اکنون نوبت اقدام ما است. آنها راهنمایند و ما راهرو. آنها عمل خود را انجام دادند به وجه احسن و عذری باقی نگذاشتند و لمحّه ای کوتاهی نکردند. تو نیز از خواب غفلت برخیز و راه سعادت خود را

ص: 52

1- - من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 134، حدیث 5.

طی کن و از عمر و توانایی خود استفاده نما که اگر وقت بگذرد و این نقد عمر و جوانی و گنج قوت و توانایی از دستت برود، جبران ندارد. اگر جوانی، مگذار به پیری رسی که در پیری مصیبت هایی داری که پیرها می دانند و تو غافل. اصلاح در حال پیری و ضعف از امور بسیار مشکل است. و اگر پیری، مگذار بقیه عمر از دستت برود که باز هرچه باشد تا در این عالم هستی راهی به سعادت داری و دری از سعادت به رویت باز است. خدا نکند که این در بسته شود و این راه منسد گردد که آن وقت اختیار از دستت برود و جز حسرت و ندامت و افسوس از گذشتن امر نصیبی نداری.

بیان طریقه تحصیل حضور قلب

پس، ای عزیز! اگر ایمان به آنچه ذکر شد، که گفته انبیاء (علیهم السلام) است، آوردی و خود را برای تحصیل سعادت و سفر آخرت مهیا نمودی و لازم دانستی حضور قلب را که کلید گنج سعادت است تحصیل کنی، راه تحصیل آن، آن است که اولاً رفع موانع حضور قلب را نمایی و خارهای طریق را از سر راه سلوک ریشه کن کنی و پس از آن، اقدام به خود آن کنی. اما موانع حضور قلب در عبادات، تشنّت خاطر و کثرت واردات قلبیه است. و این گاهی از امور خارجه و طرق حواس ظاهره حاصل می شود؛ مثل آن که گوش انسان در حال عبادت چیزی بشنود و خاطر به آن متعلق شده مبدأ تخیلات و تفکرات باطنیه گردد و واهمه و متصرفه در آن تصرف نموده از شاخه ای به شاخه ای پرواز کند؛ یا چشم انسان چیزی ببیند و منشأ تشنّت خاطر و تصرف متصرفه گردد؛ یا سایر حواس انسان چیزی ادراک کند و از آن، انتقالات خیالیه حاصل شود.

و طریق علاج این امور را گرچه فرمودند رفع این اسباب است - مثل آن که در

بیت تاریکی یا محلّ خلوتی بایستد و چشم خود را در وقت نماز ببندد و در مواضعی که جلب نظر می کند نماز نخواند؛ چنانچه مرحوم شهید سعید - رضوان الله علیه - از بعض متعبّدین نقل فرماید که در خانه کوچک تاریکی که وسعت آن به قدر آن باشد که ممکن باشد در آن نماز خواندن عبادت می کردند(1) - ولی معلوم است این، رفع مانع نکند و قلع مادّه ننماید؛ زیرا که عمده، تصرّف خیال است که با منشأ جزئی کار خود را انجام می دهد؛ بلکه گاه شود که در خانه تاریک و کوچک و تنها، تصرّف واهمه و خیال بیشتر شود و به مبادی دیگر برای دعابه و بازی خود دست آویز شود. پس، قلع مادّه کلّی، به اصلاح خیال و وهم است، و ما پس از این، اشاره به آن می کنیم. بلی، گاهی این طور از علاج هم در بعضی از نفوس بی تأثیر و خالی از اعانت نیست، ولی ما دنبال علاج قطعی و قلع سبب حقیقی می گردیم و آن، بدین حاصل نشود.

و گاهی تشتّت خاطر و مانع از حضور قلب، از امور باطنه است. و آن به طریق کلّی دو منشأ بزرگ دارد که عمده امور به آن دو منشأ برگردد:

یکی هرزه گردی و فرّار بودن خود طائر خیال است؛ زیرا که خیال قوه ای است بسیار فرّار که دائماً از شاخه ای به شاخه ای آویزد و از کنگره ای به کنگره ای پرواز کند؛ و این مربوط به حبّ دنیا و توجه به امور دنیّه و مال و منال دنیوی نیست، بلکه فرّار بودن خیال، خود مصیبتی است که تارك دنیا نیز به آن مبتلا است. و تحصیل سکونت خاطر و طمأنینه نفس و وقوف خیال از امور مهمّه ایست که به اصلاح آن، علاج قطعی حاصل شود، و پس از این به آن اشاره می کنیم.

ص: 54

منشأ دیگر، حبّ دنیا و تعلق خاطر به حیثیات دنیوی است که رأس خطیئات و أمّ الأَـمراض باطنه است که خار طریق اهل سلوک و سرچشمه مصیبات است؛ و تا دل متعلق به آن و منغم در حبّ آن است، راه اصلاح قلوب منسدّ و در جمله سعادات به روی انسان بسته است. و ما در ضمن دو فصل اشاره به رفع این دو منشأ بزرگ و دو مانع قوی می نمایم ان شاء الله.

فصل یازدهم: در بیان دواء نافع برای علاج هرزه گردی و فرّار بودن خیال که از آن تحصیل حضور قلب نیز شود

بدان که هر يك از قوای ظاهره و باطنه نفس، قابل تربیت و تعلیم است با ارتیاض مخصوص؛ مثلاً چشم انسان قادر نیست که به يك نقطه معینه یا در نور شدید، مثل نور عین شمس، مدتی طولانی نگاه کند بدون به هم خوردن پلك های آن؛ ولی اگر انسان چشم را تربیت کند، چنانچه بعضی از اصحاب ریاضات باطله برای مقاصدی عمل می کنند، ممکن است چند ساعت متمادی در قرص آفتاب نظر را بدوزد بدون آن که چشم به هم خورد یا خستگی پیدا کند، و همین طور به نقطه معینی نظر را بدوزد چندین ساعت بدون حرکت؛ و همین طور سایر قوا حتّی حبس نفس که - علی المحکّی - در اصحاب ریاضات باطله کسانی هستند که حبس نفس خود کنند مدّت های زائد بر متعارف نوع.

و از قوایی که قابل تربیت است قوه خیال و قوه واهمه است که قبل از تربیت، این قوا چون طائری، سخت فرّار و بی اندازه متحرّک از شاخه ای به شاخه ای و از

چیزی به چیزی هستند، به طوری که انسان اگر يك دقیقه حساب آنها را نگه دارد می بیند که چندین انتقال متسلسل با تناسب بسیار ضعیف ناهنجار پیدا نموده؛ حتی بسیاری گمان می کنند که حفظ طائر خیال و رام نمودن آن، از حیّز امکان خارج، و ملحق به محالات عادیّه است؛ ولی این طور نیست و با ریاضت و تربیت و صرف وقت آن را می توان رام نمود و طائر خیال را می توان به دست آورد، به طوری که در تحت اختیار و اراده حرکت کند که هر وقت بخواهد آن را در مقصدی یا مطلبی حبس کند که چند ساعت در همان مقصد حبس شود.

و طریق عمده رام نمودن آن، عمل نمودن به خلاف است. و آن، چنان است که انسان در وقت نماز خود را مهیا کند که حفظ خیال در نماز کند و آن را حبس در عمل نماید و به مجرّد این که بخواهد از چنگ انسان فرار کند آن را استرجاع نماید؛ و در هر يك از حرکات و سکانات و اذکار و اعمال نماز، ملتفت حال آن باشد و از حال آن تفتیش نماید و نگذارد سرخود باشد. و این در اوّل امر کاری صعب به نظر می آید، ولی پس از مدّتی عمل و دقّت و علاج حتماً رام می شود و اریاض پیدا می کند. شما متوقع نباشید که در اول امر بتوانید در تمام نماز حفظ طائر خیال کنید، البته این امری است نشدنی و محال، و شاید آنها که مدّعی استحاله شدند این توقّع را داشتند؛ ولی این امر باید با کمال تدریج و تأتی و صبر و توانی انجام بگیرد. ممکن است در ابتدای امر در عشر نماز یا کمتر آن حبس خیال شده؛ حضور قلب حاصل شود؛ و کم کم انسان اگر در فکر باشد و خود را محتاج به آن ببیند، نتیجه بیشتر حاصل کند و اندک اندک غلبه بر شیطان و هم و طائر خیال پیدا کند که در بیشتر نماز زمام اختیار آنها را در دست گیرد. و هیچ گاه نباید انسان مأیوس شود، که یأس سرچشمه همه سستی ها و ناتوانی ها است و برق امید انسان را به کمال سعادت خویش می رساند.

ولی عمده در این باب، حسّ احتیاج است که آن در ما کمتر است؛ قلب ما باور نکرده که سرمایه سعادت عالم آخرت و وسیله زندگانی روزگارهای غیرممتناهی، نماز است. ما نماز را سربار زندگانی خود می شماریم و تحمیل و تکلیف می دانیم. حبّ به شیء از ادراک نتایج آن پیدا می شود؛ ما که حبّ به دنیا داریم برای آن است که نتیجه آن را دریافتیم و قلب به آن ایمان دارد، ولهذا در کسب آن محتاج به دعوت خواهی و وعظ و اتّعاظ نمی باشیم. آنهایی که گمان کردند نبیّ ختمی و رسول هاشمی (صلی الله علیه و آله) دعوتش دارای دو جنبه است: دنیایی و آخرتی - و این را مایه سرفرازی صاحب شریعت و کمال نبوت فرض کرده اند - از دیانت بی خبر و از دعوت و مقصد نبوت عاری و بری هستند. دعوت به دنیا از مقصد انبیاء عظام به کلی خارج، و حسّ شهوت و غضب و شیطان باطن و ظاهر برای دعوت به دنیا کفایت می کنند؛ محتاج به بعث رسل نیست. اداره شهوت و غضب قرآن و نبیّ لازم ندارد. بلکه انبیاء مردم را از دنیا بازدارند و تقیید اطلاق شهوت و غضب کنند و تحدید موارد منافع نمایند، غافل گمان کند دعوت به دنیا کنند. آنها می فرمایند: مال را از هر راه تحصیل نکن و شهوت را با هر طریق فرو نشان - نکاح باید باشد، تجارت و صناعت و زراعت باید باشد - با آن که در کانون شهوت و غضب اطلاق است. پس، آنها جلوگیری اطلاق هستند نه داعی به دنیا. روح دعوت به تجارت، تقیید و بازداری از به دست آوردن باطل است، و روح دعوت به نکاح، تحدید طبیعت و جلوگیری از فجور و اطلاق قوه شهوت است. بلی، آنها مخالف مطلق نیستند چه که آن، مخالف نظام اتمّ است.

بالجمله، ما چون حسّ احتیاج به دنیا نمودیم و آن را سرمایه حیات و سرچشمه لذات دریافتیم، در توجه به آن حاضر و در تحصیل آن می کوشیم. اگر ایمان به حیات آخرت پیدا کنیم و حسّ احتیاج به زندگانی آنجا نماییم و

عبادات و خصوصاً نماز را سرمایه تعیش آن عالم و سرچشمه سعادت آن نشئه بدانیم، البته در تحصیل آن کوشش می نماییم، و در این سعی و کوشش، زحمت و رنج و تکلف در خود نمی یابیم، بلکه با کمال اشتیاق و شوق دنبال تحصیل آن می رویم و شرایط حصول و قبول آن را با جان و دل تحصیل می کنیم.

اکنون این سردی و سستی که در ما است، از سردی فروغ ایمان و سستی بنیاد آن است، و الاً اگر این همه اخبار انبیاء و اولیاء (علیهم السلام) و برهان حکما و بزرگان - علیهم الرضوان - در ما ایجاد احتمال کرده بود، باید بهتر از این قیام به امر و کوشش در تحصیل کنیم. ولی جای هزار گونه افسوس است که شیطان، سلطنت بر باطن ما پیدا کرده و مجامع قلب و مسامع باطن ما را تصرف نموده؛ نمی گذارد فرموده حق و فرستاده های او و گفته های علما و مواعظ کتاب های الهی به گوش ما برسد. اکنون گوش ما گوش حیوانی دنیوی است و موعظه های حق از حد ظاهر و از گوش حیوانی ما به باطن نمی رسد، و ذلک لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ (1).

از وظایف بزرگ سالک الی الله و مجاهد فی سبیل الله آن است که در خلال مجاهده و سلوک از اعتماد به نفس به کلی دست کشد و جبلتاً متوجه به مسبب الاسباب و فطرتاً متعلق به مبدأ المبادی گردد، و از آن وجود مقدس عصمت و حفظ طلب کند و به دست گیری آن ذات اقدس اعتماد کند و در خلوات، تضرع به حضرتش ببرد و اصلاح حالش را با کمال جدیت در طلب بنخواهد که جز ذات مقدس او پناهی نیست. والحمد لله.

ص: 58

1- «و این، برای کسی که او را قلبی (بیدار) باشد یا گوش فرا دهد در حالی که (به دل) حاضر و گواه باشد». (اقتباس از آیه شریفه سوره ق (50): 37)

باید دانست که به حسب فطرت و جبلت، قلب به هر چه علاقه و محبت پیدا کرد، قبله توجه آن، همان محبوب است. و اگر اشتغال به امری مانع از تفکر در حال محبوب و جمال مطلوب شود به مجرد آن که آن اشتغال کم شود و آن مانع از میان برخیزد، فوراً قلب به سوی محبوب خود پرواز نموده متعلق به دامن آن شود. اهل معارف و صاحبان جذبۀ الهیه اگر دارای قوت قلب باشند و متمکن در جذبۀ و حب باشند، در هر مرآتی جمال محبوب و در هر موجودی کمال مطلوب را مشاهده نموده «وَمَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا [و] رَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ وَمَعَهُ» (1) گویند. و اگر سرور آنها فرماید: «لِيُغَانُ عَلَيَّ قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَعْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً» (2) برای آن است که جمال محبوب را در مرآت - خصوصاً مرآتی کدره چون مرآت بوجهلی - دیدن، خود، کدورت برای کمال است. و اگر قلب آنها قوی نباشد و اشتغال به کثرات مانع از حضور شود، به مجرد آن که آن اشتغال کم شود طائر قلوب آنها به آشیانه قدس خود پرواز کند و دست آویز جمال جمیل گردد.

ص: 59

-
- 1- «چیزی را ندیدم مگر آن که خدا را در آن و با آن دیدم». (منقول از أمير المؤمنين عليه الصلوة والسلام، شرح أصول الكافي، صدر المتألهين، ج 3، ص 432؛ شرح الأسماء، سبزواری، ص 516؛ الحكمة المتعالية، ج 1، ص 117؛ مرآة العقول، ج 10، ص 391)
- 2- «گاهی بر دلم غباری می نشیند و من هر روز هفتاد بار از خدا آمرزش می طلبم». (مستدرک الوسائل، ج 5، ص 320، «کتاب الصلاة»، «أبواب الذكر»، باب 22، حدیث 2)

و طالبان غیر حق - که در نظر اهل معرفت، همه طالب دنیا هستند - نیز هر چه مطلوب آنها است به همان متوجه و متعلقند. آنها نیز اگر در حبّ مطلوب خود مفرطند و حبّ دنیا مجامع قلوب آنها را گرفته، هیچ گاه از توجه به آن مسلوب نشوند و در هر حال و هر چیز با جمال محبوب خود به سر برند. و اگر حبّ آنها کمتر باشد، در وقت فراغت قلب آنها به محبوب خود رجوع کند. آنان که حبّ مال و ریاست و شرف در دل آنها است، در خواب نیز مطلوب خود را می بینند و در بیداری به فکر محبوب خود به سر می برند؛ و مادامی که در اشتغال به دنیا به سر می برند با محبوب خود هم آغوشند؛ و چون وقت نماز شود، دل، حالت فراغتی می یابد و فوراً متعلق به محبوب خود می شود، گویی تکبیرة الاحرام کلید در دگان یا رافع حجاب بین او و محبوب او است؛ يك وقت به خود می آید که سلام نماز را گفته در صورتی که هیچ توجه به آن نداشته و همه اش را با فکر دنیا هم آغوش بوده. این است که چهل - پنجاه سال نماز ما را در دل اثری جز ظلمت و کدورت نیست و آنچه باید معراج قرب حضرت حق و مایه انس به آن مقام مقدّس باشد، ما را از ساحت قرب مهجور، و از عروج به مقام انس فرسنگ ها دور کرده. اگر نماز ما بویی از عبودیت داشت، ثمره اش خاکساری و تواضع و فروتنی بود، نه عجب و خودفروشی و کبر و افتخار که هر يك برای هلاکت و شقاوت انسان سببی مستقلّ و موجبی منفرد است.

در بیان علاج حبّ دنیا

بالجمله، دل ما چون با حبّ دنیا آمیخته شده و مقصد و مقصودی جز تعمیر آن ندارد، ناچار این حبّ، مانع از فراغت قلب و حضور آن در محضر قدس شود. و علاج این مرض مهلك و فساد خانمان سوز با علم و عمل نافع است.

اما علم نافع برای این مرض، تفکر در ثمرات و نتایج آن و مقایسه کردن بین آنها و مضارّ و مهالك حاصله از آن است. نویسنده در شرح اربعین شرحی در این باب نگاشته و به قدر میسور در بیان آن به تفصیل پرداخته ام(1). در این مقام نیز به شرح بعض احادیث اهل بیت عصمت اکتفا می کنم:

في الكافي عن أبي عبدالله (عليه السلام)، قال: «رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا»(2). و روایات کثیره دیگر نیز به این مضمون با اختلاف تعبیر وارد است(3).

و بس است برای انسان بیدار همین حدیث شریف؛ و کفایت می کند برای این خطیئه بزرگ مهلك همین که سرچشمه تمام خطاها و ریشه و پایه جمیع مفاسد است. با قدری تأمل معلوم شود که تقریباً تمام مفاسد اخلاقی و اعمالی، از ثمرات این شجره خبیثه است. هیچ دین و مذهب باطلی تأسیس در عالم نشده و هیچ فسادى در دنیا رخ نداده مگر به واسطه این موبقه عظیمه؛ قتل و غارت و ظلم و تعدی، نتایج این خطیئه است، فجور و فحشاء و دزدی و سایر فجایع، زاییده این جرثومه فساد است. انسان دارای این حبّ، از جمیع فضائل معنویه برکنار است. شجاعت، عفت، سخاوت، عدالت که مبدأ تمام فضائل نفسانیه است، با حبّ دنیا جمع نمی شود. معارف الهیه، توحید در اسماء و صفات و افعال و ذات، و حق جویى و حق بینی با حبّ دنیا متضادّند؛ طمأنینه نفس و سکونت خاطر و استراحت قلب، که روح سعادت دو دنیا است، با حبّ

ص: 61

1- شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)، امام خمینی قدس سره، حدیث ششم.

2- «منشأ هر خطایی دوستی دنیا است». (الكافي، ج 2، ص 315، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب حبّ الدنيا والحرص علیها»، حدیث 1)

3- ر.ك: الكافي، ج 2، ص 315، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب حبّ الدنيا والحرص علیها»، حدیث 1 - 17؛ بحار الأنوار، ج 70، ص 1، باب حبّ الدنيا وذمّها.

دنیا مجتمع نشود. غنای قلب و بزرگواری و عزت نفس و حریت و آزادمردی، از لوازم بی اعتنایی به دنیا است؛ چنانچه فقر و ذلت و طمع و حرص و رقیّت و چاپلوسی، از لوازم حبّ دنیا است. عطوفت، رحمت، مواصلت، مودت، محبت، با حبّ دنیا متخالفند. بغض و کینه و جور و قطع رحم و نفاق و دیگر اخلاق فاسده، از ولیده های این امّ الأمراض است.

وفي مصباح الشريعة قال الصادق (عليه السلام): «الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ صُورَةٍ رَأَسَهَا الْكِبْرُ، وَعَيْنُهَا الْحِرْصُ، وَأُذُنُهَا الطَّمَعُ، وَلِسَانُهَا الرِّيَاءُ، وَيَدُهَا الشَّهْوَةُ، وَرِجْلُهَا الْعُجْبُ، وَقَلْبُهَا الْغَفْلَةُ، وَكُونُهَا الْفَنَاءُ، وَحَاصِلُهَا الزَّوَالُ. فَمَنْ أَحَبَّهَا أَوْرَثَتْهُ الْكِبْرَ؛ وَمَنْ اسْتَحْسَدَ بِهَا أَوْرَثَتْهُ الْحِرْصَ؛ وَمَنْ طَلَبَهَا أَوْرَثَتْهُ إِلَى الطَّمَعِ؛ وَمَنْ مَدَحَهَا أَلْبَسَتْهُ الرِّيَاءَ؛ وَمَنْ أَرَادَهَا مَكَّنَتْهُ مِنَ الْعُجْبِ؛ وَمَنْ أَطْمَأَنَّ [رَكَنَ خ. ل.] إِلَيْهَا أَوْلَتْهُ الْغَفْلَةَ؛ وَمَنْ أَعْجَبَهُ مَتَاعُهَا أَفْتَنَتْهُ؛ وَمَنْ جَمَعَهَا وَبَخِلَ بِهَا رَدَّتْهُ إِلَى مُسْتَقَرِّهَا وَهِيَ النَّارُ» (1).

ص: 62

1 - - «دنیا بسان اندامی است که سر آن کبر، چشم آن آز، گوش آن ولع، زبان آن ریا و خودنمایی، دست آن شهوت، پای آن عُجب، قلب آن غفلت و بی خبری، بودش نیستی و ثمره اش زوال است. پس هر کس آن را دوست گیرد، کبر و خودبینی به او دهد؛ و به هر که نیکویش پندارد حرص و ولع ارزانی کند؛ و کسی را که طالب او گردد، به آز و طمع در اندازد؛ و بر کسی که او را بستاند جامه ریا پوشاند؛ و کسی را که اراده آن کند، گرفتار عُجب و خودبینی کند؛ و کسی را که به او اعتماد کند، غافل سازد؛ و کسی را که متاع های او پسند وی افتد، نابود سازد؛ و کسی را که متاع های دنیوی جمع کند و بخل بورزد به جایگاه و قرارگاهش، آتش، روانه کند». (مصباح الشريعة، ص 139، الباب الخامس والستون في صفة الدنيا؛ شرح مصباح الشريعة، گیلانی، ص 196، الباب الثاني والثلاثون في صفة الدنيا؛ مستدرک الوسائل، ج 12، ص 37، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما يناسبه»، باب 61، حدیث 5، متن حدیث آورده شده در کتاب موافق با متن مستدرک الوسائل می باشد)

و دیلمی در ارشاد القلوب از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت کند که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «در شب معراج خدای تعالی فرمود: "ای احمد! اگر بنده ای نماز اهل آسمان و زمین را بخواند و روزه اهل آسمان و زمین را بگیرد و چون ملائکه طعام نخورد و جامه عابدان را بپوشد، پس از آن در قلب او بینم ذره ای از حبّ دنیا یا سمعه آن یا ریاست آن یا اشتها آن یا زینت آن، با من مجاورت نمی کند در منزلت و از قلب او محبت خود را بیرون می کنم و قلب او را تاریک می کنم تا مرا فراموش کند و نمی چشاند به او شیرینی محبت خود را"»⁽¹⁾. پرواضح است که محبت دنیا با محبت خدای تعالی جمع نشود. و احادیث در این باب بیشتر از آن است که در این اوراق بگنجد.

و چون معلوم شد که حبّ دنیا مبدأ و منشأ تمام مفسد است، بر انسان عاقل علاقه مند به سعادت خود لازم است این درخت را از دل ریشه کن کند. و طریق علاج عملی، آن است که معامله به ضدّ کند: پس اگر به مال و منال علاقه دارد، با بسط ید و صدقات واجبه و مستحبّه ریشه آن را از دل بکند. و یکی از نکات صدقات همین کم شدن علاقه به دنیا است، و لهذا مستحبّ است که انسان چیزی را که دوست می دارد و مورد علاقه اش هست صدقه دهد، چنانچه در کتاب کریم الهی می فرماید: (لَنْ تَأَلَوْا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ)⁽²⁾. و اگر علاقه به فخر و تقدّم و ریاست و استتالت دارد، اعمال ضدّ آن را بکند و دماغ نفس اماره را به خاک بمالد تا اصلاح شود.

و باید انسان بداند که دنیا طوری است که هر چه آن را بیشتر تعقیب کند و در

ص: 63

1- - ارشاد القلوب، ج 1، ص 382، باب 55.

2- - «به نیکویی (و احسان خدا) نمی رسید تا آن که از آنچه دوست می دارید انفاق کنید». (آل عمران (3): 92)

صدد تحصیل آن بیشتر باشد، علاقه اش به آن بیشتر شود و تأسّس نمیش از فقدان آن روزافزون گردد، گویی انسان طالب چیزی است که به دست او نیست. گمان می کند طالب فلان حدّ از دنیا است، تا آن را ندارد از آن تعقیب می کند و در راه آن تحمّل مشاق می کند و خود را به مهالك می اندازد؛ همین که آن حدّ از دنیا را به دست آورد، برای او يك امر عادی می شود و عشق و علاقه اش مربوط می شود به چیز دیگری که بالاتر از آن است و خود را برای آن به زحمت و مشقّت می اندازد و هیچ گاه عشقش فرو ننشیند، بلکه هر دم روزافزون شود و زحمت و تعبش بیشتر گردد. و این فطرت و جبلّت را هرگز وقوفی نیست. و اهل معرفت با این فطرت اثبات بسیاری از معارف کنند که بیان آن از حوصله این اوراق خارج است و اشاره به بعض این مطالب در احادیث شریفه شده؛ چنانچه در کافی شریف از حضرت باقر العلوم (علیه السلام) روایت نموده که «مثّل حریص به دنیا مثّل کرم ابریشم است که هرچه به دور خود آن را بیشتر می پیچد از خلاص شدن دورتر شود تا آن که از اندوه بمیرد»⁽¹⁾.

و از حضرت صادق (علیه السلام) مروی است که «مثّل دنیا مثّل آب دریا است که هرچه انسان تشنه از آن بخورد تشنه تر گردد تا او را بکشد»⁽²⁾.

تتمیم: در اعراض دادن نفس است از دنیا

پس ای طالب حق و سالک الی الله! چون طائر خیال را رام نمودی و شیطان واهمه را به زنجیر کشیدی و خلع نعلین حبّ زن و فرزند و دیگر شوون دنیوی را

ص: 64

1- - الکافی، ج 2، ص 134، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب ذمّ الدنيا والزهد فیها»، حدیث 20.

2- - همان، حدیث 24.

نمودی و با جذوة نار عشق فطرة اللهی مانوس شدی و) اِنِّیْ ءَاَنْسْتُ نَاراً (1) گفتی و خود را خالی از موانع سیر دیدی و اسباب سفر را آماده کردی، از جای برخیز و از این بیت مظلمة طبیعت و عبورگاه تنگ و تاریک دنیا هجرت کن و زنجیرها و سلسله های زمان را بگسلان و از این زندان خود را نجات ده و طائر قدس را به محفل انس پرواز ده.

«توراز کنگره عرش می زند صغیر *** ندانمت که در این دامگه چه افتادست» (2)

پس عزم خود را قوی کن و اراده خویش را محکم نما که اول شرط سلوک عزم است و بدون آن راهی را نتوان پیمود و به کمالی نتوان رسید. و شیخ بزرگوار، شاه آبادی روحی فداه (3)، آن را مغز انسانیت تعبیر می کردند. بلکه توان

ص: 65

1- - قسمتی از سخن موسی علیه السلام با خانواده اش. (إِذْ رَأَى نَاراً فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي ءَاَنْسْتُ نَاراً... (طه (20): 10); إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي ءَاَنْسْتُ نَاراً... (النمل (27): 7)

2- - دیوان حافظ، ص 90، غزل 23.

3- - مرحوم آية الله محمدعلی اصفهانی شاه آبادی، فقیه، اصولی، عارف و فیلسوف برجسته، فرزند مرحوم آية الله میرزا محمدجواد حسین آبادی اصفهانی، به سال 1292 ق در اصفهان متولد گشت. پس از طی مراحل علمی مقدماتی در اصفهان و تهران به حوزه های مقدسه نجف و سامراء مشرف شده از محضر اساتید بزرگی، چون آیت الله العظمی محمد کاظم خراسانی (معروف به آخوند خراسانی و شیخ فتح الله شریعت اصفهانی، بهره جست و خیلی زود به درجه اجتهاد نائل گردید. وی در فقه، فلسفه و عرفان به مقام والایی دست یافت و به تدریس این علوم پرداخت و حوزه درس او از قوی ترین حوزه های درسی سامراء گردید. پس از مراجعت از عراق، نخست در تهران اقامت نمود، سپس به قم مشرف شده و مدت هفت سال در شهر مقدس قم رحل اقامت افکند. در طول اقامت ایشان در قم، حضرت امام خمینی - رضوان الله و سلامه علیه - از درس اخلاق و عرفان وی بهره فراوان جستند. امام امت در مواضع متعدد در این کتاب و کتب و رسالات دیگر با احترام و تجلیل فراوان از آن استاد عالی قدر یاد نموده و افاضاتش را نقل فرموده اند. مرحوم شاه آبادی علاوه بر تدریس علوم و فنون مختلف و تربیت شاگردان برجسته، تألیفات متعددی در زمینه های مختلف از خود به جای گذاشته است. آن بزرگ مرد علم و عمل، در سال 1369 ق در سن هفتاد و هفت سالگی در تهران به ملاء اعلی پیوست و در جوار حضرت عبدالعظیم الحسنی، در مقبره مرحوم شیخ ابوالفتح رازی، مدفون گردید. حَسْرَةُ اللَّهِ مَعَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

گفت که یکی از نکات بزرگ تقوا و پرهیز از مشتتهیات نفسانیه و ترك هواهای نفسانیه و ریاضات شرعیه و عبادات و مناسك الهیه، تقویت عزم و انقهار قوای ملکیه در تحت ملکوت نفس است، چنانچه پیش از این ذکر شد. و ما اکنون این مقاله را با تحمید و تسبیح ذات مقدّس کبریا - جلّ و علا - و نعت و ثنای سیّد مصطفی و نبیّ مجتبی و آل اطهارش - علیهم سلام اللّٰه - ختم می کنیم و از روحانیت آن ذوات مقدّسه استمداد می کنیم برای این سفر روحانی و معراج ایمانی.

مقاله ثانیه: در مقدمات نماز است و ذکر بعض آداب قلبیه آن

اشاره

و در آن چند مقصد است:

ص: 67

و در آن چند فصل است:

فصل اول: در بیان آداب اجمالی طهور است

چنانچه در سابق اشاره به آن شد (1)، از برای نماز، غیر از این صورت، حقیقتی است و غیر از این ظاهر، باطنی است؛ و همان طور که صورت آن را آداب و شرایط صوریه ایست، باطن آن را نیز آداب و شرایطی است که شخص سالك باید آنها را مراعات کند. پس، از برای طهارت صورت و آداب صوریه ایست که بیان آنها از وظیفه این اوراق خارج است، و فقهاء مذهب جعفری - اعلی الله کلمتہم و رفع الله درجتہم - بیان آن را فرموده اند. و اما آداب باطنیه و طهور باطنی را ما به طور اجمال بیان می نماییم:

باید دانست که چون حقیقت نماز، عروج به مقام قرب و وصول به مقام حضور حق - جلّ و علا - است، برای وصول به این مقصد بزرگ و غایت قصوی

ص: 69

طهاراتی لازم است که ماورای این طهارات است. و خارهای این طریق و موانع این عروج، قذاراتی است که با اِتِّصاف سالک به یکی از آنها نتواند صعود به این مرقاة و عروج به این معراج نمود. و آنچه از قبیل این قذارات باشد موانع صلات و رجز شیطان است؛ و آنچه معین سالک است در سیر و از آداب حضور است شرایط این حقیقت است. و بر سالک الی الله لازم است که در اول امر، رفع موانع و قذارات کند تا اِتِّصاف به طهارت و حصول ظهور که از عالم نور است برای او میسر شود؛ و تا تطهیر جمیع قذارات ظاهریه و باطنیه و علنیه و سرّیه نشود، سالک را حظّی از محضر و حضور نخواهد بود.

پس، اولین مراتب قذارات، قذارات آلات و قوای ظاهریه نفس است به لوث معاصی و قذارات نافرمانی حضرت ولیّ النّعم؛ و این دام صوری ظاهری ابلیس است. و انسان تا در این دام مبتلا است، از فیض محضر و حصول قرب الهی محروم است. و کسی گمان نکند که بدون تطهیر ظاهر مملکت انسانیت می توان به مقام حقیقت انسانیت نائل شود یا می تواند تطهیر باطن قلب نماید، [که] این غروری است شیطانی و از حیل‌های بزرگ ابلیس است؛ زیرا که کدورات و ظلمت‌های قلبی با معاصی، که غلبه طبیعت بر روحانیت است، افزوده می شود؛ و تا سالک فتح مملکت ظاهر نکند، از فتوح باطنیه، که مقصد بزرگ است، به کلی محروم است و راهی به سعادت برای او گشوده نگردد. پس یکی از موانع بزرگ این سلوک، قذارات معاصی است که با آب پاک و پاکیزه توبه نصوح باید آن را تطهیر کرد.

و باید دانست که تمام قوای ظاهریه و باطنیه را که حق تعالی به ما عنایت فرموده و از عالم غیب نازل نموده، اماناتی است الهی که طاهر از جمیع قذارات و پاک و پاکیزه بوده بلکه متّوّر به نور فطره اللّهی، و از ظلمت و کدورت تصرّف

ابلیس دور بوده؛ و چون در ظلمتکده عالم طبیعت نازل و دست تصرّف شیطان واهمه و خیانت ابلیس به آنها دراز شده، از طهارت اصلیه و فطرت اولیه بیرون آمده و به انواع قذارات و ارجاس شیطنیه آلوده گردیده است. پس اگر سالک الی الله با تمسک به ذیل عنایت ولی الله دست تصرّف شیطان را دور نمود و مملکت ظاهر را طاهر کرد و امانات الهیه را چنانچه تحویل گرفته بود ردّ نمود، خیانت به امانت ننموده؛ و اگر کرده بود، مورد غفران و ستّاریت شود و از جهت ظاهر آسوده خاطر شود و به تخلیه باطن از ارجاس اخلاق فاسده قیام کند. و این مرتبه دوم از قذارات است که فسادش بیشتر و علاجش صعب تر است و اهمّیش در نزد اصحاب ارتیاض بیشتر می باشد؛ زیرا که تا خلق باطنی نفس، فاسد، و قذارات معنوی به آن احاطه نموده، لایق مقام قدس و خلوت انس نشود، بلکه مبدأ فساد مملکت ظاهر نفس، اخلاق فاسده و ملکات خبیثه آن است. و تا سالک تبدیل ملکات سیئه را به ملکات حسنه ننماید، از شرور اعمال مأمون نیست؛ و اگر به توبه موقّف شود، استقامت آن، که از مهمّات است میسر نمی شود. پس، تطهیر ظاهر نیز متوقّف به تطهیر باطن است؛ علاوه بر آن که خود قذارات باطنیه موجب حرمان از سعادت و منشأ جهنّم اخلاق - که به گفته اهل معرفت بالاتر و سوزنده تر است از جهنّم اعمال - می باشد. و اشاره به این معنا در اخبار اهل بیت عصمت بسیار است (1).

پس، سالک الی الله را این طهارت نیز لازم است. و پس از آن که لوث اخلاق فاسده را با آب طاهر پاکیزه علم نافع و ارتیاض شرعی صالح از لوح نفس

ص: 71

1- - ر.ک: الکافی، ج 2، ص 310، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الکبر»، حدیث 10؛ علم الیقین، ج 2، ص 1032.

شست و شو نمود، باید اشتغال پیدا کند به تطهیر قلب، که أمّ القری [است] و به صلاح آن، همه ممالک، صالح، و به فساد آن، همه فاسد می شوند. و قذارت عالم قلب مبدأ تمام قذارات است. و آن عبارت از تعلق به غیر حق و توجه به خود و عالم است. و منشأ آن حبّ دنیا، که بالاترین خطاها است، و حبّ نفس، که مادر همه امراض است، می باشد. و تا ریشه این محبت در قلب سالک است، از محبت الله اثری در آن حاصل نشود و راهی به سر منزل مقصد و مقصود پیدا نمی کند. و تا سالک را بقیایی از این محبت در قلب است، سیر او الی الله نیست بلکه الی النفس و الی الدنیا و الی الشیطان است. پس، تطهیر از حبّ نفس و دنیا، اول مرتبه تطهیر سلوک الی الله است حقیقتاً؛ چون قبل از این تطهیر، سلوک الی الله نیست و به مسامحه گفته شود سالک و سلوک.

و پس از این منزل، منازلی است که از هفت شهر عشق عطار پس از آن نمونه ای حاصل؛ و آن قائل سالک در خم یک کوچه خود را دیده، و ما در پشت سورها و حجاب های ضخیم واقیم و آن شهرها و شهریارها را جزء بافته ها گمان می کنیم. من با شیخ عطار یا میثم تمّار کار ندارم ولی اصل مقامات را انکار نمی کنم و صاحب آنها را از جان و دل طلبکارم و در این محبت امید فرج دارم، تو خود هر چه خواهی باش و با هر که خواهی پیوند.

«مدعی خواست که آید به تماشگاه دوست(1) *** دست غیب آمد و بر سینۀ نامحرم زد»(2)

ص: 72

1- - در نسخ مطبوع از دیوان حافظ «تماشگاه راز» به جای «تماشگاه دوست» ثبت شده است.

2- - دیوان حافظ، ص 247، غزل 180.

ولی در اخوت ایمانی و خلّت روحانی با احبّاء عرفانی خیانت روا ندارم و از نصیحت، که از حقوق مؤمنین است به یکدیگر، خودداری ننمایم.

بالاترین قذارات معنویه، که تطهیر آن را با هفت دریا نتوان نمود و انبیاء عظام (علیهم السلام) را عاجز نمود، قذارت جهل مرکّب است که منشأ داء عضال انکار مقامات اهل الله و ارباب معرفت است و مبدأ سوءظن به اصحاب قلوب است. و تا انسان به لوث این قذارت آلوده است، قدمی به سوی معارف نخواهد برداشت؛ بلکه بسا باشد که این کدورت، نور فطرت را، که چراغ راه هدایت است، خاموش کند و آتش عشق را که براق عروج به مقامات است فرو نشاند و منطفی کند و انسان را در ارض طبیعت مخلّد نماید.

پس، بر انسان لازم است که با تفکّر در حال انبیاء و اولیای کّمّل - صلوات الله علیهم - و تذکّر مقامات آنها، این قذارت را از باطن قلب شست و شو دهد و در هر حدّی که هست به آن حدّ قانع نشود، که این وقوف در حدود و قناعت از معارف از تلبیسات بزرگ ابلیس و نفس امّاره است، نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْهُمَا. و چون این رساله بر وفق ذوق عامّه نوشته می شود از تطهیرات ثلاثه اولیاء خودداری نمودم. والحمد لله.

فصل دوم: در اشاره به مراتب ظهور است

بدان که انسان تا در عالم طبیعت و منزلگاه مادّه هیولانی است، در تحت تصرّفات جنود الهیه و جنود ابلیسیه است. و جنود الهیه جنود رحمت و سلامت و سعادت و نور و طهارت و کمال است؛ و جنود ابلیس در مقابل آنها

است. و چون جهات ربوبیه غلبه بر جهات ابلیسیه دارد، در بدو فطرت انسان را نورانیت و سلامت و سعادت است فطری الهی؛ چنانچه در احادیث شریفه صراحتاً و در کتاب شریف الهی اشارتاً بیان آن شده (1). و تا انسان در این عالم است با قدم اختیار می تواند خود را در تحت تصرف یکی از آن دو قرار دهد. پس، اگر از اول فطرت تا آخر، ابلیس را در آن تصرفی نبود، انسان الهی لاهوتی است که سر تا پایش نور و طهارت و سعادت است؛ قلبش نور حق است و جز به حق توجه نکند و قوای باطنه و ظاهره اش نورانی و طاهر است و جز حق در آنها تصرف نکند؛ ابلیس را از آن حظی نباشد و جنود او را در او تصرفی نبود. و همچو موجود شریفی، طاهر مطلق و نور خالص است و ما تقدّم و ما تأخّر ذنوب او مغفور است (2)، و صاحب فتح مطلق است و دارای مقام عصمت کبرا است

بالاصاله، و دیگر معصومین به تبعیت آن ذات مقدّس دارای آن مقامند. و آن حضرت دارای مقام خاتمیت است، که کمال علی الاطلاق است؛ و چون اوصیاء او، از طینت او منفصل و با فطرت او متصلند، صاحب عصمت مطلقه به تبعیت او هستند و آنها را تبعیت کامله است. و اما بعضی معصومین از انبیاء و اولیاء (علیهم السلام) صاحب عصمت مطلقه نیستند و از تصرف شیطان خالی نمی باشند؛ چنانچه توجه آدم (علیه السلام) به شجره، از تصرفات ابلیس بزرگ است که ابلیس الأبالسه است؛ با آن که آن شجره شجره بهشتی الهی بوده، با این وصف دارای کثرت

ص: 74

1- - مثل آیه شریفه (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا... (الروم (30): 30؛ و.ر.ك: بحار الأنوار، ج 3، ص 276، و ج 64، ص 130؛ التوحيد، الصدوق، ص 328، باب 53؛ و نیز: ر.ك: شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)، امام خمینی قدس سره، حدیث یازدهم.

2- - اشاره است به آیه شریفه (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ). (الفتح (48): 2)

اسمائی است که منافی با مقام آدمیت کامله است. و این یکی از معانی یا یکی از مراتب شجره منهیه است.

و اگر نور فطرت به قذارات صوریه و معنویه آلوده شد، به مقدار آلودگی، از بساط قرب و حضرت انس مهجور گردد تا آنجا رسد که نور فطرت به کلی منطفی گردد و مملکت، یکسره مملکت شیطانی شود و ظاهر و باطن و سرّ و علن او در تصرّف شیطان آید. پس، شیطان قلب و سمع و بصر و دست و پای او شود و جمیع اعضای او شیطانی شود. و اگر کسی - والعیاذ باللّٰه - بدین مقام رسید، شقیّ مطلق شود و روی سعادت هرگز نبیند. و بین این دو مرتبه، مقامات و مراتبی است که جز حق تعالی کس نتواند احصاء آنها را کند. و هرکس به افق نبوت نزدیک باشد، از اصحاب یمین است؛ و هرکس به افق شیطنت نزدیک است، از اصحاب یسار است.

و باید دانست که پس از آلودگی فطرت، تطهیر آن ممکن است. و تا انسان در این نشئه است، خروج از تصرّف شیطان برای او مقدور و میسر است و وارد شدن در حزب ملائکه اللّٰه، که جنود رحمانی الهی هستند، میسر است. و حقیقت جهاد نفس، که به فرموده حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) از جهاد اعداء دین افضل است و آن جهاد اکبر است (1)، همان خارج شدن از تصرّف جنود ابلیس و وارد شدن در تحت تصرّف جنود اللّٰه است.

پس، اول مرتبه طهارت متسنن شدن به سنن الهیه و مؤتمر شدن به اوامر حق است.

ص: 75

1- - وسائل الشیعة، ج 15، ص 161، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب 1، حدیث 1 و 9.

و مرتبه دوم، متحلی شدن به فضائل اخلاق و فواضل ملکات است.

و مرتبه سوم، ظهور قلبی است؛ که آن عبارت است از تسلیم نمودن قلب را به حق. و پس از این تسلیم، قلب نورانی شود، بلکه خود از عالم نور و درجات نور الهی گردد، و نورانیت قلب به دیگر اعضا و جوارح و قوای باطنه سرایت کند و تمام مملکت نور و نور علی نور شود تا کار به جایی رسد که قلب، الهی لاهوتی شود و حضرت لاهوت در تمام مراتب باطن و ظاهر تجلی کند؛ و در این حال، عبودیت به کلی فانی و مخفی شود و ربوبیت ظاهر و هویدا شود؛ و در این حال، قلب سالک را طمأنینه و انسی دست دهد و همه عالم محبوب او شود و جذبات الهیه برایش دست دهد و خطایا و لغزش ها در نظرش مغفور شود و در ظلّ تجلیات حبی مستور گردد و بدایای ولایت برای او حاصل شود و لیاقت ورود در محضر انس پیدا کند. و پس از این، منازلی است که ذکر آن مناسب با این اوراق نیست.

فصل سوم: در آداب قلبیه سالک است هنگام توجه به آب برای طهارت

و در این باب، حدیث شریف مصباح الشریعه را ذکر و ترجمه می کنیم تا قلوب صافیة اهل ایمان را از آن نورانیتی حاصل شود.

فِي مِصْبَاحِ الشَّرِيعَةِ، قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «إِذَا أَرَدْتَ الطَّهَارَةَ وَالْوُضُوءَ، فَتَقَدَّمْ إِلَى الْمَاءِ تَقَدُّمَكَ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ جَعَلَ الْمَاءَ مِفْتَاحَ قُرْبَتِهِ وَمُنَاجَاتِهِ وَدَلِيلًا إِلَى سِاطِ خِدْمَتِهِ. وَكَمَا أَنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ تُطَهِّرُ ذُنُوبَ الْعِبَادِ، كَذَلِكَ النَّجَاسَاتُ الظَّاهِرَةُ يُطَهِّرُهَا الْمَاءُ لَا غَيْرَ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً

طَهُورًا). وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ). فَكَمَا أَحْيَا بِهِ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ نَعِيمِ الدُّنْيَا، كَذَلِكَ بِرَحْمَتِهِ وَفَضْلِهِ جَعَلَ حَيَاةَ الْقُلُوبِ الطَّاعَاتِ. وَتَفَكَّرْ فِي صَفَاءِ الْمَاءِ وَرَفَّتِهِ وَطَهْرِهِ وَبَرَكَتِهِ وَلَطِيفِ امْتِزَاجِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ. وَاسْتَعْمَلْهُ فِي تَطْهِيرِ الْأَعْضَاءِ الَّتِي أَمَرَكَ اللَّهُ بِتَطْهِيرِهَا [خ ل: وَتَعْبُدُكَ بِأَدَائِهَا]. وَآتِ بِأَدَائِهَا فِي فَرَائِضِهِ وَسُنَنِهِ؛ فَإِنَّ تَحْتَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا فَوَائِدٌ كَثِيرَةٌ؛ فَإِذَا اسْتَعْمَلْتَهَا بِالْحُرْمَةِ، انْفَجَرَتْ لَكَ عُيُونُ فَوَائِدِهِ عَنْ قَرِيبٍ. ثُمَّ عَاشِرُ خَلْقِ اللَّهِ كَامِتِزَاجِ الْمَاءِ بِالْأَشْيَاءِ: يُؤَدِّي كُلُّ شَيْءٍ حَقَّهُ وَلَا يَتَغَيَّرُ عَنْ مَعْنَاهُ، مُعْتَبِرًا لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الْمُخْلِصِ [خ ل: الْخَاصِّ] كَمَثَلِ الْمَاءِ. وَتَتَكُنُّ صَفْوَتُكَ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى فِي جَمِيعِ طَاعَتِكَ كَصَفْوَةِ الْمَاءِ حِينَ أَنْزَلَهُ مِنَ السَّمَاءِ وَسَمَّاهُ طَهُورًا. وَطَهَّرَ قَلْبَكَ بِالتَّقْوَى وَالْيَقِينِ عِنْدَ طَهَارَةِ جَوَارِحِكَ بِالْمَاءِ»(1).

در این حدیث شریف لطایف و دقایقی است و اشارات و حقایقی است که قلوب اهل معرفت را زنده کند و ارواح صافیة اصحاب قلوب را حیات بخشد؛ فرماید:

چون اراده طهارت و وضو کردی، متوجه آب بشو آن سان که متوجه رحمت حق شوی؛ زیرا که حق تعالی قرار داده آب را کلید تقرب به خود و مناجات خویش و راهنمای بساط خدمت خود. و چنانچه رحمت خدا پاک می کند گناهان بندگان را همان طور نجاسات ظاهره را آب پاک می کند نه غیر آن. خدای تعالی فرماید: «اوست آن کس که فرستاد بادها را برای بشارت در جلو رحمتش و نازل نمودیم از آسمان آب پاکیزه را»(2). و فرمود خدای تعالی:

ص: 77

1- - مصباح الشریعة، ص 128، الباب الستون فی الطهارة؛ شرح مصباح الشریعة، گیلانی، ص 75، الباب العاشر فی الطهارة.

2- - الفرقان (25): 48.

«و قرار دادیم از آب هر چیز زنده را»(1).

و این که در این حدیث آب را به رحمت حق تشبیه، بلکه تأویل نموده یکی از نکاتش آن است که آب یکی از مظاهر بزرگ رحمت حق است که در عالم طبیعت آن را نازل فرموده و مایه حیات موجودات آن را قرار داده؛ بلکه رحمت واسعة الهیه را که از سماء رفیع الدرجات حضرت اسماء و صفات نازل و اراضی تعینات اعیان به آن زنده گردیده، اهل معرفت به «آب» تعبیر نمودند. و چون در آب ملکی ظاهری جلوه رحمت واسعة الهیه از دیگر موجودات دنیایی بیشتر است، حق تعالی آن را برای تطهیر از قذارات صوریه قرار داد و مفتاح باب قرب و مناجات خود مقرر فرمود و راهنمای بساط خدمت خویش، که باب الابواب رحمت های باطنیه است، قرار داد. بلکه آب رحمت حق در هر نشئه ای از نشئات وجود و در هر مشهدی از مشاهد غیب و شهود نزول و ظهور کند تطهیر ذنوب عباد الله نماید موافق با آن نشئه و مناسب آن عالم؛ پس با آب رحمت نازل از سماء احدیت، ذنوب غیبت تعینات اعیان تطهیر شود؛ و با آب رحمت واسعة از سماء واحدیت، ذنوب عدمیت مهیات خارجیه تطهیر شود؛ و در هر مرتبه از مراتب وجود مطابق آن مرتبه. و در مراتب نشئات انسانیه نیز آب رحمت را ظهوراتی است مختلفه؛ چنانچه از آب نازل از حضرت ذات به تعینات جمعیه برزخیه، ذنوب سرّ وجودی تطهیر شود؛ «وجودك ذنب لا یُقاسُ به ذنب»(2). و با آب نازل از حضرات اسماء و صفات و حضرت تجلی فعلی،

ص: 78

1- - الأنبیاء (21): 30.

2- - «وجود تو خود گناهی است که هیچ گناهی با آن قابل قیاس نیست». این شعر در کتاب های عرفانی آمده و کامل آن این است: «فقلت وما أذنبت، قالت مجیبة وجودك ذنب لا یُقاسُ به ذنب» (ر.ك: شرح فصوص الحکم، القیصری، ص 659)

رؤیت صفت و فعل تطهیر شود. و با آب نازل از سماء حضرت حکم عدل، قذارات خلقیه باطنیه تطهیر شود. و با آب نازل از سماء غفّاریت، ذنوب عباد تطهیر شود. و با آب نازل از سماء ملکوت، قذارات صوریه تطهیر شود. پس معلوم شد که حق تعالی آب را مفتاح قرب و دلیل بساط رحمت خویش قرار داده. پس از آن، در حدیث شریف دستور دیگری دهد و راه دیگری برای اهل سلوک و مراقبه مفتوح فرماید؛ می فرماید:

و تفکّر نما در صفای آب و رقت و طهارت و برکت آن و لطافت ممزوج شدن آن با هر چیزی. و استعمال کن آن را در تطهیر آن اعضای که خداوند امر فرموده تو را به پاکیزه نمودن آنها. و ادا کن آداب آنها را در فریضه ها و سنت های الهی؛ زیرا که در تحت هر یک از آنها فائده هایی است بسیار که چون استعمال نمایی آنها را به احترام، منفجر شود از برای تو - در نزدیکی - چشمه های فائده های آن.

اشاره فرموده در این حدیث شریف به مراتب طهارت به طریق کلی. و چهار مرتبه کلی آن را بیان فرموده، که یکی از مراتب آن این است که تا این جای حدیث شریف مذکور است و آن، تطهیر اعضاء است. و اشاره فرموده به این که اهل مراقبه و سلوک الی الله نباید واقف به صور و ظواهر اشیا شوند، بلکه باید ظاهر را مرآت باطن قرار دهند و از صور، حقایق را کشف کنند و به تطهیر صوری قناعت نکنند که آن، دام ابلیس است. پس، از صفای آب پی به تصفیه اعضاء برند و آنها را با ادا نمودن فرائض و سنن الهیه تصفیه کنند و صفا دهند و از رقت

آنها اعضا را ترفیق کنند و از غلظت تعصّی بیرون آورند و طهور و برکت را در جمیع اعضا سرایت دهند و از لطف امتزاج آب با اشیاء کیفیت امتزاج قوای ملکوتیه الهیه را با عالم طبیعت ادراک کنند و نگذارند قذارات طبیعت در آنها اثر کند. و چون اعضا را به سنن و فرائض الهیه و آداب آنها متلبّس نمودند، فوائد باطنیه کم کم ظاهر شود و چشمه های اسرار الهیه منفجر شود و لمحّه ای از اسرار عبادت و طهارت برای او منکشف گردد. و چون از مرتبه اول طهارت و دستور آن فراغت حاصل شد، به دستور ثانوی شروع فرمود، و می فرماید:

پس از آن معاشرت کن با خلق خدا مثل ممزوج بودن آب با اشیاء که ادا می کند حق هر چیزی را و از معنای خود تغییر نمی کند؛ و تأمل کن قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را که می فرماید: «مَثَلُ مُؤْمِنٍ خَالِصٍ [خ ل: خَاصٌّ] مَثَلُ آبٍ اسْت.».

دستور اول مربوط بود به معامله انسان سالک با قوای داخلی و اعضای خود؛ و دستور دوم، که در این فقره از حدیث شریف است، مربوط است به معامله انسان با خلق خدا. و این دستور جامعی است که کیفیت معاشرت سالک را با مخلوق بیان فرموده؛ و ضمناً از آن، حقیقت خلوت نیز استفاده شود. و آن، چنان است که سالک الی الله در عین حال که با هر دسته از مردم معاشرت به معروف کند و حقوق خلقیه را رد نماید و با هر یک از مردم به طور مناسب حال او مراوده و معامله کند، از حقوق الهیه نگذرد و معنای خود را که عبارت از عبودیت و توجه به حق است از دست ندهد؛ و در عین حال که در کثرت واقع است در خلوت باشد، و قلب او که منزلگاه محبوب است خالی از اغیار و فارغ از هر نقش و نگار باشد. پس، دستور سوم را ذکر فرموده که آن کیفیت معامله سالک است با خدای تعالی؛ می فرماید:

باید صفای تو با خدای تعالی در همه طاعات مثل صفای آب باشد در وقتی [که] نازل نمود آن را از آسمان و نامید آن را «طهور».

یعنی باید سالک الی الله خالص از تصرف طبیعت باشد و کدورت و ظلمت آن را در قلب او راهی نباشد و جمیع عبادات او خالی از جمیع شرك های ظاهری و باطنی باشد. و همان طور که آب در وقت نزول از آسمان طاهر و پاکیزه است و دست تصرف قذارات به آن دراز نشده، قلب سالک، که از سماء غیب ملکوت طاهر و پاکیزه نازل شده، نگذارد در تحت تصرف شیطان و طبیعت واقع شده به قذارات آلوده گردد. و پس از این دستور، آخرین دستور جامع را برای اهل ریاضت و سلوک بیان فرمود؛ می فرماید:

پاکیزه کن دل خویشتن را به پرهیزگاری و یقین در وقت پاکیزه نمودن اعضاء خود را به آب.

و در این، اشاره به دو مقام شامخ اهل معرفت است: یکی تقوا، که کمال آن، ترك غیر حق است؛ و دیگری یقین، که کمال آن، مشاهده حضور محبوب است.

فصل چهارم: در طهور است

و آن یا آب است - و آن در این باب اصل است - و یا «ارض» است.

بدان که انسان سالک را به طریق کلی دو طریق است برای وصول به مقصد اعلی و مقام قرب ربوبیت: یکی از آن دو، که مقام اولیت و اصالت دارد، سیر الی الله است به توجه به مقام رحمت مطلقه و خصوصاً رحمت رحیمیه که رحمتی است که هر موجودی را به کمال لایق خود می رساند. و از شعب و مظاهر

رحمت رحیمیه بعث انبیاء و رسل - صلوات الله علیهم - است که هادیان سُبُل و دستگیر بازماندگانند؛ بلکه در نظر اهل معرفت و اصحاب قلوب، دار تحقّق، صورت رحمت الهیه است، و خلایق دائماً مستغرق بحار رحمت حقّند و از آن استفاده نمی کنند.

این کتاب بزرگ الهی، که از عالم غیب الهی و قرب ربوبی نازل شده و برای استفاده ما مهجوران و خلاص ما زندانیان سجن طبیعت و مغلولان زنجیرهای پیچ در پیچ هوای نفس و آمال به صورت لفظ و کلام درآمده، از بزرگ ترین مظاهر رحمت مطلقه الهیه است که ما کور و کرها از آن به هیچ وجه استفاده نکردیم و نمی کنیم. آن رسول ختمی و ولیّ مطلق گرامی - که از محضر قدس ربوبی و محفل قرب و انس الهی به این سرمنزل غربت و وحشت قدم رنجه فرموده و گرفتار معاشرت و مراودت با ابوجهل ها و بدتر از آنها گردیده و ناله «لَيْغَانُ عَلٰی قَلْبِي» (1) اش دل اهل معرفت و ولایت را محترق کرده و می کند - رحمت واسعه و کرامت مطلقه الهیه است که آمدن در این کلبه اش برای رحمت موجودات سکنه عالم اسفل ادنی است و بیرون بردن آنها است از این دار وحشت و غربت، چون کبوتر مطوّقه که برای نجات رفقا خود را به دام بلا اندازد (2).

سالك الى الله باید تطهیر با آب رحمت را صورت استفاده از رحمت نازله الهیه بداند و تا استفاده از رحمت برای او میسر است، قیام به امر نماید؛ و چون دستش از آن به واسطه قصور ذاتی یا تقصیر کوتاه شد و فاقد آب رحمت شد، چاره ندارد جز توجه به ذلّ و مسکنت و فقر و فاقه خود. و چون ذلت عبودیت

ص: 82

1- - ر.ك: صفحه 59، پاورقی 2.

2- - ر.ك: کلیله و دمنه، ص 136، باب الحمامة المطوّقة.

خود را نصب العین نمود و متوجه به اضطرار و فقر و امکان ذاتی خود شد و از تعزز و غرور و خودخواهی بیرون آمد، بایی از رحمت به روی او گشاده گردد و ارض طبیعت مبدل به ارض بیضاء رحمت گردد و تراب، احد الطهورین(1) گردد و مورد ترحم و تلافی حق گردد. و هرچه این نظر؛ یعنی نظر به ذلت خود، در انسان قوت گیرد، مورد رحمت بیشتر گردد. و اگر بخواهد به قدم اعتماد به خود و عمل خود این راه را طی کند، هلاک شود؛ چه که ممکن است از او دستگیری نشود؛ چون طفلی که تا خود به جسارت راه رود و به قدم خود مغرور شود و به قوت خود اعتماد کند، مورد عنایت پدر نشود و او را به خود واگذار کند. و چون اضطرار و عجز خود را به پیشگاه پدر مهربان عرضه دارد و از اعتماد به خود و قوت خود یکسره خارج شود، مورد عنایت پدر گردد و او را دستگیری کند، بلکه او را در آغوش کشد و با قدم خود او را راه برد. پس بهتر آن است که سالک الی الله پای سلوک خود را بشکند و از اعتماد به خود و ارتیاض و عمل خود یکسره برائت جوید و از خود و قدرت و قوت خود فانی شود و فنا و اضطرار خود را همیشه در نظر گیرد تا مورد عنایت شود و راه صد ساله را با جذبۀ ربوبیت یک شبه طی نماید، و لسان باطن و حالش در محضر قدس ربوبیت با عجز و نیاز عرض کند: (أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ)(2).

ص: 83

-
- 1- - وسائل الشیعة، ج 3، ص 381، «کتاب الطهارة»، «أبواب التیّم»، باب 21، حدیث 1.
 - 2- - «یا آن کس که در مانده وقتی او را بخواند جواب دهد و رفع گرفتاری او نماید؟». (النمل (27): 62)

اشاره

من ذلك ما ورد عن الرضا (عليه السلام): «إِنَّمَا أُمِرَ بِالْوُضُوءِ لِيَكُونَ الْعَبْدُ طَاهِرًا إِذَا قَامَ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ وَعِنْدَ مُنَاجَاتِهِ إِيَّاهُ، مُطِيعًا لَهُ فِيمَا أَمَرَهُ نَقِيًّا مِنَ الْأَذْنَانِ وَالنَّجَاسَةِ؛ مَعَ مَا فِيهِ مِنْ ذَهَابِ الْكَسَلِ وَطَرْدِ النَّعَاسِ وَتَرْكِيَةِ الْفُؤَادِ لِلْقِيَامِ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ. وَإِنَّمَا وَجَبَ عَلَى الْوَجْهِ وَالْيَدَيْنِ وَالرَّأْسِ وَالرِّجْلَيْنِ، لِأَنَّ الْعَبْدَ إِذَا قَامَ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ، فَإِنَّهُ يَنْكَشِفُ مِنْ جَوَارِحِهِ وَيُظْهِرُ مَا وَجَبَ فِيهِ الْوُضُوءُ؛ وَذَلِكَ أَنَّهُ بِوَجْهِهِ يَسْجُدُ وَيَخْضَعُ، وَيَبْدُوهُ يَسْئَلُ وَيَرْغَبُ وَيَرْهَبُ وَيَتَبَتَّلُ، وَيُرَاسِهِ يَسْتَقْبِلُهُ فِي رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ، وَيَبْرَجُلَيْهِ يَقُومُ وَيَقْعُدُ...» (1) الخبر.

می فرماید: همانا امر شده است به وضو تا آن که بنده پاک باشد هنگامی که می ایستد مقابل خدای جبار و وقت مناجات نمودن او حق را، و برای آن که مطیع باشد در آنچه او را امر فرموده، و پاکیزه باشد از کثافات و نجاست، با آن که در آن است فوائد دیگر، از قبیل برطرف شدن کسالت و رفع شدن چرت و پاکیزه شدن دل برای ایستادن در مقابل خدای جبار.

تا این جا نکته اصل وضو را بیان فرمود؛ و اهل معرفت و اصحاب سلوک را متنبه نمود به این که در محضر مقدس حق - جل و علا - ایستادن و مناجات با قاضی الحاجات نمودن را آدابی است که باید منظور شود؛ حتی با قذارات صورتیه و کثافات ظاهریه و کسالت چشم ظاهر نیز نباید در آن محضر رفت چه

ص: 84

1-1 - عیون أخبار الرضا، ج 2، ص 104، باب 34، حدیث 1؛ وسائل الشیعة، ج 1، ص 394، «کتاب الطهارة»، «أبواب الوضوء»، باب 15، حدیث 13.

جای آن که دل معدن کثافات باشد و قلب مبتلای به قاذورات معنویه که اصل همه قذارات است باشد.

با آن که در روایت است که «خدای تعالی نظر نمی کند به صورت های شما بلکه نظر می فرماید به قلب های شما»⁽¹⁾. و با آن که با آنچه انسان به حق تعالی توجه می کند و آنچه که از عوالم خلقیه لایق نظر به کبریای عظمت و جلال است قلب است و دیگر جوارح و اعضاء را از آن حظّ و نصیبی نیست، مع ذلك طهارت صوریه و نظافت ظاهریه را نیز اهمال ننموده اند؛ صورت طهارت را برای صورت انسان مقرر فرمودند، و باطن آن را برای باطن او. و از آن که تزکیه قلب را در این حدیث شریف از فوائد وضو قرار داده، معلوم شود که برای وضو باطنی است که به آن تزکیه باطن شود؛ و نیز رابطه ما بین ظاهر و باطن و شهادت و غیب معلوم شود؛ و نیز استفاده شود که طهور ظاهری و وضوی صوری از عبادات است و اطاعت ربّ است، و از این جهت طهور ظاهر موجب طهور باطن گردد، و از طهارت صوری تزکیه فواید حاصل شود.

بالجمله، سالک الی الله باید در وقت وضو متوجّه شود به این که می خواهد متوجّه محضّر مقدّس حضرت کبریا شود؛ و با این احوال قلوب که او را است، لیاقت محضّر ندارد، بلکه شاید مطرود از درگاه عزّ ربوبیت شود؛ پس، دامن همّت به کمر زند که طهارت ظاهری را به باطن سرایت دهد و قلب خود را، که مورد نظر حق بلکه منزلگاه حضرت قدس است، از غیر حق تطهیر کند و تفرعن خود و خودیّت را، که اصل اصول قذارات است، از سر بیفکند تا لایق مقام مقدّس شود.

ص: 85

و پس از آن، حضرت رضا - سلام الله علیه - وجه اختصاص اعضای مخصوصه را در وضو بیان می فرمایند و می گویند:

و همانا واجب شد بر رو و دو دست و سر و دو پا، زیرا که بنده وقتی که ایستاد در حضور حضرت جبار، همانا منکشف می شود از جوارح او و ظاهر گردد آنچه که وضو در آن واجب شود؛ زیرا که با رویش سجده کند و خضوع نماید، و با دستش سؤال و رغبت و رهبت نماید و منقطع به حق شود، و با سرش استقبال کند حق را در رکوع و سجودش، و با پاهایش بایستند و بنشینند.

حاصل فرموده آن جناب آن است که چون این اعضا را دخالت است در عبودیت حق و از این اعضا ظاهر شود آن، از این جهت تطهیر آنها لازم شده است. پس از آن، چیزهایی که از آنها ظاهر شود بیان فرمودند و راه اعتبار و استفاده را برای اهلش باز نمودند و اهل معارف را به اسرار آن آشنا فرمودند به این که آنچه محل ظهور عبودیت است در محضر مبارک حق باید طاهر و پاکیزه باشد و اعضاء و جوارح ظاهریه، که حظ ناقصی از آن معانی دارند، بی طهارت لایق مقام نیستند؛ با آن که خضوع از صفات وجه بالحقیقه نیست و سؤال و رغبت و رهبت و تبتل و استقبال هیچ یک از شؤون اعضای حسیه نیستند، ولی چون این اعضاء، مظاهر آنها است تطهیر آنها لازم آمد.

پس، تطهیر قلب که محل حقیقی عبودیت و مرکز واقعی این معانی است تطهیرش لازم تر است؛ و بدون تطهیر آن اگر با هفت دریا اعضای صوریه را شست و شو نمایند، تطهیر نشود و لیاقت مقام پیدا نکند، بلکه شیطان را در آن تصرف باشد و از درگاه عزت مطرود گردد.

و من ذلك ما عن العليل بإسناده قال: «جاء نَفَرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فَسَأَلُوهُ عَنِ مَسَائِلَ؛ وَكَانَ فِيهَا سَأَلُوهُ: أَخْبِرْنَا يَا مُحَمَّدُ (صلى الله عليه وآله)، لَأَيِّ عِلَّةٍ تَوَضَّأُ هَذِهِ الْجَوَارِحُ الْأَرْبَعُ وَهِيَ أَنْظَفُ الْمَوَاضِعِ فِي الْجَسَدِ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله): لَمَّا أَنْ وَسَّسَ الشَّيْطَانُ إِلَى آدَمَ (ع) وَدَنَا مِنَ الشَّجَرَةِ، فَنَظَرَ إِلَيْهَا، فَذَهَبَ مَاءٌ وَجْهَهُ؛ ثُمَّ قَامَ وَمَشَى إِلَيْهَا وَهِيَ أَوَّلُ قَدَمٍ مَشَتْ إِلَى الْخَطِيئَةِ؛ ثُمَّ تَنَاوَلَ يَدَيْهِ مِنْهَا مَا عَلَيْهَا وَأَكَلَ، فَتَطَايَرَ الْحُلِيُّ وَالْحُلُّلُ عَنْ جَسَدِهِ، فَوَضَعَ آدَمُ يَدَهُ عَلَى أُمَّ رَأْسِهِ وَبَكَى. فَلَمَّا تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى ذُرِّيَّتِهِ تَطْهِيرَ هَذِهِ الْجَوَارِحِ الْأَرْبَعِ؛ فَأَمَرَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِغَسْلِ الْوَجْهِ؛ لِمَا نَظَرَ إِلَى الشَّجَرَةِ؛ وَأَمَرَ بِغَسْلِ الْيَدَيْنِ إِلَى الْمُرْفَقَيْنِ؛ لِمَا تَنَاوَلَ بِهِمَا؛ وَأَمَرَ بِمَسْحِ الرَّأْسِ لِمَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى أُمَّ رَأْسِهِ؛ وَأَمَرَ بِمَسْحِ الْقَدَمَيْنِ؛ لِمَا مَشَى بِهِمَا إِلَى الْخَطِيئَةِ» (1).

حاصل ترجمه: آن که یهودان سؤال کردند از حضرت رسول (صلى الله عليه وآله) که به چه علت وضو مختص به این چهار موضع شد، با آن که اینها از همه اعضاء بدن نظیف ترند. فرمود: چون شیطان وسوسه کرد آدم را و او نزدیک آن درخت رفت و نظر به سوی آن کرد، آبرویش ریخت؛ پس برخاست و به سوی آن درخت روان شد، و آن، اول قدمی بود که برای گناه برداشته شد. پس از آن، با دست خویش آنچه در آن درخت بود چید و خورد، پس زینت و زیور از جسمش پرواز نمود. و آدم دست خود را بالای سرش گذاشت و گریه نمود. پس چون خداوند توبه او را قبول فرمود، واجب نمود بر او و بر ذریه اش پاکیزه نمودن این چهار

ص: 87

1- - علل الشرائع، ج 1، ص 280، باب 191، حدیث 1؛ وسائل الشیعة، ج 1، ص 395، «کتاب الطهارة»، «أبواب الوضوء»، باب 15، حدیث 16.

عضورا؛ پس، امر فرمود خدای عزّ و جلّ به شستن روی، برای آن که نظر نمود به شجره؛ و امر فرمود به شستن دست ها تا مرفق، چون با آنها تناول نمود؛ و امر فرمود به مسح سر، چون دست خود را به سر گذاشت؛ و امر نمود به مسح قدم ها، چون که با آنها به سوی گناه رفته بود.

و در باب علّت و جوب صوم نیز در حدیث شریف است که یهودان سؤال نمودند که به چه علّت واجب نمود خداوند بر امت تو سی روز روزه در روزها. فرمود: همانا آدم (علیه السلام) چون از آن درخت خورد باقی ماند در شکمش سی روز؛ پس، واجب فرمود خداوند بر آدم ویر ذریّه اش سی روز گرسنگی و تشنگی را؛ و تقصّل فرمود بر آنها به این که در شب ها اجازه خوردن داد به آنها(1).

از این احادیث شریفه، اهل اشارات و اصحاب قلوب را استفاده هایی باشد که خطیئه آدم (علیه السلام) با آن که از قبیل خطیئات دیگران نبوده، بلکه شاید خطیئه طبیعی بوده یا خطیئه توجه به کثرت که شجره طبیعت است بوده یا توجه به کثرت اسمائی پس از جاذبه فنای ذاتی بوده، لکن از مثل آدم (علیه السلام)، که صفی اللّه و مخصوص به قرب و فنای ذاتی است، متوقّع نبوده؛ لهذا به مقتضای غیرت حبّی، ذات مقدّس حق، اعلان عصیان و غوایت او را در همه عوالم و در لسان همه انبیاء (علیهم السلام) فرمود. و قال تعالی: (وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى)(2). با این وصف، این همه تطهیر و تنزیه لازم است برای خود و ذریّه اش که در صلب او مستکنّ بودند و در خطیئه شرکت داشتند، بلکه پس از خروج از صلب نیز شرکت نمودند.

پس خطیئه آدم و آدم زادگان را چنانچه مراتب و مظاهری است - چنانچه اوّل

ص: 88

1- - علل الشرائع، ج 2، ص 378، باب 109، حدیث 1.

2- - «پس آدم، پروردگارش را نافرمانی کرد و گمراه شد». (طه (20): 121)

مرتبه آن توجه به کثرات اسمائیه و آخر مظهر آن اکل از شجره منهیه است که صورت ملکوتی آن درختی است که در آن انواع اثمار و فواکه است؛ و صورت ملکی آن طبیعت و شئون آن است و حبّ دنیا و نفس که اکنون در این ذریه است از شئون همان میل به شجره و اکل آن است - همین طور از برای تطهیر و تنزیه و طهارت و صلوات و صیام آنها، که برای خروج از خطیئه پدر که اصل است، مراتب بسیاری است مطابق مراتب خطیئه.

و از این بیان معلوم شد که جمیع انواع معاصی قالبی ابن آدم از شئون اکل شجره است و تطهیر آن به طوری است؛ و جمیع انواع معاصی قلبیه آنها نیز از شئون آن شجره است؛ و تطهیر آن به طوری است. و جمیع انواع معاصی روحیه از آن، و تطهیر آن به طوری است.

و تطهیر اعضای ظاهریه «ظلاً» طهارات قلبیه و روحیه است برای کمال، و دستور و «وسیله» آنها است برای اهل سلوک. و انسان تا در حجاب تعین اعضا و طهارات آنها است و در آن حدّ واقف است، از اهل سلوک نیست و در خطیئه باقی مانده؛ و چون اشتغال به مراتب طهارات ظاهریه و باطنیه پیدا کرد و طهارات صوریه قشریه را وسیله طهارات معنویه لیبیه قرار داد و در جمیع عبادات و مناسک حظوظ قلبیه آنها را نیز ملحوظ داشت و از آنها برخوردار شد بلکه جهات باطنیه را بیشتر اهمیت داد و مقصد اعلاّی مهم دانست، داخل در باب سلوک راه انسانیت شده؛ چنانچه در حدیث شریف کتاب مصباح الشریعه به آن اشاره شده؛ آنجا که فرماید: «وَطَهَّرَ قَلْبَكَ بِالتَّقْوَى وَالْيَقِينِ عِنْدَ طَهَارَةِ جَوَارِحِكَ بِالمَاءِ»⁽¹⁾.

ص: 89

1- - «در وقت پاکیزه نمودن اعضای خود با آب، دل خویشتن را به پرهیزکاری و یقین پاکیزه گردان». (مصباح الشریعه، ص 128، الباب الستون فی الطهارة؛ شرح مصباح الشریعه، گیلانی، ص 80، الباب العاشر فی الطهارة)

پس، انسان سالک را اول، سلوک علمی لازم است که به برکت اهل ذکر - سلام الله عليهم - مراتب عبادات را تشخیص داده و عبادات صوریه را نازله عبادات قلبیه و روحیه بداند؛ و پس از آن شروع به سلوک عملی که حقیقت سلوک است. و غایت این سلوک تخلیه نفس از غیر حق است و تخلیه آن به تجلیات اسمائی و ذاتی است. و چون سالک را این مقام دست دهد، سلوکش به انتهای رسد و غایت سیر کمالی برایش حاصل شود؛ پس به اسرار نسک و عبادات و به لطایف سلوک نائل شود؛ و آن تجلیات جلالیه است که اسرار طهارات است و تجلیات جمالیه است که غایت عبادات دیگر است. و تفصیل آن از عهده این اوراق خارج است.

فصل ششم: در غسل است و آداب قلبیه آن

باطن جنابت

اهل معرفت گویند که جنابت، خروج از وطن عبودیت و دخول در غربت است؛ و اظهار ربوبیت و دعوی منیت است و دخول در حدود مولا و اتصاف به وصف سیادت است. و غسل برای تطهیر از این قذارت و اعتراف به تقصیر است. و بعضی از مشایخ یکصد و پنجاه حال در ضمن ده فصل ذکر نموده که باید بنده سالک تطهیر از آنها نماید در خلال غسل که غالب آنها یا تمام آنها به

ص: 90

عزّت و جبروت و کبریای نفس و خودخواهی و خودبینی برگردد(1).

نویسنده گوید که جنابت، فنای در طبیعت و غفلت از روحانیت است و غایة القصوای کمال سلطنت حیوانیت و بهیمیّت و دخول در اسفل السافلین است. و غسل تطهیر از این خطیئه و رجوع از حکم طبیعت است و دخول در سلطان رحمانیت و تصرّف الهیت است به شست و شو نمودن جمیع مملکت نفس را که فانی در طبیعت شده بود و به غرور شیطان مبتلا شده بود.

پس، آداب قلبیّه آن، آن است که سالک الی اللّٰه در وقت غسل و قوف به تطهیر ظاهر و غسل بدن، که قشر ادنی و حظّ دنیا است نکند و توجه به جنابت باطن قلب و سرّ روح کند و غسل از آن را لازم تر شناسد؛ پس، از غلبه نفس بهیمیّه و شأن حیوانی بر نفس انسانیّه و شؤون رحمانی پرهیزد و از رجز شیطان و غرور او توبه کند و باطن روح را، که نفخه الهیه است و با نفس رحمانی در او منفوخ شده، از حظوظ شیطانی، که توجه به غیر که اصل شجره منهیّه است [می باشد]، تطهیر کند تا لایق جنّت پدرش، آدم (علیه السلام)، گردد و بداند که اکل از این شجره طبیعت و اقبال به دنیا و توجه به کثرت، اصل اصول جنابت است. و تا طهارت از این جنابت به انغماس یا تطهیر تام به آب رحمت حق که از ساق عرش رحمانی جاری است و خالص از تصرّف شیطانی است نکند، لایق صلوات، که حقیقت معراج قرب است، نشود؛ فائّه «لا صلاة إلاّ بطهور»(2).

ص: 91

1- - مقصود شیخ محیی الدین عربی است. (الفتوحات المکیّة، ج 1، ص 363)

2- - «نماز نیست جز با طهارت». (وسائل الشیعة، ج 1، ص 372، «کتاب الطهارة»، «أبواب الوضوء»، باب 4، حدیث 1)

و اشاره به آنچه ذکر شد فرموده در حدیث شریف که در وسائل از شیخ صدوق - رضوان الله علیه - نقل نماید. قال: وَ بِإِسْنَادِهِ قَالَ:

«جَاءَ نَفَرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)؛ فَسَأَلَهُ أَعْلَمُهُمْ عَنْ مَسَائِلَ؛ وَكَانَ فِيهَا سَأَلُهُ أَنْ قَالَ: لِأَيِّ شَيْءٍ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِالْاِغْتِسَالِ مِنَ الْجَنَابَةِ، وَلَمْ يَأْمُرْ بِالْغُسْلِ مِنَ الْغَائِطِ وَالْبَوْلِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): إِنَّ آدَمَ (عليه السلام) لَمَّا أَكَلَ مِنَ الشَّجَرَةِ، دَبَّ ذَلِكَ فِي عُرْوِقِهِ وَشَدَّ عَرِيَهُ وَبَشَّرَهُ. فَإِذَا جَامَعَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ، خَرَجَ الْمَاءُ مِنْ كُلِّ عِرْقٍ وَشَعْرَةٍ فِي جَسَدِهِ، فَأَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى ذُرِّيَّتِهِ الْاِغْتِسَالَ مِنَ الْجَنَابَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ...» (1) الخبر.

وفي رواية أخرى عن الرضا (عليه السلام): «وَأِنَّمَا أُمِرُوا بِالْغُسْلِ مِنَ الْجَنَابَةِ؛ وَلَمْ يُؤْمَرُوا بِالْغُسْلِ مِنَ الْخَلَاءِ، وَهُوَ أَنْجَسُ مِنَ الْجَنَابَةِ وَأَقْدَرُ، مِنْ أَجْلِ أَنْ الْجَنَابَةَ مِنْ نَفْسِ الْإِنْسَانِ، وَهُوَ شَيْءٌ يَخْرُجُ مِنْ جَمِيعِ جَسَدِهِ؛ وَالْخَلَاءُ لَيْسَ هُوَ مِنْ نَفْسِ الْإِنْسَانِ؛ إِنَّمَا هُوَ غَدَاءٌ يَدْخُلُ مِنْ بَابٍ وَيَخْرُجُ مِنْ بَابٍ» (2).

ص: 92

1- - «گروهی از یهود نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند، اعلم آنان پرسش هایی از آن حضرت کرد. از جمله پرسید: " برای چه خداوند تعالی به غسل از جنابت امر فرمود ولی بعد از غائط و بول به غسل امر نفرمود؟ " رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: " چون آدم علیه السلام از درخت (ممنوع) خورد، آن در رگ ها و پوست و موی او نفوذ کرد؛ و چون مرد با همسرش در آمیزد، آب (منی) از همه رگ و موی بدنش خارج شود؛ از این رو خداوند عز و جلّ تا روز قیامت غسل جنابت را بر فرزند آدم واجب فرمود". (وسائل الشیعة، ج 2، ص 179، «کتاب الطهارة»، «أبواب الجنابة»، باب 2، حدیث 2)

2- - «از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: " این که به غسل جنابت دستور داده شده اما پس از قضای حاجت، با این که نجس تر و پلیدتر است، دستور غسل داده نشده است، از این است که جنابت از نفس آدمی است و از همه بدن چیزی خارج می شود؛ اما خلا (بول و غائط) از نفس آدمی نیست، بلکه غذایی است که از يك در وارد می شود و از در دیگر خارج می گردد". (وسائل الشیعة، ج 2، ص 179، «کتاب الطهارة»، «أبواب الجنابة»، باب 2، حدیث 4)

گرچه ظاهر این احادیث نزد اصحاب ظاهر آن است که چون نطفه از تمام بدن خارج می شود، غسل جمیع بدن لازم شد؛ و این مطابق با رأی جمعی از اطباء و حکمای طبیعی است؛ ولی معلل نمودن آن را به اکل شجره چنانچه در حدیث اول است، و نسبت دادن جنابت را به نفس چنانچه در حدیث دوم است برای اهل معرفت و اشارت راهی به معارف باز کند؛ چه که قضیة شجره و اکل آدم (علیه السلام) از آن از اسرار علوم قرآن و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است که بسیاری از معارف در آن مرموز است، و لهذا در احادیث شریفه، علت تشریح بسیاری از عبادات را همان قضیة آدم و اکل شجره قرار داده اند. من جمله باب وضو و نماز و غسل و صوم شهر رمضان و سی روز بودن آن و بسیاری از مناسک حج. و نویسندگان سال ها در نظر است که در این باب رساله ای تنظیم کنم و اشتغالات دیگر مانع شده؛ از خدای تعالی توفیق و سعادت می خواهم.

بالجمله، تو آدم زاده که بذری لقای و برای معرفت مخلوق، و خدای تعالی تو را برای خود برگزیده و با دو دست جمال و جلال خود تخمیر فرموده و مسجود ملائکه و محسود ابلیس قرار داده، اگر بخواهی از جنابت پدر که اصل تو است خارج شوی و لایق لقای حضرت محبوب شوی و استعداد وصول به مقام انس و حضرت قدس پیدا کنی، باید با آب رحمت حق باطن دل را غسل دهی و از اقبال به دنیا، که از مظاهر شجره منهیة است، توبه کنی و قلب خود را، که محفل

جناب جمیل و جمال جلیل است، از حبّ دنیا و شؤون خبیثه آن، که رجز شیطان است، شست و شو دهی که جنّت لقای حق جای پاکان است؛ ولا یدخل الجنة الا الطیب (1). «شست و شویی کن و آنگه به خرابات خرام» (2).

فصل هفتم: در پاره ای از آداب باطنیه ازاله نجاست و تطهیر از اخبث است

اشاره

بدان که ازاله حدث - چنانچه گذشت (3) - خروج از ائیت و انائیت و فنای از نفسیت است، بلکه خروج از بیت النفس است بالکلیه؛ و تا عبد را بقایایی از خویش باقی است، محدث به حدث اکبر است و عابد و معبود در او شیطان و نفس است. و منازل سیر اهل طریقت و سلوک اگر برای وصول به مقامات است و حصول معارج و مدارج است، از تصرف نفس و شیطان خارج نیست و سیر و سلوک معلل است؛ پس سلوک در منازل نفس است و سیر در جوف بیت است. و چنین سالکی مسافر و سالک نیست؛ و مهاجر الی الله و رسوله نیست؛ و از حدث اکبر، که عین عبد است، پاک نشده؛ و چون از این حدث به کلی تطهیر شود، عابد و معبود حق شود و «كُنْتُ سَمْعَهُ... وَبَصَرَهُ» (4) که نتیجه قرب نافله است

ص: 94

1- «... والجنة لا يدخلها الا طيب»؛ جز پاکیزه وارد بهشت نشود. (الكافي، ج 2، ص 270، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الذنوب»، حدیث 7)

2- «شست و شویی کن و آنگه به خرابات خرام / تا نگردد ز تو این دیر خراب، آلوده». (دیوان حافظ، ص 579، غزل 512)

3- ر.ك: صفحه 90، فصل ششم.

4- ر.ك: صفحه 13، پاورقی 1.

حاصل شود. و از این جهت، در طهارت از حدث غسل جمیع بدن لازم است؛ زیرا که تا عین عبد به وجهی از وجوه باقی است، حدث مرتفع نشده: «فَإِنَّ تَحْتَ كُلِّ شَعْرَةٍ جَنَابَةٌ» (1). پس تطهیر از حدث تطهیر از حدوث است و فنای در بحر قدم است. و کمال آن، خروج از کثرت اسمائی است که باطن شجره است؛ و با این خروج، از خطیئه ساریه آدم، که اصل ذریه است، خارج شود.

پس، حدث از قذارات معنویه است و تطهیر از آن نیز از امور غیبیه باطنیه است و نور است؛ لکن وضو نور محدود است و غسل نور مطلق است «وَأَيُّ وُضوءٍ أَتَمُّ مِنَ الْغُسْلِ» (2). و اما ازاله خَبَث و نجاسات ظاهریه را این مکان نیست؛ زیرا که آن، تنظیف صوری و تطهیر ظاهری است. و آداب قلبیه آن، آن است که بنده سالک که اراده حضور به محضر حق دارد بداند که با رجز شیطان و رجس آن خبیث در محضر حق نتوان راه یافت، و تا خروج از امهات مذام اخلاقی که مبدأ فساد مدینه فاضله انسانیه است و منشأ خطیئات ظاهریه و باطنیه است دست ندهد، راهی به مقصد پیدا نکند و طریقی به مقصود نیابد.

شیطان که مجاور عالم قدس و در سلك کَرَوِیِّین به شمار می رفت، آخر الامر به واسطه ملکات خبیثه از مقام مقرِّبین درگاه تبعیدش، و به ندای: «فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ» (3) مرجومش نمودند. پس، ما بازماندگان از کاروان عالم غیب و

ص: 95

-
- 1- - «در زیر هر موئی جنابتی است». (بحار الأنوار، ج 78، ص 51، «کتاب الطهارة»، «باب وجوب غسل الجنابة»، حدیث 23)
 - 2- - «کدام وضو پاکیزه تر از غسل است». (وسائل الشیعة، ج 2، ص 247، «کتاب الطهارة»، «أبواب الجنابة»، باب 34، حدیث 4)
 - 3- - «بیرون شو از آن (بهشت) که تو رانده شده هستی». (الحجر (15): 34؛ ص (38): 77)

فرورفتگان در چاه عمیق طبیعت و مردودان به اسفل السافلین چطور می توانیم با دارا بودن ملکات خبیثه شیطانیه لایق محضر قدس گردیم و مجاور روحانین و رفیق مقررین شویم؟! شیطان خودبینی کرد و ناریت خود را دید و) أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ (1) گفت؛ این اعجاب به نفس، موجب خودپرستی و تکبر شد و از آدم (علیه السلام) تحقیر و توهین کرد) وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (گفت و قیاس غلط باطل نمود؛ خوبی آدم و کمال روحانیت او را ندید، و ظاهر آدم و مقام طینیت و ترایت او را دید، و از خود، مقام ناریت را دید و از شرک، خودخواهی و خودبینی خویش غفلت نمود. حبّ نفس پرده رؤیت نقص و حجاب شهود عیوش شد، و این خودبینی و خودخواهی اسباب خودپرستی و تکبر و خودنمایی و ریا و خودرأیی و عصیان شد و از معراج قدس به تیه ظلمت خانه طبیعت تبعید شد.

پس، بر سالك الى الله لازم است که در وقت تطهیر از ارجاس صوریه، از امّهات رذائل و ارجاس باطنیه شیطانیه خود را تطهیر کند، و با آب رحمت حق و ارتیاض شرعی مدینه فاضله را شست و شو دهد و تصفیه قلب - که محلّ تجلّی حق است - نماید و خلع نعلین حبّ جاه و شرف نماید تا لایق دخول در وادی مقدّس «ایمن» گردد و قابل تجلّی ربّ شود. و تا تطهیر از ارجاس خبیثه حاصل نیاید، تطهیر از احداث ممکن نشود؛ زیرا که تطهیر ظاهر مقدّمه تطهیر باطن است؛ تا تقوای تامّ ملکی دنیایی بر وفق دستور شریعت مطهره حاصل نشود، تقوای قلبی رخ ندهد و تا تقوای قلبی از اموری که شمرده شد حاصل نشود، تقوای روحی سرّی حقیقی پیدا نشود. و تمام مراتب تقوا مقدّمه این مرتبه است که آن، ترک غیر حق است.

ص: 96

1- -) قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (. (ص (38): 76)

تا سالک را بقایایی از انانیت است تجلی حق بر سر او نگردد. بلی، گاهی شود که به مقتضای سبق رحمت و غلبه جنبه یلی الهی دستگیری غیبی از سالک شود و با جذوه الهیه بقایایی اگر از انیت مانده بسوزد. و شاید در کیفیت تجلی حق برای جبل و مندک نمودن آن و صعق حضرت موسی اشارتی به آنچه ذکر شد باشد؛ و بین سالک مجذوب و مجذوب سالک نیز این فرق هست.

لزوم خروج از افراط و تفریط و جمع بین ظاهر و باطن شریعت

و اهل حقیقت از آنچه ذکر شد پی می برند به یک نکته دانستنی و مطلب مهم - که جهل به آن سرمنشأ بسیاری از ضلالت ها و غوایت ها و بازماندن از راه حق است و بر هیچ طالب حق جهل آن روا نباشد و غفلت از آن جایز نیست - و آن این است که شخص سالک و طالب حق باید خود را از افراط و تفریط بعضی از جهله اهل تصوف و بعضی غفله اهل ظاهر مبرا کند تا سیر الی الله برای او ممکن شود؛ چه که بعضی از آن طایفه را عقیده بر آن است که علم و عمل ظاهری قالبی، حشو است و برای جهال و عوام است؛ و اما کسانی که اهل سر و حقیقتند و اصحاب قلوبند و ارباب سابقه حسنا هستند احتیاج به این اعمال ندارند، و اعمال قالبیه برای حصول حقایق قلبیه و وصول به مقصد است؛ و چون سالک به مقصد خود رسید، پرداختن به مقدمات تبعید است و اشتغال به کثرات حجاب است. و طایفه دوم در مقابل این دسته قیام نمودند و در جانب تفریط افتادند و انکار کلیه مقامات معنویه و اسرار الهیه را نمودند و جز محض ظاهر و صورت و قشر، دیگر امور را به کلی منکر شدند و به تخیلات و اوهام نسبت دادند. و بین این دو طایفه لازال کشمکش و مجادله و مخاصمه بوده و هر یک

دیگری را برخلاف شریعت می دانستند. و حق آن است که هر دو طایفه قدری از حدّ تجاوز نمودند و افراط و تفریط کردند. ما در رساله سرّ الصلوة(1) در این موضوع اشاره نمودیم، و در این مقام نیز حدّ اعتدال را که صراط مستقیم است می نمایانیم.

باید دانست که مناسک صوریه و عبادات قلبیه نه فقط برای حصول ملکات کامله روحانیه و حقایق قلبیه است، بلکه آن یکی از ثمرات آن است. لکن نزد اهل معرفت و اصحاب قلوب، کلیه عبادات سرایت دادن معارف الهیه است از باطن به ظاهر و از سرّ به علن؛ و چنانچه نعمت رحمت رحمانیه؛ بلکه رحیمیه، منبسط بر تمام نشئات قلبیه و قالیبه انسانیه است و هر یک از مراتب را حظّی است از نعم جامعه الهیه، هر یک را حظّ و نصیبی است از ثنای حق و شکر نعمت رحمانی و رحیمی واجب مطلق. و تا از نشئه صوریه دنیاویّه نفس را حظّی است و از حیات ملکی نصیبی است، بساط کثرت به کلی برچیده نشود و حظوظ طبیعت مرتفع نگردد. و سالک الی الله چنانچه قلب را نباید به غیر حق مشغول کند، صدر و خیال و ملک طبیعت را نباید در غیر حق صرف کند تا توحید و تقدیس را در تمام نشئات قدم راسخ باشد. و اگر جذبۀ روحی را در ملک طبیعت نتیجه ای جز تعبّد و تواضع برای حق حاصل شود، از انانیت نفس بقایایی مانده و سیر سالک در جوف بیت نفس است نه سیر الی الله.

و غایت سیر اهل الله آن است که طبیعت و ملک بدن را منصبغ به صبغة الله کنند. و یکی از مراتب و بواطن حدیث شریف که فرماید از لسان حق تعالی شأنه: «أَنَا اللَّهُ، وَأَنَا الرَّحْمَنُ؛ خَلَقْتُ الرَّحِمَ وَشَقَقْتُ لَهَا اسْمًا مِنْ اسْمِي؛ فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلَتْهُ،

ص: 98

وَمَنْ فَطَعَهَا فَطَعَتْهُ»⁽¹⁾. شاید همین قطع طبیعت، که اُمّ الارواح است، از موطن اصلی باشد، و وصلش ارتیاض آن و ارجاع آن به موطن عبودیت باشد. و فی الحدیث عن ابي عبدالله (عليه السلام) قال: «اسد تَوْصُوا بِعَمَّتِكُمْ النَّحْلَةَ خَيْرًا؛ فَإِنَّهَا خُلِقَتْ مِنْ طِينَةِ آدَمَ»⁽²⁾. و این حدیث شریف اشاره به همان «رَحْمِيَّت» است که مذکور شد.

بالجمله، اخراج مملکت ظاهر را از موطن عبودیت و سرخود نمودن آن را، از غایت جهل از مقامات اهل معرفت است؛ و از تسویلات شیطان رجیم است که هر طایفه را به طریقی از حق تعالی باز دارد؛ چنانچه انکار مقامات و سدّ طریق معارف که قرّة العین اولیاء خدا (علیهم السلام)، و تحدید نمودن شرایع الهیه را به ظاهر، که حظّ دنیا و ملک نفس و مقام حیوانیت آن است، و غفلت از اسرار و آداب باطنیه عبادات که موجب تطهیر سرّ و تعمیر قلب و ترقّی باطن است، از غایت جهالت و غفلت است.

و هر يك از این دو طایفه از طریق سعادت و صراط مستقیم انسانیت دور و از مقامات اهل معارف مهجورند. و عارف باللّه و عالم به مقامات باید همه حقوق باطنیه و ظاهریه را مراعات کند و هر صاحب حقی را به حق و حظّ خود برساند، و از غلوّ و تقصیر و افراط و تفریط، خود را تطهیر کند؛ و ازاله قذارت

ص: 99

-
- 1- - «منم اللّٰه، و منم رحمان؛ رَجِم (خویشاوندی) را آفریدم و برای او اسمی از اسم خودم جدا ساختم؛ پس هر کس صلّه رحم کند به او می پیوندم، و هر که قطع رحم کند پیوند خود را از او خواهم برید». (بحار الأنوار، ج 47، ص 187، حدیث 35، به نقل از عوالي اللآلی، ج 1، ص 362، حدیث 45 (با کمی تفاوت)؛ مصباح الأنس، ص 12)
- 2- - «درباره عمه تان، درخت خرما، به نیکی عمل کنید که آن از طینت آدم آفریده شده است». (بحار الأنوار، ج 63، ص 129، حدیث 13؛ به نقل از المحاسن، ص 528، حدیث 768)

انکارِ صورتِ شریعت، که فی الحقیقه تحدید است، و ازالهٔ خبائثِ انکارِ باطنِ شریعت، که تقیید است، و هر دو از وساوسِ شیطنیه و اخبثِ آن لعین است، بنماید تا طریقِ سیرِ الی الله و وصول به مقاماتِ معنویه برای او آسان شود.

پس، یکی از مراتبِ ازالهٔ خبث، ازالهٔ اخبثِ اوهامِ فاسده است که مانع از قربِ الی الله و معراجِ مؤمنین است. و یکی از معانی و مقاماتِ جامعیتِ نبوتِ ختمیه، بلکه دلایل بر خاتمیت، آن است که در جمیع مقاماتِ نفسیه تمام حقوق و حظوظ آن را از جمیع شؤونِ شریعت استیفا فرموده؛ و چنانچه در معرفتِ شؤونِ ربوبیت - جلّتِ عظمته - حق را در علؤ اعلی و دنؤ ادنی به مقامِ جامعیتِ معرفی فرموده (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ (1) و) اللهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... (2) الی آخره و «لَوْ دَلَّيْتُمْ بِحَبَلٍ إِلَى الْأَرْضَيْنِ السُّفْلَى لَهَبَطْتُمْ عَلَى اللَّهِ» (3) و) فَأَيُّنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ (4) الی غیر ذلك، فرموده که عارف به معارف الهیه و مجذوب جذباتِ رحمانیه را از آنها طرب ملکوتی حاصل، و وجد لاهوتی پیدا شود، همین طور توحیدِ عملی قلبی را تا آخرین مراتبِ افقِ طبیعت و ملک بدن سرایت داده و هیچ موجودی را از حظِّ معرفهٔ الله محروم نکرده.

بالجمله، اهلِ تصوّف از حکمتِ عیسویه، من حیث لا یشعرون دم می زنند،

ص: 100

1- - «اوست آغاز و انجام و پیدا و پنهان». (الحدید (57): 3)

2- - «خدا نور آسمان ها و زمین است». (النور (24): 35)

3- - از رسول خدا نقل شده است: «اگر با ریسمانی به سوی زمین های زیرین فرستاده شوید، بر خدا فرود می آید». (سنن الترمذی، ج

5، ص 78، حدیث 3352؛ شرح فصوص الحکم، قیصری، ص 837؛ الحکمة المتعالیة، ج 1، ص 114)

4- - «به هر سو رو کنید همان جا روی خداست». (البقرة (2): 115)

و اهل ظاهر از حکمت موسویه، و محمّـد یون از هر دو اینها به طریق تقيید بری هستند. و تفصیل این اجمال از عهده این مقام خارج، و در خور این اوراق نیست.

وصل: در ذکر حدیثی از مصباح الشریعة

عن مصباح الشریعة، قال الصادق (علیه السلام): «سَمِيَ الْمُسْتَرَاخُ مُسْتَرَاخًا لِاسْتِرَاحَةِ النَّفْسِ مِنْ أَثْقَالِ النَّجَاسَاتِ وَأَسَّ بِتَفْرَاقِ الْكَثَافَاتِ وَالْقَدْرِ فِيهَا. وَالْمُؤْمِنُ يَعْتَبِرُ عِنْدَهَا أَنَّ الْخَالِصَ مِنْ حُطَامِ الدُّنْيَا كَذَلِكَ يَصِيرُ عَاقِبَتُهُ؛ فَيَسْتَرِيحُ بِالْعُدُولِ عَنْهَا وَتَرْكِهَا، وَيُفَرِّغُ نَفْسَهُ وَقَلْبَهُ عَنْ شُغْلِهَا، وَيَسْتَنْكِفُ عَنْ جَمْعِهَا وَأَخْذِهَا اسْتِنْكَافَهُ عَنِ النَّجَاسَةِ وَالْعَائِطِ وَالْقَدْرِ. وَيَتَفَكَّرُ فِي نَفْسِهِ الْمُكْرَمَةِ فِي حَالٍ كَيْفَ تَصِيرُ ذَلِيلَةً فِي حَالٍ؛ وَيَعْلَمُ أَنَّ التَّمَسُّكَ بِالتَّقْوَى يُورِثُ لَهُ رَاحَةَ الدَّارَيْنِ؛ وَأَنَّ الرَّاحَةَ فِي هَوَانِ الدُّنْيَا وَالْفَرَاغِ مِنَ التَّمَتُّعِ بِهَا وَفِي إِزَالَةِ النَّجَاسَةِ مِنَ الْحَرَامِ وَالشُّبْهَةِ؛ فَيُغْلِقُ عَنْ نَفْسِهِ بَابَ الْكِبْرِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ إِيَّاهَا، وَيَقْرَأُ مِنَ الذُّنُوبِ، وَيَفْتَحُ بَابَ التَّوَضُّعِ وَالتَّوَدُّعِ وَالْحَيَاءِ؛ وَيَجْتَهِدُ فِي أَدَاءِ أَمْرِهِ وَاجْتِنَابِ نَوَاهِيهِ؛ طَلَبًا لِحُسْنِ الْمَأْتَابِ وَطَيْبِ الزُّلْفَى؛ وَيُسَّجِنُ نَفْسَهُ فِي سِجْنِ الْخَوْفِ وَالصَّبْرِ وَالْكَفِّ عَنِ الشَّهَوَاتِ إِلَى أَنْ يَتَّصِلَ بِأَمَانِ اللَّهِ فِي دَارِ الْقَرَارِ، وَيَذُوقَ طَعْمَ رِضَاةِ رَبِّهِ. فَإِنَّ الْمُعْوَلَ ذَلِكَ، وَمَا عَدَاهُ لَا شَيْءٌ» (1)

انتهی کلامه الشریف.

ص: 101

1 - - «مستراح را مستراح نامیده اند چون نفس ها در آنجا از سنگینی نجاسات آسوده می گردند و پلیدی ها (از بدن) خارج می شود؛ و شخص مؤمن عبرت می آموزد که خالص ترین متاع دنیا (غذا) در پایان بدان صورت تبدیل می گردد؛ آن گاه به آسانی از مال دنیا روی گردان شود و به سویش نرود و جان و دل را از مشغولی بدان آزاد کند و همچنان که از نجاست و پلیدی خویش اجتناب می ورزد از گرفتن و جمع مال خودداری جوید. و درباره نفس خود می اندیشد که چگونه در يك حال عزیز و گرامی است و در حالی دیگر ذلیل و خوار. و خواهد دانست که التزام به قناعت و تقوا آسایش دو سرای وی را به دنبال دارد. و داند که راحتی در سبک گرفتن دنیا و فارغ بودن از تمتعات آن و پاک شدن از نجاست حرام و شبهه است. پس، بعد از آن که نفس خود را شناخت، در تکبر را بر روی آن می بندد و از گناهان می گریزد، و در تواضع و پشیمانی و شرم را (به روی آن) می گشاید و در طلب حسن عاقبت و لذت قرب به حق در انجام دستورات خدا و اجتناب از نواهی او می کوشد. و نفس خود را در حصار خوف، صبر و خودداری از شهوات زندانی می کند تا این که در دارالقرار به امن خدا پیوندد و طعم رضای او را بچشد؛ که همین شایسته اعتماد است و بس و جز آن هیچ نیست». (مصباح الشریعة، ص 126، الباب التاسع والخمسون في المبرز؛ شرح مصباح الشریعة، گیلانی، ص 71 - 73، الباب التاسع في المبرز؛ أسرار الصلاة، ملکی تبریزی، ص

(20)

در این کلام شریف دستور جامعی است برای اهل معرفت و سلوک که باید انسان بیدارِ سالکِ الی دار الآخرة در هر حالی از حالات، حظوظ روحانیّه را استیفاء نماید و در هیچ حالی از ذکر مرجع و مآل خود غافل نباشد؛ و لهذا حکماء فرمودند: النَّبِيُّ خَادِمُ الْقَضَاءِ كَمَا أَنَّ الطَّبِيبَ خَادِمُ الْبَدَنِ (1). انبیاء عظام و اولیاء کرام (علیهم السلام) را چون جز بر قضای الهی و جنبه یلی الهی نظری نیست و ملکوت قضای الهی بر قلوب آنها حکومت می کند، جریان جمیع امور را به دست ملائکه الله، که جنود الهیه می باشند، می دانند و می بینند؛ و طبیب طبیعی چون از این مرحله دور و از این وادی مهجور است، جریان امور طبیعیّه را به قوای طبیعیّه نسبت می دهد.

بالجمله، انسان سالک در جمیع احوال و از همه امور، حظوظ سلوکی خود را

ص: 102

1- - «پیامبر، خادم قضااست همان گونه که طبیب، خادم بدن است». (ر.ک: القیسات، ص 450؛ شرح المنظومة، ج 4، ص 463)

باید استفاده کند. پس، چون حطام دنیا و لذائد عالم ملک را رو به زوال و تغییر دید و عواقب امر آنها را فساد و افول دید، به راحتی قلب از آنها اعراض کند و از اشتغال و جمع آنها قلب خود را فارغ کند و مستتکف شود از آنها چنانچه از قذارات استتکاف کند. باطن عالم طبیعت قذارت است؛ و تعبیر کثافت و قذارت در نوم - که بابتی از مکاشفه است - دنیا و مال است؛ و در مکاشفه علویّه (علیه السلام) دنیا جیفه و مردار است (1). پس مؤمن همان طور که از اثقال و فضولات طبیعت خود را فارغ کند و مدینه طبیعیّه را از اذیت آن راحت کند، قلب را از تعلّق و اشتغال به آن مستریح کند و ثقل حبّ دنیا و جاه را از دل بردارد و مدینه فاضله روحانیّه را از آن فارغ و راحت کند. و تفکر کند در این که اشتغال به دنیا نفس شریف را چگونه پس از چند ساعت ذلیل و خوار کند و او را محتاج به بدترین و فضیح ترین حالات کند؛ بفهمد که اشتغال قلبی به عالم پس از چندی که پرده ملک برداشته شد و حجاب طبیعت مرتفع گردید، انسان را ذلیل و خوار کند و به حساب و عقاب گرفتار کند. و بداند که تمسک به تقوا و قناعت موجب راحتی دو دنیا است؛ و راحتی در آن است که دنیا را خوار و ناچیز شمارد و از آن لذّت و تمتّع نبرد؛ و چنانچه خود را از نجاسات صوریه پاکیزه کرد، از نجاسات حرام و شبهه نیز پاکیزه نماید؛ و چون خود را شناخت و ذلّ احتیاج خود را دریافت، باب کبر و بزرگی را بر خود فرو بندد و از سرکشی و گناه فرار نماید، و بر خود در فروتنی و ندامت و خجالت را مفتوح کند و جدّ و جهد در فرمانبرداری حق و دوری از نافرمانی کند تا با نیکویی و خوبی به حق رجوع کند و با پاکیزگی و صفای نفس، متقرّب به مقام قدس شود؛ و خود به نفس خود خویش را در

ص: 103

زندان خوف و صبر و نگاهداری از خواهش های نفسانی مسجون کند تا از زندان عذاب الهی در امان باشد و به دار قرار حق در پناه ذات مقدّسش ملحق گردد، و در این حال طعم رضای حق را بچشد. و این غایت آمال اهل سلوک است و غیر آن را ارزشی نیست.

ص: 104

اشاره

و در آن، دو مقام است:

مقام اول: در آداب مطلق لباس است

اشاره

بدان که نفس ناطقه انسانی حقیقتی است که در عین وحدت و کمال بساطت دارای نشاتی است که عمده آن به طریق کلی سه نشئه است:

اول: نشئه ملکیه دنیاویّه ظاهره، که مظهر آن، حواس ظاهره، و قشر ادنای آن، بدن ملکیه است.

دوم: نشئه برزخیّه متوسطه، که مظهر آن، حواس باطنه و بدن برزخی و قالب مثالی است.

سوم: نشئه غیبیه باطنیه است که مظهر آن، قلب و شوون قلبیه است.

و نسبت هر یک از این مراتب به دیگری، نسبت ظاهریّت و باطنیت و جلوه و متجلی است؛ و از این جهت است که آثار و خواص و انفعالات هر مرتبه ای به مرتبه دیگر سرایت می کند؛ چنانچه اگر مثلاً حاسه بصری چیزی را ادراک کند، از

آن اثری در حسّ بصر برزخی واقع شود به مناسبت آن نشئه؛ و از آن اثری در بصر قلبی باطنی واقع شود به مناسبت آن نشئه. و همین طور آثار قلبیه در دو نشئه دیگر نیز ظاهر گردد. و این مطلب علاوه بر آن که مطابق برهان قویّ متین است مطابق با وجدان نیز هست. و از این جهت است که جمیع آداب صوریه شرعیه را در باطن، اثر بلکه آثاری است؛ و هر يك از اخلاق جمیله را، که از حظوظ مقام برزخیت نفس است نیز در ظاهر و باطن آثاری است؛ و هر يك از معارف الهیه و عقاید حقّه را در دو نشئه برزخیّه و ظاهره آثاری است؛ مثلاً ایمان به این که متصرّف در مملکت وجود و عوالم غیب و شهود، حق تعالی است و دیگر موجودات را تصرّفی نیست مگر تصرّف اذنی ظلّی، موجب بسیاری از کمالات نفسانیه و اخلاق فاضله انسانیه گردد؛ مثل توکل و اعتماد به حق و قطع طمع از مخلوق که اُمّ الکمالات است و موجب بسیاری از اعمال صالحه و افعال حسنه و ترک بسیاری از قبایح شود. و همین طور سایر معارف که تعداد هر يك و تأثیرات آن از حوصله این اوراق و قلم شکسته نویسنده خارج است و محتاج به تحریر کتابی ضخیم است که از قلم توانای اهل معرفتی یا از نفس گرم اهل حالی فراهم شود؛ «دست ما کوتاه و خرما بر نخیل»⁽¹⁾.

و همین طور مثلاً خلق رضا، که یکی از اخلاق کمالیه انسانیه است، در تصفیه و تجلیه نفس تأثیرات بسیاری دارد که قلب را مورد تجلیات خاصّه الهیه قرار می دهد و ایمان را به کمال ایمان، و کمال ایمان را به طمأنینه، و طمأنینه را به کمال آن، و کمال آن را به مشاهده، و آن را به کمال مشاهده، و کمال آن را به

ص: 106

1- «پای ما لنگست و منزل بس دراز / دست ما کوتاه و خرما بر نخیل». (دیوان حافظ، ص 440، غزل 373)

معاشقه، و معاشقه را به کمال آن، و کمال آن را به مراوده، و مراوده را به کمال آن، و کمال آن را به مواصله، و مواصله را به کمال آن، و آنچه در وهم من و تو ناید ترقی دهد؛ و در ملک بدن و آثار و افعال صوریه که شاخ و برگ است تأثیرات غریبی دارد؛ سمع و بصر و دیگر قوا و اعضاء را الهی کند و سر «كُنْتُ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ» (1) را تا اندازه ای ظاهر گرداند. و چنانچه آن مراتب را در ظاهر، تأثیر بلکه تأثیرات است، هیئت ظاهر و جمیع حرکات و سکنت عادیّه و غیر عادیّه و تمام تروک و افعال را در آنها نیز تأثیراتی است بس عجیب، که گاه شود که با یک نظر از روی حقارت به یکی از بندگان خدا، سالک را از اوج اعلیٰ به اسفل سافلین پرتاب کند و جبران آن را به سال های دراز نتواند بنماید.

و چون قلب های بیچاره ما ضعیف و ناتوان است و چون بید مجنون از نسیم ملایمی به لرزه درآید و حال سکونت خود را از دست بدهد، پس لازم است که حتی در امور عادیّه، که یکی از آنها اتخاذ لباس است، ملاحظه حالات قلبیه نموده؛ نگاهداری قلب را بکنیم. و چون نفس و شیطان را دام هایی بس محکم و تسویلاتی بس دقیق است که احاطه به آن از طاقت ما خارج است، ناچار تا اندازه قدرت و نطاق وسع خود در مقابل آنها قیام، و از حق تعالی در همه حالات طلب توفیق و تأیید نماییم.

پس، گوئیم که پس از آن که واضح شد که باطن را در ظاهر و ظاهر را در باطن تأثیر است، انسان طالب حق و ترقی روحانی باید در انتخاب ماده و هیئت لباس آنچه را که در روح تأثیر بد دارد و قلب را از استقامت خارج و از حق غافل می کند و وجهه روح را دنیایی می نماید احتراز کند. و گمان نشود که تسویل

ص: 107

شیطان و تدلیس نفس اماره فقط در لباس فاخر زیبا و تجمل و تزئین است، بلکه گاه شود که انسان را به واسطه لباس مندرس و بی ارزش از درجه اعتبار ساقط نماید؛ و از این جهت انسان باید از لباس شهرت، بلکه مطلق مشی بر خلاف معمول و متعارف، احتراز نماید، چنانچه از لباس های فاخر که ماده و جنس آن سنگین قیمت و هیئت و برش آن جالب توجه و انگشت نما است باید احتراز کند؛ زیرا قلب ما بسیار ضعیف و سخت بی ثبات است، به مجرد فی الجملة امتیاز و تعینی می لغزد و از اعتدال منحرف می شود. چه بسا باشد انسان بیچاره ضعیفی که از تمام مراحل شرف و انسانیت و عزت نفس و کمال آدمیت عاری و بری است به واسطه دو سه زرع پارچه ابریشمی و یا پشمی که در برش و دوخت آن تقلید از اجانب کرده یا آن که با چندین ننگ و شرف فروشی آن را تحصیل نموده بر بندگان خدا به نظر حقارت و کبر و ناز نگاه، و هیچ موجودی را به چیزی نشمرد؛ و این نیست جز از کمال ضعف نفس و کوچکی ظرفیت که فضلات کرم و لباس گوسفند را مایه اعتبار و شرف خود پندارد.

ای بیچاره انسان! چقدر مخلوق ضعیف بی مایه ای هستی؛ تو باید فخر عالم امکان و خلاصه کون و مکان باشی؛ تو آدم زاده ای، باید معلّم اسماء و صفات باشی؛ تو خلیفه زاده ای، باید از آیات باهرات باشی؛ «تورا ز کنگره عرش می زند صفیر»⁽¹⁾. بدبخت ناخلف، یک مشت فضلات و ملبوسات حیوانات بیچاره را غصب نمودی و با آن افتخار فروشی می کنی؛ این افتخار از کرم ابریشم و گوسفند و شتر و سنجاب و روباه است. چرا با لباس دیگران فخریه می کنی و با

ص: 108

1- - «تورا ز کنگره عرش می زند صفیر / ندانمت که در این دامگه چه افتاده است». (دیوان حافظ، ص 90، غزل 23)

بالجمله، همان طور که مادّه و جنس لباس و پر قیمت و پرزینت بودن آن را در نفوس تأثیر است - از این جهت حضرت امیر فرموده - چنانچه قطب راوندی علیه الرحمة روایت کرده - : «کسی که لباس عالی بپوشد لابد است از تکبر، و لابد است برای متکبر آتش» (1). - در هیئت و طرز برش و دوخت آن آثاری است؛ که گاه شود که انسان به واسطه آن که لباس خود را شبیه به اجانب نموده، عصییت جاهلانه پیدا کند نسبت به آنها، و از دوستان خدا و رسول منضجر و متنفر گردد و دشمنان آنها محبوب او گردد. و از این جهت است که به حسب روایت، که از حضرت صادق وارد است، خدای تبارک و تعالی به یکی از انبیاء وحی فرموده که «به مؤمنین بگو نپوشید لباس اعدای مرا، و نخورید همچون دشمنان من، و مشی نکنید همچون دشمنان من، تا دشمن من شوید چنانچه آنها دشمن منند» (2).

در بیان آن که لباس پست گاهی تکبر آورد

و همان طور که لباس های خیلی فاخر را در نفوس تأثیر است، لباس های خیلی پست را چه در مادّه و جنس و چه در هیئت و شکل در نفوس تأثیر است؛ و چه بسا باشد که فساد این، به مراتب، بالاتر از آن لباس های فاخر باشد؛ زیرا که نفس را مکایدی است بسیار دقیق، همین که خود را از نوع ممتاز دید به این که

ص: 109

1- - مستدرک الوسائل، ج 3، ص 257، «کتاب الصلاة»، «أبواب أحكام الملابس»، باب 16، حدیث 5.

2- - وسائل الشیعة، ج 15، ص 146، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد العدو»، باب 64، حدیث 1.

خود لباس خشن و کرباس پوشیده و دیگران لباس های نرم و لطیف پوشیدند، از معایب خود به واسطه حبّ به خود غفلت می کند؛ و این امر عرضی غیر مربوط به خود را مایه افتخار شمارد؛ و بسا باشد که به خود اعجاب کند و تکبر بر بندگان خدا کند و سایرین را از ساحت قدس حق دور داند و خود را از مقربین و خلص عبادالله داند؛ و چه بسا مبتلا به ریا و دیگر مفاسد بزرگ شود. بیچاره از همه مراتب معرفت و تقوا و کمالات نفسانیه به لباس خشن و ژنده پوشی قناعت نموده، و از هزاران عیب خود که بزرگ ترین آنها همین است که از سوء تأثیر این لباس پیدا شده غافل است، و خود را که از اولیای شیطان است اهل الله محسوب دارد و بندگان خدا را ناچیز و بی ارزش داند. و همین طور بسا باشد که هیئت و طرز لباس، انسان را مبتلا به مفاسد کند، چنانچه طوری لباس را ترتیب دهد که به زهد و قدس مشهور شود.

بالجمله، لباس شهرت، چه در جانب افراط یا در جانب تفریط، از اموری است که قلوب ضعیفه را متزلزل، و از مکارم اخلاق منخلع می نماید و موجب عجب و ریا و کبر و افتخار شود که هر يك از آنها از أمّهات رذائل نفسانیه بلکه موجب رکون به دنیا و دل بستگی به آن گردد که آن رأس کلّ خطیئات و سرچشمه جمیع قبایح است. و در احادیث نیز اشاره به بسیاری از امور مذکوره گردیده؛ چنانچه در کافی شریف از حضرت صادق نقل کند که فرمود: «خدای تعالی

خشمناک می باشد به شهرت لباس»⁽¹⁾.

و هم از آن حضرت نقل نموده که فرمود: «شهرت، خوب و بدش، در آتش است»⁽²⁾.

ص: 110

1- - الکافی، ج 6، ص 444، «کتاب الزيّ والتجمل»، «باب کراهیه الشهرة»، حدیث 1.

2- - همان، حدیث 3.

و هم از آن حضرت منقول است که «خداوند از دو شهرت خشمناک می شود: یکی شهرت لباس، و یکی شهرت نماز» (1).

و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حدیث شده که فرمود: «کسی که در دنیا لباس شهرت بپوشد، خداوند در آخرت لباس ذلت به او می پوشاند» (2).

مقام دوم: در پاره ای از آداب لباس مصلی است

اشاره

و در آن، دو باب است:

باب اول: در سرّ طهارت لباس است

اشاره

بدان که نماز، مقام عروج به مقام قرب، و حضور در محضر انس است؛ و سالک را مراعات آداب حضور در محضر مقدّس ملک الملوک لازم است. و چون از ادنی مراتب و مراحل ظهور نفس، که قشر قشر و بدن صوری ملکی آن است، تا اعلی مقامات و حقایق آن، که لبّ لباب و مقام سرّ قلب است، در محضر مقدّس حق حاضر است، سالک نیز باید استحضر کند و جمیع جنود باطنه و ظاهره ممالک سرّ و علن را به محضر حق - جلّ و علا - باید ارائه دهد؛ و اماناتی را که ذات مقدّسش با کمال طهارت و صفا و بدون تصرّف احدی از موجودات به ید قدرت جمال و جلال به او مرحمت فرموده باید تقدیم محضر

ص: 111

1- - مستدرک الوسائل، ج 3، ص 245، «کتاب الصلاة»، «أبواب أحكام الملابس»، باب 8، حدیث 2.

2- - همان، حدیث 1.

مقدس کند وردّ امانات را چنانچه به او لطف شده بنماید.

پس، در ادب حضور بسی خطرات است که سالک نباید از آن لحظه ای غفلت کند. و طهارت لباس را، که ساتر قشر بلکه قشر قشر است، باید وسیله طهارت لباس های باطنی قرار دهد؛ و بداند که چنانچه این لباس صوری ساتر و لباس بدن مُلکی است، خود بدن ساتر بدن برزخی [است]؛ و بدن برزخی الآن موجود است ولی در ستر و حجاب بدن دنیایی است و این بدن ساتر او است؛ و بدن برزخی ساتر و لباس و حجاب نفس است؛ و آن ساتر قلب است؛ و قلب ساتر روح است؛ و روح ساتر سر است؛ و آن ساتر لطیفه خفیه است، الی غیر ذلک از مراتب. هر مرتبه نازله ساتر مرتبه عالیّه است. و جمیع این مراتب گرچه در خلص اهل الله موجود، و دیگران از آنها محرومند، ولی بعضی از آن مراتب را چون همه دارند لهذا اشاره به همان می شود.

پس، باید دانست که چنانچه صورت نماز بی طهارت لباس و بدن محقق نشود و قذارت که رجز شیطان و مبعّد محضر رحمان است از موانع ورود در محضر است و مصلی را با لباس و بدن آلوده به رجز شیطان از محضر قدس تبعید، و به مقام انس بار ندهند، قذارات معاصی و نافرمانی حق که از تصرفات شیطان و از رجز و قاذورات آن پلید است از موانع ورود در محضر است. پس متلبّس به معاصی، تنجیس ساتر بدن برزخی نموده و با این قذارت نتواند به محضر حق وارد شود؛ و تطهیر این لباس از شرایط تحقّق و صحت نماز باطنی است. و انسان تا در حجاب دنیا است، از آن بدن غیبی و طهارت و قذارت لباس آن و شرطیت طهارت و مانعیت قذارت در آن اطلاعی ندارد؛ روزی که از این حجاب بیرون آمد و سلطنت باطن و یوم الجمع، بساط تفرقه ظاهر را درهم

ص: 112

پیچید و شمس حقیقت از وراء حجب مظلمه دنیایی طالع گردید و چشم باطن ملکوتی باز، و چشم حیوانی ملکی بسته شد، با عین بصیرت دریابد که تا آخر امر نماز او طهارت نداشته و مبتلای به هزاران موانع بوده که هر يك از آنها برای تبعید از محضر مقدس حق، سببی مستقل بودند. و هزاران افسوس که در آن روز راهی برای جبران و حيله ای برای انسان نیست و فقط چیزی که می ماند حسرت ها و ندامت ها است؛ ندامت هایی که آخر ندارد، حسرت هایی که پایش نیست؛ (وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ) (1).

و چون لباس بدن باطنی را طهارت حاصل شد، طهارت خود بدن ملکوتی از رجز شیطان نیز لازم است. و آن، تطهیر از ارجاس اخلاق ذمیمه است که هر يك تلویث باطن کند و انسان را از محضر دور، و از بساط قرب حق مهجور نماید؛ و آنها نیز از رجس شیطان بعید از رحمت است. و اصول و مبادی همه ذمائم، خودبینی و خودخواهی و خودفروشی و خودنمایی و خودرایی است که هر يك از آنها مبدأ بسیاری از ذمائم اخلاقیه و رأس کثیری از خطیئات است.

و چون که سالک از این طهارت فارغ شد و لباس تقوا را به آب توبه نصوح و ریاضت شرعی تطهیر کرد، لازم است که اشتغال پیدا کند به تطهیر قلب که ساتر حقیقی است و تصرّف شیطان در آن بیشتر است و قذارت آن ساری به سایر لباس ها و ساترها است، و تا تطهیر آن نشود طهارت دیگر میسر نگردد. و از برای تطهیر آن مراتبی است که به بعضی از آن به مناسبت این اوراق اشاره می شود:

ص: 113

یکی، تطهیر از حبّ دنیا است، که رأس کلّ خطیئات و منشأ تمام مفسدات است؛ و تا انسان را این محبّت در قلب است، ورود در محضر حق برایش میسر نشود و محبّت الهیه، که أمّ الطهارات است، با این قذارت صورت نگیرد. و شاید در کتاب خدا و وصیّت های انبیاء و اولیاء (علیهم السلام) و خصوصاً حضرت امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - به کمتر چیزی مثل ترك دنیا و زهد در آن و پرهیز از آن، که از حقایق تقوا است، اهمّیت داده باشند. و این مرتبه از تطهیر حاصل نشود جز به علم نافع و ریاضات قویّه قلبیه و صرف همّت در تفکر در مبدأ و معاد و مشغول نمودن قلب به اعتبار در افول و خراب دنیا و کرامت و سعادت عوالم غیبیه؛ «رَحِمَ اللهُ امْرَأَةً عَلِمَ مِنْ أَيْنَ وَفِي أَيْنَ وَإِلَى أَيْنَ»⁽¹⁾.

و دیگر، تطهیر از اعتماد به خلق است که آن، شرك خفی، بلکه نزد اهل معرفت، شرك جلیّ است. و آن تطهیر حاصل شود به توحید فعلی حق - جلّ و علا - که سرچشمه جمیع طهارات قلبیه است. و باید دانست که مجرد علم برهانی و قدم تفکری در باب توحید فعلی نتیجه مطلوبه ندارد، بلکه گاه شود که کثرت اشتغال به علوم برهانیه سبب ظلمت و کدورت قلب شود و انسان را از مقصد اعلیّ باز دارد؛ و در این مقام گفته اند: «العِلْمُ هُوَ الْحِجَابُ الْأَكْبَرُ»⁽²⁾.

به عقیده نویسنده، جمیع علوم، عملی است حتی علم توحید. شاید از کلمه

ص: 114

-
- 1- «خدا رحمت کند کسی را که دانست از کجا آمده، در کجاست، و به کجا می رود». (الوافی، ج 1، ص 116؛ شرح أصول الكافي، صدر المتألهین، ج 2، ص 347)
- 2- «دانش بزرگ ترین حجاب است». (أسرار الحكم، ص 234)

«توحید» که «تفعیل» است عملی بودن آن نیز استفاده شود؛ چه که به حسب مناسبت اشتقاق، توحید از کثرت رو به وحدت رفتن و جهات کثرت را در عین جمع، مستهکک و مضمحل نمودن است؛ و این معنا با برهان حاصل نیاید، بلکه به ریاضات قلبیه و توجه غریزی به مالک القلوب باید قلب را از آنچه برهان افاده نموده آگاه نمود تا حقیقت توحید حاصل شود. بلی، برهان به ما می گوید: لا مُؤَثَّرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ (1)، و این یکی از معانی لا إله إلا الله است، و به برکت این برهان، دست تصرف موجودات را از ساحت کبریای وجود کوتاه می کنیم و ملکوت و ملک عوالم را به صاحبش رد می کنیم و حقیقت (لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ (2) و (بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ) (3) و (هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ) (4) را اظهار می کنیم، ولی تا این مطلب برهانی به قلب نرسیده و صورت باطنی قلب نشده، ما از حد علم به حد ایمان نرسیدیم و از نور ایمان که مملکت باطن و ظاهر را نورانی کند بهره و نصیبی نداریم. و از این جهت است که با داشتن برهان بر این مطلب شامخ الهی، باز در تکثیر واقعیم و از توحید، که قرّة العین اهل الله است، بی خبریم؛ کوس لا مُؤَثَّرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ می زنیم و چشم طمع و دست طلب پیش هر کس و ناکس داریم.

ص: 115

1- - «جز خدا مؤثری در هستی نیست». منسوب به حکمای الهی؛ چنانکه میرزا ابوالحسن شعرانی در مقدمه اسرار الحکم، ص 32، به نقل از حکما آورده است. (راجع: الإشارات والتنبیحات، شرح محقق طوسی، ج 3، ص 333؛ القبسات، ص 442؛ الحکمة المتعالیة، ج 6، ص 387)

2- - «آنچه در آسمان ها و زمین است از آن اوست». (النحل (16): 52)

3- - «ملکوت هر چیزی به دست اوست». (یس (36): 83)

4- - «اوست کسی که در آسمان خداست و در زمین خداست». (الزخرف (43): 84)

«پای استدلالیان چوبین بود *** پای چوبین سخت بی تمکین بود»(1)

و این تطهیر، از مقامات بزرگ سالکین است. و پس از این مقام مقامات دیگری است که از حدّ ما خارج است؛ و شاید در خلال این اوراق به مناسبت ان شاء الله ذکری از آن پیش آید.

باب دوم: در اعتبارات قلبیه ستر عورت است

اشاره

چون سالک الی الله خود را حاضر در محضر مقدّس حق - جلّ و علا - دید، بلکه باطن و ظاهر و سرّ و علن خود را عین حضور یافت، چنانچه از کافی و توحید روایت شده که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: «إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»(2). بلکه به برهان قوی متین در علوم عالیّه پیوسته است که جمیع دائره وجود از اعلی مراتب غیب تا ادنی منازل شهود، عین تعلق و ربط و محض تدلّی و فقر است به قیوم مطلق جلّت عظمته، و شاید اشاره به این معنا باشد آیه مبارکه (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ

ص: 116

1- - مثنوی معنوی، ص 96، دفتر اول، بیت 2128.

2- - «همانا پیوند روح مؤمن به روح خدا استوارتر از پیوستگی پرتو آفتاب به آن است». مرحوم میرزا جواد ملکی این روایت را از کافی و توحید نقل می کند اما در توحید نیست بلکه در مصادقه الإخوان صدوق آمده است. (ر.ک: رساله لقاء الله، میرزا جواد ملکی تبریزی، ص 38؛ الکافی، ج 2، ص 166، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب أخوة المؤمنین بعضهم لبعض»، حدیث 4؛ مصادقه الإخوان، ص 48، حدیث 2)

الْحَمِيدُ(1). چه اگر موجودی از موجودات در حالی از حالات و آنی از آنات و حیثیتی از حیثیات تعلق به عزّ قدس ربوبی نداشته باشد از بقعه امکان ذاتی و فقر خارج و در حریم وجوب ذاتی و غنا داخل گردد. و عارف بالله و سالک الی الله باید این مطلب حق برهانی و این لطیفه الهیه عرفانیه را به واسطه ریاضات قلبیه از حدّ عقل و برهان در لوح قلب نگاشته، به سر حدّ عرفان رساند، تا آن که حقیقت ایمان و نور آن در دلش جلوه کند. و اصحاب قلوب و اهل الله از حدّ ایمان به منزل کشف و شهود قدم گذارند. و آن با شدت مجاهده و خلوت مع الله و عشق بالله حاصل شود؛ چنانچه در مصباح الشریعة گوید که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«الْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَقَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ. لَوْ سَهَا قَلْبُهُ عَنِ اللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ، لَمَاتَ شَوْقًا إِلَيْهِ. وَالْعَارِفُ أَمِينٌ وَدَائِعِ اللَّهِ، وَكَنَزُ أَسْرَارِهِ، وَمَعْدِنُ نُورِهِ، وَدَلِيلُ رَحْمَتِهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَمَطِيئَةُ عُلُومِهِ، وَمِيزَانُ فَضْلِهِ وَعَدْلِهِ، قَدْ غَنِيَ عَنِ الْخَلْقِ وَالْمُرَادِ وَالْدُنْيَا؛ وَلَا مُؤْنَسَ لَهُ سِوَى اللَّهِ؛ وَلَا نُطْقَ وَلَا إِشَارَةَ وَلَا نَفْسَ إِلَّا بِاللَّهِ لِلَّهِ مِنَ اللَّهِ مَعَ اللَّهِ»(2).

بالجملة، سالک چون خود را به جمیع شؤون، عین حضور دید، ستر جمیع

ص: 117

1- «ای مردم! شما باید نیازمندان به خدا و خداست بی نیاز ستوده». (فاطر (35): 15)

2- «عارف، جسمش در میان خلق است و دلش با خداست. اگر یک چشم به هم زدن دلش از خدا غافل شود از شدت شوق به خدا هلاک گردد. و عارف، امین امانت های الهی، گنجینه اسرار خدا، معدن نور او، راهنمای رحمت او بر خلقش، حامل علوم او و میزان فضل و عدل اوست. عارف، از خلق، مرادهای دنیوی، و از دنیا بی نیازی جسته و جز خدا همدمی ندارد؛ و سخنی نمی گوید، اشاره ای نمی کند و نفسی نمی کشد جز به خدا، برای خدا، از خدا و با خدا». (مصباح الشریعة، ص 191، باب 91؛ شرح مصباح الشریعة، گیلانی، ص 519، باب 95، فی المعرفة؛ رساله لقاء الله، ملکی تبریزی، ص 37)

عورات ظاهریه و باطنیه کند برای حفظ محضر و ادب حضور. و چون دریافت که کشف عورات باطنه در محضر حق قباحت و فضاحتش بیشتر از کشف عورات ظاهره است به مقتضای حدیث «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ» (1). و عورات باطنه ذمائم اخلاق و خبائث عادات و احوال رذیئه خلقیه است که انسان را از لیاقت محضر و ادب حضور ساقط می کند. و این، اول مرتبه از هتک ستور و کشف عورات است.

و باید دانست که اگر با پرده ستّاریت و غفّاریت حق - جلّ و علا - انسان خود را مستور نکند و در تحت اسم «ستّار» و «غفّار» با طلب غفّاریت و ستّاریت واقع نشود، چه بسا شود که پرده ملک که برچیده شد و حجاب دنیا که برافکنده شد هتک ستور او در محضر ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین (علیهم السلام) گردد؛ و خدا می داند که آن عورات باطنیه که مکشوف شود قباحت و فضاحت و گند و رسوائیش چقدر است.

در بیان نسبت دنیا به آخرت

ای عزیز! اوضاع عالم آخرت را با این عالم قیاس مکن که این عالم را گنجایش ظهور یکی از نعمت ها و نعمت های آن عالم نیست. این عالم با همه پهنای آسمان ها و عوالمش گنجایش ظهور پرده ای از پرده های ملکوت سفلی، که عالم قبر هم از همان است، ندارد، چه رسد به ملکوت اعلا که عالم قیامت نمونه آن است. در حدیث مفصّلی که شیخ شهید ثانی - رضوان الله علیه - در منیه المرید از حضرت صدیقۀ کبرا - سلام الله علیها - نقل می فرماید وارد

ص: 118

1- - به درستی که خدای تعالی نظر به صورت های شما نمی کند، بلکه نظر به قلب های شما می کند. (المصنّفات الأربعة، التنبیّات العلیّیه (أسرار الصلاة)، ص 26)

است که فرمود: «رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: همانا علمای شیعیان ما محشور می شوند؛ و بر آنها خلعت می پوشند از خلعت های کرامت به قدر کثرت علومشان و جدیت کردن آنها در ارشاد بندگان خدا؛ حتی آن که به بعضی آنها هزار هزار خلعت از نور داده شود - تا آن که می فرماید - یک رشته از آن خلعت ها افضل است از آنچه شمس بر آن طلوع می کند هزار هزار مرتبه»(1). این راجع به نعیمش. و اما راجع به عذابش، جناب فیض (رحمه الله) در علم الیقین از مرحوم صدوق حدیث کند که به اسناد خود از حضرت صادق - سلام الله علیه - روایت کند در ضمن حدیثی که جبرئیل به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) عرض کرد که «اگر یک حلقه از آن سلسله ای که طولش هفتاد ذراع است بر دنیا نهاده شود، همانا دنیا ذوب شود از حرارت آن. و اگر قطره ای از زقوم و ضریع آن بچکد در آب های اهل دنیا، می میرند اهل آن از گند آن»(2). نعوذ بالله من غضب الرحمان.

پس، سالک الی الله را لازم است که اوصاف خبیثه و اخلاق سیئه خود را تبدیل به اوصاف کامله، و فانی در بحر متلاطم بی پایان اوصاف کمالیه حق، و ارض مظلومه طبیعی شیطانیه را تبدیل به ارض بیضاء مشرقه نماید، (وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا(3)) را در خود دریابد، و مقام اسماء جمال و جلال ذات مقدس را در مملکت وجود خود متحقق نماید؛ و در این مقام در ستر جمال و جلال واقع شود و تخلق به اخلاق الله پیدا کند و مقایح تعینات نفسیه و ظلمات وهمیه به کلی مستور گردد. و اگر بدین مقام متحقق شد، مورد عنایات خاصه حق - جلّ

ص: 119

1- - منیة المرید، ص 115.

2- - علم الیقین، ج 2، ص 1032.

3- - «و زمین به نور پروردگارش روشن شود». (الزمر (39): 69)

جلاله - واقع گردد و با لطف خفی خاص خود از او دستگیری فرماید و در تحت پرده کبریای خود او را به طوری مستور گرداند که جز خودش او را کسی نشناسد و او نیز جز حق کسی را نشناسد: «إِنَّ أَوْلِيَّائِي تَحْتَ قَبَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي» (1). و در کتاب مقدس الهی برای اهلس اشارات بسیار در این خصوص دارد؛ چنانچه فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (2). اهل معرفت و اصحاب سابقه حسنا می دانند که جمیع تعینات خلقیه و کثرات عینیّه، ظلمات. و نور مطلق حاصل نشود مگر به اسقاط اضافات و شکستن تعین ها که بت های طریق سالک است. و چون ظلمات کثرات فعلیه و وصفیه مضمحل و منظمس در عین جمع شد، ستر جمیع عورات گردیده و حضور مطلق و وصول تام تحقّق یافته، و مصلّی در این مقام چنانچه مستور به حق است، مصلّی به صلوات، حق است. و شاید صلوات معراج ختم رسل (صلی الله علیه و آله) بدین طریق بوده در بعض مقامات و مدارج. والله العالم.

وصل: در ذکر حدیثی از مصباح الشریعة

عَنْ مِصْبَاحِ الشَّرِيعَةِ، قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «أَزَيْنُ اللَّبَاسَ لِلْمُؤْمِنِينَ لِبَاسِ التَّقْوَى؛ وَأَنْعَمُهُ الْإِيمَانَ. قَالَ اللَّهُ «عَزَّ وَجَلَّ»: (وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ). وَأَمَّا اللَّبَاسُ الظَّاهِرُ، فَنِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ؛ يَسْتُرُ عَوْرَاتِ بَنِي آدَمَ. وَهِيَ كَرَامَةٌ أَكْرَمَ اللَّهُ بِهَا عِبَادَهُ ذُرِّيَّةَ آدَمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لَمْ يُكْرَمَ

ص: 120

-
- 1- «دوستان من در زیر قبه های منند؛ جز من کسی آنها را نمی شناسد». (إحياء علوم الدين، ج 4، ص 516. حدیث قدسی است و در ضبط آن «قبایی» و «قبایی» هر دو وارد شده است)
- 2- «خدا ولی کسانی است که ایمان آورده اند، (او) ایشان را از تاریکی ها به سوی نور بیرون می برد». (البقرة (2): 257)

غَيْرُهُمْ. وَهِيَ لِلْمُؤْمِنِينَ آيَةٌ لِأَدَاءِ مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ. وَخَيْرُ لِبَاسِكِ مَا لَا يَسُدُّ غَلَّتَكَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، بَلْ يَقْرُبُكَ مِنْ شُكْرِهِ وَذِكْرِهِ وَطَاعَتِهِ، وَلَا يَحْمِلُكَ فِيهَا إِلَى الْعُجْبِ وَالرِيَاءِ وَالتَّزَيُّنِ وَالْمُفَاخَرَةِ وَالْحِيَلِ؛ فَإِنَّهَا مِنْ آفَاتِ الدِّينِ، وَمُورَثَةُ الْقَسْوَةِ فِي الْقَلْبِ. فَإِذَا لَبَسْتَ ثَوْبَكَ، فَادْكُرْ سِتْرَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْكَ ذُنُوبَكَ بِرَحْمَتِهِ. وَاللِّسُّ بَاطِنُكَ بِالصِّدْقِ، كَمَا أَلْبَسْتَ ظَاهِرَكَ بِثَوْبِكَ. وَلِيَكُنْ بَاطِنُكَ فِي سِتْرِ الرَّهْبَةِ وَظَاهِرَكَ فِي سِتْرِ الطَّاعَةِ. وَاعْتَبِرْ بِفَضْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَيْثُ خَلَقَ آدَمَ بَابَ اللِّبَاسِ لِيَسْتُرَ الْعَوْرَاتِ الظَّاهِرَةَ، وَفَتَحَ أَبْوَابَ التَّوْبَةِ وَالْإِنَابَةِ لِيَسْتُرَ بِهَا عَوْرَاتِ الْبَاطِنِ مِنَ الذُّنُوبِ وَأَخْلَاقِ السُّوءِ. وَلَا تَقْضِ حَاحَ أَحَدًا حَيْثُ سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْكَ أَعْظَمَ مِنْهُ. وَاشْتَغِلْ بِعَيْبِ نَفْسِكَ، وَاصْصَفْ عَمَّا لَا يُعِينُكَ حَالَهُ وَأَمْرَهُ. وَاحْدَرْ أَنْ تُفْنِي عُمْرَكَ لِعَمَلِ غَيْرِكَ، وَيَتَجَرَّ بِرَأْسِ مَالِكَ غَيْرِكَ وَتُهْلِكَ نَفْسَكَ. فَإِنَّ نَسْيَانَ الذُّنُوبِ مِنْ أَعْظَمِ عُقُوبَةِ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْعَاجِلِ، وَأَوْفَرِ آدَمَ بَابِ الْعُقُوبَةِ فِي الْآجِلِ. وَمَا دَامَ الْعَبْدُ مُسْتَعْلًا بِطَاعَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَمَعْرِفَةِ عِيُوبِ نَفْسِهِ وَتَرَكَ مَا يَشِينُ فِي دِينِ اللَّهِ، فَهُوَ بِمُعْزَلٍ عَنِ الْآفَاتِ خَائِضٌ فِي بَحْرِ رَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، يَقُورُ بِجَوَاهِرِ الْفَوَائِدِ مِنَ الْحِكْمَةِ وَالْبَيَانِ. وَمَا دَامَ نَاسِيًا لِذُنُوبِهِ جَاهِلًا لِعُيُوبِهِ رَاجِعًا إِلَى حَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ، لَا يُفْلِحُ إِذَا أُبْدِيَ» (1). اگرچه از مراجعه به بیانات سابقه تا اندازه ای مقاصد حدیث شریف روشن گردد، ولی به عنوان شبه ترجمه اشارت به بعضی اشارات آن نمودن موجب صفای قلوب است. می فرماید:

مزین ترین لباس ها برای مؤمنین لباس تقوا است؛ و نرم ترین لباس برای آنها لباس ایمان است؛ چنانچه خدای تعالی فرماید: «لباس تقوا بهترین لباس است» (2). و اما لباس ظاهر، از نعمت های خداست که ستر عورت بنی آدم کند. و

ص: 121

-
- 1- - مصباح الشریعة، ص 30، الباب الثالث عشر فی اللباس؛ شرح مصباح الشریعة، گیلانی، ص 60، الباب السابع فی اللباس؛ رسائل الشہید الثانی، أسرار الصلاة، ص 126.
- 2- - الأعراف (7): 26.

این کرامت، خاص ذریهٔ آدم (علیه السلام) [است] و به دیگر موجودات عطا نفرموده؛ ولی مؤمنین نیز این نعمت را صرف اداء واجبات الهیه نمایند. و نیکوترین لباس تو آن است که تو را از یاد خدا غافل نکند و مشغول به غیر ننماید، بلکه به شکر و ذکر و طاعتش نزدیک کند. پس باید در ماده و هیئت لباس از آنچه موجب غفلت و بُعد از ساحت قدس حق است احتراز کنی؛ و بدانی که در لباس ها بلکه در کلیهٔ امور عادیّه اموری است که انسان را از حق غافل، و به دنیا مشغول کند و در قلب ضعیف تو تأثیرات بدی نماید و به عجب و ریا و تزین و فخریه و کبر مبتلا کند که همه، آفات دین است و باعث قساوت قلب است.

و چون لباس ظاهر را پوشیدی، به یاد بیاور که حق تعالی با پردهٔ رحمت خود گناهان تو را ستر فرموده. و چنانچه ظاهر را به لباس ظاهر ملبّس نمودی، از لباس های باطنی غفلت مکن و باطن خود را به لباس راستی ملبّس نما. و باید باطن خویش را در ستر خوف، و رهبت و ظاهر خود را در ستر طاعت قرار دهی؛ و از فضل حق تعالی عبرت گیری که لباس ظاهر را لطف فرموده که عیوب ظاهرهٔ خود را به آن مستور کنی، و ابواب توبه و انابه را به روی تو مفتوح فرموده تا عورت های باطنیه را که گناهان و خُلق های بد است به آن بپوشانی. و رسوا مکن احدی را، چنانچه حق تو را رسوا نفرموده در چیزهایی که اعظم است. و اشتغال به عیب خود پیدا کن تا در اصلاح به توب باز شود؛ و صرف نظر کن از چیزهایی که اعانت نکند تو را. و بر حذر باش از این که عمر خود را فانی کنی برای عمل دیگران، و نتیجهٔ اعمال تو به دفتر دیگران نوشته شود، و با رأس المال تو دیگران تجارت نمایند، و خود را به هلاکت اندازی؛ زیرا که فراموشی گناه خویش از بزرگ ترین عقوباتی است که حق تعالی در دنیا انسان را مبتلا کند؛ چه که به

اصلاح نفس قیام نکند؛ و از وافرتر [این] اسباب عذاب است در آخرت. و مادامی که بنده اشتغال به طاعت حق - جلّ و علا - دارد و مشغول به شناختن عیب های خویش است و تارك چیزهایی است که عیب است در دین خدا، از آفات برکنار است و در دریای رحمت حق غوطه ور است، و فائز شود به گوهرهای حکمت و بیان. و مادامی که فراموش کند گناهان خود را و عیوب خود را نداند و به حول و قوّه خود اعتماد کند، رستگاری برای او هرگز حاصل نشود.

ص: 123

اشاره

و در آن، دو فصل است:

فصل اول: در معرفت مکان است

اشاره

بدان که سالک الی الله را به حسب نشأت وجودیه مکان هایی است که از برای هر يك از آنها آداب مخصوصه ای است که تا سالک بدان ها محقق نشود به صلوات اهل معرفت نائل نگردد.

اول، نشئه طبیعی و مرتبه ظاهره دنیاویه است که مکان آن ارض طبیعت است. قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِداً وَطَهُوراً»⁽¹⁾. سالک را در این مرتبه ادب آن است که به قلب خود بفهماند که نزول او از نشئه غیبیه و هبوط نفس از محلّ اعلای ارفع به ارض سفلائی طبیعت و ردّ او به اسفل سافلین از احسن تقویم، برای سلوک اختیاری الی الله و عروج به معراج قرب و وصول به

ص: 125

1- - «زمین برای من سجده گاه و پاک کننده قرار داده شده است»، (وسائل الشیعه، ج 5، ص 117، «کتاب الصلاة»، «أبواب مکان المصلي»، باب 1، حدیث 2)

فناء الله و جناب ربوبیت - که غایت خلقت و نهایت مقصد اهل الله است - می باشد؛ «رَحِمَ اللهُ امْرَأَةً عَلِمَ مِنْ أَيْنَ وَفِي أَيْنَ وَإِلَى أَيْنَ» (1).

سالک باید بداند از دار کرامت الله آمده و در دار عبادت الله واقع است و به دار جزاء الله خواهد رفت. عارف گوید: مِنَ اللهِ وَفِي اللهِ وَإِلَى اللهِ . پس، سالک

باید به خود بفهماند و به ذائقه روح بچشاند که دار طبیعت مسجد عبادت حق است و او برای همین مقصد در این نشئه آمده، چنانچه حق تعالی - جلّت عظمته - فرماید: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (2). و چون دار طبیعت را مسجد عبادت یافت و خود را معتکف در آن دانست، باید به آداب آن قیام و از غیر تذکر حق صائم شود؛ و از مسجد عبودیت خارج نشود مگر به قدر حاجت؛ و چون قضای حاجت شد، عود کند و با غیر حق انس نگیرد و دل بستگی به غیر پیدا نکند که اینها خلاف آداب عکوف به باب الله است. و عارف بالله را در این مقام حالاتی است که به نوشتن درست نیاید. و چون نویسنده خارج از فطرت انسانیت و مستغرق در بحر مسجور ظلمانی طبیعت و عاری از حق و حقیقت، از همه مقامات سالکان و عارفان عاری است، بهتر آن است که بیش از این خود را در محضر حق - جلّت قدرته - و خاصان او مفتضح نکند و از این مقام بگذرد، و شکوای نفس اماره را به درگاه مقدّس ذي الجلال برد، شاید به لطف عمیم و رحمت شامله دستگیری از او شود و بقیه عمر جبران ما سبق گردد. (رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (3).

ص: 126

1- - ر.ك: صفحه 114، پاورقی 1.

2- - «جن و انس را نیافریدم مگر برای آن که مرا بپرستند». (الذاریات (51): 56)

3- - «پروردگارا! ما بر خود ستم روا داشتیم، پس اگر ما را نبخشایی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود». (الأعراف (7): 23)

مقام دوم، مرتبه قوای ظاهره و باطنه که جنود ملکیه و ملکوتیه نفس است که محل آنها ارض طبیعت انسان است که این بنیه و کالبد باشد. و سالک را در این مقام ادب آن است که به باطن قلب بفهماند که ارض طبیعت خود مسجد ربوبیت است و سجده گاه جنود رحمانیه است؛ پس، مسجد را به قاذورات تصرف ابلیس، پلید نماید و جنود الهیه را در تحت تصرف ابلیس، قرار ندهد تا ارض طبیعت به شروق نور رب روشن گردد؛ و از ظلمت و کدورت بعد از ساحت ربوبیت، بیرون آید. پس، قوای ملکیه و ملکوتیه خود را معتکف در مسجد بدن داند؛ و با بدن به نظر مسجدیت معامله کند، و با قوا به نظر عکوف به فناء الله رفتار نماید. و در این مقام تکلیف سالک بیشتر است؛ زیرا که تنظیف مسجد و طهارت آن نیز به عهده خودش است، چنانچه آداب معتکفان در این مسجد را نیز خود متکفل است.

و مقام سوم، نشئه غیبیه قلبیه سالک است که محل آن، بدن برزخی غیبی نفس است که به انشاء و خلاقیت خود نفس پیدا شود. و سالک را در این مقام ادب آن است که به خود بچشاند که این مقام با مقامات دیگر بسیار متفاوت است و حفظ این مقام از مهمات سلوک است؛ زیرا که قلب، امام معتکفان درگاه است و با فساد او همه آنها فاسد شوند؛ *إِذَا فَسَدَ الْعَالِمُ فَسَدَ الْعَالَمُ (1)*. قلب عالم، عالم صغیر است، و عالم، قلب عالم کبیر است. و در این مقام، تکلیف سالک بیشتر گردد از آن دو مقام؛ زیرا که بنای مسجد نیز به خودش تکلیف شده، و ممکن است خدای نخواستہ مسجدش مسجد ضرار و کفر و تفریق بین مسلمین باشد؛ و در چنین مسجد، عبادت حق جایز نباشد و تخریب آن لازم باشد. و

ص: 127

1- - «چون دانشمند فاسد گردد، جهان تباه می شود». در تصنیف غرر الحکم، ص 47، حدیث 232، بدین عبارت آمده است: «رَلَّةُ الْعَالِمِ تُفْسِدُ عَوَالِمَ».

چون سالک مسجد ملکوتی الهی را با دست تصرّف رحمانی و ید ولایت مآبی تأسیس کرد و خود آن مسجد را از جمیع قذارات و تصرّفات شیطانی تطهیر نمود و در آن معتکف گردید، باید مجاهده کند که خود را از عکوف به مسجد خارج کند و عکوف به فناء صاحب مسجد پیدا کند. و چون از علاقه به خود پاک شد و از قید خودی بیرون رفت، خود منزلگاه حق شود، بلکه مسجد ربوبیت گردد و حق به تجلیات فعلیه، ثم اسمائیه، ثم ذاتیه در آن مسجد از خود ثنا کند؛ و این ثنا نماز رب است؛ يقول: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» (1).

و سالک الی الله را در همه مقامات سلوک، مهمّ دیگر است که غفلت از آن به هیچ وجه روا نباشد بلکه غایت سلوک و لبّ لباب آن همین مهمّ است، و آن، آن است که در جمیع حالات و مقامات از ذکر حق غافل نشود، و از جمیع مناسک و عبادات، معرفه الله را طلب کند و در همه مظاهر خداجو باشد و نعمت و کرامت، او را از صحبت و خلوت باز ندارد که این یک نوع استدراج است.

بالجمله، روح و باطن عبادات و مناسک را معرفه الله داند و در آنها جستجوی محبوب کند تا بلکه علقه محبت و محبوبیت در قلبش مستحکم گردد و مورد عنایات خفیه و مراودات سرّیه گردد.

وصل: در ذکر حدیثی از مصباح الشریعة

في مصباح الشريعة، قال الصادق (عليه السلام): «إِذَا بَلَغْتَ بَابَ الْمَسْجِدِ، فَاعْلَمْ أَنَّكَ قَدْ قَصَدْتَ بَابَ مَلِكٍ عَظِيمٍ، لَا يَطَأُ بِسَاطَهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ، وَلَا يُؤَذَّنُ لِمُجَالَسَتِهِ إِلَّا الصَّادِقُونَ».

ص: 128

1 - «... إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي، فَقَالَ: يَا جَبْرَائِيلُ وَكَيْفَ يُصَلِّي؟ قَالَ: يَقُولُ: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ أَنَا رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ». (الكافي، ج 1، ص 443، «كتاب الحجّة»، «باب مولد النبي صلى الله عليه وآله ووفاته»، حديث 13)

فَهَبِ الْقُدُومَ إِلَى بَسَاطِ خِدْمَةِ الْمَلِكِ هَيْبَةً؛ فَإِنَّكَ عَلَى حَظَرٍ عَظِيمٍ إِنْ غَفَلْتَ. فَأَعْلَمَ أَنَّهُ قَادِرٌ عَلَى مَا يَشَاءُ مِنَ الْعَدْلِ وَالْفَضْلِ مَعَكَ وَبِكَ: فَإِنْ عَطَفَ عَلَيْكَ بِرَحْمَتِهِ وَفَضَّلَهُ، قَبْلَ مِنْكَ يَسِيرَ الطَّاعَةِ وَأَجْزَلَ لَكَ عَلَيْهَا ثَوَاباً كَثِيراً؛ وَإِنْ طَالَبَكَ بِاسْتِحْقَاقِ الصَّدَقِ وَالْأَخْلَاصِ عَدَلاً بِكَ، حَجَبَكَ وَرَدَّ طَاعَتَكَ وَإِنْ كَثُرَتْ؛ وَهُوَ فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ. وَاعْتَرَفَ بِعَجْزِكَ وَتَقْصِيرِكَ وَانْكَسَارِكَ وَفَقْرِكَ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَإِنَّكَ قَدْ تَوَجَّهْتَ لِلْعِبَادَةِ وَالْمُؤَانَسَةِ بِهِ، وَاعْرِضْ أَسْرَارَكَ عَلَيْهِ؛ وَلْتَعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَسْرَارُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَعَلَانِيَتُهُمْ. وَكُنْ كَأَفْقَرِ عِبَادِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ. وَأَخْلِ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ يَحْجُبُكَ عَنْ رَبِّكَ؛ فَإِنَّهُ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْأَطْهَرَ وَالْأَخْلَصَ. وَانظُرْ مِنْ أَيِّ دِيْوَانٍ يَخْرُجُ أَسْمُكَ. فَإِنْ ذُقْتَ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِهِ وَلَا ذَيْدَ مُخَاطَبَاتِهِ وَشَرِبْتَ بِكَأْسِ رَحْمَتِهِ وَكَرَامَاتِهِ مِنْ حُسْنِ إِقْبَالِهِ عَلَيْكَ وَإِجَابَتِهِ، فَقَدْ صَدَّقْتَ لِحِدْمَتِهِ؛ فَادْخُلْ، فَلَكَ الْإِذْنُ وَالْأَمَانُ؛ وَإِلَّا فَخَفِمْ وَوُقُوفٍ مَنِ انْقَطَعَ عَنْهُ الْحَيْلُ وَقَصَدَ رَعْنَهُ الْأَمَلُ وَقَصَدَى عَلَيْهِ الْأَجَلُ. فَإِنَّ عِلْمَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - مِنْ قَلْبِكَ صِدْقَ الْإِلْتِجَاءِ إِلَيْهِ، نَظَرَ إِلَيْكَ بِعَيْنِ الرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ وَاللُّطْفِ، وَوَقَّفَكَ لِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى؛ فَإِنَّهُ كَرِيمٌ يُحِبُّ الْكِرَامَةَ لِعِبَادِهِ الْمُضْطَرِّينَ إِلَيْهِ الْمُحْتَرِقِينَ عَلَى بَابِهِ لِطَلَبِ مَرْضَاتِهِ. قَالَ تَعَالَى: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ» (1).

و چون این کلام شریف دستوری جامع است برای اصحاب معرفت و ارباب سلوک الی الله، بتمامه نقل نمودم تا از تدبیر در آن حالی حاصل آید.

محصل فرموده آن است که چون به در مسجد رسیدی، به خود آیی که در چه بارگاهی رسیدی و قصد چه درگاهی نمودی. بدان که در درگاه سلطان عظیم الشانی رسیدی که به بساط قرب او کسی پای نگذارد مگر آن که از ارجاس عالم طبیعت و اخبار شیطانیه پاک و پاکیزه باشد؛ و اذن مجالست با او را ندهند مگر

ص: 129

1- - مصباح الشریعة، ص 130، الباب الواحد والستون فی دخول المسجد؛ شرح مصباح الشریعة، گیلانی، ص 86، الباب الثانی عشر فی دخول المسجد.

به کسانی [که] از روی صدق و صفا و خلوص از جمیع انواع شرک ظاهر و باطن با او قدم زده باشند. پس، عظمت موقف و هیبت و عزت جلال الهی را در نظر آور، سپس قدم به بارگاه قدس و بساط انسیس گذار که در مخاطره بزرگی واقعی؛ «با خبر باش که سر می شکنند دیوارش» (1). در بارگاهی وارد شدی که قادر مطلق است و هرچه بخواهد در مملکتش اجرا می کند؛ یا به عدالت با تورفتار می کند و مناقشه در حساب فرماید و مطالبه صدق و اخلاص نماید، محجوب درگاه شوی و طاعات هرچه بسیار باشد ردّ شود؛ و اگر عطف توجهی فرماید به فضل و رحمتش، طاعت ناچیز بی قیمت تو را قبول فرماید و ثواب بزرگ مرحمت کند.

پس، اکنون که عظمت موقف را دانستی، اعتراف کن به عجز و تقصیر و فقر خویش. و اکنون که متوجه عبادت او شدی و خیال مؤانست با او داری، قلب خود را از اشتغال به غیر که تو را از جمال جمیل محجوب می کند فارغ کن، که این اشتغال به غیر قذارت و شرک است و حق تعالی قبول نفرماید مگر قلب پاکیزه خالص را. و اگر در خود یافتی حلاوت مناجات حق را، و شیرینی ذکر خدا را چشیدی و از جام رحمت و کراماتش نوشیدی و حسن اقبال و اجابتش را در خود دیدی، بدان که سزاوار خدمت مقدّسش شدی؛ پس داخل شو که مأذونی و در امانی. و اگر در خود این حالات را ندیدی، به درگاه رحمتش وقوف کن همچون مضطری که تمام چاره ها از او منقطع است و از آرزوها دور و به اجل نزدیک است. و چون عرض ذلت و مسکنت خود را کردی و به باب او التجاء

ص: 130

1- - «ای که در کوچۀ معشوقه ما می گذری / با خبر (برحذر) باش که سر می شکنند دیوارش». (دیوان حافظ، ص 410، غزل 343)

پیدا نمودی و از تو صدق و صفا دید، به چشم رحمت و رأفت به تو نظر کند و از تو دستگیری فرماید و تو را موفق به تحصیل رضای خویش فرماید؛ زیرا که آن ذات مقدّس، کریم است و کرامت را به بندگان بیچاره اش دوست دارد؛ چنانچه فرماید: (أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ) (1).

فصل دوم: در بعضی آداب اباحه مکان است

سالك الى الله چون مراتب مکان را به حسب مقامات و نشأت و جودیه خود فهمید، در آداب قلبیه اباحه آنها باید بکوشد تا نماز او از تصرفات غاصبانه ابلیس پلید خارج شود. پس، در مرتبه اولی به آداب صوریه عبودیت و بندگی قیام کند و وفا به عهد سابقه عالم ذر و یوم الميثاق بنماید و دست تصرف ابلیس را از ملک طبیعت خود دور کند تا با صاحب بیت مراوده و محابه پیدا نماید و تصرفاتش در عالم طبیعت غاصبانه نباشد.

بعضی از اهل ذوق گوید که معنی آیه شریفه (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ) (2) به حسب باطن، آن است که حلّیت بهیمه انعام، موقوف به وفاء به عهد ولایت است (3).

ص: 131

1- «یا آن کسی که در مانده وقتی او را بخواند جواب دهد و رفع گرفتاری او نماید؟». (النمل (27): 62)

2- «ای کسانی که ایمان آورده اید به پیمان هایی که می بندید وفا کنید، چارپایان برای شما حلال شده ...». (المائدة (5): 1)

3- تفسیر بیان السعادة، ج 2، ص 71.

و در احادیث شریفه وارد است که جمیع ارض از امام است و غیر شیعیان غاصب آن هستند(1).

و اهل معرفت ولیّ امر را مالک جمیع ممالک وجود و مدارج غیب و شهود دانند و تصرّف کسی را در آن بی اذن امام روا ندارند.

نویسنده گوید: ابلیس لعین عدوّ الله است و تصرّفات او و هر تصرّف ابلیسی در عالم طبیعت جائزانه و غاصبانه است؛ پس، سالک الی الله اگر خود را از تحت تصرّفات آن پلید بیرون کرد، تصرّفش رحمانی گردد و مکان و ملبس و مطعم و منکح او مباح و پاکیزه شود. و به هر اندازه که در تحت تصرّف ابلیس واقع شود، از حلیّت بیفتد و شرک شیطان در آن دست یابد: پس اگر اعضاء ظاهره انسان در تصرّف ابلیس واقع شد، اعضاء ابلیسیه شود و غاصب مملکت حق شود؛ چنانچه عکوف قوای ملکوتیه در مسجد بدن وقتی مباح و عادلانه است که آن قوا از جنود رحمانی باشد، و الاّ جنود ابلیس را حقّ تصرّف در مملکت بدن انسانی، که ملک حق تعالی است، نمی باشد. و چون دست تصرّف شیطان را از مملکت قلب، که منزلگاه خاص حق است، کوتاه نمود و قلب خود را خالص برای تجلیات حق نمود و غیر حق را که ابلیس راه است در آن راه نداد، مساجد ظاهره و باطنه و امکانه ملکیه و ملکوتیه مباح برای او گردد و صلوات او صلوات اهل معرفت گردد. و بدین وزان، طهارت مسجد نیز معلوم گردد.

ص: 132

1- - الکافی، ج 1، ص 407، «کتاب الحجّة»، «باب أنّ الأرض کلّها للإمام علیه السلام».

و در آن، دو فصل است:

فصل اول: در وقت و آداب آن است

بدان که اهل معرفت و اصحاب مراقبه را به قدر قوت معرفت آنها به مقام مقدّس ربوبیت و اشتیاق آنها به مناجات حضرت باری عزّ اسمه، از اوقات صلوات، که میقات مناجات و میعاد ملاقات با حق است، مراقبت و مواظبت بوده و هست.

آنان که مجذوب جمال جمیل و عاشق و دلباخته حسن از لند و از جام محبت سرمست و از پیمانه الست بی خودند، از هر دو جهان رسته و چشم از اقالیم وجود بسته و به عزّ قدس جمال الله پیوسته اند؛ برای آنها دوام حضور است و لحظه ای از ذکر و فکر و مشاهدت و مراقبت مهجور نیستند.

و آنان که اصحاب معارف و ارباب فضائل و فواضلند و شریف النفس و کریم الطینه اند، چیزی را به مناجات حق اختیار نکنند و از خلوت و مناجات حق،

خود او را طالبند و عزّ و شرف و فضیلت و معرفت را همه در تذکّر و مناجات با حق دانند. اینان اگر توجه به عالم کنند و نظر به کونین اندازند، نظر آنها عارفانه باشد، و در عالم حق جو و حق طلبند و تمام موجودات را جلوه حق و جمال جمیل دانند - «عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست»⁽¹⁾. اینان اوقات صلوات را به جان و دل مواظبت کنند و از وقت مناجات با حق انتظار کشند، و خود را برای میقاتگاه حق حاضر و مهیا کنند. دل آنها حاضر است و از محضر، حاضر را طلبند و احترام محضر را برای حاضر کنند، و عبودیت را مراودت و معاشرت با کامل مطلق دانند، و اشتیاق آنها برای عبادت از این باب است.

و آنان که مؤمن به غیب و عالم آخرت و شیفته کرامات حضرت حق جلّ جلاله اند و نعمت های ابدی بهستی و لذت ها و بهجت های دائمی سرمدی را با حظوظ دایره دنیاوی و لذائذ ناقصه موقتّه مشوبه مبادله نکنند، نیز در وقت عبادات که بذر نعم اخرویه است قلوب خود را حاضر نمایند و از روی دلچسپی و اشتیاق قیام به امر کنند، و از اوقات صلوات، که وقت حصول نتایج و کسب ذخایر است، انتظار کشند، و چیزی را به نعم جاویدان اختیار نکنند. اینان نیز چون قلب آنها از عالم غیب باخبر است و ایمان قلبی به نعم همیشگی و لذات دائمه عالم آخرت آوردند، اوقات خود را غنیمت شمارند و تضييع اوقات خود نکنند. *أولئك أصحاب الجنة وأرباب النعمة هم فيها خالدون*.

این طوایف که ذکر شد، و بعض دیگر که ذکر نشد، خود عبادات نیز برای آنها لذاتی است به حسب مراتب آنها و معارف آنان؛ و کلفت تکلیف برای آنها به

ص: 134

1- - «به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست / عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست». (کلیات سعدی، ص 95، غزلیات)

هیچ وجه نیست. ولی ما بیچاره های گرفتار آمل و امانی و بسته زنجیرهای هوی و هوس و فرورفتگان در بحر مسجور ظلمانی عالم طبیعت - که نه بویی از محبت و عشق به شامه روحمان رسیده و نه لذتی از عرفان و فضیلت را ذائقه قلبمان چشیده، نه اصحاب عرفان و عیانیم و نه ارباب ایمان و اطمینان - عبادات الهیه را تکلیف و کلفت دانیم و مناجات با قاضی الحاجات را سربار و تکلف شماریم. جز دنیا، که معلف حیوانات است، رکون به چیزی نداریم و جز به دار طبیعت، که معتکف ظالمان است، تعلقی نداریم. چشم بصیرت قلبمان از جمال جمیل، کور، و ذائقه روح از ذوق عرفان، مهجور است.

بلی، سرحلقه اهل معرفت و خلاصه اصحاب محبت و حقیقت «أَبِيتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي» (1) فرماید. خدایا! این چه بیتوته است که در دارالخلوة انس، محمد (صلی الله علیه و آله) را با تو بوده. و این چه طعام و شراب است که با دست خود، این موجود شریف را چشاندی و از همه عوالم و ارهاندی. آن سرور را رسد که فرماید: «لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسَعُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ» (2). آیا این وقت از اوقات عالم دنیا و آخرت است؟ یا وقت خلوتگاه «قاب قوسین» و طرح الکونین است؟

چهل روز موسی کلیم صوم موسوی گرفت و به میقات حق نائل شد و خدا فرمود: «فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَزْبَعِينَ لَيْلَةً» (3). با این وصف به میقات محمدی نرسد و با

ص: 135

-
- 1- - «نزد پروردگارم شب را به صبح می رسانم، او غذایم می دهد و سیرابم می کند». (عوالي اللآلی، ج 2، ص 233، حدیث 1؛ بحار الأنوار، ج 6، ص 208)
 - 2- - «مرا با خدا وقتی است که هیچ ملک مقرب و هیچ پیامبر مرسل را در آن راه نیست». (بحار الأنوار، ج 18، ص 360)
 - 3- - «پس زمان وعده پروردگار او (موسی) چهل شب تمام گشت». (الأعراف (7): 142)

وقت احمدی تناسب پیدا نکند. به موسی (علیه السلام) در میعادگاه (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ (1) خطاب رسید، و آن را به «محببت اهل» تفسیر کردند (2)؛ و به رسول ختمی امر به حبّ علی شد (3). در قلب از این سرّ جذوه ای است که دم از او نزنم؛ تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل.

فصل دوم: در مواظبت از وقت

اشاره

ای عزیز! تو نیز به قدر میسور و مقدار مقدور، این وقت مناجات را غنیمت شمار و به آداب قلبیه آن قیام کن؛ و به قلب خود بفهمان که مایه حیات ابدی آخری و سرچشمه فضائل نفسانیه و رأس المال کرامات غیر متناهی، به مراودت و مؤانست با حق است و مناجات با او؛ خصوصاً نماز که معجون روحانی ساخته شده با دست جمال و جلال حق است و از جمیع عبادات جامع تر و کامل تر است. پس، از اوقات آن حتی الامکان محافظت کن و اوقات فضیلت آن را انتخاب کن که در آن نورانی است که در دیگر اوقات نیست. و اشتغالات قلبیه خود را در آن اوقات کم کن بلکه قطع کن. و این حاصل شود به این که اوقات خود را موظّف و معین کنی، و برای نماز، که متکفّل حیات ابدی تو است، وقتی خاصّ تعیین کنی که در آن وقت کارهای دیگری نداشته باشی و

ص: 136

-
- 1- «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ...»؛ «همانا من پروردگار تو هستم، کفش هایت را درآور...». طه (20: 12)
 - 2- کمال الدین، ج 2، ص 460، حدیث 21؛ بحار الأنوار، ج 13، ص 65، حدیث 4.
 - 3- بصائر الدرجات، ص 94، حدیث 9؛ بحار الأنوار، ج 39، ص 248، حدیث 11.

قلب را تعلّقاتی نباشد؛ و نماز را با امور دیگر مزاحم قرار مده تا بتوانی قلب را راحت و حاضر کنی.

اکنون احادیث وارده در احوال معصومین (علیهم السلام) را به قدر اقتضا ذکر می‌کنم تا آن که به تدبّر در حالات آن بزرگواران بلکه تنبّهی حاصل آید؛ و شاید عظمت موقف و اهمّیت و خطر مقام را قلب ادراک کند و از خواب غفلت برخیزد.

احادیث مربوط به احوال معصومین در وقت نماز

از بعضی از زن‌های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با ما صحبت می‌کرد و ما با او صحبت می‌کردیم؛ چون وقت نماز حاضر می‌شد، گویی او ما را نمی‌شناخت و ما او را نمی‌شناختیم، برای اشتغالی که به خدا پیدا می‌کرد از هر چیز (1).

و از حضرت امیر - صلوات الله علیه - روایت شده که چون وقت نماز می‌شد، به خود می‌پیچید و متزلزل می‌شد. عرض کردند به آن حضرت: این چه حالی است تو را یا امیرالمؤمنین؟ می‌فرمود: «آمد وقت امانتی که خدای تعالی عرضه داشت آن را بر آسمان‌ها و زمین‌ها و ابا کردند از حمل آن و ترسیدند از آن» (2).

و سیّد بن طاووس (قدس سره) در فلاح السائل نقل فرموده که حضرت امام حسین (علیه السلام)

ص: 137

1- - عوالي اللآلي، ج 1، ص 324، حدیث 61؛ المصنّفات الأربعة، التنبیّات العلیّة (أسرار الصلاة)، ص 38.

2- - عوالي اللآلي، ج 1، ص 324، حدیث 62؛ المصنّفات الأربعة، التنبیّات العلیّة (أسرار الصلاة)، ص 38.

وقتی وضو می گرفت رنگش تغییر می کرد و مفاصلش می لرزید. سبب از آن حضرت پرسیدند، فرمود: «سزاوار است برای کسی که وقوف کرد بین دو دست صاحب عرش این که رنگش زرد شود و مفاصلش بلرزد»⁽¹⁾. و از حضرت امام حسن (علیه السلام) همین طور منقول است⁽²⁾.

و از حضرت امام سجاد (علیه السلام) روایت شده که وقتی وقت وضو می شد، رنگش زرد می شد. گفته شد: این چه حال است که عارض شما می شود وقت وضو؟ می فرمود: «نمی دانید بین دو دست کی ایستاده ام»⁽³⁾.

ما نیز اگر قدری تفکر کنیم، و به قلب محبوب مهجور خود بفهمانیم که اوقات صلوات اوقات حضور در بارگاه قدس حضرت ذی الجلال است، اوقاتی است که حق تعالی که مالک الملوك و عظیم مطلق است بنده ضعیف ناچیز را به مناجات خود دعوت فرموده و به دار الکرامة خود اذن دخول داده تا فوز به سعادت های ابدی و سرور و بهجت های دائمی پیدا کند، از دخول وقت صلوات به مقدار معرفت خود بهجت و سرور داشتیم. و اگر قلب استشعار عظمت و خطر مقام کند به مقدار فهم عظمت، خوف و خشیت حاصل می شود. و چون قلوب اولیاء، مختلف، و حالات آنها متفاوت است به حسب تجلیات لطفیه و قهریه و استشعار عظمت و رحمت؛ گاهی اشتیاق ملاقات و استشعار رحمت و

ص: 138

-
- 1- - در نسخه های فلاح السائل که در دسترس می باشند حدیث از امام حسن نقل شده است. (ر.ک: فلاح السائل، ص 124؛ مستدرک الوسائل، ج 1، ص 354، «کتاب الطهارة»، «أبواب الوضوء»، باب 47، حدیث 4)
 - 2- - همان.
 - 3- - عوالي اللآلی، ج 1، ص 324، حدیث 63؛ المصنّفات الأربعة، التنبیهاة العلیة (أسرار الصلاة)، ص 38.

جمال، آنها را به سرور و بهجت وادار کند و «أرْحُنَا يَا بِلَال»⁽¹⁾ گویند. و گاهی تجلیات به عظمت و قهر و سلطنت آنها را از خود بی خود کند و رعشه و رعهده برای آنها دست دهد.

بالجمله، ای ضعیف! آداب قلبیه اوقات آن است که خود را مهیّا کنی برای ورود به حضور مالک دنیا و آخرت و مخاطبه و مکالمه با حضرت حق جلّ و علا؛ پس، با نظری توجه به ضعف و بیچارگی و ذلّت و بی نوایی خود کن - و عظمت و بزرگی و جلال و کبریای ذات مقدّس جلّت عظمته که انبیاء مرسلین و ملائکه مقررین در بارگاه عظمش از خود بی خود شوند و اعتراف به عجز و مسکنت و ذلّت کنند؛ و چون این نظر را کردی و به دل فهماندی، دل استشعار خوف کند و خود و عبادات خود را ناچیز شمارد - و با نظری توجه به سعه رحمت و کمال عطوفت و احاطه رحمانیت آن ذات مقدّس کن که بنده ضعیفی را به بارگاه قدس خود با همه آلودگی و بیچارگی که دارد بار داده، و او را با همه تشریفات فرو فرستادن فرشتگان و نازل نمودن کتاب های آسمانی و فرستادن انبیاء مرسلین (علیهم السلام) دعوت به مجلس انس خود فرموده بدون آن که سابقه استعدادی از برای ممکن بیچاره باشد، یا در این دعوت و حضور برای حضرتش - نَعُوذُ بِاللّهِ - یا ملائکه اللّهِ و انبیاء (علیهم السلام) سودی تصوّر بشود. البته قلب را با این توجه انسی حاصل شود و استشعار رجاء و امیدواری می کند. پس، با قدم خوف و رجاء و رغبت و رهبت خود را مهیّای حضور کن؛ وعِدّه و عَمَدّه حضور را مهیّا کن؛ که عمده آن، آن است که با قلب خجل و دل و جلّ و استشعار انکسار و ذلّت

ص: 139

1- - المحجّة البيضاء، ج 1، ص 377. و مولوی در مثنوی گوید: «جان کمال است و ندای او کمال / مصطفی گویان «أرْحُنَا يَا بِلَال...» (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 90، بیت 1986)

و ضعف و بیچارگی وارد محضر شوی، و خود را به هیچ وجه لایق محضر ندانی و لایق عبادت و عبودیت نشماری، و اذن دخول در عبادت و عبودیت را فقط از شمول رحمت و عمیم لطف حضرت احدیت جلت قدرته بدانی؛ که اگر ذلت خود را نصب عین خود کردی و به جان و دل تواضع برای ذات مقدّس حق نمودی و خود و عبودیت خود را ناچیز و بی ارزش دانستی، حق تعالی با تو تَلَطّف فرماید و تورا مرتفع کند و به کرامات خود مَخْلَع فرماید.

ص: 140

و در آن، دو فصل است:

فصل اول: در سرّ جملی استقبال است

بدان که ظاهر استقبال متقوم از دو امر است:

یکی، مقدّمی. و آن، صرف وجه ظاهر است از جمیع جهات مشتتّه.

و دیگر، نفسی. و آن، استقبال به وجه است به کعبه که أمّ القری و مرکز بسط ارض است.

و این صورت را باطنی و باطن را سرّی بلکه اسراری است. و صاحبان اسرار غیبیه باطن روح را از جهات مشتتّه کثرات غیب و شهادت منصرف کنند، و وجهه سرّ روح را احدیّ التعلّق کنند و جمیع کثرات را فانی در سرّ احدیت جمع نمایند. و این سرّ روحی در قلب که تنزل کرد، حق به ظهور اسم اعظم، که مقام جمع اسمائی است، در قلب ظهور کند و کثرات اسمائی در اسم اعظم فانی و مضمحل گردد، و وجهه قلب در این مقام به حضرت اسم اعظم شود؛ و از باطن

قلب که به ظاهر ملک ظهور نمود، نقشهٔ افناء غیر، انصراف از غرب و شرق عالم ملک است، و نقشهٔ توجه به حضرت جمع، توجه به مرکز بسط ارض - که ید الله است در ارض - می باشد.

و اما برای سالک الی الله، که از ظاهر به باطن سیر می کند و از علن به سِرّ ترقّی می نماید، باید این توجه صوری را به مرکز برکات ارضیه، و ترک جهات متشتمّته متفرّقه را وسیلهٔ حالات قلبیه قرار دهد و به صورت بی معنا قناعت نکند؛ و دل را، که مرکز توجه حضرت حق است، از جهات متشتمّته متفرّقه، که بت های حقیقی است، منصرف کرده متوجّه قبلهٔ حقیقت، که اصل اصول برکات سماوات و ارض است نماید؛ و راه و رسم غیر و غیریت را از بین بردارد تا به سِرّ (وَجْهَتْ وَجْهَيْ لِالَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (1) تا اندازه ای برسد؛ و از تجلیات و بوارق عالم غیب اسمائی در قلبش نمونه ای حاصل آید و جهات متشتمّته و کثرات متفرّقه با بارقهٔ الهیه سوخته شود، و حق تعالی از او دست گیری فرماید؛ و از باطن قلب، بت های اصغر و اعظم به دست ولایت مآبی ریخته شود. و این داستان پایان ندارد، بگذارم و بگذرم.

فصل دوم: در بعضی از آداب قلبیه استقبال است

اشاره

بدان ای سالک الی الله که چون وجه ظاهرت را از جهات متشتمّته عالم طبیعت منصرف کردی و به نقطهٔ واحده متوجّه نمودی، ادّعای دو فطرت از فطرت های الهیه را - که به ید غیب در خمیرهٔ ذات تو پنهان است و حق تعالی با

ص: 142

1- - «رو به سوی کسی کردم که آسمان ها و زمین را آفرید». (الأنعام (6): 79)

دست جلال و جمال، طینت تو را بدان مخمّر فرموده - نمودی. و این دو حالت فطری را به صورت ظاهر دنیایی ظاهر و مشهود کردی. و برای محتجب نبودن از نور آن دو فطرت الهیه اقامه بیّنه نمودی به صدّرف ظاهر از غیر و توجه به قبله که محلّ ظهور یدالله و قدرت الله می باشد.

و آن دو فطرت الهیه یکی تنفّر از نقص و ناقص است؛ و دوم عشق به کمال و کامل است. و این دو، که یکی اصلی ذاتی و دیگری تبعی ظلی است، از فطرت هایی است که تمام عائله بشری بدون استثنای احدی بدان مخمّرند؛ و در جمیع سلسله بشر، با اختلاف عقاید و اخلاق و طبایع و امزجه و امکانه و عادات، در بدوی و حضری و وحشی و متمدّن و عالم و جاهل و الهی و طبیعی، این دو فطرت، مخمّر است؛ گرچه خود آنها از آن محبوب باشند و در تشخیص کمال و نقص و کامل و ناقص مختلف باشند. آن وحشی خونخوار آدم کش، کمال را به آن داند که غلبه پیدا کند به جان و عرض مردم؛ و خونخواری و آدم کشی را کمال تشخیص داده و بدان صرف عمر کند. و آن دنیاطلب جاه و مال خواه، کمال را به مال و جاه داند و عشق به آن دارد.

بالجمله، صاحب هر مقصدی، مقصد خویش را کمال، و صاحب آن مقصد را کامل داند، و عشق به آن دارد و از غیر آن متنفّر است.

انبیاء (علیهم السلام) و علماء بالله و اصحاب معرفت آمدند تا مردم را از احتجاب بیرون آورند و نور فطرت آنها را از ظلمات جهل خلاصی دهند و به آنها کامل و کمال را بفهمانند. و پس از تشخیص کمال و کامل، توجه به آن و ترک غیر، محتاج به دعوت نیست، بلکه نور فطرت، خود بزرگ ترین راهنماهای الهی است که در تمام سلسله بشر موجود است.

در این معجون الهی؛ یعنی نماز، که معراج قرب الهی است، استقبال به قبله و

توجه به نقطهٔ مرکزیه و دست کشیدن و روبرگرداندن از جهات متفرقه، دعوی بیدار شدن فطرت است و خارج شدن نور فطرت از احتجابات است؛ و این برای کمال و اصحاب معرفت حقیقت دارد. و برای ما اصحاب حجاب، ادبش آن است که به دل بفهمانیم که در جمیع دار تحقّق، کمال و کاملی نیست جز ذات مقدّس کامل علی الاطلاق که آن ذات مقدّس کمالی است بی نقص، و جمالی است بی عیب، و فعلیتی است بی شوب، قوّه و خیریتی است بی اختلاط به شرّیت، و نوری است بی شوب ظلمت. و در تمام دار تحقّق هرچه کمال و جمال و خیر و عزّت و عظمت و نوریت و فعلیت و سعادت یافت شود، از نور جمال آن ذات مقدّس است؛ و احدی را در کمال ذاتی با آن ذات مقدّس شرکت نیست؛ و موجودی را جمال و کمال و نور و بهاء نیست جز به جمال و کمال و نور و بهای آن ذات مقدّس.

بالجمله، جلوهٔ نور جمال مقدّس او، عالم را نورانی فرموده و حیات و علم و قدرت بخشوده، و الاّ همهٔ دار تحقّق در ظلمت عدم و گُمون نیستی و بطون بطلان بودند؛ بلکه کسی که به نور معرفت دلش روشن باشد، جز نور جمال جمیل همه چیز را باطل و ناچیز و معدوم داند ازلاً و ابداً.

در حدیث است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چون این شعر لبید را استماع فرمود که:

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ - بَاطِلٌ *** وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ (1)

فرمود: «این شعر راست ترین شعرها است که عرب گفته» (2).

ص: 144

1- - «هشدار که هر چیز جز خدا باطل است / و هر نعمتی ناگزیر از بین رونده است». (دیوان لبید، ص 111)

2- - علم الیقین، ج 1، ص 106.

و چون به قلب خود فهماندی بطلان همه دار تحقّق و کمال ذات مقدّس را، در توجه قلب به قبله حقیقی و عشق به جمال جمیل علی الاطلاق و تنفّر از جمیع دار تحقّق جز جلوه ذات مقدّس، محتاج به اعمال رویّه نیست، بلکه خود فطره الله انسان را دعوت جبلی فطری به آن می نماید و (وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ) (1) لسان ذات و قلب و حال انسان شود؛ و اِنِّي (لَا أُحِبُّ الْاَفْلِينَ) (2) لسان فطری انسان گردد.

پس ای فقیر! بدان که عالم به وجهه سوائیت زائل و داثر و فانی و باطل است؛ هیچ يك از موجودات را از خود چیزی نیست و در ذات خود جمال و بهایی و نور و سنایی نمی باشد، و جمال و بهاء منحصر به ذات حق است. و آن ذات مقدّس چنانچه متفرد در الوهیت و وجوب وجود است، متفرد به جمال و بهاء و کمال، بلکه متفرد به وجود است؛ و در ناصیه دیگران ذلّ عدم ذاتی و بطلان ثبت است.

پس، دل را که مرکز نور فطره الله است، از جهات متشتته اباطیل و اعدام و نواقص منصرف کن و به مرکز جمال و کمال متوجه نما؛ و در ضمیر صافی خود لسان فطرت این باشد که عارف شیراز می فرماید:

«در ضمیر ما نمی گنجد به غیر از دوست، کس *** هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست، بس» (3)

ص: 145

1- - «رو به سوی کسی کردم که آسمان ها و زمین را آفرید». (الأنعام (6): 79)

2- - «من غروب کنندگان را دوست نمی دارم». (الأنعام (6): 76)

3- - دیوان حافظ، ص 391، غزل 324.

عن الصادق (علیه السلام): «إِذَا اسْتَقْبَلْتَ الْقِبْلَةَ، فَآيِسْ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَالْخَلْقِ وَمَا هُمْ فِيهِ؛ وَاسْتَفْرِغْ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ يَشْغَلُكَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى؛ وَعَايِنْ بِسِرِّكَ عَظَمَةَ اللَّهِ تَعَالَى؛ وَادْكُرْ وَقُوفَكَ بَيْنَ يَدَيْهِ يَوْمَ تَبْلُغُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسَّ لَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلِيَهُمْ الْحَقِّ (1) وَقَفَّ عَلَى قَدَمِ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ» (2).

و این دستور شریف دستوری است برای امثال ما محجوبین که نمی توانیم حالات قلبیۀ خود را دائماً حفظ کنیم و جمع بین وحدت و کثرت و توجه به حق و خلق نماییم.

پس، در این صورت هنگام توجه به حق و استقبال قبله، از دنیا و آنچه در او است باید مأیوس گردیم، و از خلق و شؤون آنها طمع خود را ببریم، و مشاغل قلبیه و شواغل روحیه را از جان و دل بیرون کنیم، تا آن که لایق حضور حضرت گردیم و جلوه ای از جلوه های عظمت در سرّ روح ما تجلّی کند. و چون نور عظمت را به مقدار استعداد خود دریافتیم، متذکّر شویم رجوع خود را به حق و وقوف خویش را در محضر مقدّسش در روزی که «ظاهر شود اعمال هر کس در نزدش و به مولای خود که حق است همه رجوع کنند» (3) و خط بطلان بر همه هواهای نفسانیه و معبودهای باطله کشند.

ص: 146

1- - یونس (10): 30.

2- - مصباح الشریعة، ص 87، الباب التاسع والثلاثون في افتتاح الصلاة؛ شرح مصباح الشریعة، گیلانی، ص 91، الباب الثالث عشر في افتتاح الصلاة؛ مستدرک الوسائل، ج 4، ص 95، «كتاب الصلاة»، «أبواب أفعال الصلاة»، باب 2، حدیث 9.

3- - یونس (10): 30.

پس، در محضر چنین عظیم الشانی که تمام دار تحقّق جلوه ای از جلوات فعل او است چون تو و من مسکینی باید به قدم خوف و رجاء تردّد کنیم و بایستیم؛ چون ضعف و فتور و بیچارگی و فقر و ذلت خود و عظمت و حشمت و جلال و کبریای ذات مقدس را دیدیم، از خطر مقام در خوف و خشیت باشیم، و چون رحمت و عطوفت و الطاف غیر متناهی و کرامات بی پایان را دریافتیم، امیدوار گردیم.

ص: 147

مقاله نالته: در مقارنات نماز است

اشاره

و در آن چند باب است:

ص: 149

و در آن پنج فصل است:

فصل اوّل: در سرّ جملی و آداب اجمالی آنها است

بدان که سالک الی اللّٰه در «اذان» باید قلب که سلطان قوای ملکوتیه و ملکیه است، و دیگر جنود منتشره در جهات متشتتة ملک و ملکوت را اعلان حضور در محضر دهد. و چون وقت حضور و ملاقات نزدیک گردیده، آنها را مهیّا نماید تا اگر از مشتاقان و عاشقان است به جلوه ناگهانی، دامن از دست ندهد؛ و اگر از محبوبان است، بی تهیّة اسباب و آداب، وارد محضر مقدس نگردد.

پس، سرّ اجمالی اذان، اعلان قوای ملکوتیه و ملکیه و جیوش الهیه برای حضور است. و ادب اجمالی آن، تنبّه به بزرگی مقام و خطر آن و عظمت محضر و حاضر، و تذلل و فقر و فاقه و نقص و عجز ممکن از قیام به امر و قابلیت حضور در محضر است اگر لطف و رحمت حق جلّ و علا دستگیری نکند و جبر نقص نفرماید.

و «اقامه» به پاداشتن قوای ملکوتیه و ملکیه است در محضر، و حاضر نمودن آنها است در حضور. و ادب آن، خوف و خشیت و حیا و خجالت و رجاء و اائق به رحمت غیر متناهیه است. و سالك باید در جمیع فصول اذان و اقامه به قلب، عظمت محضر و حضور و حاضر را بفهماند؛ و ذلّ و عجز و قصور خود را نصب العین قرار دهد تا خوف و خشیت حاصل آید؛ و از طرفی رحمت واسعة و الطاف کریمانه را به قلب وانمود کند تا رجاء و شوق حاصل آید.

پس، قلوب عشقیه، شوق و جذبه بر آنها غالب آید و با قدم حبّ و عشق، قدم در محضر انس گذارند؛ و قلوب آنها بدان جذبه غیبیه تا آخر نماز به عشق محضر و حاضر با ذکر و فکر حق معاشقه و معانقه کند.

وفي الحديث عن علي بن أبي طالب (عليه السلام)، قال: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ وَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَبِأَشْرَافِهَا بِجَسَدِهِ وَتَفَرَّغَ لَهَا؛ فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى يُسْرِ أُمِّ عَلِيٍّ عُسْرٍ» (1).

و قلوب خوفیه، سلطان عظمت بر آنها تجلّی کند و جذبه قهاریت بر آنها غلبه نماید و آنها را از خود بی خود نماید و خوف و خشیت، قلوب آنها را ذوب نماید، و قصور ذاتی خود و استشعار به ذلت و عجز خویش، آنها را از هر چیز باز دارد.

وفي الحديث عن موسى بن جعفر (عليهما السلام)، قال: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا

ص: 152

1 - «برترین مردم کسی است که به عبادت خدا عشق بورزد و برای آن آغوش باز کند و از جان آن را دوست بدارد و با بدن خود بدان پردازد و به چیز دیگر اشتغال نیابد. چنین کسی را اندیشه آن نخواهد بود که دنیایش با آسایش و راحتی بگذرد یا با سختی و مشقت». (مستدرک الوسائل، ج 1، ص 120، «أبواب مقدّمة العبادات»، باب 17، حدیث 1)

كَسَرَتْ قُلُوبَهُمْ خَشْيَتُهُ، فَأَسْكَنَتْهُمْ عَنِ الْمَنْطِقِ...» (1) الحديث.

و برای اولیای کمال، حق تعالی گاه به تجلی لطفی تجلی فرماید، و عشق و جذبۀ حبیبه رهنمون آنها گردد؛ چنانچه در حدیث است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

انتظار وقت نماز را می کشیدند و عشق و شوقشان اشتداد پیدا می کرد و به بلال مؤذن می فرمودند: «أرْحْنَا يَا بِلَالُ» (2). و گاه به تجلی عظمت و سلطنت تجلی فرماید، و خوف و خشیت در آنها حاصل آید؛ چنانچه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و از

ائمة هدی (علیهم السلام) حالات خوفیه منقول است (3). و گاه به تجلی جمعی احدی تجلی فرماید به حسب طاقت قلوب و بزرگی و عای آن. و ما محجوبان مشغول به دنیا و محبوسان به سجن طبیعت و زنجیرهای شهوات و آرزوها و محرومان از سعادات عقلیه الهیه، که سکر طبیعت ما را تا صبح ازل به خود نیاورد و از خواب گران برنینگیزاند، از حساب این تقسیمات، خارج، و از نطق این بیان، مستثنا هستیم. پس، برای ما آداب حضور طور دیگری است و قیام به وظایف قلبیه به شکل دیگر. ولی مقدم بر همه چیز آن است که یأس از رُوح الله و قنوط از رحمة الله را، که از جنود بزرگ ابلیس و از القائنات شیاطین انسی و جنّی است، از قلب بیرون کنیم؛ و گمان نکنیم که این مقاماتی است به قامت اشخاص خاصی بریده شده و دست آمال ما از آن کوتاه و پای سیر بشر از آن راجل است؛ پس یکسره دست از پا خطا نکنیم و با سردی و سستی، مغلّب در ارض طبیعت بمانیم. نه، چنین نیست که توهم شده است. بلی، من نیز گویم که مقام خاص کمال اهل الله

ص: 153

1- - خدا را بندگانی است که خوف او دل هایشان را شکسته و از گفتار بازشان داشته». (تحف العقول، ص 394؛ بحار الأنوار، ج 75،

ص 309، حدیث 1)

2- - ر.ك: صفحه 139، پاورقی 1.

3- - ر.ك: صفحه 137 - 138.

برای احدی میسر نیست؛ ولی از برای مقامات معنویه و معارف الهیه مدارجی بی پایان و مراتبی فراوان است که بسیاری از آن مقامات و معارف و حالات و مدارج را برای نوع میسر است اگر سردی و سستی خود آنها بگذارد و عناد و تعصب اهل جهل و عناد دست از قلوب بندگان خدا بردارد و شیطان راه سلوک آنها نگیرد.

پس، ادب حضور برای ما آن است که در اول امر چون از مرتبه حس و ظاهر تجاوز نمودیم و جز عظمت و جلالت دنیایی چیزی در نظر نداریم و از عظمت های غیبیه الهیه بی خبر هستیم، محضر حق را باید چون محضر سلطانی عظیم الشان که قلب، عظمت او را ادراک کرده بدانیم؛ و به قلب خود بفهمانیم که همه عظمت ها و جلال و کبریاها جلوه ای از عظمت عالم ملکوت است که تنزل کرده در این عالم، و عالم ملکوت در جنب عوالم غیبیه قدر محسوسی ندارد. پس به قلب بفهمانیم که عالم، محضر مقدس حق است و حق تعالی حاضر در جمیع امکنه و احیاز است؛ و خصوصاً نماز که اذن خاص حضور است و میعاد مخصوص ملاقات و مروده با حضرت احدیت است.

پس، چون قلب را مستشعر به عظمت و حضور کردیم ولو این که در اول امر با تکلف باشد، ولی کم کم قلب انس می گیرد و این مجاز حقیقت پیدا می کند.

پس، چون به آداب صوریه معامله با مالک الملوک و سلطان السلاطین قیام نمودیم و ادب های حضور ظاهری را به جا آوردیم، در دل نیز تأثیر حاصل شود و قلب استشعار عظمت نماید و کم کم به نتایج مطلوبه انسان برسد. و همین طور راجع به إثارة حب و عشق که آن نیز با تحصیل و ریاضت حاصل شود.

پس، در اول امر، رحمت های صوریه و الطاف حسیه حق تعالی را به قلب وانمود باید کرد و مقام رحمانیت و رحیمیت و منعیت را به قلب رساند تا

کم کم قلب انس گیرد و از ظاهر به باطن، اثر حاصل آید و مملکت باطن از آثار جمال، نورانی گردد و نتایج مطلوبه حاصل شود. و انسان اگر قیام به امر کند و جهاد در راه خدا نماید، حق تعالی از او دستگیری فرماید و او را از ظلمات عالم طبیعت به ید غیبی نجات دهد، و ارض مظلّمه قلب او را به نور جمال خود روشن فرماید و او را مبدل به سماوات روحیه فرماید؛ (وَمَنْ يَّقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ) (1).

فصل دوم: در بعضی از آداب و اسرار تکبیرات اذان و اقامه است

بدان که چون اذان، اعلام حضور قوای ظاهره و باطنه نفس است در محضر ربوبیت برای ثنای ذات مقدّس به حسب جمیع اسماء و صفات و شؤون و آیات، زیرا که نماز، چنانچه اشاره به آن شد، ثنای جامع است و مورد این ثناء، ذات مقدّس است به حسب جلوه به اسم اعظم که مقام احدیت جمع اسماء است در حضرت واحدیت، و مقام تجلّی به جمع و تفریق و ظهور و بطون است در حضرات اعیان و اسماء عینیّه، پس، سالک در اول امر متوجه به کبریای ذات مقدّس شود به حسب این شأن جامع؛ پس اعلان عظمت و کبریای آن را کند اولاً به قوای ملکوتیه و ملکیه مملکت خود، و ثانیاً به ملائکه الله موکّله به ملکوت قوای منتشره در مملکت نفس، و ثالثاً به موجودات عوالم غیب و شهادت، و رابعاً به ملائکه الله موکّله به ملکوت سماوات و ارضین. پس، به حسب چهار

ص: 155

1- «هر کس کار نیکی انجام دهد ما به نیکی کار او می افزاییم، همانا خدا بسیار آمرزنده و شکرگزارنده است.» (الشوری (42): 23)

تکبیر، کبریای اسم اعظم را به جمیع سکنه عوالم غیب و شهادت مملکت داخلی و خارجی اعلان کند؛ و این خود، اعلان عجز خود از قیام به ثنای ذات مقدس است و اعلام قصور خود از اقامه نماز است؛ و این خود از امور شامله سلوک و آداب محیطه ثنا و عبادت است که در تمام احوال نماز نصب العین سالک باید باشد. و از این جهت، در اذان و اقامه مکرر ذکر شود و در نماز دائماً تکرار شود؛ در انتقال از هر حالی به حال دیگر اعاده آن شود که در قلب سالک قصور ذاتی خود و عظمت و کبریای ذات مقدس تمکین پیدا کند.

و از این جا ادب آن نیز معلوم شود که باید سالک در هر تکبیری قلب و قوای خود را متذکر کند به عجز خود و کبریای حق. و به وجه دیگر ممکن است که این تکبیرات اولیه اذان هر یک اشاره به مقامی باشد؛ پس اول، اشاره باشد به تکبیر از توصیف ذاتاً. و دوم، به تکبیر از توصیف وصفاً. و سوم، به تکبیر از توصیف اسماً. و چهارم، تکبیر از توصیف فعلاً. پس گویی که سالک گوید: الله اکبر از توصیف ذات یا تجلیات ذاتیه و از توصیف صفات و اسماء و افعال یا تجلیات به حسب آنها.

وفي حديث طويل عن أمير المؤمنين (عليه السلام) أنه قال: «الْوَجْهُ الْآخِرُ «اللَّهُ أَكْبَرُ» فِيهِ نَفْيٌ كَيْفِيَّتِهِ؛ كَأَنَّهُ يَقُولُ (أَيُّ الْمُؤَدِّنُ): اللَّهُ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يُدْرِكَ الْوَاصِ مُنْ قَدَرِ صِفَتِهِ الَّذِي هُوَ مَوْصُوفٌ بِهِ؛ وَإِنَّمَا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ صِفَتَهُ عَلَى قَدْرِهِمْ لَا [عَلَى] قَدْرِ عَظَمَتِهِ وَجَلَالِهِ. تَعَالَى اللَّهُ عَنْ أَنْ يُدْرِكَ الْوَاصِفُونَ صِفَتَهُ عُلُوًّا كَبِيرًا...» (1) الحديث.

ص: 156

1- - «وجه دیگر «الله اکبر» این است که کیفیت و چگونگی را از او نفی می کند؛ گویی اذان گوینده می گوید: "خدا والاتر از آن است که وصف کنندگان صفت او را (آن چنان که هست) ادراک کنند. وصف کنندگان به قدر ادراک خود او را وصف می کنند نه به قدر عظمت و جلال او. خدا بسیار برتر از آن است که وصف گویان صفت او را دریابند...". (التوحيد، صدوق، ص 238 - 239؛ بحار الأنوار، ج 81، ص 132، حدیث 24)

و از آداب مهمّۀ تکبیرات آن است که سالک مجاهده نماید و با ریاضات قلبیه قلب را محلّ کبریای حق - جلّ جلاله - قرار دهد؛ و کبر شأن و عظمت و سلطان و جلال را به ذات مقدّس حق - جلّ و علا - منحصر کند و سلب کبریا از دیگر موجودات نماید؛ و اگر در دل از کبریای احدی اثری باشد که آن را پرتو کبریای حق نبیند و نداند، قلبش مریض و معلل است و مورد تصرّف شیطان است؛ و چه بسا باشد که تصرّفات شیطانیه سبب شود که غیر حق را در قلب، سلطان کبریا از حق بیشتر شود و قلب، او را اکبر از حق شناسد، و در این صورت انسان در زمرۀ منافقان محسوب گردد. و علامت این مرض مهلك آن است که انسان رضای مخلوق را مقدم بر رضای حق دارد و برای خشنودی مخلوق، خالق را به سخط آورد.

وفي الحديث، قال الصادق (عليه السلام): «إِذَا كَبَّرْتَ، فَاسْتَصْرِغْ مَا بَيْنَ الْعُلَى وَالْثَرَى دُونَ كِبْرِيَانِهِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَطَّلَعَ عَلَى قَلْبِ الْعَبْدِ وَهُوَ يُكَبِّرُ وَفِي قَلْبِهِ عَارِضٌ عَنْ حَقِيقَةِ تَكْبِيرِهِ، قَالَ: يَا كَاذِبُ، أَتُخَدَعُنِي؟ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لِأَحْرَمَنَّكَ حَلَاوَةَ ذِكْرِي وَلَا أَحْبُبَنَّكَ عَنْ قُرْبِي وَالْمُسَارَّةَ بِمُنَاجَاتِي» (1).

می فرماید: چون تکبیر گفתי، کوچک شمار در محضر کبریای آن ذات مقدس از عرش تا فرش را؛ زیرا که خداوند - تبارک و تعالی - اگر بنده ای را ببیند که تکبیر گوید ولی در قلبش علتی است از حقیقت تکبیر؛ یعنی آنچه به زبان آورده قلب

ص: 157

1- - مصباح الشریعة، ص 87، الباب التاسع والثلاثون في افتتاح الصلاة؛ بحار الأنوار، ج 81، ص 230، حدیث 3؛ رسائل الشہید الثاني، أسرار الصلاة، ص 126.

موافقت نکند، فرماید: "ای دروغگو! با من خدعه می کنی؟ به عزت و جلالم قسم است که از شیرینی ذکر خود، تو را محروم می کنم و از قرب خود، تو را محجوب نمایم و از سرور به مناجات خویش، تو را محتجب کنم."

ای عزیز! این که قلوب بیچاره ما از حلاوت ذکر حق تعالی محروم است و لذت مناجات آن ذات مقدس در ذائقه روح ما وارد نشده و از وصول به قرب درگاه، محتجب، و از تجلیات جمال و جلال، محرومیم، برای آن است که قلوب ما معلل و مریض است و توجه به دنیا و اخلاص به ارض و احتجاب به حجب مظلمه طبیعت، ما را از معرفت کبریای حق و انوار جمال و جلال محجوب نموده. تا نظر ما به موجودات، نظر ابلیسی استقلالی است، از شراب وصل نخواهیم چشید و به لذت مناجات نائل نخواهیم شد. تا در عالم وجود، عزت و کبریا و عظمت و جلال برای کسی می بینیم و در حجاب بت های تعینات خلقیه هستیم، سلطان کبریای حق - جلّ جلاله - در قلب ما تجلی نکند.

پس، از آداب تکبیر آن است که سالک، واقف در صورت آن نشود و به لفظ تنها و لقلقه لسان اکتفا نکند؛ بلکه در اول امر، به قوت برهان و نور علوم الهیه، قلب را از کبریای حق و قصر عظمت و جلال به ذات مقدس جلّت عظمت و به فقر و ذلت و مسکنت کافه سکته امکانی و قاطبه موجودات جسمانی و روحانی با خبر کند؛ و پس از آن، به قوت ریاضت و کثرت مراودت و انس تام، قلب را زنده به این لطیفه الهیه نماید و سعادت و حیات عقلی روحانی بخشد. و چون فقر و ذلت ممکن و عظمت و کبریای حق جلّت قدرته نصب العین سالک شد و تفکر و تذکر به حدّ نصاب رسید و قلب را انس و سکونت حاصل شد، در همه موجودات آثار کبریا و جلال حق را به عین بصیرت مشاهده کند و علل و امراض

قلبه علاج شود؛ پس، لذت مناجات و حلاوت ذکر الله را دریابد و قلب، مقرّ سلطان کبریای حق - جلّ جلاله - شود، و در ظاهر و باطن مملکت، آثار کبریا ظاهر گردد و قلب و لسان و سرّ و علن با هم موافق شوند؛ پس، تمام قوای باطن و ظاهر و ملک و ملکوت تکبیر گویند و یکی از حجب غلیظه مرتفع شود، و یک مرحله به حقیقت نماز که معراج قرب است نزدیک شود.

و اشاره به بعضی از آنچه ذکر شد نموده در حدیثی که از علل منقول است از حضرت صادق - سلام الله علیه - در حدیث طویلی که در آن حدیث، وصف معراج را فرموده:

قال: «أَنْزَلَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ عَلَيْهِ مَحْمِلًا مِنْ نُورٍ، فِيهِ أَرْبَعُونَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ النُّورِ كَانَتْ مُحَدِّدَةً حَوْلَ الْعَرْشِ؛ عَرْشُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى تَغْشَى أَبْصَارَ النَّاطِقِينَ. أَمَّا وَاحِدٌ مِنْهَا فَأَصْفَرُ؛ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ أَصْفَرَتِ الصُّفْرَةُ. وَوَاحِدٌ مِنْهَا أَحْمَرُ؛ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ أَحْمَرَتِ الْحُمْرَةُ - إِلَى أَنْ قَالَ: - فَجَلَسَ فِيهِ ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فَفَرَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى أَطْرَافِ السَّمَاءِ؛ ثُمَّ خَرَّتْ سَدًّا، فَقَالَتْ: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا وَرَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ؛ مَا أَشَبَّهُ هَذَا النُّورُ بِنُورِ رَبِّنَا! فَقَالَ جِبْرَائِيلُ: اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، فَسَكَتَ الْمَلَائِكَةُ، وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ، وَاجْتَمَعَتِ الْمَلَائِكَةُ؛ ثُمَّ جَاءَتْ وَسَلَّمَتْ عَلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَفْوَاجًا...)» (1) الحدیث.

ص: 159

1 - - «خداوند عزیز جبار بر پیامبر محملی از نور فرستاد که چهل نوع از انواع نور در آن بود که بر اطراف عرش خداوند تبارک و تعالی حلقه زده بودند. چنان که چشم هر بیننده را خیره می ساخت. یکی از آنها نور زرد بود، پس به این جهت، زردی زرد شد. و یکی از آنها سرخ بود، برای آن، سرخی سرخ شد. تا این که فرمود: پس پیامبر در آن نشست، سپس به آسمان دنیا عروج کرد؛ پس ملائکه به اطراف آسمان گریختند و سپس به سجده افتاده و گفتند: "منزه و مقدّس است پروردگار ما و پروردگار ملائکه و روح، این نور چقدر شبیه به نور پروردگار ماست!" پس جبرئیل گفت: "الله اکبر، الله اکبر." پس ملائکه ساکت شدند و آسمان باز شد و ملائکه مجتمع گشته و سپس آمدند و گروه گروه بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کردند...» (علل الشرائع، ص 312، حدیث 1؛ بحار الأنوار، ج 79، ص 237، حدیث

(1)

و در این حدیث شریف اسراری بزرگ است که دست آمال ما از آن کوتاه است. و آنچه ذکر کردنی است اکنون از مقصد ما خارج است، مثل سرّ تنزل محمل از نور، و سرّ کثرت انوار، و سرّ کثرت نوعیه، و سرّ عدد اربعین، و سرّ تنزیل خدا آن را، و سرّ احاطه آنها حول عرش، و حقیقت عرش در این مقام، و سرّ اصفرار صفره و احمرار حمره به واسطه آنها، و سرّ نفور فرشتگان، و سجده کردن آنها و تسبیح و تقدیس آنها، و تشبیه کردن آنها آن را به نور پروردگار، الی غیر ذلک که بیان در اطراف هر یک طولانی است. و آنچه تناسب با این مقام دارد و شهادت بر مطلب ما می دهد، آن است که ملائکه الله به واسطه تکبیر جبرئیل ساکت و مطمئن شدند، و اجتماع برگرد شمع جمع ولی مطلق کردند؛ و به واسطه تکبیر فتح آسمان اول گردید و یکی از حجب که بین راه عروج الی الله بود، خرق گردید. و باید دانست که این حجب که در اذان خرق و رفع شود غیر از حجبی است که در تکبیرات افتتاحیه است؛ و شاید پس از این، اشاره به این معنا بیاید ان شاء الله.

و شاید این که در اقامه دو تکبیر وارد است، برای آن است که سالک قوای خود را در محضر اقامه نموده و از کثرت تا اندازه ای رو به وحدت رفته تکبیر ذات و اسماء، یا اسماء و صفات کند؛ و شاید در تکبیر ذات و اسماء، تکبیر صفات و افعال منظوی باشد.

اشاره

بدان که از برای الوهیت مقاماتی است که به حسب جمع به دو مقام تعبیر شود: یکی، مقام الوهیت ذاتیه؛ و دیگر، مقام الوهیت فعلیه است.

و اگر مقصود از شهادت بر قصر الوهیت در حق، الوهیت ذاتیه باشد، حقیقت آن با تکبیر قریب به هم می شود اگر مشتق از «أَلِهَ فِي الشَّيْءِ» أي: تَحَيَّرَ فِيهِ باشد، یا مشتق از «لَاة» به معنای «أَزْتَعَع» باشد، یا مشتق از «لَاة، يُلُوهُ» به معنای

«اِحْتَجَبَ» باشد. و در این صورت، ربط آن به اذان و صلوات معلوم شود پس از مراجعه به باب تکبیر؛ و ادب آن نیز معلوم گردد. و اعاده آن گرچه خالی از بعضی فوائد نیست ولی منافی با اختصار است.

و اگر از «أَلِهَ» به معنی «عَبَدَ» باشد و مراد «مألوه» به معنای «معبود» باشد، پس سالک باید شهادت صوری به قصرِ معبودیت را به حق تعالی جَلَّتْ عِظْمَتُهُ منطبق کند به شهادت قلبی باطنی؛ و بداند که اگر در قلب، معبود دیگری باشد، در این شهادت، منافق است.

پس، با هر ریاضتی است شهادت به الوهیت را به قلب برساند، و از کعبه دل، بت های بزرگ و کوچک را که به دست تصرف شیطان و نفس اماره تراشیده شده درهم شکنند و فرو ریزد تا لایق حضور حضرت قدس گردد. و تا بت های حب دنیا و شؤون دنیوی در کعبه دل است، سالک را راه به مقصد نیست.

پس، شهادت به الوهیت برای اعلان به قوای ملکیه و ملکوتیه است که

معبودهای باطله و مقصودهای معوجه را زیر پا نهند تا بتوانند به معراج قرب عروج کنند.

و اگر مقصود از قصر الوهیت، الوهیت فعلیه باشد، که عبارت اُخرای تصرّف و تدبیر و تأثیر است، پس چنین شود معنی شهادت که شهادت می دهم که متصرّفی در دار تحقق و مؤثری در غیب و شهادت نیست جز ذات مقدس حق جلّ و علا. و اگر در قلب سالک اعتماد به موجودی از موجودات و اطمینان به احدی از آحاد باشد، قلبش معلّل و شهادتش زور و مختلق است.

پس، سالک باید حقیقت لا مؤثّر فی الوجود إلاّ الله را اول با برهان حکمی مستحکم کند، و از معارف الهیه، که غایت بعثت انبیاء است، فرار نکند، و از تذکّر حق و شؤون ذاتیه و صفاتیہ اعراض نکند که سرچشمه تمام سعادت ها تذکّر حق است: (وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا)⁽¹⁾. و پس از آن که به حقیقت این لطیفه الهیه، که سرچشمه معارف الهیه و باب الأبواب حقایق غیبیه است، با قدم تفکّر و برهان رسید، به قدم تذکّر و ریاضت، قلب را با آن مانوس کند تا قلب ایمان آورد به آن. و این اول مرتبه صدق مقاله او است؛ و علامت آن، انقطاع به حق و چشم طمع و امید از جمیع موجودات پوشیدن است؛ و نتیجه آن توحید فعلی است که از مقامات بزرگ اهل معرفت است. و چون سالک الی الله قصر جمیع تأثیرات را در حق کرد و چشم طمع را از جمیع موجودات جز ذات مقدّسش بست، لایق محضر مقدّس شود، بلکه قلبش فطرتاً و ذاتاً متوجّه به آن محضر شود. و شاید تکرار شهادت برای تمکین باشد و مقصود از شهادت یکی از دو شهادت باشد. و شاید تکرار نباشد و یکی اشاره به الوهیت ذاتیه، و

ص: 162

1- «هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگانی سختی خواهد داشت». (طه (20): 124)

دیگر اشاره به الوهیت فعلیه باشد؛ در این صورت ممکن است اعاده آن در آخر برای تمکین باشد، و از این جهت، به لفظ شهادت آنجا ذکر نشده.

تنبیه عرفانی: در مراتب شهادت

بدان که از برای شهادت مراتبی است که ما به بعض مراتب آن اکتفا می کنیم به حسب مناسبت این اوراق.

اول، شهادت قولیه است. و آن معلوم است. و این شهادت قولیه اگر مشفوع با شهادت قلبیه نشود، ولو به بعض مراتب نازلۀ آن، شهادت نخواهد بود، بلکه خدعه و نفاق خواهد بود؛ چنانچه در باب تکبیر از حضرت صادق حدیث شد (1).

دوم، شهادت فعلیه است. و آن، چنان است که انسان به حسب عمل های جوارحی شهادت دهد؛ مثلاً، در طرز اعمال و جریان افعال خود حقیقت لا مؤثّر فی الوجود إلاّ الله را داخل کند؛ و چنانچه لازمه شهادت قولیه اش آن است که کسی را مؤثّر نداند، نقشه اعمالش نیز چنان باشد؛ پس، دست احتیاج خود را جز در محضر مقدس حق - جلّ و علا - دراز نکند و چشم امید خود را به موجودی از موجودات باز ننماید، و پیش بندگان ضعیف اظهار غنا و استغنا کند و از ضعف و ذلت و عجز کناره گیرد. و این مطلب در احادیث شریفه بسیار است؛ چنانچه در روایت کافی شریف است که «عزّ مؤمن استغناى اوست از مردم» (2). و اظهار نعمت و غنا نمودن، خود یکی از مستحبات شرعیه است و طلب حوایج از مردم؛ از مکروهات است. بالجمله، انسان باید لطیفه الهیه

ص: 163

1- - ر.ك: صفحه 157، پاورقی 1.

2- - الكافي، ج 2، ص 148، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الاستغناء عن الناس»، حدیث 1.

لا مُؤَثَّرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ رَا در مملکت ظاهر خود اجرا کند.

سوم، شهادت قلبیه است. و آن، سرچشمه شهادت افعالیه و اقوالیه است؛ و تا آن نباشد، اینها صورت نگیرد و حقیقت پیدا نکند. و آن، چنان است که توحید فعلی حق در قلب تجلی کند و قلب به سرّ باطنی خود دریابد حقیقت این لطیفه را و از دیگر موجودات منقطع و منفصل شود. و عمده اخباری که از اهل بیت عصمت راجع به ترک طمع از دست مردم و یأس از بندگان و ثقه و اعتماد به خدای تبارک و تعالی وارد شده، راجع به این مقام است.

عن الکافی یاسناده عن علی بن الحسین (علیهما السلام)، قال: «رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ؛ وَمَنْ لَمْ يَرْجُ النَّاسَ فِي شَيْءٍ وَرَدَّ أَمْرَهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ، اسْتَجَابَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ» (1). و از این قبیل احادیث بسیار است.

چهارم، شهادت ذاتیه است؛ و مقصود، شهادت وجودیه است. و آن در کمال اولیاء تحقق یابد. و در نظر اولیاء در جمیع موجودات به یک معنا این شهادت هست. و شاید آیه شریفه (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ) (2). اشاره به شهادت ذاتیه باشد؛ زیرا که حق تعالی در مقام احدیت جمع شهادت ذاتیه به وحدانیت خود دهد؛ زیرا که صرف وجود، احدیت ذاتیه دارد و در طلوع یوم

ص: 164

1- - «دیدم هرچه نیکی است جمع آمده در بریدن طمع از آنچه در دست مردم است. و کسی که در هیچ چیز امید به مردم نبندد و همه امور خود را به خداوند تعالی واگذارد، خدای تعالی در همه چیز حاجت او را بر آورد». (الکافی، ج 2، ص 148، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الاستغناء عن الناس»، حدیث 3)

2- - «خدا گواهی داد که خدایی نیست جز او، و ملائکه و صاحبان دانش (نیز چنین شهادت دادند)». (آل عمران (3): 18)

القيامة ظهور به وحدانیت تامه کند. و این احدیت، اول در مرآت جمع، و پس از آن در مرآت تفصیل ظهور کند؛ و لهذا فرموده: (وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ). و در این جا مقاماتی از معارف است که از عهده این اوراق خارج است.

وصل: در ذکر حدیث معراج و بدو اذان

عن محمد بن مسعود العیاشی فی تفسیره عن عبدالصمد بن بشیر، قال: ذُكِرَ عند أبي عبد الله بِدءِ الأذانِ إلى أن قال: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) كَانَ نَائِمًا فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ؛ فَاتَاهُ جِبْرَائِيلُ، وَمَعَهُ طَائِسٌ فِيهِ مَاءٌ مِنَ الْجَنَّةِ؛ فَأَيَّقَهُ وَأَمَرَهُ أَنْ يَغْتَسِلَ بِهِ. ثُمَّ وُضِعَ فِي مَحْمِلٍ لَهُ أَلْفُ أَلْفِ لَوْنٍ مِنْ نُورٍ؛ ثُمَّ صَدَّ عَدَّ بِهِ حَتَّى انْتَهَى إِلَى أَبْوَابِ السَّمَاءِ. فَلَمَّا رَأَتْهُ الْمَلَائِكَةُ، نَفَرَتْ عَنْ أَبْوَابِ السَّمَاءِ وَقَالَتْ: إِلَهِي فِي الْأَرْضِ وَإِلَهُ فِي السَّمَاءِ. فَأَمَرَ اللَّهُ جِبْرَائِيلَ، فَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ. فَتَرَجَعَتِ الْمَلَائِكَةُ نَحْوَ أَبْوَابِ السَّمَاءِ؛ فَفَتَحَتِ الْبَابَ، فَدَخَلَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ؛ فَنفَرَتِ الْمَلَائِكَةُ عَنْ أَبْوَابِ السَّمَاءِ، فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. فَتَرَجَعَتِ الْمَلَائِكَةُ، وَعَلِمَتْ أَنَّهُ مَخْلُوقٌ؛ ثُمَّ فُتِحَ الْبَابُ، فَدَخَلَ...» (1) الحدیث.

ص: 165

1 - - «در محضر امام صادق علیه السلام از آغاز اذان سخن به میان آمد، تا این که آن حضرت علیه السلام فرمود: "رسول الله صلی الله علیه و آله در سایه کعبه خوابیده بود، جبرئیل با طاسی محتوی آبی از بهشت نزد او آمد؛ بیدارش کرد و دستورش داد با آن آب غسل کند. آن گاه رسول الله در محملی که هزار هزار رنگ از نور داشت قرار گرفت، سپس به آسمان برده شد تا به ابواب آسمان رسید. چون ملائکه او را دیدند، از اطراف باب های آسمان گریختند و گفتند: "دو خدای هست، یکی در زمین و یکی در آسمان." پس جبرئیل به امر خداوند گفت: "الله اکبر، الله اکبر." پس ملائکه به طرف درهای آسمان بازگشتند. آن گاه در آسمان باز شد و رسول الله داخل گشت تا این که به آسمان دوم رسید. پس ملائکه از اطراف درهای آن گریختند. پس جبرئیل گفت: أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن لا إله إلا الله. پس ملائکه باز گشتند و دانستند که رسول الله مخلوق است. پس در باز شد و پیامبر داخل گشت...".» (تفسیر العیاشی، ج 1، ص 157، حدیث 530؛ مستدرک الوسائل، ج 4، ص 42، «کتاب الصلاة»، «أبواب الأذان والإقامة»، حدیث 5)

و در حدیث علل نیز قریب به این مضمون وارد است (1). و از این حدیث ها معلوم شود که شهادت به الوهیت موجب فتح ابواب سماء و خرق حجاب است، و باعث اجتماع ملائکه الله می باشد. و این حجاب که به واسطه شهادت به الوهیت و قصر آن در ذات مقدس خرق می شود، از حجب غلیظه ظلمانیه است که تا سالک در آن حجاب است، راهی به حضور محضر ندارد؛ و تا فتح این باب بر او نشده، طریقی بر سلوک نخواهد داشت. و آن، حجاب کثرت افعالی است، و وقوع در احتجاب تکثیری است که نتیجه آن، رؤیت فاعلیت و مؤثریت موجودات است، که ثمره آن، رؤیت استقلال آنها است در فاعلیت، و تقویض محال و شرك اعظم است؛ چنانچه نتیجه شهادت به الوهیت و حصر آن در حق تعالی، توحید افعالی و افناء کثرات در فعل حق، و نفی تأثیر و فاعلیت از غیر، و طرد استقلال از غیر حق تعالی است؛ و از این جهت، ملکوتیین از حجاب کثرت إله فی السَّماءِ و إله فی الأَرْضِ بیرون آمدند به واسطه این شهادت؛ و از نفور و تفرقه به انس و اجتماع برگشتند و فتح ابواب آسمان گردید. پس، سالک نیز باید با این شهادت خرق حجاب ظلمانی خویش نماید و ابواب آسمان را به روی خود مفتوح کند، و از حجاب بزرگ استقلال قدمی بردارد تا راه عروج به معراج قرب نزدیک شود. و این حقیقت با لقلقه لسان و ذکر قولی حاصل نشود؛

ص: 166

و از این جهت، عبادات ما از حدّ صورت و دنیا تجاوز نکند و فتح باب و رفع حجاب به روی ما نکند.

فصل چهارم: در بعض آداب شهادت به رسالت است و در آن اشاره به شهادت به ولایت است

اشاره

بدان که طی این سفر روحانی و معراج ایمانی را با این پای شکسته و عنان گسسته و چشم کور و قلب بی نور نتوان نمود؛ (وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ)⁽¹⁾. پس، در سلوک این طریق روحانی و عروج این معراج عرفانی تمسک به مقام روحانیت هادیان طرق معرفت و انوار راه هدایت، که واصلان الی الله و عاکفان علی الله اند، حتم و لازم است؛ و اگر کسی با قدم انانیت خود، بی تمسک به ولایت آنان، بخواهد این راه را طی کند، سلوک او الی الشیطان والهاویة است. و به بیان علمی، چنانچه در ربط حادث به قدیم و متغیّر به ثابت، محتاج به واسطه و رابطه ای است که وجهه ثبات و تغیر و قدم و حدوث داشته باشد که اگر آن واسطه نباشد فیض قدیم ثابت عبور به متغیّر حادث در سنت الهیه نکند و رابطه کونیة وجودیه حاصل نشود - و در رابط بین این دو، انظار علمی ارباب علوم برهانی مختلف است، چنانچه ذوق عرفانی را اقتضای دیگری است که تفصیل آن از عهده این اوراق خارج است، و در ذوق عرفانی رابط، فیض مقدّس و وجود منبسط است که مقام برزخیت کبرا و وسطیت عظما را دارد و آن بعینه

ص: 167

1- - «کسی که خدا برای او نوری قرار ندهد وی را نوری نخواهد بود». (النور (24): 40)

مقام روحانیت و ولایت رسول ختمی که متّحد با مقام ولایت مطلقه علویّه است می باشد و تفصیل آن در رساله مصباح الهدایه⁽¹⁾ نویسنده داده شده - همین طور، در رابطه روحانیه عروجیه، که عکس رابطه کونیّه نزولیه است و بعبارة اُخری قبض وجود و رجوع الی ما بدء است، محتاج به واسطه است که بدون آن واسطه صورت نگیرد، و ارتباط قلوب ناقصه مقیده و ارواح نازله محدوده به تام فوق التمام و مطلق من جمیع الجهات بی واسطه های روحانی و رابطه های غیبی تحقق پیدا نکند.

و اگر کسی گمان کند که حق تعالی با هر موجودی قیوم و به هر يك از اکوان محیط است بی واسطه و سایط، چنانچه اشاره به آن شده در آیه شریفه (مَا مِنْ

دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا)⁽²⁾، اختلاط بین مقامات و اشتباه بین اعتبارات نموده و مقام کثرت مراتب وجود را با فنای تعینات به هم خلط نموده. و این بحث را بدین رساله چندان ارتباطی نیست و این قدر نیز از طغیان قلم واقع شد.

ص: 168

1- - مصباح الهدایه کتابی است به زبان عربی از حضرت امام خمینی - قدس سرّه الشریف - در بیان حقایق و معارفی راجع به خلافت و ولایت. در مقدمه این کتاب شریف چنین مرقوم فرموده اند: إِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ أُكْشِفَ لَكَ فِي هَذِهِ الرِّسَالَةِ - بعون الله وليّ الهداية في البداية والنهاية - طليعةً من حقيقة الخلافة المحمّدية ورشد حة من حقيقة الولاية العلوية عليهما التّحيات الأزلية الأبدية و كَيْفِيَّة سَرِيَانِهِمَا فِي عَوَالِمِ الْغَيْبِ وَالشُّهُودِ ... وَبِالْحَرِيِّ أَنْ نُسَمِّيَهَا مِصْبَاحَ الْهُدَايَةِ إِلَى الْخِلَافَةِ وَالْوَلَايَةِ. وَأَزْجُوا مِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقَ فَإِنَّهُ خَيْرٌ مُعِينٍ وَرَفِيقٍ وَأَسَدٌ تَمِدُّ مِنْ أَوْلِيَائِهِ الطَّاهِرَةِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ...» نوشتن این کتاب در شوال 1349 هجری قمری به انجام رسیده است.

2- - «هیچ جنبنده ای نیست جز آن که ناصیه اش (زمام اختیارش) به دست خداست». (هود (11): 56)

بالجملة، تمسك به اولياء نعم که خود، راه عروج به معارج را یافته و سیر الی الله را به اتمام رسانده اند از لوازم سیر الی الله است؛ چنانچه در احادیث شریفه

به آن بسیار اشاره شده و در وسائل بابی منعقد فرموده در بطلان عبادت بدون ولایت ائمه و اعتقاد امامت آنان(1).

و از کافی شریف حدیث نموده به سند خود از محمد بن مسلم که گفت: «شنیدم حضرت باقر العلوم (علیه السلام) می فرمود: "بدان ای محمد! همانا امامان جور و اتباع آنها از دین خداوند معزولند و گمراهند و گمراه کنند؛ پس، اعمالی که می کنند مثل خاکستری است که در روز طوفانی، باد سخت به او وزد و او را متفرق کند"»(2).

و در روایت دیگر است که حضرت باقر (علیه السلام) فرمود: «اگر کسی شب ها را به عبادت قیام کند و روزها را روزه بگیرد و تمام مالش را تصدق دهد و در تمام عمر، حج بجا آورد و نشناسد ولایت ولی الله را تا موالات او کند و جمیع اعمالش به دلالت او باشد، برای او پیش خداوند ثوابی نیست، و نیست او از اهل ایمان»(3).

و شیخ صدوق به سند خود از ابوحمزة ثمالی حدیث کند که گفت: «حضرت علی بن الحسین (علیهما السلام) به ما فرمود: "کدام يك از بقعه ها افضل است؟" گفتیم: "خداوند و رسول او و پسر رسول او بهتر می دانند." فرمود: "افضل بقعه ها برای ما، بین رکن و مقام است. اگر کسی عمر کند چندان که نوح عمر کرد در قومش هزار سال الا پنجاه سال، روزه بگیرد روز را و شب ها به عبادت بایستد در آن مکان،

ص: 169

1- - ر.ک: وسائل الشیعة، ج 1، ص 118، «أبواب مقدمات العبادات»، باب 29.

2- - الکافی، ج 1، ص 184، «کتاب الحجّة»، «باب معرفة الإمام والردّ إليه»، حدیث 8؛ وسائل الشیعة، ج 1، ص 118، «أبواب مقدمات العبادات»، باب 29، حدیث 1.

3- - الکافی، ج 2، ص 19، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب دعائم الإسلام»، حدیث 5؛ وسائل الشیعة، ج 1، ص 119، «أبواب مقدمات العبادات»، باب 29، حدیث 2.

پس از آن ملاقات کند خدا را بی ولایت ما، نفع نرساند او را چیزی از آن»⁽¹⁾. و اخبار در این باب بیش از این است که در این مختصر بگنجد.

و اما آداب شهادت به رسالت آن است که شهادت به رسالت از حق را به قلب برساند و عظمت مقام رسالت؛ خصوصاً رسالت ختمیه را که تمام دائره وجود از عوالم غیب و شهود تکویناً و تشریحاً و جوداً و هدایتاً ریزه خوار خوان نعمت آن سرور هستند، و آن بزرگوار واسطه فیض حق و رابطه بین حق و خلق است. و اگر مقام روحانیت و ولایت مطلقه او نبود، احدی از موجودات لایق استفاده از مقام غیب احدی نبود و فیض حق عبور به موجودی از موجودات نمی کرد و نور هدایت در هیچ يك از عوالم ظاهر و باطن نمی تابید. و آن سرور نوری است که در آیه نور وارد است که (اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ)⁽²⁾.

و چون عظمت مشرّع دین و رسول ربّ العالمین در قلب انسان وارد شد، اهمّیت و عظمت احکام و سنن او در قلب وارد شود؛ و چون قلب عظمت آن را ادراک کرد، سایر قوای ملکیه و ملکوتیه خاضع آن شود و شریعت مقدّسه در جمیع مملکت انسانی نافذ گردد. و علامت صدق شهادت، آن است که در جمیع قوای غیبیه و ظاهره، آثار آن ظاهر گردد و تخلف از آن نکنند؛ چنانچه اشاره به آن در سابق شده است.

بیان ارتباط شهادت به رسالت به اذان و اقامه

و از آنچه تا کنون ذکر شد ارتباط شهادت به رسالت به اذان و اقامه و نماز

ص: 170

1- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 159، حدیث 686؛ وسائل الشیعه، ج 1، ص 122، «أبواب مقدّمة العبادات» باب 29، حدیث 12.
2- «خدا نور آسمانها و زمین است». النور (24): 35.

معلوم گردید؛ چه که سالک در این طریق روحانی محتاج به تمسک به آن وجود مقدس است تا به وسیله مصاحبت و دست گیری او این عروج روحانی را بنماید.

و وجه دیگر آن که در این شهادت، اعلان به قوای ملکیه و ملکوتیه است که نماز، که حقیقت معراج مؤمنین و سرچشمه معارف اصحاب عرفان و ارباب ایقان است، نتیجه کشف تامّ محمدی (صلی الله علیه و آله) است که خود به سلوک روحانی و جذبات الهیه و جذوات رحمانیه به وصول به مقام (قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) (1) کشف حقیقت آن را - به تبع تجلیات ذاتیه و اسمائیه و صفاتیّه و الهامات انسیه - در حضرت غیب احدی فرموده. و فی الحقیقه، این سوغات و ره آوردی است که از این سفر معنوی روحانی برای امت خود، که خیر امم است، آورده و آنها را قرین منت و مستغرق نعمت فرموده. و چون این عقیدت در قلب مستقر شد و به تکرار متمکن گردید، البته سالک، عظمت مقام و بزرگی محل را ادراک می کند و با قدم خوف و رجاء طی این مرحله را می نماید. و امید است ان شاء الله اگر به مقدار مقدور قیام به امر کند، آن سرور دست گیری از او بنماید و او را به مقام قرب احدی که مقصد اصلی و مقصود فطری است برساند. و در علوم الهیه به ثبوت پیوسته که معاد همه موجودات به توسط انسان کامل تحقق پیدا کند: (كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ) (2) «بِكُمْ فَتَحَّ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ... وَإِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ» (3).

ص: 171

-
- 1- «چنان که فاصله اش با او به قدر دو کمان یا نزدیک تر بود». النجم 53: 9.
 - 2- «به همان گونه که در آغاز شما را آفرید باز می گردید». (الأعراف (7): 29)
 - 3- «خدا با شما آغاز کرد و با شما پایان می بخشد، و بازگشت آفریدگان به سوی شماست». (من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 374، باب 68، حدیث 1، «زیارت جامعه کبیره»)

در حدیث شریف علل، که صلاة معراج را تفصیل می دهد و توصیف می کند، وارد است که پس از آن که رسول خدا با محمل نوری که از جانب رب العزة نازل شده بود به مصاحبت جبرئیل عروج کردند و به آسمان سوم رسیدند، ملائکه فرار کردند و سجده نمودند و تسبیح گفتند و جبرئیل گفت: «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ». ملائکه مجتمع شدند و سلام بر رسول خدا کردند، و از حال حضرت امیرالمؤمنین سؤال کردند، و درهای آسمان گشوده شد و حضرت، عروج به آسمان چهارم فرمودند، و در آنجا ملائکه الله چیزی نگفتند. پس، ابواب آسمان گشوده شد و ملائکه مجتمع شدند و جبرئیل بقیه اقامه را گفت ... الحدیث (1).

و از تفسیر عیاشی نیز قریب به این مضمون وارد شده (2). و از این حدیث معلوم شود که ملائکه هیچ يك از آسمان ها طاقت مشاهده جمال احمدی ندارند، و به رؤیت آن نور مقدس به سجده بیفتند و متفرق شوند و توهم نور حق مطلق کنند؛ و با فصول اذان و اقامه به انس رجوع کنند، و ابواب سماوات مفتوح گردد و رفع حجب شود.

پس، سالک باید به واسطه این شهادت، از احتجابات بیرون آید، و در شهادت به رسالت از احتجاب تعین خلقی به کلی خارج شود؛ چه که مقام رسالت را که برای اشرف الخلیقه ثابت نمود، مقام فنای مطلق و لا استقلالی تام

ص: 172

1- - علل الشرائع، ص 312، «باب علل الوضوء والأذان والصلاة»، حدیث 1.

2- - تفسیر العیاشی، ج 1، ص 157، حدیث 530.

است؛ زیرا که رسالت مطلقه ختمیه خلافت کبرای الهیه برزخیه است؛ و این خلافت، خلافت در ظهور و تجلی و تکوین و تشریح است؛ و خلیفه را از خود به هیچ وجه استقلالی و تعینی نباید باشد، و الا خلافت به اصالت برگردد، و این برای احدی از موجودات امکان ندارد.

پس، سالک الی الله باید مقام خلافت کبرای احمدیه را به باطن قلب و روح برساند؛ و به واسطه آن، کشف حجاب و خرق ستور نماید و از حجب تعین خلقی به کلی خارج شود؛ پس، ابواب جمیع سماوات برای او مفتوح شود و به مقصد خود بی حجاب نائل گردد.

شهادت به ولایت و امارت مؤمنین

فرع فقهی و اصل عرفانی: در بعض از روایات غیر معتبره وارد شده است که پس از شهادت به رسالت در اذان بگویند: «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ، مَرَّتَيْنِ». و در بعض از روایات است که «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا، مَرَّتَيْنِ». و در بعض دیگر است: «مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ». و شیخ صدوق (رحمه الله) این روایات را از موضوعات مفوضه قرار دادند و تکذیب آنها را کردند(1). و مشهور بین علماء - رضوان الله عليهم - عدم اعتماد به این روایات است(2). و بعض از محدثین آن را جزء مستحبی قرار دادند به واسطه تسامح در ادله سنن(3). و این قول، بعید از صواب نیست؛ گرچه به قصد قربت مطلقه گفتن اولی و احوط است؛ زیرا پس از شهادت به رسالت، مستحب است شهادت به ولایت و امارت مؤمنین. چنانچه

ص: 173

1- من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 188، ذیل روایت 897.

2- ر.ك: جواهر الكلام، ج 9، ص 86.

3- بحار الأنوار، ج 81، ص 111.

در حدیث احتجاج وارد است که قاسم بن معاویه گفت که به حضرت صادق عرض کردم که اهل سنت حدیثی در معراج نقل کنند که چون رسول خدا را به معراج بردند، دید بر عرش لا إله إلا الله، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ.

فرمود: «سبحان الله، تغییر دادند هر چیز را حتی این را؟!». گفتم: آری. فرمود: «خدای عزّ وجلّ چون خلق فرمود عرش را، نوشت بر او "لا إله إلا الله، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ". پس ذکر فرمود کتابت این کلمات را بر آب و کرسی

و لوح و جبهه اسرافیل و دو جناح جبرائیل و اکتاف آسمان ها و زمین ها و سر کوه ها و بر شمس و قمر». پس فرمود: «وقتی یکی از شما گفت: "لا إله إلا الله، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ"، بگوید: "عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ"»⁽¹⁾.

بالجمله، این ذکر شریف مطلقاً پس از شهادت به رسالت، مستحب است؛ و در فصول اذان، بالخصوص، بعید نیست که مستحب باشد، گرچه به واسطه تکذیب علماء اعلام این روایات را، احتیاط اقتضاء کند که به قصد قربت مطلقه گویند نه خصوصیت در اذان.

و اما نکته عرفانیه برای نوشتن این کلمات بر جمیع موجودات از عرش اعلا تا منتهای ارضین، آن است که حقیقت خلافت و ولایت، ظهور الوهیت است؛ و آن، اصل وجود و کمال آن است. و هر موجودی که حظّی از وجود دارد، از حقیقت الوهیت و ظهور آن، که حقیقت خلافت و ولایت است حظّی دارد؛ و لطیفه الهیه در سرتاسر کائنات از عوالم غیب تا منتهای عالم شهادت بر ناصیه همه ثبت است. و آن لطیفه الهیه حقیقت «وجود منبسط» و «نفس الرحمان» و «حَقِّ مَخْلُوقٍ بِهِ» است که بعینه باطن خلافت ختمیه و ولایت

ص: 174

مطلقه علویّه است. و از این جهت است که شیخ عارف شاه آبادی - دام ظلّه - می فرمود که شهادت به ولایت در شهادت به رسالت منطوی است؛ زیرا که ولایت، باطن رسالت است. و نویسنده گوید که در شهادت به الوهیت، شهادتین منطوی است جمعاً، و در شهادت به رسالت، آن دو شهادت نیز منطوی است؛ چنانچه در شهادت به ولایت، آن دو شهادت دیگر منطوی است.

والحمد لله أولاً و آخراً.

ص: 175

اشاره

و چون سالک الی الله، با تکبیرات، اعلان عظمت حق تعالی را از توصیف نمود و با شهادت به الوهیت، قصر توصیف و تحمید بلکه هر تأثیر را در حق نمود و خود را از لیاقت قیام به امر انداخت و با شهادت به رسالت و ولایت، اختیار رفیق و مصاحب کرد و تمسک به مقام قدس خلافت و ولایت پیدا نمود - کما قیل: الرفیقُ ثُمَّ الطَّرِيقُ (1) - پس از آن، باید به صراحت لهجه قوای ملکیه و ملکوتیه را مهیا نماید برای نماز و اعلان حضور را به آنها بدهد بقوله: «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ». و تکرار آن، برای تنبیه کامل و ایقاظ تام است؛ یا یکی به قوای مملکت داخل است، و دیگر به قوای مملکت خارج است؛ چه که آنها نیز در این سفر با انسان سالکند، چنانچه اشاره به آن گردید و بیاید.

و در این مقام، ادب سالک آن است که قلب و قوای خود را تفهیم کند و به باطن قلب بفهماند قرب حضور را تا خود را مهیا کند برای آن، و آداب صوریه و معنویه را کاملاً مراقبت نماید. پس از آن، سرّ صلاة و نتیجه آن را اجمالاً اعلان کند بقوله: «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ» و «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» تا فطرت را بیدار نماید؛ زیرا که فلاح و رستگاری، سعادت مطلقه است، و فطرت همه بشر عاشق سعادت مطلقه است؛ زیرا که فطرت، کمال طلب و راحت طلب است و حقیقت سعادت، کمال مطلق و راحت مطلق است. و آن در نماز که خیرالاعمال است قلباً و قالباً و

ص: 176

1- - المحاسن: 357، حدیث 61؛ وسائل الشیعة، ج 11، ص 408، «کتاب الحج»، «ابواب آداب السفر»، باب 30، حدیث 2.

ظهوراً و بطوناً حاصل آید؛ زیرا که صلوات به حسب صورت و ظاهر، ذکر کبیر و جامع است و ثنای به اسم اعظم است که مستجمع جمیع شؤون الهیه است، و از این جهت، اذان و اقامه مفتوح است به «الله» و مختتم است به آن؛ و «الله اکبر» در جمیع حالات و انتقالات نماز تکرار شود و توحیدات ثلاثه، که قُرَّة العین اولیاء است، در نماز حاصل شود؛ و صورت فناء مطلق و رجوع تام در آن آمیخته است. و به حسب باطن و حقیقت، معراج قرب حق است و حقیقت وصول به جمال جمیل مطلق است و فنای در آن ذات مقدس است، که فطرت بر آن عاشق است؛ و طمأنینه تامه و راحت مطلقه و سعادت عقلیه تامه به آن حاصل آید، (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) (1).

پس، کمال مطلق، که وصول به فناء الله و اتصال به بحر غیر متناهی و جوی است و شهود جمال ازل و استغراق در دریای نور مطلق است، در نماز حاصل شود؛ و راحتی مطلق و استراحت تام و طمأنینه کامله نیز در آن پیدا شود؛ و دورکن سعادت حاصل آید. پس، نماز، فلاح مطلق است، و آن، خیرالاعمال است، و سالک باید این لطیفه الهیه را با تکرار و تذکر تام به قلب بفهماند و فطرت را بیدار کند؛ و پس از ورود به قلب، فطرت از جهت کمال و سعادت طلبی به آن اهمیت دهد و از آن محافظت و مراقبت نماید. و در تکرار آنها نیز همان نکته است که گفته شد.

و چون سالک بدین مقام رسید، اعلان حضور دهد؛ ف- «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ». پس، باید خود را در حضور مالک الملوك عوالم وجود و سلطان السلاطين و عظیم مطلق ببیند؛ و به قلب خود خطرهای حضور را که همه اش به قصور و تقصیر

ص: 177

امکانی رجوع کند، بفهماند، و با کمال شرمندگی و خجلت از عدم قیام به امر، و قدم خوف و رجا وارد شود؛ و وفود به کریم کند و خود را دارای زاد و راحله نبیند و قلب خود را از سلامت تهی بیند و عمل خویش را از حسنات نداند و به پیشیزی نشمرد. و اگر این حال در قلبش مستحکم شد، امید است که مورد عنایت گردد: (أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاً وَيَكْشِفُ السُّوءَ) (1).

وصل و تمهیم: در ذکر حدیثی راجع به اذان و اقامه

محمد بن یعقوب، باسناده عن أبي عبدالله (عليه السلام)، قال: «إِذَا أذُنْتَ وَأَقَمْتَ، صَدَلِي خَلْفَكَ صَدَمَانٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ؛ وَإِذَا أَقَمْتَ، صَدَلِي خَلْفَكَ صَفٌّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ» (2). و احادیث به این مضمون زیاد است (3). و در بعض اخبار است که حد صف، بین مشرق و مغرب است (4).

و در ثواب الاعمال است که حضرت صادق فرمود: «کسی که نماز کند با اذان

و اقامه، دو صف از ملائکه پشت سرش نماز کند؛ و کسی که نماز کند با اقامه بدون اذان، پشت سرش يك صف از ملائکه نماز کند». و راوی سؤال می کند که مقدار هر صنفی چقدر است. فرمود: «اقلش مابین مشرق و مغرب است، و

ص: 178

-
- 1- «یا آن کس که در مانده وقتی او را بخواند جواب دهد و رفع گرفتاری او نماید؟». (النمل (27): 62)
 - 2- «هرگاه اذان و اقامه گفتی، دو صف از ملائکه پشت سرت نماز می گزارند؛ و چون (فقط) اقامه بگویی، يك صف از ملائکه پشت سرت نماز می گزارند». (الكافي، ج 3، ص 303، «كتاب الصلاة»، «باب بدء الأذان والإقامة وفضلهما وثوابهما»، حدیث 8)
 - 3- ر.ك: وسائل الشیعة، ج 5، ص 381، «كتاب الصلاة»، «أبواب الأذان والإقامة»، باب 4.
 - 4- من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 186، حدیث 887.

اکثرش مابین آسمان و زمین است»(1). و در بعضی روایات است که اگر اقامه به غیر اذان گفت، از طرف راست او يك ملك و از طرف چپش يك ملك بایستد(2)... الی غیر ذلك من الاخبار. و اختلاف اخبار شاید به واسطه اختلاف معارف و خلوص نمازگزاران باشد؛ چنانچه از بعضی روایات باب استفاده شود؛ مثل روایتی که وارد شده راجع به نماز با اذان و اقامه در بیابان یا ارض فقراء(3).

بالجمله، چون سالک خود را پیشوای ملائکه الله دید و قلب خود را پیشوای قوای ملکیه و ملکوتیه دید و به اذان و اقامه مجتمع کرد قوای ملکیه و ملکوتیه خود را و بر او اجتماع نمودند ملائکه الله، قلب را که افضل قوای ظاهر و باطن است و شفیع قوای دیگر است امام باید قرار دهد. و چون قلب، ضامن قرائت مأمومین است و وزر دیگران به عهده او است، باید محافظه تامه و مراقبه جمیله از آن کند که حفظ حضرت و حضور نماید و به ادب مقام مقدس قیام کند، و این اجتماع مقدس را غنیمت شمارد، و توجه ملائکه الله و تأیید آنها را بزرگ داند و از نعم ولی نعمت حقیقی شناسد و عجز و قصور خود را از شکر این نعم بزرگ، تقدیم مقام مقدس نماید. إِنَّهُ وَلِيُّ النَّعَمِ.

ص: 179

-
- 1- - ثواب الأعمال، ص 54، حدیث 2.
 - 2- - من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 186، حدیث 888.
 - 3- - الأمالی، طوسی، مجلس 19، ص 534 - 535؛ وسائل الشیعة، ج 5، ص 383، «کتاب الصلاة»، «أبواب الأذان والإقامة»، باب 4، حدیث 9.

و در آن دو فصل است:

فصل اول: در سرّ جملی قیام است

بدان که اهل معرفت قیام را اشاره به توحید افعال دانند؛ چنانچه رکوع را به توحید صفات، و سجود را به توحید ذات اشاره دانند. و بیان این دو در محل خود بیاید. و اما بیان آن که قیام اشاره به توحید فعلی است آن است که در خود قیام وضعاً، و قرائت لفظاً، اشارت به آن مقام است:

اما این که قیام وضعاً اشارت به آن است، این است که در آن اشارت به قیام عبد به حق و مقام قیومیت حق است که آن، تجلی به فیض مقدس و تجلی فعلی است؛ و در این تجلی، مقام فاعلیت حق ظاهر شود و همه موجودات، مستهلک در تجلی فعلی و مضمحل در تحت کبریای ظهوری شود. و ادب عرفانی سالک در این مقام آن است که این لطیفه الهیه را به یاد قلب آورد و ترك تعینات نفسیه را هرچه بتواند بکند و حقیقت فیض مقدس را به قلب تذکر دهد و نسبت قیومیت

حق و تقوّم خلق به حق را به باطن قلب برساند. و چون این حقیقت در قلب سالک متمکّن شد، قرائت او به لسان حق واقع شود و ذاکر و مذکور، خود حق گردد، و بعضی از اسرار قدر بر قلب عارف کشف گردد و «أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ... وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ» (1) به بعض مراتب برای او مکشوف شود و بعضی از اسرار صلات را قلب عارف دریابد؛ چنانچه در نظر نمودن به محل سجود، که تراب است و نشئه اصلیه است، و در خاضع نمودن رقبه و سر به زیر انداختن که لازمه آن است، اشاره به ذلّ و فقر امکانی و فنای تحت عزّ و سلطان کبریا است؛ (یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) (2).

و اما آن که در قرائت، لفظاً اشارت به مقام توحید فعلی است، در تفسیر سوره مبارکه حمد تفصیل آن بیاید ان شاء الله (3).

فصل دوم در آداب قیام است

اشاره

و آن، چنان است که سالک خود را حاضر در محضر حق ببیند و عالم را محضر ربوبیت بداند و خود را از حضار مجلس و مقیم بین یدی الله محسوب

ص: 182

1- «تو همچنان هستی که خود را ستوده ای... و از توبه تو پناه می برم». (از دعای رسول الله صلی الله علیه و آله در سجده. الکافی، ج 3، ص 324، «کتاب الصلاة»، «باب السجود والتسبیح والدعاء فيه»، حدیث 12) لازم به ذکر است که در کافی چنین آمده است: «وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ... أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ».

2- «ای مردم! شما باید نیازمندان به خدا و خداست بی نیاز ستوده». (فاطر (35): 15)

3- ر.ک: صفحه 363.

کند، و عظمت حاضر و محضر را به قلب برساند و اهمّیت مناجات با حق تعالی و خطر آن را به قلب بفهماند؛ و با تفکّر و تدبّر، قبل از ورود در صلوات، قلب را حاضر کند و به او بزرگی مطلب را بفهماند و آن را ملتزم کند به خضوع و خشوع و طمأنینه و خشیت و خوف و رجا و ذلّ و مسکنت تا آخر نماز. و با قلب مشارطه کند که از این امور مراقبت و محافظت کند، و تفکّر و تدبّر در احوال بزرگان دین و هادیان سبیل کند که برای آنها چه حالاتی دست می داده و آنها چه معامله ای با مالک الملوک می کردند؛ و از احوال ائمّه هدی سرمشق اتخاذ کند و تأسی به آن بزرگواران کند و از تاریخ بزرگان دین و ائمّه معصومین اکتفا به سال و روز وفات و تولّد و مقدار عمر شریف و امثال این امور، که چندان فائده بزرگی ندارد، نکند؛ بلکه عمده سیر او در سیر و سلوک ایمانی و عرفانی آنها باشد، که معاملات آنها در عبودیت چه بوده و در سیر الی الله چه مشیی داشتند و مقامات عرفانی آنها، که از کلمات معجز آیات آنها به دست می آید، چه اندازه بوده.

افسوس که ما اهل غفلت و سکر طبیعت و مغروران بی مایه در تمام امور دست نشانده شیطان پلید هستیم و هیچ گاه از خواب گران و نسیان بی پایان بیرون نمی آیم؛ و استفادت ما از مقامات و معارف ائمّه هدی (علیهم السلام) به قدری کم و ناچیز است که به حساب درست نیاید؛ و از تاریخ حیات آنها به قشر و صورت اکتفا کردیم و از آنچه غایت بعثت انبیاء (علیهم السلام) است به کلی صرف نظر کرده و در حقیقت مشمول مثل معروف *اُسْتَسَمَنَ ذَا وَرَمٍ* (1) هستیم. و ما اکنون در این مقام

ص: 183

1- «متورّم را فربه پنداشت». ضرب المثلی است در مورد فریب ظاهر را خوردن و امر غیر واقعی را واقعی پنداشتن. (ر.ک: تاج العروس، ج 9، ص 241، ماده «سمن»؛ فرائد الأدب، ضمن المنجد، ص 992)

بعضی از روایاتی که در این باب وارد است ذکر می کنیم شاید بعضی از اخوان مؤمنین را تذکری حاصل آید. والحمد لله وله الشکر.

عن محمد بن يعقوب بإسناده عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليهما السلام) إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ، تَغَيَّرَ لَوْنُهُ، فَإِذَا سَجَدَ لَمْ يَرْفَعْ رَأْسَهُ حَتَّى يَرْفُضَ (1) عَرَقًا» (2).

و بإسناده عنه (عليه السلام)، قال: «كَانَ أَبِي يَقُولُ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ، كَأَنَّهُ سَاقُ شَجَرٍ لَا يَتَحَرَّكُ مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا حَرَّكَتِ الرِّيحُ مِنْهُ» (3).

وعن محمد بن علي بن الحسين في العلل بإسناده عن أبان بن تغلب قال: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): إِنِّي رَأَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ، غَشِيَ لَوْنُهُ لَوْنٌ آخَرَ. فَقَالَ لِي: «وَاللَّهِ إِنْ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ كَانَ يَعْرِفُ الَّذِي يَقُومُ بَيْنَ يَدَيْهِ» (4).

ص: 184

1- - يرفض: أي يرفس. [منه قدس سره]

2- - امام صادق عليه السلام فرمود: «علی بن الحسین علیهما السلام وقتی به نماز می ایستاد رنگش دگرگون می شد؛ و چون به سجده می رفت سر بر نمی داشت تا آن که عرق از وی می ریخت». (الكافي، ج 3، ص 300، «كتاب الصلاة»، «باب الخشوع في الصلاة وكراهية العبث»، حديث 5؛ وسائل الشيعة، ج 5، ص 474، «كتاب الصلاة»، «أبواب أفعال الصلاة»، باب 2، حديث 2)

3- - امام صادق عليه السلام فرمود: «پدرم (امام باقر عليه السلام) می گفت: علی بن الحسین وقتی به نماز می ایستاد گویی شاخه درخت بود که جز آنچه باد از او به حرکت درآورد چیزی از او تکان نخورد». (الكافي، ج 3، ص 300، «كتاب الصلاة»، «باب الخشوع في الصلاة وكراهية العبث»، حديث 4؛ وسائل الشيعة، ج 5، ص 474، «كتاب الصلاة»، «أبواب أفعال الصلاة»، باب 2، حديث 3)

4- - «ابان بن تغلب گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: "علی بن الحسین را دیدم که هنگامی که به نماز ایستاد، چهره اش را رنگی دیگر پوشاند." امام صادق به من فرمود: "به خدا قسم علی بن الحسین کسی را که برای او نماز می کرد می شناخت."» (علل الشرائع، ص 231، حديث 7؛ وسائل الشيعة، ج 5، ص 474، «كتاب الصلاة»، «أبواب أفعال الصلاة»، باب 2، حديث 4)

وعن السيّد عليّ بن طائوس في فلاح السائل في حديث، فقال أبو عبد الله (عليه السلام): «لا تتيم الصلاة إلا لذي طهرٍ سابغٍ وتَمَامٍ بالغٍ غيرِ نازغٍ (1) ولا زائغٍ (2)، عَرَفَ فَوَقَّفَ، وَأُخْبِتَ فَنَبَّتْ؛ فَهُوَ وَاقِفٌ بَيْنَ الْيَأْسِ وَالطَّمَعِ وَالصَّبْرِ وَالْجَزَعِ كَأَنَّ الْوَعْدَ لَهُ صَدَنٌ وَالْوَعِيدَ بِهِ وَقَعٌ؛ يَدْبُلُ عَرَضُهُ وَيُمَثِّلُ غَرَضُهُ؛ وَبَدَّلَ فِي اللَّهِ الْمُهْجَةَ، وَتَنَكَّبَ إِلَيْهِ الْمَحَجَّةَ غَيْرَ مُرْتَعِمٍ بَارْتِغَامٍ؛ يَقْطَعُ عِلَاقَ الْأَهْتِمَامِ بِعَيْنٍ مَنْ لَهُ قَصْدٌ، وَإِلَيْهِ وَقَدَ وَمِنْهُ اسْتَرْفَدَ. فَإِذَا أَتَى بِذَلِكَ، كَانَتْ هِيَ الصَّلَاةَ الَّتِي بِهَا أُمِرَ وَعَنْهَا أُخْبِرَ. وَإِنَّهَا هِيَ الصَّلَاةُ الَّتِي تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...» (3) الحديث.

ص: 185

1- - نازغ: نزع الشيطان؛ أي ازعاجه بالإغواء أو إفساده أو أدنى وسوسته. [منه قدس سره]

2- - زائغ: الزيع الميل، أزاغه عن الطريق أي أماله. [منه قدس سره]

3- - «نماز به کمال نرسد مگر برای کسی که طهارتی همه جانبه و تمامی رسا داشته باشد و حق آن را کامل ادا کند، و از وسوسه و انحراف به دور باشد؛ خدای را بشناسد و برای او خشوع نماید و ثبات ورزد در حالی که میان نومیدی و امید و شکیبایی و بیتابی ایستاده باشد، گویی وعده ها برای او عملی شده و وعده عذاب بر او واقع گشته است؛ دارایی خود بذل کرده و مقصود خویش برابر نظر آورده و جان در راه خدا نهاده و طریق او را برگزیده است. در بینی بر خاک نهادن (در سجده) کمترین کراهتی به دل راه ندهد؛ و پیوند علایق را از هر که جز او بریده و تنها به او متوجه گردیده و به حضور او آمده و عطای او را خواسته است. پس اگر چنین نمازی به جای آورد، همان نمازی خواهد بود که به آن امر شده و از آن خبر داده شده؛ و این همان نمازی است که از فحشا و منکر باز می دارد...». (فلاح السائل، ص 63؛ مستدرک الوسائل، ج 4، ص 92، «کتاب الصلاة»، «أبواب أفعال الصلاة»، باب 2، حدیث 1)

وعن محمد بن يعقوب بإسناده إلى مولانا زَيْنِ العابدين (عليه السلام) أنه قال: «وَأَمَّا حُقُوقُ الصَّلَاةِ، فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّهَا وَفَادَةٌ إِلَى اللَّهِ، وَأَنَّكَ فِيهَا قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ. فَإِذَا عَلِمْتَ ذَلِكَ، كُنْتَ خَلِيقاً أَنْ تَقُومَ فِيهَا مَقَامَ الْعَبْدِ الذَّلِيلِ الرَّاغِبِ الرَّاهِبِ الْخَائِفِ الرَّاجِي الْمُسْكِنِ الْمُتَضَرِّعِ الْمُعْظِمِ مَقَامَ مَنْ يَقُومُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِالسُّكُونِ وَالْوَقَارِ وَخُشُوعِ الْأَطْرَافِ وَلِينِ الْجَنَاحِ وَحُسْنِ الْمُنَاجَاةِ لَهُ فِي نَفْسِهِ وَالطَّلْبِ إِلَيْهِ فِي فَكَاكِ رَقَبَتِهِ الَّتِي أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ وَاسْتَهْلَكَتْهَا ذُنُوبُهُ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» (1).

وعن النبي (صلى الله عليه وآله): «اعْبُدْ رَبَّكَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ؛ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ، فَإِنَّهُ يَرَاكَ» (2).

وعن فقيه الرضا (عليه السلام): «فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَقُومَ إِلَى الصَّلَاةِ، فَلَا تَقُمْ إِلَيْهَا مُتَكَاسِلاً وَلَا مُتَنَاعِساً وَلَا مُسْتَعْجِلاً وَلَا مُتَلَاهِياً؛ وَلَكِنْ تَأْتِيهَا عَلَى السُّكُونِ وَالْوَقَارِ وَالتَّوَدُّةِ (3). وَعَلَيْكَ

ص: 186

1- - «اما حقوق نماز (که باید رعایت شود) عبارت از این است که بدانی نماز، ورود به محضر خداست، و بدانی که در نماز در پیشگاه خدا ایستاده ای. چون این را دانستی، شایسته خواهی بود که به نماز بایستی آن چنان که به نماز می ایستد بنده ذلیل، طالب و راغب، بيمينك (از عذاب خدا)، امیدوار (به رحمت خدا)، درمانده و زاریگری که با آرامش و وقار، خشوع در اعضا و جوارح، فروتنی، و با مناجات نیکوی قلب و با طلب رهایی نفس خود که خطایایش او را فرا گرفته و گناهانش او را هلاک ساخته، مقام آن را که در پیشگاهش ایستاده بزرگ می دارد. و هیچ نیرویی جز از خدا نیست». (مستدرک الوسائل، ج 4، ص 93، «کتاب الصلاة»، «أبواب أفعال الصلاة»، باب 2، حدیث 3)

2- - «از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: "پروردگار خود را عبادت کن چنان که گویی او را می بینی؛ که اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند". (مصباح الشریعة، ص 8، الباب الثاني في حقيقة العبودية؛ شرح مصباح الشریعة، گیلانی، ص 541، الباب المائة في حقيقة العبودية)

3- - «التَّوَدُّةُ» بضم التاء «هُمَزَةٌ» من الوئيد وهي السكون والرزانة وتأتي، مجمع البحرين. [منه قدس سره]

بِالْحُشُوعِ وَالْحُضُوعِ مُتَوَاضِعٍ عَمَّا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مُتَخَاشِعًا؛ عَلَيْكَ الْحَشْيَةُ وَسِيمَاءُ الْخَوْفِ رَاجِيًا خَائِفًا بِالطَّمَأْنِينَةِ عَلَى الْوَجَلِ وَالْحَدَرِ؛ فَقَفَّ بَيْنَ يَدَيْهِ كَالْعَبْدِ الْأَبِيِّ الْمُذْنِبِ بَيْنَ يَدَيْ مَوْلَاهُ. فَصِيفَ قَدَمَيْكَ، وَأَنْصَبَ نَفْسَكَ؛ وَلَا تَلْتَفِتْ يَمِينًا وَشِمَالًا؛ وَتَحَسَّبْ كَأَنَّكَ تَرَاهُ؛ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ، فَإِنَّهُ يَرَاكَ...» (1) الحديث.

وفي عِدَّةِ الدَّاعِي: رُوِيَ «أَنَّ إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) كَانَ يُسْمَعُ تَأْوُهُهُ عَلَى حَدِّ مِيلٍ، حَتَّى مَدَحَهُ اللَّهُ بِقَوْلِهِ: (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ) وَكَانَ فِي صَلَاتِهِ يُسْمَعُ لَهُ أَزِيزٌ (2) كَأَزِيزِ الْمَرْجَلِ (3). وَكَذَلِكَ يُسْمَعُ مِنْ صَدْرِ سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَانَتْ فَاطِمَةُ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) تَنْهَجُ فِي الصَّلَاةِ مِنْ خِيفَةِ اللَّهِ...» (4) إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَخْبَارِ.

ص: 187

1- - از فقه الرضا نقل شده است: «چون خواستی به نماز بایستی، با حال کسالت، خواب آلودگی، شتاب و لهو و بازی نایست؛ بلکه با آرامش و وقار نماز را به جای آور. و بر تو باد که (در نماز) خاشع و خاضع باشی و برای خدا تواضع کنی و خشوع و خوف را بر خود هموار سازی در آن حال که بین بیم و امید ایستاده باشی و پیوسته نگران و محترز باشی. پس، بسان بنده ای گریخته و گنهکار که (بازگشته) در محضر مولایش ایستاده، در پیشگاه خدا بایست؛ پاهای خود را کنار هم بگذار و قامتت را راست نگهدار و به راست و چپ روی مگردان؛ و چنین بدان که گویی خدا را می بینی؛ که اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند...». (الفقه المنسوب للإمام الرضا علیه السلام، ص 101؛ مستدرک الوسائل، ج 4، ص 87، «کتاب الصلاة»، «أبواب أفعال الصلاة»، باب 1، حدیث 7)

2- - ازیز: صوت غلیان القدر. [منه قدس سره]

3- - المرجل: قدر من نحاس. [منه قدس سره]

4- - «روایت شده که صدای آه و زاری ابراهیم علیه السلام از فاصله یک میلی (چهار هزار ذراع) شنیده می شد تا آن حد که خداوند او را به این کلام ستود که فرمود: "همانا ابراهیم، بردبار، بسیار آه کشنده و انابه کننده به سوی خدا بود." [هود (11): 75]، در نماز صدایی مانند صدای دیگ جوشان از سینه او شنیده می شد. چنین صدایی از سینه سرور ما، رسول الله صلی الله علیه و آله، نیز شنیده می شد. و فاطمه علیها السلام در نماز از خوف خدا از حال عادی خارج می گردید و نفس وی به شماره می افتاد». (عِدَّةُ الدَّاعِي، ص 185)

و در این موضوعات، اخبار شریفه بیش از این است که در این مختصر بگنجد. و تفکر در همین چند حدیث نیز برای اهل تذکر و تفکر کفایت می کند؛ هم راجع به آداب صوریه و هم راجع به آداب قلبیه و معنویه و کیفیت قیام بین یدی الله.

قدری تفکر کن در حالات علی بن الحسین، و مناجات آن بزرگوار با حضرت حق، و دعاهاى لطیف آن سرور که کیفیت آداب عبودیت را به بندگان خدا تعلیم می کند. من نمی گویم مناجات آن بزرگواران برای تعلیم عباد است؛ زیرا که این کلام بی مغز باطلی است که صادر شده از جهل به مقام ربوبیت و معارف اهل البیت؛ خوف و خشیت آنها از همه کس بیشتر بوده و عظمت و جلال حق در قلب آنها از هر کس بیشتر تجلی نموده؛ لکن می گویم باید بندگان خدا از آنها کیفیت عبودیت و سلوک الی الله را تعلم کنند، وقتی ادعیه و مناجات های آنها را می خوانند لقلقه لسان نباشد، بلکه تفکر کنند در چگونگی معامله آنها با حق و اظهار تذلل و عجز و نیاز نمودن آنها با ذات مقدس.

و لَعَمْرُ الحیب که جناب علی بن الحسین (علیه السلام) از بزرگ ترین نعمت هایی است که ذات مقدس حق بر بندگان خود به وجودش منت گذارده و آن سرور را از عالم قرب و قدس نازل فرموده برای فهماندن طرق عبودیت به بندگان خود و (لَسُّئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) (1). و اگر از ما سؤال شود که قدر این نعمت را چرا ندانستید و استفادت از این بزرگوار چرا نکردید، جوابی نداریم جز آن که سر

ص: 188

خجالت به پیش افکنیم و به نار پشیمانی و تأسّف بسوزیم؛ و در آن وقت پشیمانی نتیجه ندارد.

در موعظه ای حسنه

ای عزیز! اکنون که فرصت است و سرمایه عمر عزیز در دست است و طریق سلوک الی الله مفتوح است و درهای رحمت حق باز است و سلا-متی و قوت اعضا و قوا برقرار است و دار الزرع عالم ملک برپا است، همتی کن و قدر این نعم الهیه را بفهم و از آنها استفاده نما و کمالات روحانیه و سعادات ازلیه ابدیه را تحصیل کن، و از این همه معارف که قرآن شریف آسمانی و اهل بیت عصمت (علیهم السلام) در بسیط ارض طبیعت مظلّمه بسط دادند و عالم را به انوار ساطعه الهیه روشن فرمودند تو نیز بهره ای بردار، و ارض طبیعت مظلّمه خود را به نور الهی روشن کن و چشم و گوش و لسان و دیگر قوای ظاهره و باطنه را به نور حق تعالی منور کن و تبدیل این ارض ظلمانی را به ارض نورانی بلکه آسمان عقلانی کن: (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ (1) وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا (2)). در آن روز اگر ارض تو غیر ارض نشده باشد و به نور رب نورانی نگردیده باشد، ظلمت ها و سختی ها و وحشت ها و فشارها و ذلت ها و عذاب ها داری.

اکنون قوای ظاهره و باطنه ما مظلّمه به ظلمت های شیطانی است؛ و از آن ترسم که اگر با این حال باقی بمانیم، کم کم ارض هیولانی دارای نور فطرت، متبدّل شود به ارض سجّینی مظلّمه خالی از نور فطرت و محجوب از همه احکام فطرت الهی. و این شقاوتی است که سعادت در دنبالش نیست و ظلمتی

ص: 189

1- «روزی که زمین به زمینی دیگر تبدیل شود». (ابراهیم (14): 48)

2- «و زمین به نور پروردگارش روشن شود». (الزمر (39): 69)

است که نورانیت در عقب ندارد و وحشتی است که روی اطمینان نبیند و عذابی است که راحت در پی آن نیاید. ف- (مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ) (1). پناه می برم به خدای تعالی از غرورهای شیطانی و نفس اماره بالسوء.

عمده مقصد و مقصود انبیاء عظام و تشریح شرایع و تأسیس احکام و نزول کتاب های آسمانی، خصوصاً قرآن شریف جامع که صاحب و مکاشف آن نورِ مطهر، رسول ختمی (صلی الله علیه و آله) است، نشر توحید و معارف الهیه و قطع ریشه کفر و شرک و دویینی و دوپرستی بوده، و سرّ توحید و تجرید در جمیع عبادات قلبیه و قالبیه ساری و جاری است. بلکه شیخ عارف کامل، شاه آبادی - روحی فدا - می فرمودند: عبادات اجراء توحید است در ملک بدن از باطن قلب.

بالجمله، نتیجه مطلوبه از عبادات، تحصیل معارف و تمکین توحید و دیگر معارف است در قلب. و این مقصد، حاصل نشود مگر آن که حظوظ قلبیه عبادات را سالک، استیفاء کند، و از صورت و قالب به حقیقت و لبّ عبور نماید، و واقف نشود در دنیا و قشر که وقوف در این امور، خار راه سلوک انسانیت است.

و کسانی که دعوت به صورت محض می کنند و مردم را از آداب باطنیه باز می دارند و گویند شریعت را جز این صورت و قشر، معنا و حقیقتی نیست، شیاطین طریق الی الله و خارهای راه انسانیتند، و از شرّ آنها باید به خدای تعالی پناه برد که نور فطره الله را که نور معرفت و توحید و ولایت و دیگر معارف است در انسان منطفی می کنند، و حجاب های تقلید و جهالت و عادت و اوهام را به روی آن می کشند، و بندگان خدای تعالی را از عکوف به درگاه او و وصول به

ص: 190

جمال جمیل او باز می دارند و سدّ طریق معارف می نمایند و قلوب صافی بی آرایش بندگان خدا را که حق تعالی با دست جمال و جلال خود تخم معرفت در خمیره آنها پنهان فرموده و انبیاء عظام و کتب آسمانی را فرستاده برای تربیت و تنمیه آن، به دنیا و زخارف آن و جهات مادی و جسمانی و عوارض آن متوجه می کنند و از روحانیت و سعادات عقلیه منصرف می کنند، و حصر عوالم غیب و جتّ های موعوده را می نمایند به همان ماکولات حیوانیه و مشروبات و منکوحات و دیگر از مشتیهات حیوانی.

اینها گمان کنند که حق تعالی این همه بسط بساط رحمت فرموده و با این همه تشریفات کتاب ها نازل فرموده و ملائکه الله معظم فرو فرستاده و انبیاء عظام مأمور فرموده برای اداره کردن بطن و فرج، غایت معارفشان این است که بطن و فرج را در دنیا حفظ کن تا به شهوات آن در آخرت برسی. آن قدری که اهمیت به جماع پانصد ساله می دهند به توحید و نبوّات نمی دهند؛ و تمام معارف را مقدمه تعمیر بطن و فرج می دانند. و اگر حکیمی الهی یا عارفی ربّانی به روی بندگان خدا بخواهد دری از رحمت باز کند و ورقی از حکمت الهی بخواند، از هیچ نسبت و بدگویی و فحش و تکفیری به او خودداری نمی کنند. اینها به طوری منغمر در دنیا شدند و به شهوات بطن و فرج اهمیت می دهند - من حیث لا یَشْعُرُونَ - که میل ندارند سعادت دیگری در دار تحقّق موجود باشد جز شهوات حیوانی، با آن که اگر سعادت عقلیه هم در عالم باشد به بطن و فرج آنها ضرری نمی رساند.

امثال ماهاکه از حدّ حیوانیت تجاوز نکردیم، جز بهشت جسمانی و اداره بطن و فرج چیز دیگر نداریم، و به آن هم با تفضل خدای تعالی امید است برسیم؛ لکن گمان نکنیم که سعادت منحصر به آن است و بهشت حق تعالی

محصور به همین بهشت حیوانی است؛ بلکه برای حق تعالی عوالمی است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و خطور در قلب هیچ کس نکرده. و اهل محبت الهیه و معرفه الله را اعتنایی به هیچ يك از بهشت ها نیست و توجهی به عالم غیب و شهادت نمی باشد، و برای آنها جنت لقاء است.

و اگر آیات قرآنی و احادیث وارده از اهل بیت عصمت را بخوایم در این باب ذکر کنم، مخالف با وضع این اوراق است؛ و این مقدار نیز از طغیان قلم ذکر شد. و مقصود عمده ما توجه دادن قلوب بندگان خدا است به آنچه برای آن خلق شدند که آن معرفه الله است که از همه سعادات بالاتر است و هیچ چیز جز مقدمه آن نیست. و مقصود ما از کسانی که خار راه سلوکند علماء بزرگ اسلام و فقهاء کرام مذهب جعفری - علیهم رضوان الله - نیست، بلکه بعضی از اهل جهل و منتحلین به علم از راه قصور و جهل، نه تقصیر و عناد، راهزن بندگان خدا شدند. و به خدای تعالی پناه می برم از شر طغیان قلم و تیت فاسده و مقصود باطل، والحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.

ص: 192

اشاره

و در آن پنج فصل است:

فصل اول: در حقیقت نیت است در عبادات

اشاره

بدان که نیت عبارت است از تصمیم عزم به اتیان شیء و اجماع نفس بر آوردن آن پس از تصور آن و تصدیق به فائده آن و حکم به لزوم اتیان آن. و آن حالتی است نفسانی وجدانی که پس از این امور پیدا شود، که از آن تعبیر به همت و تصمیم عزم و اراده و قصد می کنیم. و این در جمیع افعال اختیاری موجود است و هیچ فعل اختیاری، ممکن التخلّف از آن نیست. و این امر در تمام عمل حقیقتاً موجود است بدون شائبه مجاز. و لازم نیست در اثنای آن یا در اوّل آن تفصیلاً در ذهن حاصل باشد یا این قصد و تصمیم را تفصیلاً تصور نماید فاعل؛ بلکه گاه شود که انسان به همان تصمیم عزم، اتیان می کند عمل را در صورتی که از صورت تفصیلیه عمل و تصمیم به کلی ذاهل و غافل است، ولی آن حقیقت موجود است و عمل به تحریک آن در خارج موجود شود؛ چنانچه در افعال اختیاریه وجداناً این امر واضح است.

ص: 193

بالجمله، این تصمیم عزم، که عبارت از نیت است در لسان فقهاء - رضوان الله عليهم - در هر عملی موجود است بدون تخلف، که اگر کسی بخواهد عمل اختیاری را بدون آن ایجاد کند امکان ندارد. با این وصف وسوسه شیطان پلید و دعابه واهمه، عقل را محکوم خود می کند و امر ضروری را بر انسان بیچاره تعمیم می کند؛ و به جای آن که انسان عمر گران بهای خود را صرف در تجوید و تخلیص عمل کند و آن را از مفاسد باطنیه تخلیص کند و به جای آن که آن را صرف در معارف و توحید و حق شناسی و حق طلبی کند، ابلیس پلید او را وسوسه کند و نصف عمر را صرف در امری ضروری و شیئی واجب الحصول کند.

شیطان را دام ها و مکاید بسیار است: یکی را به ترك اصل عمل وادار کند؛ و دیگری را که مأیوس شود از آن که ترك عمل کند، به ریا و عجب و دیگر مفسدات وادار کند؛ و اگر به این امر موفق نشد، عملش را از راه مقدس مآبی باطل کند - عبادات همه مردم را در نظر انسان خوار کند و مردم را نسبت به عدم مبالغت دهد؛ آن وقت وادار کند که در نیت مثلاً، که امری است ملازم با عمل، یا تکبیر یا قرائت، که از اموری است عادی و بی مایه، جمیع عمر را صرف کند. و بالأخره راضی نشود از انسان مگر آن که عملش را به یکی از این طرق باطل کند.

وسواس را شؤون بسیار و طرق بی شمار است که اکنون نتوان در جمیع آن بحث کرد و تمام شؤون آن را استقصا نمود؛ ولی در بین همه، وسوسه در نیت شاید از همه مضحک تر و عجیب تر باشد؛ زیرا که اگر کسی بخواهد با تمام قوا قیام کند در همه عمر به اتیان يك امر اختیاری بدون نیت، ممکن نیست از عهده برآید؛ مع ذلك، يك نفر بی چاره مریض النفس ضعیف العقل را می بینی که در

هر نماز مدت های مدید خود را معطل می کند که نمازش با تبت و عزم موجود شود. و این شخص به آن ماند که مدت ها تفکر کند که برای بازار رفتن یا نهار خوردن تبت و عزم تهیه کند. بیچاره ای که باید نماز، معراج قرب و مفتاح سعادت او باشد و با تأدب به آداب قلبیه و اطلاع بر اسرار این لطیفه الهیه تکمیل ذات و تأمین نشئه حیات خود کند، از همه این امور غفلت کرده، بلکه این امور را لازم نداند سهل است، همه را باطل شمارد و سرمایه عزیز خود را صرف در خدمت شیطان و اطاعت و سواس ختاس کند و عقل خداداد را که نور هدایت است محکوم حکم ابلیس کند.

عبدالله بن سنان گفت: «ذکر کردم پیش حضرت صادق مردی را که مبتلا بود به وضو و نماز (یعنی وسواسی بود) و گفتم: "او مرد عاقلی است." فرمود: "چه عقلی دارد، با آن که اطاعت شیطان می کند." گفتم: "چگونه اطاعت شیطان می کند؟" فرمود: "سؤال کن از او این که می آید او را از چه چیز است؟ می گوید از عمل شیطان است" (1).

بالجمله، قطع این ریشه را انسان باید با هر ریاضت و زحمتی است بکند، که از همه سعادات و خیرات انسان را باز می دارد. ممکن است چهل سال انسان جمیع عباداتش حتی به حسب صورت نیز صحیح بجا نیاید و اجزای صوری فقهی هم نداشته باشد، فضلاً از آداب باطنیه و شرعیه.

مضحک تر آن که بعضی از این اشخاص وسواسی عمل جمیع مردم را باطل می دانند و تمام مردم را بی مبالات به دین محسوب می کنند. با آن که خود اگر مقلد است، مرجع تقلیدش نیز چون متعارف مردم می باشد؛ و اگر اهل فضل

ص: 195

است، به اخبار رجوع کند ببیند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه هدی (علیهم السلام) نیز در این امور متعارف بودند. فقط در تمام مردم این طایفه و سواسیه هستند که به خلاف رسول خدا و ائمه معصومین (علیهم السلام) و فقهاء مذهب و علماء ملت عمل می کنند و اعمال همه را ناچیز می شمارند و عمل خود را موافق با احتیاط و خود را مبالی به دین می دانند. مثلاً، در باب وضو اخباری که وضوی رسول خدا را بیان کرده اند متواتر است. علی الظاهر، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) يك مشت [آب] به صورت می زدند و يك مشت به دست راست و يك مشت به دست چپ (1). و اجماع فقهاء امامیه قائم است علی التحقیق که این وضو صحیح است. و ظاهر کتاب خدا نیز همین است. در شستن دوم، بلکه غرفه دوم، بعضی اشکال کردند؛ ولی غرفه دوم، بلکه شستن دوم نیز، ضرر ندارد، گرچه در استحبابش کلامی است. و لیکن شستن سوم بدعت و مبطل وضو است بلا اشکال روایتاً و فتوی. اکنون عمل و سواسی بیچاره را بین که به بیست غرفه که هر يك از آن غرفه ها فرا می گیرد تمام دست را و غَسَلَهُ تامه محسوب می شود اکتفا نمی کند؛ در این صورت وضویش بی اشکال باطل است. این بدیخت ضعیف العقل این عمل را که از اطاعت شیطان و وسوسه او بجا آورده صحیح می داند و موافق احتیاط، آن وقت عمل سایرین را باطل می شمارد. اکنون وجه صدق حدیث شریف که او را بی عقل شمرده است معلوم می شود. کسی که عمل مخالف با عمل رسول خدا را صحیح بداند و عمل موافق با آن حضرت را باطل بداند، یا از دین خدا خارج است یا بی عقل. و چون این بیچاره از دین خارج نیست، پس بی عقل است و مطیع شیطان و مخالف رحمان.

ص: 196

1- - ر.ك: وسائل الشیعة، ج 1، ص 387، «کتاب الطهارة»، «أبواب الوضوء»، باب 15.

و برای علاج این مصیبت و داء عضال چاره ای نیست جز آن که قدری تفکر کند در این امور که ذکر شد و مقایسه کند عمل خود را با عمل نوع متدینین و علماء و فقهاء - رضوان الله علیهم - ؛ و اگر خود را مخالف با آنها دید اِِرْغَامِ انْفِ شَیْطَانِ کند و بی اعتنایی به آن پلید نماید. و چند مرتبه که شیطان وسوسه کرد که عملت باطل است، جواب دهد که اگر عمل همه فقهای ائمت باطل شد، عمل من نیز باطل باشد، امید است چندی که مخالفت شیطان نمود و در ضمن به حق تعالی با عجز و نیاز از شر او پناه برد، این مرض رفع شود و شیطان، چشم طمعش از او بریده گردد؛ چنانچه برای دفع کثرت شك، که آن نیز از القائنات شیطان است، در روایات شریفه همین دستور را دادند:

در کافی شریف سند به حضرت باقر العلوم (علیه السلام) رساند که گفت: «وقتی که زیاد شد شکت در نماز، ممضی دار نماز را؛ یعنی اعتنا به آن مکن، امید است که رها کند تو را؛ همانا این نیست مگر از شیطان» (1).

و در روایت دیگر است که حضرت باقر یا حضرت صادق (علیهما السلام) می فرمایند: «عادت ندهید شیطان را به خودتان به شکستن نماز، پس به طمع بیندازید او را؛ زیرا که شیطان پلید است، معتاد است به آنچه عادت داده شد». زراره گوید که فرمود: «همانا می خواهد آن خبیث که اطاعت شود، پس وقتی که عصیان شد، عود نمی کند به کسی از شماها» (2).

ص: 197

1- - الکافی، ج 3، ص 359، «کتاب الصلاة»، «باب من شك في صلاته کلها ولم یدر زاد أو نقص...»، حدیث 8.

2- - همان، حدیث 2.

و این از معالجات مهمه است در جمیع اموری که از القائنات شیطان است و از دعابه های واهمه شیطانیه است. و در احادیث شریفه ادعیه نیز دستور داده اند، هر کس خواهد به وسائل(1) و مستدرک(2) آن در اواخر کتاب خلل رجوع کند.

فصل دوم: در اخلاص است

یکی از مهمات آداب نیت، که از مهمات جمیع عبادات است و از دستورات کلیه شامله است، «اخلاص» است. و حقیقت آن، تصفیه نمودن عمل است از شائبه غیر خدا، و صافی نمودن سر است از رؤیت غیر حق تعالی در جمیع اعمال صوریه و لُبّیه و ظاهریه و باطنیه. و کمال آن، ترک غیر است مطلقاً و پانهادن بر ائیت و انائیت و غیر و غیریت است یکسره.

قال تعالی: (أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ (3))؛ «خدای تعالی اختیار فرموده برای خویش دین خالص را». و اگر یکی از حظوظ نفسانیه و شیطانیه در دین باشد، خالص نخواهد بود؛ و آنچه خالص نیست، حق تعالی اختیار فرموده؛ و آنچه شائبه غیریت و نفسانیت دارد، از حدود دین حق خارج است.

ص: 198

-
- 1- - ر.ك: وسائل الشیعة، ج 8، ص 249، «كتاب الصلاة»، «أبواب الخلل الواقع في الصلاة»، باب 31.
 - 2- - ر.ك: مستدرک الوسائل، ج 6، ص 424، «كتاب الصلاة»، «أبواب الخلل الواقع في الصلاة»، باب 27.
 - 3- - الزمر (39): 3.

وقال تعالى: (وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) (1).

وقال تعالى: (مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ) (2).

وقال رسول الله (صلى الله عليه وآله) - على ما نقل: - «إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى: فَمَنْ كَانَ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ؛ وَمَنْ كَانَ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا، فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ» (3).

وقال تعالى: (وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ) (4).

و این آیه شریفه ممکن است متکفل جمیع مراتب اخلاص باشد:

یکی هجرت صوری که به بدن واقع شود. و این هجرت اگر خالص برای خدا و رسول نباشد، بلکه برای حظوظ نفسانی باشد، هجرت الی الله و رسوله نیست. و این مرتبه اخلاص صوری فقهی است.

و دیگر، هجرت معنوی و مسافرت باطنی است که مبدأ آن، بیت مظلمه

ص: 199

1- «آنان مأمور نشده اند جز برای آن که خدا را عبادت کنند در حالی که دین را برای او خالص کرده باشند». (البیّنة (98): 5)

2- «کسی که کشتزار دنیا را طلبد، از دنیا به او می دهیم و او را در آخرت بهره ای نخواهد بود». (الشوری (42): 20)

3- «بنابر آنچه نقل شده رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: "برای هر کس همان چیزی است که نیت کرده است؛ پس هر کس مقصدش خدا و رسول او باشد، هجرتش به سوی خدا و رسول اوست؛ و کسی که هجرت او برای رسیدن به دنیا یا ازدواج با زنی باشد، هجرتش به سوی همان چیز است"». (منیة المرید، ص 133؛ بحار الأنوار، ج 67، ص 249، حدیث 24)

4- «کسی که از خانه اش بیرون شود در حالی که هجرت کننده به سوی خدا و رسول اوست، آن گاه مرگ او را دریابد، پاداش او بر خدا واقع (و لازم) شده». (النساء (4): 100)

نفس است؛ و غایت آن، خدای تعالی و رسول او است که آن هم به حق برگردد؛ زیرا که رسول بما هو رسول استقلال ندارد، بلکه آیت و مرآت و نماینده است؛ پس هجرت به او هجرت به حق است، حبّ خاصان خدا حبّ خدا است (1).

پس، محصّل معنای آیه شریفه، به حسب این احتمال، آن است که کسی که به مهاجرت معنوی و سفر قلبی عرفانی از بیت نفس و منزل انانیّت خارج شد و مهاجرت الی الله کرد بدون دیدن خود و نفسانیت و حیثیت خود، جزای او با حق تعالی است. و اگر سالک در سلوک الی الله یکی از حظوظ نفسانیه را طالب باشد، ولو وصول به مقامات بلکه گرچه وصول به قرب حق که برای رسیدن خود به قرب حق باشد، این سلوک الی الله نیست؛ بلکه سالک خارج از بیت نشده، بلکه مسافر در جوف بیت است از گوشه ای به گوشه ای و از زاویه ای به زاویه ای.

پس، سفر اگر در مراتب نفس شد و برای رسیدن به کمالات نفسانیه، سفر الی الله نیست بلکه من النفس الی النفس است؛ ولی سالک را برای سفر الی الله این سفر، ناچار پیش آمد کند. و جز کمال از اولیاء (علیهم السلام) نتواند کسی سفر ربّانی بی سفر

ص: 200

1- - ظاهرًا يك مصراع از بیتی است که بعضی آن را به مولوی نسبت داده اند و در شکل نقل آن نیز اختلاف است، بعضی چنین نقل کرده اند: حب یاران خدا حب خدا است *** این محبت زان محبت کی جدا است (تفسیر روان جاوید، ج 1، ص 402) و بعضی دیگر چنین نقل کرده اند: این تعلق از تعلقها جداست *** حب محبوب خدا حب خداست (میزان الصواب در شرح فصل الخطاب، ج 2، ص 707)

نفسانی کند؛ فقط این شأن برای کَمَل است؛ و شاید آیه شریفه (سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ (1)) اشاره به این سلامت از تصرّفات شیطانی و نفسانی باشد در جمیع مراتب سیر در لیالی مظلمه طبیعت، که برای کَمَل لیلۃ القدر است تا طلوع فجر یوم القیامة، که برای کَمَل رؤیت جمال احدیت است. و اما غیر آنها، در جمیع مراتب سیر به سلامت نیستند، بلکه در اوایل امر هیچ سالکی از تصرّفات شیطانیه خارج نیست.

پس، معلوم شد که این مرتبه از اخلاص - که سلامت از اول مرتبه سیر الی الله تا آخر مراتب آن که حصول موت حقیقی است بلکه تا پس از حیات ثانوی حقّانی که صحو بعد المحو است - برای اهل السلوک و متعارف از اصحاب معرفت و ریاضت دست ندهد. و علامت این نحو از خلوص آن است که غوایت شیطان را در آنها راهی نیست و طمع شیطان از آنها یکسره بریده است؛ چنانچه در آیه شریفه فرماید از قول آن پلید: (فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (2)). و در این جا اخلاص به عین عبد نسبت داده شده نه به فعل عبد؛ و این مقامی است بالاتر از اخلاص در عمل.

و شاید حدیث معروف نبوی که می فرماید: «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَزْبَعِينَ صَدَّ بِأَحَا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ» (3). مراد جمیع مراتب اخلاص باشد؛ یعنی،

ص: 201

1- «این شب سلامت و تهنیت است تا صبحدم». (القدر (97): 5)

2- «پس به عزّت تو قسم همه آنها مگر بندگان مخلص تو را گمراه خواهم کرد». (ص (38): 82 - 83)

3- «کسی که چهل صبح را برای خدا خالص گرداند، چشمه های حکمت از قلب او بر زبانش جاری شود». (أسرار الحکم، ص 650؛ ر.ک: جامع الأخبار، ص 249، حدیث 18؛ الفتوحات المکیّة، ج 2، ص 10؛ رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص 28)

اخلاص عملی و صفتی و ذاتی. و شاید هم ظهور در اخلاص ذاتی داشته باشد که مراتب اخلاص دیگر از لوازم او است.

و شرح این حدیث شریف و بیان مقصود از «ینایع الحکمة» و کیفیت جریان آن از قلب به لسان و مدخلیت خلوص در این جریان و خصوصیت «اربعین صباح»، از نطق بیان در این رساله خارج است و محتاج به رساله ای جداگانه است. و رساله معروف به «تحفة الملوک فی السیر والسلوک» منسوب به عارف بالله، مرحوم بحر العلوم است که عمده نظرش شرح این حدیث شریف است. و آن رساله لطیفه ای است، گرچه خالی از بعض مناقشات نیست؛ و لهذا بعضی آن را از آن بزرگوار نمی دانند؛ بعید هم نیست.

فصل سوم: در بیان بعضی مراتب اخلاص است به طریق اجمال به طوری که مناسب با وضع این اوراق است

یکی از مراتب آن، تصفیة عمل است - چه عمل قلبی یا قالبی - از شائبه رضای مخلوق و جلب قلوب آنها، چه برای محمدت یا برای منفعت یا برای غیر آن. و در مقابل این، اتیان عمل است ریائاً. و این ریاء فقهی، و از همه مراتب ریاء، پست تر و صاحب آن از همه مرئی هابی ارزش تر و خسیس تر است.

مرتبه دوم، تصفیة عمل است از حصول مقصودهای دنیوی و مآرب زائله فانیه، گرچه داعی، آن باشد که خدای تعالی به واسطه این عمل عنایت کند؛ مثل خواندن نماز شب برای توسعه روزی، و اتیان صلات اول ماه مثلاً برای سلامت از آفات آن ماه، و دادن صدقات برای سلامتی، و دیگر مقصدهای

دنیوی. و این مرتبه از اخلاص را بعضی از فقهاء - علیهم الرحمة - شرط صحت عبادات شمرده اند در صورتی که اتیان عمل برای رسیدن به آن مقصود باشد(1). و این، خلاف تحقیق است به حسب قواعد فقهیه؛ گرچه پیش اهل معرفت، این نماز را به هیچ وجه ارزشی نیست و مثل سایر کسب های مشروعه است، بلکه شاید از آن نیز کمتر باشد.

مرتبه سوم، تصفیة آن است از رسیدن به جنات جسمانیه و حور و قصور و امثال آن از لذات جسمانیه. و مقابل آن، عبادت اجیران است؛ چنانچه در روایات شریفه است(2). و این نیز در نظر اهل الله چون سایر کسب ها است، الا آن که عمل این کاسب اجرتش بیشتر و بالاتر است در صورتی که قیام به امر کند و از مفسدات صوریه عمل را تخلیص کند.

مرتبه چهارم، آن است که عمل را تصفیة کند از خوف عقاب و عذاب ها[ی] جسمانی موعود. و مقابل آن، عبادت عبید است؛ چنانچه در روایات است(3). و

این عبادت نیز در نظر اصحاب قلوب قیمتی ندارد و از نطاق عبودیت الله خارج است. و در نظر اهل معرفت فرق نکند که انسان عملی را بکند از خوف حدود و تعزیرات در دنیا، یا خوف عقاب و عذاب آخرتی، یا برای رسیدن به زن های دنیایی، یا برای رسیدن به زن های بهشتی، در این که هیچ يك برای خدا نیست، و داعی بر داعی امری است که مطابق قواعد فقهیه عمل را از بطلان صوری خارج کند؛ ولی در بازار اهل معرفت این متاع را ارزشی نباشد.

ص: 203

1- - ر.ك: التعليقات على شرح اللمعة الدمشقية، خوانساری، ص 29.

2- - ر.ك: وسائل الشيعة، ج 1، ص 62، «أبواب مقدّمة العبادات»، روایات باب 9.

3- - همان.

مرتبه پنجم، تصفیة عمل است از رسیدن به سعادات عقلیه و لذات روحانیة دائمة ازلیة ابدیه و منسلک شدن در سلک کرّوبین و منخرط شدن در جرگة عقول قادسه و ملائکه مقررین. و در مقابل آن، عمل نمودن برای این مقصد است. و این درجه گرچه درجه بزرگ و مقصد عالی مهمی است، و حکماء و محققین به این مرتبه از سعادت خیلی اهمّیت دادند و برای او ارزش قائل شدند، ولی در مسلک اهل الله این مرتبه نیز از نقصان سلوک، و سالک آن نیز کاسب و از اجیران به شمار می رود، گرچه در متجر و مکسب با سایرین فرق ها دارد.

و در ازاء این مرتبه که مرتبه ششم است تصفیة آن است از خوف عدم وصول به این لذات و حرمان از این سعادات. و در مقابل، عمل برای این مرتبه از خوف است. و این نیز گرچه مرتبه عالیّه ای است و از حدّ اشتهای امثال نویسندۀ خارج است، ولی در نظر اهل الله این نیز عبادت عبید است و عبادت معلل است.

مرتبه هفتم، تصفیة آن است از وصول به لذات جمال الهی و رسیدن به بهجت های انوار سبحات غیر متناهی که عبارت از جنّت لقاء است. و این مرتبه؛ یعنی جنّت لقاء از مهمّات مقاصد اهل معرفت و اصحاب قلوب است و دست آمال نوع از آن کوتاه است، و اوحدی از اهل معرفت به سعادت این شرف مشرفند، و اهل حبّ و جذبه از کمال اهل الله و اصفیاء الله هستند؛ ولیکن این کمال مرتبه کمال اهل الله نیست، بلکه از مقامات معمولی سرشار آنها است. و این که در ادعیه؛ مثل مناجات شعبانیه، حضرت امیرالمؤمنین و اولاد طاهرینش این مرتبه را خواسته یا اشاره به داشتن آن نموده، نه آن که مقامات آنها منحصر به همین مرتبه است؛ چنانچه مرتبه هشتم که در ازاء این مرتبه است - و آن عبارت است از تصفیة عمل از خوف فراق - نیز از کمال مقامات کمال نیست، و این که

جناب امیرالمؤمنین «كَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ» (1) گوید از مقامات معمولی سرشار او و مثل او است.

بالجمله، تصفیة عمل از این دو مرتبه نیز در نزد اهل الله لازم است، و عمل با آن، معلل و از حظوظ نفسانیه خارج نیست؛ و این کمال خلوص است. و پس از این، مراتب دیگری است که از حدود خلوص خارج و در تحت میزان توحید و تجرید و ولایت است که بیان آن این جا مناسب نیست.

فصل چهارم: در ترغیب به اخلاص است

اکنون که مراتب اخلاص و مقامات عبادات را تا اندازه ای دانستی، خود را مهیا کن برای تحصیل آن، که علم بدون عمل را ارزشی نیست و بر عالم حجت تمام تر و مناقشه بیشتر است. افسوس که ما از معارف الهیه و از مقامات معنویة اهل الله و مدارج عالیة اصحاب قلوب به کلی محرومیم. يك طایفه از ما به کلی مقامات را منکر، و اهل آن را به خطا و باطل و عاطل دانند؛ و کسی که ذکری از آنها کند یا دعوتی به مقامات آنها نماید، او را بافنده و دعوت او را شطح محسوب دارند. این دسته از مردم را امید نیست که بتوان منتبّه به نقص و عیب خویش کرد و از خواب گران بیدار نمود؛ (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ) (2) و ما أنت

بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ (3).

ص: 205

1- - مصباح المتهجد، ص 778، «دعای کمیل».

2- - «همانا تو هر که را دوست داری هدایت نتوانی کرد». (القصص (28): 56)

3- - «... و تو به کسانی که در گورهایند نمی توانی بشنوانی». (فاطر (35): 22)

آری، آنهایی که چون نویسنده بیچاره از همه جا بی خبر دلشان زنده به حیات معرفت و محبت الهیه نیست، مردگانی اند که غلاف بدن، قبور پوسیده آنها است، و این غبار تن و تنگنای بدنِ مظلّم، آنها را از همه عوالم نور و نور علی نور محجوب نموده: (وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ) (1). این طایفه هرچه حدیث و قرآن از محبت و عشق الهی و حبّ لقاء و انقطاع به حق بر آنها فرو خوانند، به تأویل و توجیه آن پردازند و مطابق آراء خود تفسیر کنند؛ آن همه آیات لقاء و حبّ الله را به لقاء درخت های بهشتی و زن های خوشگل توجیه نمایند. نمی دانم این گروه با فقرات مناجات شعبانیه چه می کنند که عرض می کنند: «إلهي! هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ، وَأَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ وَنَصِيرِ أَرْوَاحِنَا مُعَلِّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ. إلهي! وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ، وَلَا حَظَّتْهُ فَصَعِقَ لِعَجَلِكَ» (2).

آیا این «حجب نور» چیست؟ آیا «نظر به حق»، مقصود گلابی های بهشت است؟ آیا «معدن عظمت»، قصرهای بهشتی است؟ آیا «تعلق ارواح به عزّ قدس»، یعنی تعلق به دامن حورالعین برای قضای شهوت؟ آیا این «صعق و محو از جلال»، یعنی محو در جمال زن های بهشتی است؟ آیا این جذبه ها و غشوه ها

ص: 206

1- «کسی که برای او نوری قرار ندهد وی را نوری نخواهد بود». (النور (24): 40)

2- «بار الها! کمال بریدگی (از متعلقات دنیوی) برای توجه به خودت ارزانی ام فرما، و چشم دل هایمان را به نور نظر کردن به خودت روشن گردان تا دیدگان دل، پرده های نور را دریده به معدن عظمت و جلال برسد و جان هایمان به عزّت قدس تو آویخته گردد (تعلق یابد) خدا! قرارم ده از کسانی که او را خواندی و پاسخت داد، و در معرض توجه قرارش دادی و او در برابر جلال تو مدهوش گشت». «مناجات شعبانیه» (إقبال الأعمال، ص 199؛ بحار الأنوار، ج 91، ص 99، حدیث 13)

که برای رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در نماز معراج دست می داده و آن انوار عظمت و بالاتر

از آن را که مشاهده می کرده در آن محفلی که اعظم ملائکة الله که جبرئیل امین (علیه السلام) است محرم سرّ نبود و جرأت پیش رفت انمله ای نداشت، جذبه برای یکی از زن های خیلی خوب بوده؟ یا انواری مثل نور شمس و قمر و بالاتر از آن می دید؟ آیا آن قلب سلیمی که معصوم (علیه السلام) در ذیل آیه شریفه (إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) (1) فرمود: «سلیم آن است که ملاقات کند حق تعالی را در صورتی که در آن غیر حق نباشد» (2). مقصود از آن که غیر حق نباشد، یعنی غیر کرامت حق نباشد؟ که برگشت به آن کند که غیر از گلابی و زردآلو نباشد؟

خاک بر فرق من که عنان قلم از دستم رها شد و به شطحیات مشغول شد. ولی لَعَمْرُ الحیب که مقصودی از این کلام نیست جز آن که برای برادران ایمانی؛ خصوصاً اهل علم، تنبّهی حاصل آید و لا اقلّ منکر مقامات اهل الله نباشند، که این انکار سرمنشأ تمام بدبختی ها و شقاوت ها است. مقصود ما آن نیست که اهل الله کیانند، بلکه مقصود آن است که مقامات انکار نشود؛ اما صاحب این مقامات کیست، خدا می داند. و این امری است که کسی را بر آن اطلاعی نیست، «آن را که خبر شد خبری باز نیامد» (3).

و يك طایفه دیگر آنانند که مقامات اهل معرفت را منکر نیستند و عناد با اهل الله ندارند، ولی اشتغال به دنیا و تحصیل آن و اخلاص به لذات فانی آنها را از کسب علمی و عملی و ذوقی و حالی بازداشته. اینها مریضانی را مانند که

ص: 207

1- «جز آن کس که با قلب سلیم نزد خدا آید». (الشعراء (26): 89)

2- الکافی، ج 2، ص 16، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب الإخلاص»، حدیث 5.

3- «این مدعیان در طلبش بی خبرانند / آن را که خبر شد خبری باز نیامد». (کلیات سعدی، دیباچه گلستان، ص 3)

تصدیق مرض خویش را دارند، ولی شکم، آنها را نمی‌گذارد که به پرهیز و خوردن دواى تلخ اقدام کنند؛ چنانچه طایفه اول مریضانی را مانند که اصل وجود چنین مریضی و مرضی را در دار تحقّق تصدیق نکنند؛ با آن که خود مبتلا هستند، اصل وجود مرض را انکار کنند.

و يك طایفه آنانند که به کسب علمی پرداختند و اشتغال به تحصیل معارف علماً پیدا کردند، ولی از حقایق معارف و مقامات اهل الله به اصطلاحات و الفاظ و به زرق و برق عبارات اکتفا نموده خود و عده ای بیچاره را در رشته الفاظ و اصطلاحات به زنجیر کشیده و از جمیع مقامات، قناعت به گفتار نموده اند. در اینان يك دسته پیدا شود که خود، خود را می‌شناسند، ولی برای ترأس بر يك دسته بیچاره این اصطلاحات بی مغز را مایه کسب معیشت قرار داده اند و با الفاظ فریبنده و اقوال جالب توجه صید قلوب صافیة بندگان خدا را می‌کنند. اینها شیاطینی هستند انسی که ضررشان از ابلیس لعین کمتر نیست بر عباد الله. بیچارگان ندانند که قلوب بندگان خدا منزلگاه حق است و کسی را حق تصرف در آن نیست. اینها غاصب منزلگاه حقند و مخرب کعبه حقیقی هستند؛ بت‌هایی تراشند و در دل بندگان خدا، که کعبه بلکه بیت المعمور است، جایگزین کنند؛ اینها مریضانی هستند که به صورت طبیب خود را در آورده و آنها را به مرض های گوناگون مهلك گرفتار کنند.

و علامت این طایفه آن است که به ارشاد اغنیاء و بزرگان، بیشتر علاقه دارند تا ارشاد فقراء و درویشان. بیشتر مریدان اینان از صاحبان جاه و مال است، و خود آنها به زئی اغنیاء و صاحبان جاه و مال هستند. اینها سخنانی بسیار فریبنده دارند، که خود را در عین حال که به قذارات دنیاوی هزار گونه آلودگی دارند، در نظر مریدان تطهیر کنند و از اهل الله قلم دهند. آن بیچارگان ابله نیز چشم خود را

از همه معایب محسوسه آنها پوشیده و به اصطلاحات و الفاظی بی مغز دل خوش داشته اند.

اکنون که کلام بدین جا رسید، سزاوار باشد که یکی دو حدیث که در این موضوع وارد شده ذکر کنم؛ گرچه از رشته سخن خارج است، ولی تبرک به کلام اهل البیت نیکو است.

عَنْ كِتَابِ الْخِصَالِ لِلشَّيْخِ الصَّدُوقِ (رحمه الله) بِإِسْنَادِهِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)، قَالَ: «إِنَّ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يُحِبُّ أَنْ يَجْمَعَ عِلْمَهُ وَلَا يُحِبُّ أَنْ يُؤَخِّدَ عَنْهُ: فَذَلِكَ فِي الدَّرَكِ الْأَوَّلِ مِنَ النَّارِ. وَمِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ إِذَا وَعِظَ أَنْفَ، وَإِذَا وَعِظَ عَنَفَ؛ فَذَلِكَ فِي الدَّرَكِ الثَّانِي مِنَ النَّارِ. وَمِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَرَى أَنْ يَضَعَ الْعِلْمَ عِنْدَ ذَوِي الثَّرْوَةِ وَالشَّرَفِ، وَلَا يَرَى لَهُ فِي الْمَسَاكِينِ وَضِعاً؛ فَذَلِكَ فِي الدَّرَكِ الثَّلَاثِ مِنَ النَّارِ. وَمِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَذْهَبُ فِي عِلْمِهِ مَذْهَبَ الْجَبَابِرَةِ وَالسَّلَاطِينِ: فَإِنْ رُدَّ عَلَيْهِ وَقْصَرَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ، غَضِبَ؛ فَذَلِكَ فِي الدَّرَكِ الرَّابِعِ مِنَ النَّارِ. وَمِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَطْلُبُ أَحَادِيثَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى لِيُغَزِرَ بِهِ عِلْمَهُ وَيُكْثِرَ بِهِ حَدِيثَهُ؛ فَذَلِكَ فِي الدَّرَكِ الْخَامِسِ مِنَ النَّارِ. وَمِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَضَعُ نَفْسَهُ لِلْفُتْيَا وَيَقُولُ: سَلُونِي. وَلَعَلَّهُ لَا يُصِيبُ حَرْفًا وَاحِدًا، وَاللَّهِ لَا يُحِبُّ الْمُتَكَلِّفِينَ؛ فَذَلِكَ فِي الدَّرَكِ السَّادِسِ مِنَ النَّارِ. وَمِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَتَّخِذُ الْعِلْمَ مَرْوَةً وَعَقْلًا؛ فَذَلِكَ فِي الدَّرَكِ السَّابِعِ مِنَ النَّارِ» (1).

ص: 209

1- - «امام صادق علیه السلام فرمود: "گروهی از علما دوست دارند دانش فراهم آورند و دوست ندارند آن را به دیگران یاد دهند؛ این دسته در اولین طبقه زیرین جهنم می باشند. گروهی دیگر کسانی هستند که چون دیگران به آنها پند دهند ناراحت می شوند و چون دیگران را پند دهند شدت و خشم نشان دهند؛ اینان در دومین طبقه آتش اند. طایفه ای دیگر کسانی اند که علم را در اختیار اشراف و ثروتمندان قرار دهند و در میان بینوایان جایی برای علم نمی بینند؛ اینها در طبقه سوم آتش هستند. جمعی دیگر از دانشمندان روش گردنکشان و پادشاهان را در پیش گرفته اند: اگر جواب ردی به آنها داده شود و یا در خدمت به آنها قصور و تقصیری روی دهد، خشمگین می گردند؛ این دسته در طبقه چهارم دوزخ اند. عده ای دیگر کسانی اند که در پی گفتار یهود و نصارا می روند تا علم و حدیث خود را با آن انبوه سازند؛ اینان در طبقه پنجم جهنم اند. گروهی دیگر عالمانی هستند که به مسند فتوا تکیه می زنند و می گویند: (هرچه می خواهید) از من بپرسید. و چه بسا کلمه ای هم نمی فهمند - و خدا کسانی را که ناشایسته امری را به خود ببندند دوست ندارد - و این گروه در طبقه ششم آتش جای دارند. طایفه ای دیگر کسانی هستند که علم را وسیله نخوت و فضل فروشی قرار می دهند؛ جای اینان در طبقه هفتم دوزخ است"».

(الخصال، ص 352، باب 7، حدیث 33؛ منیة المرید، ص 139)

وَعَنْ الْكَلْبِيِّ (رحمه الله) في جامعِهِ الكافي بِاسْمِ نَدِيهِ إِلَى الْبَاقِرِ (عليه السلام): «مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يَصْرِفَ (به - خ) وَجْهَ النَّاسِ إِلَيْهِ، فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ، إِنَّ الرِّئَاسَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا» (1).

وَعَنْ الصَّادِقِ (عليه السلام): «إِذَا رَأَيْتُمْ الْعَالِمَ مُحِبًّا لِلدُّنْيَا فَاتَّهَمُوهُ عَلَى دِينِكُمْ؛ فَإِنَّ كُلَّ مُحِبِّ بَشِيءٍ يَحُوطُ مَا أَحَبَّ». وَقَالَ: «أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى دَاوُدَ (عليه السلام): لَا تَجْعَلْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ عَالِمًا مُفْتُونًا بِالدُّنْيَا، فَيَصُدُّكَ عَنْ طَرِيقِ مَحَبَّتِي؛ فَإِنَّ أَوْلِيكَ قُطَاعُ طَرِيقِ عِبَادِي الْمُرِيدِينَ. إِنَّ أَدْنَى مَا أَنَا صَانِعٌ بِهِمْ أَنْ أَنْزِعَ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِي مِنْ قُلُوبِهِمْ» (2).

ص: 210

1- - «امام باقر عليه السلام فرمود: "کسی که دانش بجوید تا با آن بر دانشمندان فخر بفروشد یا با نادانان مجادله کند یا توجه مردم را به خود جلب کند، منزلگاه او آتش است. ریاست جز برای اهل آن شایسته نیست"». (الكافي، ج 1، ص 47، «كتاب فضل العلم»، «باب المستأكل بعلمه والمباهي به»، حديث 6)

2- - «از امام صادق علیه السلام روایت شده است: "هر گاه دیدید عالمی دوستدار دنیا است، در دینتان متهمش دارید. (در امور دین به آنها اعتماد مکنید). همانا دوست دارنده هر چیزی پیرامون محبوب خود می گردد." و فرمود علیه السلام: "خداوند تعالی به داود علیه السلام وحی فرمود: بین من و خودت عالم شیفته و فریفته دنیا را واسطه قرار مده که تو را از دوستی من باز می دارد. اینان راهزنان بندگان حق طلب من هستند. همانا کم ترین کاری که با آنها می کنم این است که شیرینی مناجات خود را از قلب هایشان می گیرم." (الكافي، ج 1، ص 46، «كتاب فضل العلم»، «باب المستأكل بعلمه والمباهي به»، حديث 4)

و آنان که در این طایفه شیاد و کلاه بردار نیستند و خود سالک طریق آخرت و درصدد تحصیل معارف و مقامات هستند، گاهی اتفاق افتد که از شیطان قاطع طریق گول خورده مغرور شوند و معارف و مقامات را حقیقتاً عبارت از اصطلاحات علمیه که خود تراشیده یا از تراشیدن دیگران استفاده کرده اند می دانند. اینان نیز تا آخر عمر نقد جوانی و روزگار زندگانی را صرف در تکثیر اصطلاح و ضبط کتب و صحف کنند؛ مثل یک طایفه از علماء تفسیر قرآن که استفادت از قرآن را منحصر به ضبط و جمع اختلاف قراءات و معانی لغات و تصاریف کلمات و محسنات لفظیه و معنویه و وجوه اعجاز قرآن و معانی عرفیه و اختلاف افهام ناس در آنها دانند، و از دعوات قرآن و جهات روحیه و معارف الهیة آن به کلی غافلند. اینان نیز به مریضی مانند که رجوع به طبیب نموده نسخه او را گرفته، و معالجه خود را به ضبط نسخه و حفظ آن و کیفیت ترکیبات آن دانند. اینان را مرض خواهد کشت و علم به نسخه و مراجعه به طبیب برای آنها به کلی بی نتیجه است.

عزیزا! جمیع علوم، عملی است حتی علم التوحید را نیز اعمالی است قلبیه و قالبیه. توحید، تفعیل است؛ و آن، کثرت را به وحدت برگرداندن است؛ و این از اعمال روحیه و قلبیه است. تا در کثرات افعالیه واقعی و سبب حقیقی را نشناختی و دیده حق بین پیدا نکردی و خدا را در طبیعت ندیدی و جهات

کثرات طبیعی و غیر طبیعی را فانی در حق و افعال او نکردی و سلطان وحدت فاعلیت حق در قلبت عَلم نپراشته، از خلوص و اخلاص و صفا و تصفیه به کلی دور، و از توحید مهجوری. تمام ریاهای افعالی و اکثر ریاهای قلبیه، از نقصان توحید افعالی است. آن که مردم ضعیف بیچاره بیکاره را مؤثر در دار تحقّق می داند و متصرّف در مملکت حق می شمارد، از کجا می تواند خود را از جلب قلوب آنها بی نیاز داند و عمل خود را از شرک شیطان تصفیه و تخلص کند؟ تو سرچشمه را باید صافی کنی تا آب صافی از آن بیرون آید، و الاّ با سرچشمه گل آلود توقع صفای آب نداشته باش. تو اگر قلوب بندگان خدا را در تحت تصرّف حق بدانی و معنی «یا مقلب القلوب» را به ذائقه قلب بچشانی و به سامعه قلب برسانی، خود با این همه ضعف و بیچارگی در صدد صید قلوب بر نیایی. و اگر حقیقت (بیده ملکوت کُلّ شیء) (1) و (لَهُ الْمُلْكُ) (2) و (بیده الملک) (3) را به قلب بفهمانی، از جلب قلوب بی نیاز شوی، و به قلوب ضعیفه این مخلوق ضعیف خود را محتاج ندانی، و غنای قلبی برای تو رخ دهد. تو در خود حسّ احتیاج کردی و مردم را کارگشا دانستی، پس محتاج به جلب قلوب شدی؛ و خود را به قدس فروشی متصرّف در قلوب انگاشتی، پس محتاج به ریا شدی؛ اگر کارگشا را حق می دیدی و خود را نیز متصرّف در کون نمی دیدی، بدین شرک ها احتیاج پیدا نمی کردی.

ای مشرک مدّعی توحید و ای ابلیس در صورت آدمزاده! تو این ارث را از

ص: 212

1- «ملکوت هر چیزی در دست اوست». (یس (36): 83)

2- «فرمانروایی از آن اوست». (فاطر (35): 13)

3- «فرمانروایی به دست اوست». (الملك (67): 1)

شیطان لعین بردی که خود را متصرف می بیند و فریاد (لَاغْوِيَنَّهُمْ) (1) می زند. آن بدبخت و شقی در حجاب های شرک و خودبینی است؛ و آنان که عالم و خود را مستقل دانند نه مستظلل، و متصرف دانند نه مملوک، از شیطنت ابلیس ارث برده اند. از خواب گران برآی، و به قلب خود برسان آیات شریفه کتاب الهی و صحیفه نورانی ربوبی را. این آیات باعظمت برای بیدار کردن من و توفروفرستاده شده، و ما جمیع حظوظ خود را منحصر به تجوید و صورت آن کردیم و از معارف آن غفلت ورزیدیم تا شیطان بر ما حکومت کرد و حکم فرما شد و در تحت سلطه شیطان واقع شدیم.

عجالتاً مطلب را این جا ختم کنم و این سخن را بگذارم برای جای دیگر. ان شاء الله در آداب قرائت به شمه ای از این مطلب خواهم پرداخت و راه استفاده قرآن شریف را بر خود و بر بندگان خدا باز خواهم کرد یاذن الله و حسن توفیقه. والسلام.

فصل پنجم: ذکر بعض درجات دیگر اخلاص

اشاره

اکنون که رشته سخن بدین جا رسید ناچارم از ذکر بعض درجات دیگر اخلاص به طوری که مناسب این مقام است:

یکی از درجات اخلاص، تصفیة عمل است از رؤیت استحقاق ثواب و اجر. و در مقابل آن، شوب آن است به طلب اجر و رؤیت استحقاق مزد و ثواب. و این از يك مرتبه اعجاب به عمل خالی نیست، که سالک باید خود را از آن تخلیص

ص: 213

کند. و این رؤیتِ استحقاق، از نقصان معرفت به حال خود و حق خالق - تعالی شانه - است؛ و این نیز از شجره خبیثه شیطنیه است که به رؤیت خود و عمل خود و ائیت و انائیت برگردد. بیچاره انسان تا در حجاب رؤیت اعمال خویش است و آن را از خود می داند و خود را متصرف در امر می داند، از این مرض نجات پیدا نکند و به این تصفیه و تخلیص نائل نگردد. پس، سالک باید جهد کند و با ریاضات قلبیه و سلوک عقلی و عرفانی به قلب بفهماند که جمیع اعمال از موهبات و نعمت های الهیه است که حق تعالی به دست بنده اجرا فرموده. و چون توحید فعلی در دل سالک جایگزین شد، عمل را از خود نداند، پس طلب ثواب نکند بلکه ثواب را تفضل، و نعم را ابتدایی داند.

و در کلمات ائمه اطهار (علیهم السلام)؛ خصوصاً صحیفه سجّادیه همان صحیفه نورانیه الهیه که از سماء عرفان عارف بالله و عقل نورانی سید ساجدین نازل شده برای خلاص بندگان خدا از سجن طبیعت و فهماندن ادب عبودیت و قیام در خدمت ربوبیت، این لطیفه الهیه بسیار مذکور است؛ چنانچه در دعای سی و دوم عرض کند: «فَلَمَّا أَحْمَدُ عَلَى ابْتِدَائِكَ بِالنَّعْمِ الْجِسَامِ وَالْهَامِكِ الشُّكْرِ عَلَى الْأَعْسَانِ» (1).

و در جای دیگر گوید: «نِعْمَكَ ابْتِدَاءً وَإِحْسَانًا تَفَضَّلُ» (2).

و در مصباح الشریعة فرماید: «وَأَذْنِي حَدَّ الْأَعْلَاصِ بَدَلُ الْعَبْدِ طَاقَتَهُ، ثُمَّ لَا يَجْعَلُ

ص: 214

1- «پس ستایش فقط تو راست از آن که به بخشش نعمت های بزرگ ابتدا کردی و سپاس گزاری بر احسانت را (به من) الهام فرمودی». (صحیفه کامله سجّادیه، دعای سی و دوم، ص 173)

2- «إِذْ جَمِيعُ إِحْسَانِكَ تَفَضَّلُ وَإِذْ كُلُّ نِعْمِكَ ابْتِدَاءً». (صحیفه کامله سجّادیه، دعای دوازدهم، ص 66)

لِعَمَلِهِ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا فَيُوجِبُ بِهِ عَلَى رَبِّهِ مُكَافَأَةً لِعَمَلِهِ»(1).

درجه دیگر اخلاص، تصفیة عمل است از استکثار و خشنودی به آن و اعتماد و دل بستگی بدان. و این نیز از مهمات سلوک سالک است که او را از قافله سالکان الی الله باز دارد و به سجن مظلّم طبیعت محبوس کند. و این نیز از شجرة خبیثه شیطانیه روید، و از خودخواهی است که از ارث شیطانیه می باشد که (خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ)(2) گفت و این از جهل انسانی است به مقام خود و مقام معبود - جلّت عظمته - .

اگر بیچاره ممکن، مقام نقص و عجز و ضعف و بیچارگی خود را بداند و مقام عظمت و بزرگواری و کمال حق را بشناسد، هرگز عمل خود را بزرگ نبیند و خود را قائم به امر محسوب ندارد. بیچاره، عملی را که در بازار دنیا برای یک سال او بیش از چند تومان ارزش قائل نیستند اگر از صحت و اجزاء آن مأمون باشند، از دو رکعت آن توقع های غیر متناهی دارد. این خشنودی و استکثار عمل است که مبدأ بسیاری از مفاسد اخلاقی و اعمالی است که ذکرش به طول انجامد.

در احادیث شریفه بدین مطلب اشاره فرموده اند؛ چنانچه در کافی شریف سند به حضرت موسی بن جعفر - سلام الله علیهما - رساند إِنَّهُ قَالَ لِبَعْضِ وُلْدِهِ: «يَا بُنَيَّ، عَلَيْكَ بِالْجِدِّ؛ وَلَا تُخْرِجَنَّ نَفْسَكَ مِنْ حَدِّ التَّقْصِيرِ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»

ص: 215

-
- 1- «کمترین میزان اخلاص این است که بنده تمام توان خود را (برای خشنودی خداوند) به کار گیرد و کار خود را نزد خداوند در خور پاداشی نداند که آن را بر پروردگار خود فرض شمرد». (مصباح الشریعة، ص 37، الباب السادس عشر فی الإخلاص)
- 2- «مرا از آتش و او را از گل آفریده ای». (الأعراف (7): 12؛ ص (38): 76)

وَطَاعَتِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُعْبَدُ حَقَّ عِبَادَتِهِ»(1).

وقال (عليه السلام) في حديث آخر: «كُلُّ عَمَلٍ تُرِيدُ بِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَكُنْ فِيهِ مُقَصِّرًا عِنْدَ نَفْسِكَ؛ فَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ فِي أَعْمَالِهِمْ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ مُقَصِّرُونَ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ»(2).

وعنه (عليه السلام): «لَا تَسْتَكْبِرُوا كَثِيرَ الْخَيْرِ»(3).

و در صحیفه کامله در وصف ملائکه الله فرماید: «الَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا نَظَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ تَزْفَرُوا إِلَىٰ أَهْلِ مَعْصِيَتِكَ: سُبْحَانَكَ، مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ»(4).

ای ضعیف! جایی که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) که اعرف خلق الله است و عمل او از همه کس نورانی تر و با عظمت تر است اعتراف به عجز و تقصیر کند و «مَا عَرَفْنَاكَ

ص: 216

1 - «امام موسی بن جعفر علیهما السلام به فرزندش فرمود: "پسرکم، بر توست که (در عبادت خدا) بکوشی؛ و هرگز خود را از تقصیر در عبادت و طاعت خدای عزّ و جلّ مبراّ مدان، که همانا خدا آن چنان که حق اوست عبادت نمی شود". (الكافي، ج 2، ص 72، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الاعتراف بالتقصير»، حدیث 1)

2 - «همان جناب علیه السلام فرمود: "در هر کاری که با آن خداوند عزّ و جلّ را اراده می کنی، در انجام آن (آن چنان که باید) خود را مقصر بدان که همانا همه مردم جز آن کس که خداوند عزّ و جلّ مصونش بدارد در کارهایشان بین خود و خدا مقصرند". (همان، حدیث 4)

3 - «خیر بسیار را زیاد مشمارید». (عبادت و طاعت خدا هرچه هم زیاد باشد اندک است). (الكافي، ج 2، ص 287، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب استصغار الذنب»، حدیث 2)

4 - «کسانی که به جهنم نظر کنند که چگونه به سوی اهل معصیت تو می خروشد، گویند: "تو منزهی؛ ما تو را آن چنان که حق عبادت توست عبادت نکردیم". (صحیفه کامله سجاده، دعای سوم، ص 35)

حَقِّ مَعْرِفَتِكَ وَمَا عَبْدُنَاكَ حَقِّ عِبَادَتِكَ» (1) گوید و ائمه معصومین (علیهم السلام) آن طور در محضر مقدس اظهار قصور و تقصیر کنند، از پشه لاغری چه خیزد؟ (2) آری، آنها مقام معرفتشان به عجز ممکن و عزت و عظمت واجب - تعالی شأنه - اقتضا می کرد آن اظهارات و اعترافات را. ما بیچارگان از جهل و حجاب های گوناگون به گردن فرازی برخاستیم و خودفروشی و عمل فروشی کنیم.

سبحان الله! چه کلام صادقی است فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) که می فرماید: «عَجِبُ الْمَرْءَ بِنَفْسِهِ أَحَدٌ حُسَادٍ عَقْلِهِ» (3). این از بی عقلی نیست که شیطان امر ضروری را بر ما تعمیم کند و ما در میزان عقل به سنجش آن بر نخیزیم؟ ما خود بالضروره می دانیم که اعمال ما و همه بشر عادی بلکه همه ملائکه الله و روحانین در میزان مقایسه با اعمال رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه هدی - سلام الله علیهم - قدر محسوسی ندارد و به هیچ وجه در حساب نیاید، آنگاه، اعتراف به تقصیر و اظهار عجز از قیام به امر از آن بزرگواران، متواتر بلکه فوق حد تواتر است. این دو قضیه ضروری به ما نتیجه می دهد که باید به هیچ یک از اعمال خود خشنود نباشیم؛ بلکه اگر به قدر عمر دنیا به عبادت و اطاعت قیام کنیم، خجل و شرمسار باشیم و منفعل و سرافکننده باشیم؛ مع الوصف، چنان شیطان در قلب ما متمکن شده و حکومت بر عقول و حواس ما می کند که از این مقدمات ضروری نتیجه نگرفته بلکه احوال قلوب ما به عکس است.

ص: 217

1- «آن چنان که حق شناخت توست تو را نشناختیم، و آن گونه که حق پرستیدن توست تو را نپرستیدیم». (بحار الأنوار، ج 68، ص

23، حدیث 1)

2- «جایی که عقاب پر بریزد / از پشه لاغری چه خیزد». (امثال و حکم دهخدا، ج 2، ص 579، بدون ذکر نام شاعر)

3- «خودبینی رشک برنده به عقل است». (نهج البلاغه، ص 507، حکمت 212)

آن سروری که يك ضربت يوم الخندقش به تصدیق رسول الله (صلی الله علیه و آله) افضل از جمیع عبادات جن و انس است(1)، با آن همه عبادات و ریاضات که علی بن الحسین، که اعبد خلق الله است، اظهار عجز می کند که مثل او باشد(2)، اظهار عجز و تذللش و اعتراف به قصور و تقصیرش از ما بیشتر و بالاتر است. رسول خدا که علی مرتضی و جمیع ما سوی الله بنده درگاه اویند و ذره خور خوان نعمت معارفش هستند و متعلم به تعلیم او هستند، آن طور قیام به امر می کند. پس از خلعت نبوت ختمیه، که تمام سیر دایره کمال و لبنة آخرای معرفت و توحید است، ده سال در کوه حرا برپا می ایستد و قیام به اطاعت می کند تا آن که قدم های مبارکش ورم می کند و خدای تعالی بر او آیه فرو می فرستد: (طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى)(3). ای طاهر هادی! ما قرآن بر تو فرو نفرستادیم که به مشقت بیفتی، تو پاکیزه و هادی هستی، اگر مردم اطاعت تو نکنند، از نقص و شقاوت آنها است نه نقصان سلوک یا هدایت تو، مع ذلك، عجز و قصور خود را اعلان می فرماید(4).

حدیثی در احوال سید سجاد (علیه السلام)

سید بن طاووس (قدس سره) از جناب علی بن الحسین حدیثی نقل کنند که ما این رساله را متبرک به آن می کنیم؛ گرچه قدری طولانی است، ولی چون شرح بعضی حالات آن سرور است، شامه ارواح از آن متعطر شود و ذائقه قلوب از آن ملتذ گردد.

ص: 218

1- «لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ». (بحار الأنوار، ج 39، ص 2)

2- «... مَنْ يَقْوَى عَلَى عِبَادَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟». (بحار الأنوار، ج 46، ص 75، حدیث 65)

3- طه (20): 1 و 2.

4- الاحتجاج، ج 1، ص 520.

عَنْهُ قُدَّسَ سِرُّهُ فِي فَتْحِ الْأَبْوَابِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الزَّهْرِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِمَا السَّلَام) عَلَى عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ، قَالَ: فَاسْتَعْظَمَ عَبْدُ الْمَلِكِ مَا رَأَى مِنْ أَثَرِ الشُّجُودِ بَيْنَ عَيْنَيْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِمَا السَّلَام). فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، لَقَدْ بَيَّنَّ عَلَيْكَ الْجِتْهَادُ، وَلَقَدْ سَبَقَ لَكَ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى، وَأَنْتَ بَصْعَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، قَرِيبُ النَّسَبِ، وَكَيْدُ السَّبَبِ، وَإِنَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ وَذَوِي عَصْرِكَ، وَلَقَدْ أُوتِيَتْ مِنَ الْفَضْلِ وَالْعِلْمِ وَالِدِينِ وَالْوَرَعِ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدٌ مِثْلَكَ وَلَا قَبْلَكَ إِلَّا مَنْ مَضَى مِنْ سَلَفِكَ. وَأَقْبَلَ يُثْنِي عَلَيْهِ وَيُطْرِيهِ. قَالَ: فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِمَا السَّلَام):

«كُلُّ مَا ذَكَرْتَهُ وَوَصَفْتَهُ، مِنْ فَضْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَأْيِيدِهِ وَتَوْفِيقِهِ؛ فَأَيُّنَ شُكْرُهُ عَلَى مَا أَنْعَمَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَقِفُ فِي الصَّلَاةِ حَتَّى تَرِمَ قَدَمَاهُ، وَيُظَمُّ أُمَّ فِي الصِّيَامِ حَتَّى يَعْصِبَ فُوهُ. فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَمْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ؟ فَيَقُولُ (صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا. الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَوْلَى وَأَبْلَى وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَالْأُولَى. وَاللَّهُ، لَوْ تَقَطَّعَتْ أَعْضَائِي وَسَالَتْ مُقَلَّتَايَ عَلَى صَدْرِي أَنْ أَقُومَ لِلَّهِ جَلًّا جَلَالُهُ بِشُكْرِ عَشْرٍ الْعَشِيرِ مِنْ نِعْمَةٍ وَاحِدَةٍ مِنْ جَمِيعِ نِعْمَةِ النَّبِيِّ لَا يُحْصِيهَا الْعَادُونَ وَلَا يَبْلُغُ حَدَّ نِعْمَةٍ مِنْهَا عَلَى جَمِيعِ حَمْدِ الْحَامِدِينَ، لَا وَاللَّهِ، أَوْ يَرَانِي اللَّهُ لَا يَشْغَلْنِي شَيْءٌ عَنْ شُكْرِهِ وَذِكْرِهِ فِي لَيْلٍ وَلَا نَهَارٍ وَلَا سِرًّا وَلَا عَلَانِيَةً. وَلَوْلَا أَنْ لِأَهْلِي عَلَيَّ حَقًّا وَسَائِرِ النَّاسِ مِنْ خَاصِّهِمْ وَعَامِّهِمْ عَلَيَّ حَقُوقًا لَا يَسَعُنِي إِلَّا الْقِيَامُ بِهَا حَسَبَ الْوُسْعِ وَالطَّاقَةِ حَتَّى أُوَدِّيَهَا إِلَيْهِمْ، لَرَمَيْتُ بِطَرْفِي إِلَى السَّمَاءِ وَبِقَلْبِي إِلَى اللَّهِ، ثُمَّ لَمْ أُرِدْهُمَا حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ عَلَيَّ نَفْسِي، وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ». وَبَكَى (عَلَيْهِ السَّلَام) وَبَكَى عَبْدُ الْمَلِكِ... الخبير (1).

ص: 219

1-1 - «زهري گوید: "همراه علی بن الحسین علیهما السلام بر عبدالملک بن مروان وارد شدید. چون چشم عبدالملک بر پیشانی آن جناب افتاد و اثر سجده را بر پیشانی آن حضرت دید، اعجاب نموده گفت: ای ابامحمد! آثار کوشش (در عبادت) بر تو آشکار است در حالی که از پیش، خداوند خیر و نیکویی برایت مقرر و مقدر کرده است؛ تو پاره تن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستی، نسبتت (به او) نزدیک و پیوندت محکم است و تو در میان افراد خانواده و مردمان زمانه ات فضیلت و برتری عظیمی داری و فضل و دانش و دین و تقوایی که تورا است برای احدی جز گذشتگان از خاندانت در گذشته و اکنون نبوده است." و همچنان آن حضرت را بسیار ستود. آن گاه علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: "هر آنچه ذکر کردی و وصف نمودی، از فضل و تأیید و توفیق خدای سبحان است، پس شکر این نعمت ها چگونه توان کرد ای امیر مؤمنان؟ رسول الله صلی الله علیه و آله به نماز می ایستاد تا پاهایش متورم می شد و در ایام روزه دهانش از تشنگی خشک می شد. به آن حضرت گفتند: ای رسول خدا! مگر خدا گناهان گذشته و آینده تو را نیامرزیده است؟ [اشاره به آیه 2 سوره مبارکه فتح] فرمود: "آیا نباید بنده ای سپاس گزار باشم؟" حمد خدای را بر آنچه انعام فرمود و ما را بدان آزمود و سپاس او راست در دنیا و آخرت. به خدا قسم اگر اعضای بدنم پاره پاره شود و چشمانم از حلقه بر سینه ام فرو غلتند تا مگر شکر ده یک از یک دهم نعمتی از نعمت های خدا را که شمارندگان شمارش آن نتوانند کرد و حمد همه حامدان حق یکی از آنها را ادا نتواند کرد به جای آورم، به خدا سوگند، نمی توانم؛ جز آن که خدا مرا چنان ببند که در شب و روز و خلوت و آشکار چیزی مرا از شکر و ذکر او باز نمی دارد. و اگر نبود که خانواده ام بر من حق دارند و دیگران را نیز بر من حقوقی است که ناگزیر باید در حد توان خویش آن حقوق را ادا کنم، همانا چشم به آسمان می دوختم و دل خود را به سوی خدا متوجه می ساختم و دیده و دل بر نمی گرفتم تا خدا جانم را بگیرد. و اوست بهترین حکم کنندگان." آنگاه حضرتش به گریه افتاد و عبدالملک (نیز) گریست...». (فتح الأبواب، ص 170؛ مستدرک الوسائل، ج 1، ص 125، «أبواب مقدّمة العبادات»، باب 18، حدیث 11)

و ما از ترجمهٔ حدیث شریف خودداری کردیم، چنانچه از بعضی مراتب اخلاص که مناسب مقام و وضع رساله نیست صرف نظر نمودیم که موجب طول کلام و ملالت خاطر نگردد.

ص: 220

باب چهارم: در ذکر شمه ای از آداب قرائت و پاره ای از اسرار آن

اشاره

و در این باب است تفسیر سوره مبارکه «حمد» و شمه ای از تفسیر سوره مبارکه «توحید» و سوره مبارکه «قدر»، و این از اعز ابواب این رساله است.

و در آن چند مصباح است:

مصباح اول در آداب مطلقه قرائت قرآن شریف است

اشاره

و در آن چند فصل است:

فصل اول: در تعظیم است

اشاره

یکی از آداب مهمه قرائت کتاب الهی، که عارف و عامی در آن شرکت دارند و از آن نتایج حسنه حاصل شود و موجب نورانیت قلب و حیات باطن شود، «تعظیم» است. و آن موقوف به فهم عظمت و بزرگی و جلالت و کبریای آن است. و این معنا گرچه به حسب حقیقت از نطق بیان خارج و از طاق بشر

ص: 221

بیرون است؛ زیرا که فهم عظمت هر چیز به فهم حقیقت آن است، و حقیقت قرآن شریف الهی قبل از تنزل به منازل خلقیه و تطوّر به اطوار فعلیه، از شؤون ذاتیه و حقایق علمیه در حضرت واحدیت است، و آن حقیقت «کلام نفسی» است که مقارعه ذاتیه در حضرات اسمائیه است. و این حقیقت برای احدی حاصل نشود به علوم رسمیه و نه به معارف قلبیه و نه به مکاشفه غیبیه مگر به مکاشفه تامّه الهیه برای ذات مبارک نبی ختمی (صلی الله علیه و آله) در محفل انس «قاب قوسین»

بلکه در خلوتگاه سرّ مقام «أو أدنی». و دست آمال عائله بشریه از آن کوتاه است مگر خلص از اولیاء الله که به حسب انوار معنویه و حقایق الهیه با روحانیت آن ذات مقدس مشترک و به واسطه تبعیت تامّه فانی در آن حضرت شدند، که علوم مکاشفه را بالوراثه از آن حضرت تلقی کنند و حقیقت قرآن به همان نورانیت و کمال که در قلب مبارک آن حضرت تجلّی کند، به قلوب آنها منعکس شود بدون تنزل به منازل و تطوّر به اطوار؛ و آن قرآن، قرآن بی تحریف و تغییر است و از کتاب وحی الهی.

کسی که تحمل این قرآن را می تواند کند وجود شریف ولی الله مطلق، علی بن ابی طالب (علیه السلام) [است]؛ و سایرین نتوانند اخذ این حقیقت کنند مگر با تنزل از مقام غیب به موطن شهادت و تطوّر به اطوار ملکیه و تکسّی به کسوة الفاظ و حروف دنیاویه. و این یکی از معانی «تحریف» است که در جمیع کتاب الهی و قرآن شریف واقع شده و تمام آیات شریفه با تحریف بلکه تحریفات بسیار، به حسب منازل و مراحل که از حضرت اسماء تا اخیره عوالم شهادت و ملک طی نموده، در دسترس بشر گذاشته شده. و عدد مراتب تحریف مطابق با عدد مراتب بطون قرآن است طابق النعل بالنعل؛ الاّ آن که تحریف تنزل از غیب مطلق به شهادت مطلقه است به حسب مراتب عوالم، و بطون، رجوع از شهادت

مطلقه به غیب مطلق است. پس، مبدأ تحریف و مبدأ بطون متعکس است. و سالک الی الله به هر مرتبه از مراتب بطون که نائل شد، از یک مرتبه تحریف تخلّص پیدا کند؛ تا به بطون مطلق - که بطن سابع است به حسب مراتب کلیه - که رسید، از تحریف مطلقاً متخلّص شود.

پس، ممکن است قرآن شریف برای کسی محرّف به جمیع انواع تحریف باشد، و برای کسی به بعض مراتب، و برای کسی محرّف نباشد، و ممکن است برای یک نفر در حالی محرّف و در حالی غیر محرّف باشد، و در حالی محرّف به بعض انواع تحریف باشد.

و چنانچه دانستی، فهم عظمت قرآن، خارج از طوق ادراک است، لکن اشاره اجمالی به عظمت همین کتاب متّزل، که در دسترس همه بشر است، موجب فوائد کثیره است.

در بیان عظمت قرآن

بدان ای عزیز که عظمت هر کلام و کتابی یا به عظمت متکلم و کاتب آن است، و یا به عظمت مطالب و مقاصد آن است، و یا به عظمت نتایج و ثمرات آن است، و یا به عظمت رسول و واسطه آن است، و یا به عظمت مُرسَلٌ اِلیه و حامل آن است، و یا به عظمت حافظ و نگاهبان آن است، و یا به عظمت شارح و مبین آن است، و یا به عظمت وقت ارسال و کیفیت آن است. و بعضی از این امور ذاتاً و جوهرأ در عظمت دخیل است، و بعضی عَرَضاً و بالواسطه، و بعضی کاشف از عظمت است. و جمیع این امور که ذکر شد، در این صحیفه نورانیه به وجه اعلی و اوفی موجود بلکه از مختصّات آن است، که کتاب دیگری را در آن یا اصلاً شرکت نیست و یا به جمیع مراتب نیست.

اما عظمت متکلم آن و منشی و صاحب آن: پس آن، عظیم مطلق است که جمیع عظمت های متصوره در ملك و ملکوت و تمام قدرت های نازل در غیب و شهادت رشحه ای از تجلیات عظمت فعل آن ذات مقدّس است. و حق تعالی با تجلی به عظمت برای احدی ممکن نیست تجلی کند؛ و از پس هزاران حجب و سرادقات تجلی کند؛ چنانچه در حدیث است: «إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ [مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ، لَوْ كَشَفَتْ، لَأَحْرَقَتْ سُبْحَاتُ وَجْهِهِ مَا دُونَهُ]» (1).

و پیش اهل معرفت، این کتاب شریف از حق تعالی به مبدئیت جمیع شؤون ذاتیه و صفاتی و فعلیه و به جمیع تجلیات جمالیه و جلالیه صادر شده، و دیگر کتب سماویه را این مرتبت و منزلت نیست.

و اما عظمت آن به واسطه محتویات و مقاصد و مطالب آن: پس آن، عقد فصلی علی حده، بلکه فصول و ابوابی و رساله و کتابی جداگانه لازم دارد تا شمه ای از آن در رشته بیان و تحریر درآید. و ما به طریق اجمال در فصلی مستقل به کلیات آن اشاره می کنیم؛ و در آن فصل ان شاء الله اشاره به عظمت آن از حیث نتایج و ثمرات می نمایم (2).

و اما عظمت رسول وحی و واسطه ایصال: پس آن، جبرئیل امین و روح اعظم (3) است که پس از خروج رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) از جلیباب بشریت و توجه دادن

ص: 224

1 - «همانا خدا را هفتاد هزار حجاب است از نور و ظلمت؛ اگر آن حجاب ها برداشته شوند جلوه های وجه او آنچه فرود آنها هست بسوزانند». (بحار الأنوار، ج 55، ص 45، حدیث 13)

2 - ر.ك: صفحه 226، فصل دوم.

3 - روح اعظم گاهی اطلاق به جبرئیل شود و گاهی به موجود دیگر که اعظم از جبرئیل است. [منه قدس سره]

شطر قلب را به حضرت جبروت، متّصل به آن روح اعظم شود. و آن یکی از ارکان اربعه دار تحقّق، بلکه اعظم ارکان و اشرف انواع آن است؛ چه که آن ذات شریف نورانی مَلَك موکّل علم و حکمت و صاحب ارزاق معنویه و اطعمه روحانیه است. و از کتاب خدا و احادیث شریفه تعظیم جبرئیل و تقدّم او بر دیگر ملائکه استفاده شود(1).

و اما عظمت مرسل الیه و متحمّل آن: پس آن، قلب تقیّ تقیّ احمدی احدی جمعی محمّدی است که حق تعالی به جمیع شؤون ذاتیه و صفاتیّه و اسمائیّه و افعالیّه بر آن تجلّی نموده؛ و دارای ختم نبوّت و ولایت مطلقه است؛ و اکرم بریّه و اعظم خلیقه و خلاصه کون و جوهره وجود و عصاره دار تحقّق و لبنه اخیره و صاحب برزخیت کبرا و خلافت عظمی است.

و اما حافظ و نگاهبان آن، ذات مقدس حق - جلّ جلاله - است؛ چنانچه فرماید در کریمه مبارکه: (إِنَّمَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)(2).

و اما شارح و مبین آن، ذوات مطهّره معصومین از رسول خدا تا حجت عصر عبّال الله فرجه، که مفاتیح وجود و مخازن کبریا و معادن حکمت و وحی و اصول معارف و عوارف و صاحبان مقام جمع و تفصیل ند.

و اما وقت وحی، لیلۃ القدر است، که اعظم لیالی و (خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ)(3) و

ص: 225

-
- 1- - الشعراء (26): 193؛ النجم (53): 5 - 9؛ التکویر (81): 19 - 24؛ بحار الأنوار، ج 56، ص 258، حدیث 23 و 24.
 - 2- - «همانا ما ذکر (قرآن) را فرو فرستادیم و هرآینه ما آن را محفوظ نگاه می داریم». (الحجر (15): 9)
 - 3- - «بهتر است از هزار ماه». (القدر (97): 3)

نورانی ترین ازمنه و فی الحقیقه وقت وصول ولیّ مطلق و رسول ختمی (صلی الله علیه و آله) است.

و اما کیفیت وحی و تشریفات آن، از نطق بیان در این مختصر خارج است و محتاج به فصلی است جداگانه که به واسطه طول آن از آن صرف نظر می کنیم.

فصل دوم: در بیان مقاصد و مطالب و مشتملات کتاب شریف الهی به طریق اجمال و اشاره

بدان که این کتاب شریف، چنانچه خود بدان تصریح فرموده، کتاب هدایت و راهنمای سلوک انسانیت و مرئی نفوس و شفای امراض قلبیه و نوری بخش سیر الی الله است.

بالجمله، خدای تبارک و تعالی به واسطه سعه رحمت بر بندگان، این کتاب شریف را از مقام قدس و قرب خود نازل فرموده و به حسب تناسب عوالم تنزل داده تا به این عالم ظلمانی و سجن طبیعت رسیده و به کسوه الفاظ و صورت حروف درآمده برای استخلاص مسجونین در این زندان تاریک دنیا و رهایی مغلولین در زنجیرهای آمال و امانی و رساندن آنها را از حسیض نقص و ضعف و حیوانیت به اوج کمال و قوت و انسانیت، و از مجاورت شیطان به مرافقت ملکوتیین بلکه به وصول به مقام قرب و حصول مرتبه لقاء الله که اعظم مقاصد و مطالب اهل الله است. و از این جهت، این کتاب، کتاب دعوت به حق و سعادت است و بیان کیفیت وصول بدین مقام است؛ و مندرجات آن اجمالاً آن چیزی است که در این سیر و سلوک الهی مدخلیت دارد و یا اعانت می کند

و به طور کلی یکی از مقاصد مهمه آن، دعوت به معرفه الله و بیان معارف الهیه است از شؤون ذاتیه و اسمائیه و صفاتیّه و افعالیّه؛ و از همه بیشتر در این مقصود، توحید ذات و اسماء و افعال است که بعضی از آن به صراحت و بعضی به اشارت مستقصا مذکور است.

و باید دانست که در این کتاب جامع الهی، به طوری این معارف، از معرفه الذات تا معرفه الافعال، مذکور است که هر طبقه به قدر استعداد خود از آن ادراک می کنند؛ چنانچه آیات شریفه توحید، و خصوصاً توحید افعال را علماء ظاهر و محدثین و فقهاء - رضوان الله علیهم - طوری بیان و تفسیر می کنند که به کلی مخالف و مبین است با آنچه اهل معرفت و علماء باطن تفسیر می کنند؛ و نویسند هر دورا در محل خود درست می داند؛ زیرا که قرآن شفای دردهای درونی است و هر مریض را به طوری علاج می کند. چنانچه کریمه (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ) (1) و کریمه (اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) (2) و کریمه (هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ) (3) و کریمه (هُوَ مَعَكُمْ) (4) و کریمه (فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ) (5) الی غیر ذلك در توحید ذات، و آیات کریمه آخر سوره «حشر» و غیر آنها در توحید صفات، و کریمه (وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى) (6) و کریمه

ص: 227

1- - «اوست آغاز و انجام و پیدا و نهان». (الحدید (57): 3)

2- - «خداوند نور آسمان ها و زمین است». (النور (24): 35)

3- - «اوست کسی که در آسمان خداست و در زمین خداست». (الزخرف (43): 84)

4- - «او با شماست». (الحدید (57): 4)

5- - «به هر سو رو کنید، آنجا روی خداست». (البقره (2): 115)

6- - «هنگامی که تیر انداختی تو نینداختی بلکه خدا انداخت». (الأنفال (8): 17)

(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) و کریمه (يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) (1) در توحید افعال، که بعضی به وجه دقیق و بعضی به وجه ادق عرفانی دلالت دارد، برای هر يك از طبقات علماء ظاهر و باطن طوری شفای امراض است. و در عین حال که بعض آیات شریفه، مثل آیات اول «حدید» و سوره مبارکه «توحید»، به حسب حدیث شریف کافی (2) برای متعمقان از آخرالزمان وارد شده، اهل ظاهر را نیز از آن بهره کافی است. و این از معجزات این کتاب شریف و از جامعیت آن است.

و دیگر از مقاصد و مطالب آن، دعوت به تهذیب نفوس و تطهیر بواطن از ارجاس طبیعت و تحصیل سعادت، و بالجمله، کیفیت سیر و سلوک الی الله [است]. و این مطلب شریف به دو شعبه مهمه منقسم است: یکی تقوا به جمیع مراتب آن، که مندرج در آن است تقوا از غیر حق و اعراض مطلق از ما سوی الله. و دیگر، ایمان به تمام مراتب و شؤون، که در آن مندرج است اقبال به حق و رجوع و انابه به آن ذات مقدس. و این از مقاصد مهمه این کتاب شریف است که اکثر مطالب آن بلا واسطه یا مع الواسطه به این مقصد رجوع کند.

و دیگر از مطالب این صحیفه الهیه، قصص انبیاء و اولیاء و حکماء است، و کیفیت تربیت حق آنها را، و تربیت آنها خلق را؛ که در این قصص فوائد بی شمار و تعلیمات بسیار است. و در آن قصص به قدری معارف الهیه و تعلیمات و تربیت های ربوبیه مذکور و مرموز است که عقل را متحیر کند. سبحان الله وله الحمد والمِنَّة. در همین قصه خلق آدم (علیه السلام) و امر به سجود ملائکه و تعلیمات

ص: 228

1- «آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است او را تسبیح می کنند». (الجمعة (62): 1؛ التغابن (64): 1)

2- الکافی، ج 1، ص 91، «کتاب التوحید»، «باب النسبة»، حدیث 3.

اسماء و قضایای ابلیس و آدم (علیه السلام) که در کتاب خدا مکرر ذکر شده، به قدری تعلیم و تربیت و معارف و معالم است برای کسی که (لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ) (1) که انسان را حیران کند.

و این که قصص قرآنی، مثل قصه آدم و موسی و ابراهیم و دیگر انبیاء (علیهم السلام)، مکرر ذکر شده، برای همین نکته است که این کتاب، کتاب قصه و تاریخ نیست، بلکه کتاب سیر و سلوک الی الله و کتاب توحید و معارف و مواعظ و حکم است. و در این امور، مطلوب، تکرار است تا در نفوس قاسیه تأثیری کند و قلوب از آن موعظت گیرد. و به عبارت دیگر، کسی که بخواهد تربیت و تعلیم و انذار و تبشیر کند، باید مقصد خود را با عبارات مختلفه و بیانات متشتمه - گاهی در ضمن قصه و حکایت و گاهی در ضمن تاریخ و نقل و گاهی به صراحت لهجه و گاهی به کنایت و امثال و رموز - تزریق کند تا نفوس مختلفه و قلوب متشتمه هر یک بتوانند از آن استفادت کنند.

و چون این کتاب شریف برای سعادت جمیع طبقات و قاطبه سلسله بشر است، و این نوع انسانی در حالات قلوب و عادات و اخلاق و ازمنه و امکانه مختلف هستند، همه را نتوان به یک طور دعوت کرد؛ ای بسا نفوسی که برای اخذ تعالیم، به صراحت لهجه و القاء اصل مطلب به طور ساده حاضر نباشند و از آن متأثر نگردند؛ اینها را باید به طور ساختمان دماغ آنها دعوت کرد و مقصد را به آنها فهمانید. و بسا نفوسی که با قصص و حکایات و تواریخ سر و کار ندارند و علاقه مند به لب مطالب و لباب مقاصدند؛ اینها را نتوان با دسته اول

ص: 229

1- «اورا قلبی (بیدار) باشد یا گوش فرا دهد در حالی که (به دل) حاضر و گواه باشد». (ق (50): 37)

در يك ترازو گذاشت. ای بسا قلوب که با تحویف و انذار متناسبند؛ و قلوبی که با وعده و تبشیر سر و کار دارند. از این جهت است که این کتاب شریف به اقسام مختلفه و فنون متعدده و طرق متشکته مردم را دعوت فرموده؛ و چنین کتابی را تکرار، حتم و لازم است. دعوت و موعظه بی تکرار و تفتن، از حدّ بلاغت خارج، و آنچه متوقّع از آن است، که تأثیر در نفوس باشد، بی تکرار از آن حاصل نشود.

مع الوصف، در این کتاب شریف، قضایا به طوری شیرین اتفاق افتاده که تکرار آن انسان را کسل نکند؛ بلکه در هر دفعه که اصل مطلب را تکرار کند، خصوصیات و لواحقى در آن مذکور است که در دیگران نیست؛ بلکه در هر دفعه يك نکته مهمه عرفانی یا اخلاقی را مورد نظر قرار داده و قضیه را در اطراف آن چرخ می دهد. و بیان این مطلب استقصای کامل از قصص قرآنیه لازم دارد که در این مختصرات نگنجد. و در آرزوی این ضعیف بی مایه ثبت است که با توفیق الهی کتابی در خصوص قصص قرآنیه و حل رموز و کیفیت تعلیم و تربیت آنها فراهم آورم به قدر میسور. گرچه قیام به این امر از مثل نویسنده آرزویی است بسی خام و خیالی است بس باطل.

بالجمله، ذکر قصص انبیاء (علیهم السلام)، و کیفیت سیر و سلوک آنها، و چگونگی تربیت آنها از بندگان خدا، و حکم و مواعظ و مجادلات حسنه آنها از بزرگ ترین ابواب معارف و حکم و بالاترین درهای سعادت و تعالیم است که حق تعالی - جلّ مجده - به روی بندگان خود مفتوح فرموده. و چنانچه ارباب معرفت و اصحاب سلوک و ریاضت را از آنها حظّی وافر و بهره کافی است، کسان دیگر را نیز نصیبی وافی و قسمتی بی پایان است؛ چنانچه از کریمه شریفه (فَلَمَّا جَنَّ عَلَيَّهِ

اللَّيْلُ رَاءَ كَوْكَبًا...)(1) إلى آخره، مثلاً، اهل معرفت کیفیت سلوک و سیر معنوی حضرت ابراهیم (علیه السلام) را ادراک می کنند، و راه سلوک الی الله و سیر الی جنبه را تعلّم می نمایند، و حقیقت سیر انفسی و سلوک معنوی را از منتهای ظلمت طبیعت، که به (جَنِّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ) در آن مسلک تعبیر شده، تا القاء مطلق اَیّت و انائیت و ترک خودی و خودپرستی و وصول به مقام قدس و دخول در محفل انس، که در این مسلک اشارت به آن است (وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ...)(2) إلى آخره، از آن دریابند. و دیگران از آن، سیر آفاقی و کیفیت تربیت و تعلیم جناب خلیل الرحمان، اَمت خود را، ادراک کنند. و بدین منوال، سایر قصص و حکایات، مثل قصّه آدم و ابراهیم و موسی و یوسف و عیسی و ملاقات موسی و خضر، که استفادات اهل معارف و ریاضات و مجاهدات، و دیگران هر یک با دیگری فرق دارد. و در این قسمت داخل است، یا مقصدی مستقل است، حکم و مواعظ ذات مقدّس حق؛ که هر جا مناسب شده خود به لسان قدرت بندگان را دعوت فرموده، یا به معارف الهیه و توحید و تنزیه، چون سوره مبارکه «توحید» و اواخر سوره «حشر» و اوایل «حدید»، و دیگر موارد کتاب شریف الهی. و اصحاب قلوب و سوابق حسنا را از این قسمت حظوظی است بی شمار. مثلاً اصحاب معارف، از کریمه مقدّسه «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ (3)» قرب نافله و فریضه را استفادت کنند؛ در عین حال که دیگران خروج به بدن و هجرت، مثلاً به مکه یا مدینه، را می فهمند. و یا دعوت فرموده به تهذیب نفوس و ریاضات باطنیه،

ص: 231

1- «چون شب بر او تاریک گردید ستاره ای دید...». (الأنعام (6): 76)

2- «رو به سوی کسی کردم که آسمان ها و زمین را آفرید». (الأنعام (6): 79)

3- ر.ك: صفحه 12، پاورقی 2.

چون کریمه شریفه (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا)(1)... الی غیر ذلك. و یا دعوت به عمل صالح است؛ چنانچه معلوم است. و یا تحذیر از مقابلات هر يك از اینها است. و در این قسمت نیز داخل است حکم لقمانی و دیگر بزرگان و مؤمنین که در موارد مختلفه این صحیفه الهیه مذکور است، چون قضایای اصحاب کهف.

و دیگر از مطالب این صحیفه نورانی، بیان احوال کفار و جاحدین و مخالفان با حق و حقیقت و معاندین با انبیاء و اولیاء (علیهم السلام) و بیان کیفیت عواقب امور آنها و چگونگی بوار و هلاک آنها، چون قضایای فرعون و قارون و نمرود و شداد و اصحاب فیل و دیگر از کفره و فجره، که در هر يك از آنها موعظت ها و حکم بلکه معارفی است برای اهلش. و در این قسمت داخل است قضایای ابلیس ملعون. و در این قسمت نیز داخل است - یا قسمتی مستقل است - قضایای غزوات رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، که در آنها نیز مطالب شریفه، مذکور است، که یکی از آنها کیفیت مجاهدات اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است برای بیدار کردن مسلمین از خواب غفلت و برانگیختن آنها است برای مجاهدت فی سبیل الله و تنفیذ کلمه حق و امانه باطل.

و یکی دیگر از مطالب قرآن شریف، بیان قوانین ظاهر شریعت و آداب و سنن الهیه است، که در این کتاب نورانی، کلیات و مهمات آن ذکر شده. و عمده در این قسم، دعوت به اصول مطالب و ضوابط آن است؛ مثل باب صلات، و زکات و خمس و حج و صوم و جهاد و نکاح و ارث و قصاص و حدود و تجارت و امثال

ص: 232

1- - «هر آینه رستگار شد کسی که نفس را تزکیه کرد، و زیان دید کسی که آن را تباه ساخت». (الشمس (91): 9 - 10)

آن. و چون این قسم، که علم ظاهر شریعت است، عام المنفعه و برای جمیع طبقات از حیث تعمیر دنیا و آخرت، مجعول است و تمام طبقات مردم از آن به مقدار خود استفادت کنند، از این جهت، در کتاب خدا دعوت به آن بسیار است و در احادیث و اخبار نیز خصوصیات و تفصیل آنها به حدّ وافر است و تصانیف علماء شریعت در این قسمت بیشتر و بالاتر از سایر قسمت ها است.

و یکی دیگر از مطالب قرآن شریف، احوال معاد و براهین بر اثبات آن و کیفیت عذاب و عقاب و جزا و ثواب آن و تفصیل جنت و نار و تعذیب و تنعیم. و در این قسمت، حالات اهل سعادت و درجات آنها از اهل معرفت و مقرّبین و از اهل ریاضت و سالکین و از اهل عبادت و ناسکین، و همین طور حالات و درجات اهل شقاوت از کفار و محجوبین و منافقین و جاحدین و اهل معصیت و فاسقین، مذکور است. ولی آنچه به حال عموم بیشتر فائده داشته بیشتر مذکور و با صراحت لهجه است؛ و آنچه برای یک طبقه خاصه مفید است، به طریق رمز و اشاره مذکور است؛ مثل (وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ) (1) و آیات لقاء الله برای آن دسته. و مثل (كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ) (2) برای دسته دیگر. و در این قسمت؛ یعنی در قسم تفصیل معاد و رجوع الی الله، معارفی بی شمار و اسراری بس دشوار مذکور است که اطلاع بر کیفیت آنها جز به سلوک برهانی یا نور عرفانی نتوان پیدا کرد.

و یکی دیگر از مطالب این صحیفه الهیه، کیفیت احتجاجات و براهینی است که ذات مقدس حق تعالی، یا خود اقامه فرموده بر اثبات مطالب حقه و معارف

ص: 233

1- «رضایت خدا بزرگ تر است». (التوبة (9): 72)

2- «به تحقیق، آنان در آن روز از پروردگارشان محجوبند». (المطففين (83): 15)

الهیة، مثل احتجاج بر اثبات حق و توحید و تنزیه و علم و قدرت و دیگر اوصاف کمالیه؛ که در این قسمت گاهی براهین دقیقه ای پیدا شود که اهل معرفت از آن استفاده کامل نمایند، مثل (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) (1). و گاهی براهینی است که حکماء و دانشمندان طوری از آن استفاده کنند، و اهل ظاهر و عامه مردم از آن طوری بهره بردارند، مثل کریمه (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَاءُ اللَّهِ لَفَسَدَتَا) (2) و مثل کریمه (إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ) (3). و مثل آیات اول سوره «حدید» و سوره مبارکه «توحید»، و غیر آن؛ و مثل احتجاج بر اثبات معاد و رجوع ارواح و انشاء نشئه آخری، و احتجاج بر اثبات ملائکه الله و انبیاء عظام، که در موارد مختلفه این کتاب شریف موجود است. این حال احتجاجات خود ذات مقدس. و یا آن که حق تعالی نقل براهین انبیاء و دانشمندان را فرموده بر اثبات معارف؛ مثل احتجاجات جناب خلیل الرحمان - سلام الله علیه - و غیر آن.

اینها مهمات مطالب این کتاب است؛ و الا دیگر مطالب متفرقه نیز موجود است که احصاء آن وقتی کافی لازم دارد.

فصل سوم در طریق استفاده از قرآن شریف

اکنون که مقاصد و مطالب این صحیفه الهیه را دانستی، يك مطلب مهمی را باید در نظر بگیری که با توجه به آن راه استفاده از کتاب شریف بر تو باز شود و

ص: 234

1- «خدا شهادت داد که خدایی جز او نیست». (آل عمران (3): 18)

2- «اگر جز خدا خدایانی بود زمین و آسمان تباہ می شدند». (الأنبياء (21): 22)

3- «در این هنگام هر خدایی به آنچه (خود) آفریده می پرداخت». (المؤمنون (23): 91)

ابواب معارف و حکم بر قلبت مفتوح گردد. و آن، آن است که به کتاب شریف الهی نظر تعلیم داشته باشی و آن را کتاب تعلیم و افاده بدانی، و خود را موظف به تعلّم و استفاده بدانی. و مقصود ما از تعلیم و تعلّم و افاده و استفاده آن نیست که جهات ادبیت و نحو و صرف را از آن تعلیم بگیری، یا حیث فصاحت و بلاغت و نکات بیانیه و بدیعیه از آن فراگیری، یا در قصص و حکایات آن به نظر تاریخی و اطلاع بر امم سالفه بنگری؛ هیچ یک از اینها داخل در مقاصد قرآن نیست و از منظور اصلی کتاب الهی به مراحل دور است.

و این که استفاده ما از این کتاب بزرگ، بسیار کم است، برای همین است که یا به آن، نظر تعلیم و تعلم نداریم - چنانچه غالباً این طوریم؛ فقط قرائت قرآن می کنیم برای ثواب و اجر، و لهذا جز به جهت تجوید آن اعتنائی نداریم. می خواهیم قرآن را صحیح بخوانیم که ثواب به ما عنایت شود، و در همین حد واقف می شویم و به همین امر قناعت می کنیم؛ و لهذا چهل سال قرآن شریف را می خوانیم و به هیچ وجه از آن استفاده ای حاصل نشود جز اجر و ثواب قرائت - و یا اگر نظر تعلیم و تعلّم داشته باشیم، با نکات بدیعیه و بیانیه و جوه اعجاز آن، و قدری بالاتر، جهات تاریخی و سبب نزول آیات و اوقات نزول و مکی و مدنی بودن آیات و سوره و اختلاف قرائات و اختلاف مفسرین از عامّه و خاصّه و دیگر امور عرضیه خارج از مقصد که خود آنها موجب احتجاب از قرآن و غفلت از ذکر الهی است، سر و کار داریم. بلکه مفسرین بزرگ ما نیز عمده هم خود را صرف در یکی از این جهات یا بیشتر کرده و باب تعلیمات را به روی مردم مفتوح نکرده اند.

به عقیده نویسنده تا کنون تفسیر برای کتاب خدا نوشته نشده. به طور کلی،

معنی تفسیر کتاب آن است که شرح مقاصد آن کتاب را بنماید؛ و نظر مهم به آن، بیان منظور صاحب کتاب باشد. این کتاب شریف، که به شهادت خدای تعالی کتاب هدایت و تعلیم است و نور طریق سلوک انسانیت است، باید مفسّر در هر قصه از قصص آن، بلکه هر آیه از آیات آن، جهت اهداء به عالم غیب و حیث راهنمایی به طرق سعادت و سلوک طریق معرفت و انسانیت را به متعلّم بفهماند. مفسّر وقتی مقصد از نزول را به ما فهماند، مفسّر است، نه سبب نزول به آن طور که در تفاسیر وارد است. در همین قصه آدم و حوا و قضایای آنها با ابلیس از اوّل خلقت آنها تا ورود آنها در ارض، که حق تعالی مکرّر در کتاب خود ذکر فرموده، چقدر معارف و مواعظ مذکور و مرموز است و ما را به چقدر از معایب نفس و اخلاق ابلیسی و کمالات آن و معارف آدمی آشنا می کند و ما از آن غافل هستیم.

بالجمله، کتاب خدا، کتاب معرفت و اخلاق و دعوت به سعادت و کمال است؛ کتاب تفسیر نیز باید کتاب عرفانی اخلاقی و مبین جهات عرفانی و اخلاقی و دیگر جهات دعوت به سعادت آن باشد. مفسّری که از این جهت غفلت کرده یا صرف نظر نموده یا اهمّیت به آن نداده، از مقصود قرآن و منظور اصلی انزال کتب و ارسال رسل غفلت ورزیده. و این، يك خطایی است که قرن ها است این ملت را از استفاده از قرآن شریف محروم نموده و راه هدایت را به روی مردم مسدود کرده. ما باید مقصود از تنزیل این کتاب را قطع نظر از جهات عقلی برهانی، که خود به ما مقصد را می فهماند، از خود کتاب خدا اخذ کنیم. مصنّف کتاب، مقصد خود را بهتر می داند. اکنون به فرموده های این مصنّف راجع به شؤون قرآن نظر کنیم؛ می بینیم خود می فرماید: (ذَلِكَ الْكِتَابُ

لا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (1). این کتاب را کتاب هدایت خوانده. می بینیم در يك سورة كوچك چندین مرتبه می فرماید: (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ) (2). می بینیم می فرماید: (وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) (3). می فرماید: (كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ) (4)... إلى غير ذلك از آیات شریفه که ذکرش به طول انجامد.

بالجمله، مقصود ما از این بیان، نه انتقاد در اطراف تفاسیر است، چه که هر يك از مفسرین زحمت های فراوان کشیده و رنج های بی پایان برده تا کتابی شریف فراهم آورده فلله دَرُهُمْ وَعَلَى اللَّهِ أَجْرُهُمْ، بلکه مقصود ما آن است که راه استفاده از این کتاب شریف را - که تنها کتاب سلوک الی الله و یکتا کتاب تهذیب نفوس و آداب و سنن الهیه است و بزرگ تر [ین] وسیله رابطه بین خالق و خلق و عروة الوثقی و حبل المتین تمسک به عز ربوبیت است - باید به روی مردم مفتوح نمود. علماء و مفسرین، تفاسیر فارسی و عربی بنویسند و مقصود آنها بیان تعالیم و دستورات عرفانی و اخلاقی و بیان کیفیت ربط مخلوق به خالق و بیان هجرت از دار الغرور به دار السرور و الخلود باشد، به طوری که در این کتاب شریف به ودیعت گذاشته شده. صاحب این کتاب سگاکي و شیخ نیست که

ص: 237

-
- 1- - «هیچ شکی در این کتاب نیست و آن هدایت برای پرهیزکاران است». (البقرة (2): 2)
 - 2- - «ما قرآن را برای متذکر شدن آسان ساختیم؛ آیا متذکرشونده ای هست؟» (القمر (54): 17)
 - 3- - «ما قرآن را (یکباره) به سوی تو نازل کردیم تا آنچه را که (تدریجاً) بر مردم فرستاده شده است برای آنها بیان کنی شاید آنان بیندیشند». (النحل (16): 44)
 - 4- - «کتاب مبارکی که به سوی تو نازل کردیم تا در آیات آن تدبر کنند و صاحبان خرد متذکر شوند». (ص (38): 29)

مقصودش جهات بلاغت و فصاحت باشد؛ سیبویه و خلیل نیست تا منظورش جهات نحو و صرف باشد، مسعودی و ابن خَلکان نیست تا در اطراف تاریخ عالم بحث کند؛ این کتاب چون عصای موسی و ید بیضای آن سرور، یا دم عیسی که احیاء اموات می کرد نیست که فقط برای اعجاز و دلالت بر صدق نبی اکرم آمده باشد؛ بلکه این صحیفه الهیه کتاب احیاء قلوب به حیات ابدی علم و معارف الهیه است؛ این کتاب خدا است و به شؤون الهیه - جلّ و علا - دعوت می کند. مفسّر باید شؤون الهیه را به مردم تعلیم کند، و مردم باید برای تعلّم شؤون الهیه به آن رجوع کنند تا استفادت از آن حاصل شود؛ (وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا) (1) چه خسارتی بالاتر از این که سی - چهل سال کتاب الهی را قرائت کنیم و به تفاسیر رجوع کنیم و از مقاصد آن بازمانیم؛ (رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (2).

فصل چهارم در رفع موانع استفاده از قرآن

اشاره

اکنون که عظمت کتاب خدا از جمیع جهات مقتضیه عظمت معلوم شد و راه استفادت مطالب آن مفتوح گردید، بر متعلّم و مستفید از کتاب خدا لازم است که یکی دیگر از آداب مهمّه را به کار بندد تا استفاده حاصل شود؛ و آن، رفع

ص: 238

-
- 1- «ما از قرآن آنچه را که برای مؤمنان شفا و رحمت است نازل می کنیم و آن ستمکاران را جز زیان نمی افزاید». (الإسراء (17): 82)
 - 2- «پروردگارا ما بر خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحم ننمایی محققاً از زیانکاران خواهیم بود». (الأعراف (7): 23)

موانع استفاده است که ما از آنها تعبیر کنیم به حجب بین مستفید و قرآن. و این حجاب ها بسیار است که ما به بعضی از آن اشاره نماییم:

حجاب خوددینی

یکی از حجاب های بزرگ، حجاب خوددینی است که شخص متعلم خود را به واسطه این حجاب مستغنی بیند و نیازمند به استفاده نداند. و این از شاهکارهای مهم شیطان است که همیشه کمالات موهومه را بر انسان جلوه دهد و انسان را به آنچه که دارد راضی و قانع کند و ماوراء آنچه پیش او است هر چیز را از چشم او ساقط کند. مثلاً، اهل تجوید را به همان علم جزئی قانع کند و آن را در نظر آنها جلوه های فراوان دهد و دیگر علوم را از نظر آنها بیفکند. و حمله قرآن را پیش آنها به خود آنها تطبیق کند و آنها را از فهم کتاب نورانی الهی و استفاده از آن محروم نماید. و اصحاب ادبیت را به همان صورت بی مغز راضی کند و تمام شؤون قرآن را در همان که پیش آنها است نمایش دهد. و اهل تفاسیر به طور معمول را سرگرم کند به وجوه قرائات و آراء مختلفه ارباب لغت و وقت نزول و شأن نزول و مکی و مدنی بودن و تعداد آیات و حروف و امثال این امور. و اهل علوم را نیز قانع کند فقط به دانستن فنون دلالات و وجوه احتجاجات و امثال آن. حتی فیلسوف و حکیم و عارف اصطلاحی را محبوس کند در حجاب غلیظ اصطلاحات و مفاهیم و امثال آن. شخص مستفید باید تمام این حجب را خرق کند و از ماوراء این حجب به قرآن نظر کند و در هیچ یک این حجاب ها توقف نکند که از قافله سالکان الی الله بازماند و از دعوت های شیرین الهی محروم می شود. از خود قرآن شریف دستور عدم وقوف و قانع نشدن به یک حد معین استفاده شود. در قصص قرآنی اشاره به این معنا بسیار است. حضرت

موسی کلیم با مقام بزرگ نبوت قناعت به آن مقام نکرد و به مقام شامخ علم خود

وقوف نفرمود؛ به مجرد آن که شخص کاملی را مثل خضر ملاقات کرد با آن تواضع و خضوع گفت: (هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا) (1). و ملازم خدمت او شد تا علومی که باید استفاده کند فرا گرفت. حضرت ابراهیم (علیه السلام) به مقام بزرگ ایمان و علم خاص به انبیاء (علیهم السلام) قناعت نکرد، عرض کرد: (رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُخْرِجُ الْمَوْتَى) (2). از ایمان قلبی خواست ترقی کند به مقام اطمینان شهودی. بالاتر آن که خدای تبارک و تعالی به جناب ختمی مرتبت - اعرف خلق الله علی الاطلاق - دستور می دهد به کریمه شریفه (وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا) (3). این دستورات کتاب الهی، این نقل قصه های انبیاء، برای آن است که ما از آنها تنبّه حاصل کنیم و از خواب غفلت برانگیخته شویم.

حجاب آراء فاسده

یکی دیگر از حجب، حجاب آراء فاسده و مسالك و مذاهب باطله است؛ که این گاهی از سوء استعداد خود شخص است و اغلب از تبعیت و تقلید پیدا شود. و این از حجبی است که مخصوصاً از معارف قرآن، ما را محجوب نموده. مثلاً اگر اعتقاد فاسدی به مجرد استماع از پدر و مادر یا بعض از جهله از اهل منبر در دل ما راسخ شده باشد، این عقیده حاجب شود مابین ما و آیات شریفه الهیه؛ و اگر هزاران آیه و روایت وارد شود که مخالف آن باشد، یا از ظاهرش

ص: 240

1- «آیا پیروی (همراهی) تو نمایم تا آنچه را آموخته ای از بصیرت و رشاد به من بیاموزی؟». (الکهف (18): 66)

2- «پروردگارا نشانم بده چگونه مردگان را زنده می کنی». (البقره (2): 260)

3- «و بگو: پروردگارا بر دانش من بیفز». (طه (20): 114)

مصروف کنیم و یا به آن به نظر فهم نظر نکنیم. راجع به عقاید و معارف، مثلاً بسیار است ولی من از تعداد آن خودداری می‌کنم؛ زیرا که می‌دانم این حجاب با گفته‌ی مثل منی خرق نشود، ولی از باب نمونه به یکی از آنها اشاره می‌کنم که فی الجمله سهل‌المأخذتر است. این همه آیاتی که راجع به لقاء الله و معرفة الله

وارد شده و این همه روایات که در این موضوع است و این همه اشارات و کنایات و صراحتات که در ادعیه و مناجات‌های ائمه (علیهم السلام) موجود است، به مجرد این عقیده، که از اشخاص عامی در این میدان ناشی و منتشر شده، که راه معرفة الله به کلی مسدود است، و باب معرفة الله و مشاهده جمال را به باب تفکر در ذات، به آن وجه ممنوع بلکه ممتنع قیاس نموده اند، تأویل و توجیه کنند؛ و یا اصلاً در این میدان وارد نشوند و خود را با معارف که قرّة العین انبیاء و اولیاء است آشنا نکنند. خیلی مایه تأسف است برای اهل الله که يك باب از معرفت را که می‌توان گفت غایت بعثت انبیاء و منتهای مطلوب اولیاء است، به طوری به روی مردم مسدود کرده اند که دم زدن از آن کفر محض و زندقّه صرف است. اینها معارف انبیاء و اولیاء را با معارف عوام و زن‌ها و مردهای جاهل در خصوص ذات و اسماء و صفات حق مساوی می‌دانند؛ بلکه گاهی از آنها بالاتر نیز بروز کند: می‌گویند: فلان، يك عقاید عامیانه خوبی دارد، ای کاش ما به همان عقیده عامیانه بودیم. این مطلب درست است؛ زیرا که این بیچاره که به این کلام متفوّه می‌شود خود عقاید عامیانه را از دست داده و دیگر معارف را، که معارف خواصّ و اهل الله است، باطل می‌شمرد. این آرزو درست مثل آرزوی کفار است که در کریمه الهیه نقل از آنها شده: (وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا)⁽¹⁾.

ص: 241

1- - «و کافر گوید کاش من خاک بودم». (النبأ (78): 40)

ما اگر بخواهیم آیات و اخبار لقاء الله را به تفصیل ذکر کنیم تا رسوایی این عقیده فاسده که از جهل و غرور شیطانی پیدا شده واضح شود، کتابی جداگانه لازم دارد؛ فضلاً اگر بخواهیم معارفی را که به واسطه این حجاب غلیظ شیطانی در پس پرده نسیان مانده؛ تا معلوم شود که یکی از مراتب مهجوریت از قرآن و مهجور گذاشتن قرآن، که از همه شاید تأسفحش بیشتر است، این است. چنانچه در کریمه شریفه فرماید: (وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا) (1) مهجور گذاردن قرآن مراتب بسیار و منازل بی شمار دارد که به عمده آن شاید ما متصف باشیم.

آیا اگر ما این صحیفه الهیه را مثلاً جلدی پاکیزه و قیمتی نمودیم و در وقت قرائت یا استخاره بوسیدیم و به دیده نهادیم، آن را مهجور نگذاشتیم؟

آیا اگر غالب عمر خود را صرف در تجوید و جهات لغویه و بیانیه و بدیعه آن کردیم، این کتاب شریف را از مهجوریت بیرون آوردیم؟

آیا اگر قرائات مختلفه و امثال آن را فرا گرفتیم، از ننگ هجران از قرآن خلاصی پیدا کردیم؟

آیا اگر وجوه اعجاز قرآن و فنون محسنات آن را تعلم کردیم، از شکایت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مستخلص شدیم؟

هیئات! که هیچ يك از این امور، مورد نظر قرآن و مُنَزَّلِ عظیم الشان آن نیست. قرآن کتاب الهی است و در آن، شؤون الهیت است؛ قرآن حبل متصل بین خالق و مخلوق است و به وسیله تعلیمات آن باید رابطه معنویه و ارتباط غیبی بین بندگان خدا و ربّی آنها پیدا شود؛ از قرآن باید علوم الهیه و معارف لدنیه

ص: 242

1- - «و پیامبر گفت: پروردگار من! قوم من این قرآن را متروک ساختند». (الفرقان (25): 30)

حاصل شود. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به حسب روایت کافی شریف فرموده: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ؛ وَفَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ؛ وَسُنَّةٌ قَائِمَةٌ»(1).

قرآن شریف، حامل این علوم است؛ اگر ما از قرآن این علوم را فراگرفتیم، آن را مهجور نگذاشتیم. اگر دعوت های قرآن را پذیرفتیم و از قصه های انبیاء (علیهم السلام) که مشحون از مواعظ و معارف و حکم است تعلیمات گرفتیم، اگر ما از مواعظ خدای تعالی و مواعظ انبیاء و حکماء که در قرآن مذکور است موعظت گرفتیم، قرآن را مهجور نگذاشتیم؛ و الاغور در صورت ظاهر قرآن نیز اخلاص الی الارض است، و از وساوس شیطان است که باید به خداوند از آن پناه برد.

یکی دیگر از حجب که مانع از استفاده از این صحیفه نورانیه است اعتقاد به آن است که جز آن که مفسرین نوشته یا فهمیده اند کسی را حق استفاده از قرآن شریف نیست. و تفکر و تدبیر در آیات شریفه را به تفسیر به رأی، که ممنوع است، اشتباه نموده اند؛ و به واسطه این رأی فاسد و عقیده باطله قرآن شریف را از جمیع فنون استفاده عاری نموده و آن را به کلی مهجور نموده اند؛ در صورتی که استفادات اخلاقی و ایمانی و عرفانی به هیچ وجه مربوط به تفسیر نیست تا تفسیر به رأی باشد.

مثلاً، اگر کسی از کیفیت مذاکرات حضرت موسی با خضر و کیفیت معاشرت آنها و شد رحال حضرت موسی، با آن عظمت مقام نبوت، برای به دست آوردن علمی که پیش او نبوده، و کیفیت عرض حاجت خود به حضرت خضر - به طوری که در کریمه شریفه (هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ

ص: 243

1- - «همانا دانش سه گونه است: آیتی محکم؛ فریضه ای عادل؛ سنتی استوار». (الکافی، ج 1، ص 32، «کتاب فضل العلم»، «باب صفة العلم وفضله وفضل العلماء»، حدیث 1)

رُشداً(1) مذکور است - و کیفیت جواب خضر و عذرخواهی های حضرت موسی، بزرگی مقام علم و آداب سلوک متعلم با معلم را که شاید بیست ادب در آن هست، استفاده کند، این چه ربط به تفسیر دارد تا تفسیر به رأی باشد. و بسیاری از استفادات قرآن از این قبیل است.

و در معارف، مثلاً، اگر کسی از قول خدای تعالی: (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) که حصر جمیع محامد و اختصاص تمام اثنبه است به حق تعالی، استفاده توحید افعالی کند و بگوید از آیه شریفه استفاده شود که هر کمال و جمال و هر عزت و جلالی که در عالم است و چشم احوال و قلب محجوب به موجودات نسبت می دهد از حق تعالی است و هیچ موجودی را از خود چیزی نیست، و لهذا محمدمت و ثنا خاص به حق است و کسی را در آن شرکت نیست، این چه مربوط به تفسیر است تا اسمش تفسیر به رأی باشد یا نباشد.

الی غیر ذلك از اموری که از لوازم کلام استفاده شود که مربوط به تفسیر به هیچ وجه نیست.

علاوه بر آن که در تفسیر به رأی نیز کلامی است، که شاید آن غیر مربوط به آیات معارف و علوم عقلیه که موافق موازین برهانیه است و آیات اخلاقیه که عقل را در آن مدخلیت است باشد؛ زیرا که این تقاسیر مطابق با برهان متین عقلی یا اعتبارات واضحه عقلیه است، که اگر ظاهری بر خلاف آنها باشد لازم است آن را از آن ظاهر مصروف نمود. مثلاً، در کریمه شریفه (وَجَاءَ رَبُّكَ) (2)

ص: 244

1- «آیا پیروی (همراهی) تو نمایم تا آنچه را آموخته ای از بصیرت و رشاد به من بیاموزی؟». (الکهف (18): 66)

2- «و آمد پروردگارت...». الفجر (89): 22

و(الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى)(1) که فهم عرفی مخالف با برهان است، ردّ این ظاهر، و تفسیر مطابق با برهان، تفسیر به رأی نیست و به هیچ وجه ممنوع نخواهد بود.

پس، محتمل است، بلکه مظنون است، که تفسیر به رأی راجع به آیات احکام باشد که دست آراء و عقول از آن کوتاه است، و به صرف تعبّد و انقیاد از خزّان وحی و مهابط ملائکه الله باید اخذ کرد؛ چنانچه اکثر روایات شریفه در این باب در مقابل فقهاء عامّه که دین خدا را با عقول خود و مقایسات می خواستند بفهمند وارد شده است. و این که در بعضی روایات شریفه است که «لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرُّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ»(2) و همچنین روایت شریفه که می فرماید: «دِينُ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ»(3) شهادت دهد بر این که مقصود از «دین الله» احکام تعبّدیّه دین است؛ والاّ-باب اثبات صانع و توحید و تقدیس و اثبات معاد و نبوت، بلکه مطلق معارف، حقّ طلق عقول و از مختصّات آن است. و اگر در کلام بعضی محدّثین عالی مقام وارد شده است که در اثبات توحید، اعتماد بر دلیل نقلی است(4)، از غرائب امور بلکه از مصیباتی است که باید به خدای تعالی از آن پناه برد؛ و این کلام محتاج به تهجین و توهین نیست، و اِلَى اللَّهِ الْمُسْتَكِي.

حجاب معاصی

یکی دیگر از حجب که مانع از فهم قرآن شریف و استفاده از معارف و مواعظ

ص: 245

1- «(خدای) رحمان بر عرش استیلا یافت». (طه (20): 5)

2- «عقل دورترین چیز از تفسیر قرآن است». (بحار الأنوار، ج 89، ص 95، حدیث 48)

3- «دین خدا را با عقل ها نتوان یافت». (بحار الأنوار، ج 2، ص 303، حدیث 41)

4- بحار الأنوار، ج 3، ص 234.

این کتاب آسمانی است، حجاب معاصی و کدورات حاصله از طغیان و سرکشی نسبت به ساحت قدس پروردگار عالمیان است که قلب را حاجب شود از ادراک حقایق. و باید دانست که از برای هر يك از اعمال صالحه یا سیئه چنانچه در عالم ملکوت صورتی است مناسب با آن، در ملکوت نفس نیز صورتی است که به واسطه آن در باطن ملکوت نفس یا نورانیت حاصل شود و قلب مطهر و منور گردد، و در این صورت، نفس چون آینه صقیل صافی گردد که لایق تجلیات غیبیه و ظهور حقایق و معارف در آن شود؛ و یا ملکوت نفس ظلمانی و پلید شود، و در این صورت، قلب چون آینه زنگارزده و چرکین گردد که حصول معارف الهیه و حقایق غیبیه در آن، عکس نیفکند. و چون قلب در این صورت کم کم در تحت سلطه شیطان واقع شود و متصرف مملکت روح، ابلیس گردد، سمع و بصر و سایر قوا نیز به تصرف آن پلید درآید، و سمع از معارف و مواعظ الهی به کلی بسته شود، و چشم، آیات باهره الهیه را نبیند و از حق و آثار و آیات او کور گردد، و دل، تفقه در دین نکند و از تفکر در آیات و بینات و تذکر حق و اسماء و صفات محروم گردد، چنانچه حق تعالی فرموده: (لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) (1).

نظر آنها به عالم چون نظر انعام و حیوانات گردد که از اعتبار و تدبیر خالی است، و قلوب آنها چون قلوب حیوانات شود که از تفکر و تذکر بی بهره است، بلکه از نظر در آیات و شنیدن مواعظ و معارف، حالت غفلت و استکبار آنان روزافزون شود؛ پس، از حیوان پست تر و گمراه ترند.

ص: 246

1 - «آنان را دل هایی است که با آن نمی فهمند، و چشم هایی که بدان نمی بینند، و گوش هایی که با آن نمی شنوند، اینان چون چارپایانند بلکه گمراه تر». (الأعراف (7): 179)

یکی دیگر از حجب غلیظه، که پرده ضحیم است بین ما و معارف و مواعظ قرآن، حجاب حبّ دنیا است که به واسطه آن، قلب، تمام هم خود را صرف آن کند و وجهه قلب یکسره دنیاوی شود؛ و قلب به واسطه این محبت، از ذکر خدا غافل شود و از ذکر و مذکور اعراض کند. و هرچه علاقه مندی به دنیا و اوضاع آن زیادت شود، پرده و حجاب قلب ضحیم تر گردد. و گاه شود که این علاقه به طوری بر قلب غلبه کند و سلطان حبّ جاه و شرف به قلب تسلط پیدا کند که نور فطرت الله به کلی خاموش شود و درهای سعادت به روی انسان بسته شود.

و شاید قفل های قلب که در آیه شریفه است که می فرماید: (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) (1)، همین قفل و بندهای علایق دنیوی باشد. و کسی که بخواهد از معارف قرآن استفاده کند و از مواعظ الهیه بهره بردارد، باید قلب را از این ارجاس تطهیر کند و لوث معاصی قلبیه را، که اشتغال به غیر است، از دل براندازد؛ زیرا که غیر مطهر محرم این اسرار نیست، قال تعالی: (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) (2). چنانچه از ظاهر این کتاب و مس آن در عالم ظاهره، غیر مطهر ظاهری ممنوع است تشریحاً و تکلیفاً، از معارف و مواعظ آن و باطن و سر آن ممنوع است کسی که قلبش متلوّث به ارجاس تعلّقات دنیویه است. و قال تعالی: (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى

ص: 247

-
- 1- «آیا در قرآن تدبیر نمی کنند، یا بر دل هایشان قفل هایی نهاده شده است». (محمّد (47): 24)
- 2- «همانا قرآن کریمی است در کتابی محفوظ و مستور که جز پاکان آن را مس نمی کنند». (الواقعة (56): 77 - 79)

لِلْمُتَّقِينَ... (1) إلى آخره، غیر متقی و غیر مؤمن به حسب تقوا و ایمان عامه، از انوار صوریه مواعظ و عقاید حقه آن محروم است؛ و غیر متقی و غیر مؤمن به حسب مراتب دیگر تقوا، که تقوای خاص و خاص الخاص است، از دیگر مراتب آن محروم است. و تفصیل در اطراف آن و ذکر آیات دیگر که دلالت بر مقصود دارد موجب تطویل است، ولی ما این فصل را ختم کنیم به ذکر یک آیه شریفه الهیه که برای اهل یقظه کفایت کند به شرط تدبیر در آن. قال تبارک و تعالی: (قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (2). خصوصیات آیه شریفه بسیار است، و بیان در اطراف نکات آن، رساله علی حده لازم دارد که اکنون مجال آن نیست.

فصل پنجم: در بیان تفکر است

یکی از آداب قرائت قرآن، حضور قلب است، که آن را در آداب مطلقه عبادات، در همین رساله، مذکور داشتیم (3) و اعاده آن لزومی ندارد.

و دیگر از آداب مهمه آن، تفکر است. و مقصود از تفکر آن است که از آیات

ص: 248

1- «هیچ شکی در این کتاب نیست و آن هدایت برای پرهیزکاران است». (البقرة (2): 2)

2- «از جانب خداوند، نوری و کتاب مبینی برای شما آمده است که خداوند بدان وسیله هر کس را که رضای او را بخواهد به راه های سلامت هدایت می کند و از تاریکی ها به روشنایی می برد و آنان را به راه راست راهنمایی می کند». (المائدة (5): 15 - 16)

3- ر.ک: صفحه 40.

شریفه، جستجوی مقصد و مقصود کند. و چون مقصد قرآن - چنانچه خود آن صحیفه نورانیه فرماید - هدایت به سبیل سلامت است و اخراج از همه مراتب ظلمات است به عالم نور، و هدایت به طریق مستقیم است(1)، باید انسان به تفکر در آیات شریفه، مراتب سلامت را از مرتبه دانیه آن، که راجع به قوای ملکیه است تا منتهی النهایه آن، که حقیقت قلب سلیم است - به تفسیری که از اهل بیت وارد شده که ملاقات کند حق را در صورتی که غیر حق در آن نباشد - (2) به دست آورد. و سلامت قوای ملکیه و ملکوتیه گمشده قاری قرآن باشد، که در این کتاب آسمانی این گمشده موجود است و باید با تفکر، استخراج آن کند. و چون قوای انسانی، سالم از تصرف شیطانی شد و طریق سلامت را به دست آورد و به کار بست، در هر مرتبه سلامت که حاصل شد، از ظلمتی نجات یابد و قهراً نور ساطع الهی در آن تجلی کند، تا آن که اگر از جمیع انواع ظلمات - که اول آن ظلمات عالم طبیعت است به جمیع شؤون آن و آخر آن ظلمت توجه به کثرت است به تمام شؤون آن - خالص شد، نور مطلق در قلبش تجلی کند و به طریق مستقیم انسانیت، که در این مقام، طریق رب است، انسان را هدایت کند: (إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)(3).

و در قرآن شریف، دعوت به تفکر و تعریف و تحسین از آن بسیار شده، قال تعالی: (وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)(4). در این

ص: 249

1- - المائدة (5): 16.

2- - الکافی، ج 3، ص 26، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الإخلاص»، حدیث 5.

3- - «به درستی که پروردگار من بر راه راست است». (هود (11): 56)

4- - «ما قرآن را (یکباره) به سوی تو نازل کردیم تا آنچه را که (تدریجاً) بر مردم فرستاده شده است برای آنها بیان کنی شاید آنان بیندیشند». (النحل (16): 44)

کریمه، مدح بزرگی است از تفکر؛ زیرا که غایت انزال کتاب بزرگ آسمانی و صحیفه عظیمه نورانی را احتمال تفکر قرار داده؛ و این، از شدت اعتناء به آن است که بس احتمال آن موجب يك همچو کرامتی عظیم شده. و در آیه دیگر فرماید: (فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) (1). و از این قبیل یا قریب به آن، آیات بسیار است و روایات درباره تفکر نیز بسیار است. از حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) منقول است که چون این آیه شریفه نازل شد که می فرماید: (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ...) (2) «إِلَى آخِرِهِ» فرمود: «وَيَلِّ لِمَنْ قَرَأَهَا وَلَمْ يَتَفَكَّرْ فِيهَا» (3). عمده در این باب، آن است که انسان بفهمد تفکر ممدوح کدام است؛ و الا در این که تفکر در قرآن و حدیث ممدوح است شك نیست. بهترین تعبیرها از برای آن، آن است که خواجه عبدالله انصاری (قدس سره) می کند، قال: اعْلَمْ أَنَّ التَّفَكَّرَ تَلْمُسُ البَصِيرَةِ لِاسْتِدْرَاكِ البُعْيَةِ (4). یعنی تفکر، جستجو نمودن «بصیرت» است - که چشم قلب است - برای رسیدن به مقصود و نتیجه، که غایت کمال، آن است. و معلوم است مقصد و مقصود، سعادت مطلقه است که به کمال علمی و عملی حاصل آید.

پس، انسان در آیات شریفه کتاب الهی و در قصص و حکایات آن باید مقصود و نتیجه انسانی، که سعادت است، به دست آورد. و چون سعادت، رسیدن به سلامت مطلقه و عالم نور و طریق مستقیم است، انسان باید از قرآن

ص: 250

1- «پس داستان ها را حکایت کن، باشد که بیندیشند». (الأعراف (7): 176)

2- «همانا در آفرینش آسمان ها و زمین، و در آمد و شد شب و روز، نشانه هایی است...». (آل عمران (3): 190)

3- «وای بر کسی که آن را بخواند و در آن نیندیشد». (المحجّة البيضاء، ج 8، ص 194)

4- منازل السائرین، «قسم البدایات»، «باب التفکر»، ص 41.

شریف سبیل سلامت و معدن نور مطلق و طریق مستقیم را طلب کند؛ چنانچه در آیه شریفه سابقه اشاره به آن شد (1). و چون شخص قاری مقصد را یافت، در تحصیل آن بینا شود و راه استفاده از قرآن شریف بر او گشوده، و ابواب رحمت حق بر او مفتوح گردد، و عمر کوتاه عزیز خود و سرمایه تحصیل سعادت خویش را صرف در اموری که مقصود به رسالت نیست نکند و از فضول بحث و کلام در چنین امر مهمی خودداری کند.

و چون مدتی چشم دل را به این مقصود افکند و از دیگر امور صرف نظر کرد، چشم دل بینا گردد و حدید شود، و تفکر در قرآن برای نفس عادی شود و طرق استفاده بازگردد و ابوابی بر او مفتوح شود که تاکنون نبوده، و مطالب و معارفی از قرآن استفاده کند که تاکنون به هیچ وجه نمی کرده؛ آن وقت شفاء بودن قرآن را برای امراض قلبیه می فهمد، و مفاد آیه شریفه (وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا) (2) و معنی قول امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - را که می فرماید: «وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ؛ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ، وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ؛ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ» (3) ادراک می کند. و از قرآن شریف فقط شفاء امراض جسمانی را طلب نمی کند، بلکه عمده مقصد را شفاء امراض روحانی که مقصد قرآن است قرار می دهد. قرآن برای شفاء امراض جسمیه نازل نشده، گرچه شفاء امراض جسمیه به او حاصل شود؛ چنانچه انبیاء (علیهم السلام) نیز برای شفاء جسمانی

ص: 251

1- - اشاره به کریمه شریفه سابقه است: (قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ). [منه قدس سره]

2- - «ما از قرآن آنچه را که برای مؤمنان شفا و رحمت است نازل می کنیم و آن ستمکاران را جز زیان نمی افزاید». (الإسراء (17): 82)

3- - «قرآن را فراگیرید که بهار دل هاست و از نور آن شفا بجوید که شفاى سینه هاست». (نهج البلاغه، ص 164، خطبه 110)

نیامده بودند، گرچه شفاء می دادند؛ آنها اطباء نفوس و شفاءدهندگان قلوب و ارواحند.

فصل ششم: در تطبیق است

یکی از آداب مهمه قرائت قرآن که انسان را به نتایج بسیار و استفادات بی شمار نائل کند، «تطبیق» است. و آن، چنان است که در هر آیه از آیات شریفه که تفکر می کند، مفاد آن را با حال خود منطبق کند، و نقصان خود را به واسطه آن مرتفع کند و امراض خود را بدان شفا دهد. مثلاً، در قصه شریفه حضرت آدم (علیه السلام) ببیند سبب مطرود شدن شیطان از بارگاه قدس با آن همه سجده ها و عبادت های طولانی چه بوده، خود را از آن تطهیر کند؛ زیرا مقام قرب الهی جای پاکان است، با اوصاف و اخلاق شیطانی قدم در آن بارگاه قدس نتوان گذاشت. از آیات شریفه استفاده شود که مبدأ سجده نمودن ابلیس، خودبینی و عجب بوده که کوس (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) (1) زد، و این خودبینی، اسباب خودخواهی و خودفروشی - که استکبار است - شد؛ و آن، اسباب خودرایی - که استقلال و سرپیچی از فرمان است - شد، پس مطرود درگاه شد. ما از اول عمر، شیطان را ملعون و مطرود خواندیم و خود به اوصاف خبیثه او متصف هستیم. و در فکر آن برنیامدیم که آنچه سبب مطرودیت درگاه قدس است در هر کسی باشد مطرود است؛ شیطان خصوصیتی ندارد، آنچه او را از درگاه قرب دور کرد ما را نگذارد که به آن درگاه راه یابیم. می ترسم لعن هایی که به ابلیس

ص: 252

1- - «من بهتر از اویم، مرا از آتش، و او را از گل آفریدی». (الأعراف (7): 12)

می کنیم، خود نیز در آن شریک باشیم.

و نیز تفکر کنیم در همین قصه شریفه، و سبب مزیت آدم و برتری او را از ملائکه الله ببینیم چه بوده، خود نیز به مقدار طاقت به آن متصف شویم. می بینیم «تعلیم اسماء» سبب آن بوده؛ چنانچه فرماید: (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) (1). و مرتبه عالی تعلیم اسماء، تحقق به مقام اسماء الله است؛ چنانچه مرتبه عالی از احصاء اسماء که در روایت شریفه است: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعًا وَتِسْعِينَ اسْمًا؛ مَنْ أَحْصَاهَا، دَخَلَ الْجَنَّةَ» (2)، تحقق به حقیقت آنها است که انسان را به جنت اسمائی نائل کند.

انسان با ارتیاضات قلبیه می تواند مظهر اسماء الله و آیت کبرای الهی شود، و وجود او، وجود ربّانی، و متصرف در مملکت او، دست جمال و جلال الهی باشد. و در حدیث، قریب به این معنا است که «همانا روح مؤمن، اتصالش به خدای تعالی شدیدتر است از اتصال شعاع شمس به آن یا به نور آن» (3).

و در حدیث صحیح وارد است که «بنده چون با نافله به من نزدیک شد، او را دوست دارم؛ و چون دوست داشتم او را، من گوش او شوم که با آن می شنود، و چشم او شوم که با آن می بیند، و زبان او شوم که با آن نطق می کند، و دست او شوم که با آن اخذ می کند» (4).

ص: 253

1- - «و همه اسماء را به آدم آموخت». (البقرة (2): 31)

2- - «همانا خدا را نود و نه اسم است، هر کس آنها را یاد کند، وارد بهشت می شود». (بحار الأنوار، ج 4، ص 186، حدیث 1)

3- - ر.ك: صفحه 116، پاورقی 2.

4- - الكافي، ج 2، ص 352، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب من أذى المسلمين واحتقرهم»، حدیث 7.

و در حدیث است که «عَلَيْ عَيْنِ اللَّهِ وَيَدُ اللَّهِ» (1)... إلى غير ذلك. و در حدیث است که «نَحْنُ أَسْمَاؤُهُ الْحُسْنَى» (2). و در این خصوص، شواهد عقلیه و نقلیه فراوان است.

بالجمله، کسی که بخواهد از قرآن شریف، حظّ وافر و بهره‌کافی بردارد، باید هر يك از آیات شریفه را با حالات خود تطبیق کند تا استفاده کامله کند. مثلاً، در آیه شریفه در سوره «انفال» فرماید: (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ) (3) إلى آخره، شخص سالك باید این اوصاف ثلاثه را ببیند با او منطبق است؟ آیا وقتی ذکر خدا می شود، قلب او فرو می ریزد و ترسناک می شود؟ و وقتی آیات شریفه الهیه بر او خوانده می شود، نور ایمان در قلبش افزایش پیدا می کند؟ و اعتماد و توکلش به حق تعالی است؟ یا در هر يك از مراتب، راجل، و از هر يك از این خواصّ، محروم است. اگر بخواهد بفهمد که از حق، ترسناک است و قلبش از ترس خداوند فرو می ریزد، به اعمال خود نظر کند. انسان ترسناک در محضر کبریایی جسارت به مقام مقدّسش نکند و در حضور حضرت حق هتک حرمت الهیه ننماید. اگر با آیات الهیه ایمان قوی شود، نور ایمان به مملکت ظاهرش نیز سرایت کند. ممکن نیست قلب، نورانی باشد، و زبان و کلام و چشم و نظر و گوش و استماع،

ص: 254

1- - الکافی، ج 1، ص 145، «کتاب التوحید»، «باب النوادر»، حدیث 8.

2- - «ماییم اسمای حسناى خدا». (الکافی، ج 1، ص 143، «کتاب التوحید»، «باب النوادر»، حدیث 4)

3- - «مؤمنان کسانی اند که چون نام خدا در میان آید، دل هایشان بیمناک گردد، و چون آیات خدا بر آنان تلاوت شود، بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگارشان توکل دارند». (الأنفال (8): 2)

نورانی نباشد. بشر نورانی آن است که تمام قوای ملکیه و ملکوتیه اش نوربخش باشد؛ و علاوه بر آن که خود او را هدایت به سعادت و طریق مستقیم کند، به دیگران نیز نورافشانی کند و آنها را به راه انسانیت هدایت کند؛ چنانچه اگر کسی به خدای تعالی توکل و اعتماد داشته باشد، قطع طمع از دست دیگران کند و بار احتیاج و فقر خود را به درگاه غنی مطلق افکند؛ و دیگران را که چون خود او فقیران و بینویانند مشکل گشا نداند.

پس، وظیفه سالک الی الله آن است که خود را به قرآن شریف عرضه دارد؛ و چنانچه میزان در تشخیص صحت و عدم صحت و اعتبار و لا اعتبار حدیث آن است که آن را به کتاب خدا عرضه دارند و آنچه مخالف آن باشد باطل و زخرف شمارند، میزان در استقامت و اعوجاج، و شقاوت و سعادت، آن است که در میزان کتاب الله درست و مستقیم درآید. و چنانچه خلق رسول الله قرآن است، خلق خود را با قرآن باید متوافق کند تا با خلق ولی کامل نیز مطابق گردد. و خلقی که مخالف کتاب الله است، زخرف و باطل است. و همچنین جمیع معارف و احوال قلوب و اعمال باطن و ظاهر خود را باید با کتاب خدا تطبیق کند و عرضه دارد تا به حقیقت قرآن متحقق گردد و قرآن صورت باطنی او گردد.

وَأَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي *** بِأَحْرُفِهِ تَطْهَرُ الْمُضْمَرُ (1)

و در این مقام آداب دیگری است که بعضی از آنها را ما در اول این رساله در آداب مطلق عبادات مذکور داشتیم، و بعضی از آنها در همین آداب مندرج

ص: 255

1- «و تو کتاب روشنی هستی که با حروف آن، پنهان، آشکار می گردد». (دیوان منسوب به امام علی علیه السلام، ص 178)

است، و ذکر بعضی دیگر منجر به تطویل شود، از این جهت، از آنها صرف نظر شد. واللّٰه العالم.

خاتمه: در ذکر ترجمه پاره ای از روایات شریفه است برای تتمیم فائده و تبرک به کلام عترت طاهره

در کافی شریف سند به سعد می رساند از حضرت باقر العلوم (علیه السلام) که فرمود: «ای سعد! تعلّم کنید قرآن را؛ زیرا که قرآن می آید روز قیامت در بهترین صورت ها». پس فرمود قریب به این معنا که در هر يك از صفوف خلائق از مؤمنین و شهداء و انبیاء و در صف ملائکه اللّٰه عبور کند، و آنها همه گویند: «این از ما نورانی تر است» تا آن که رسول ختمی معرفی آن کند، [إلی آخر الحدیث \(1\)](#).

و از حضرت صادق روایت کند که «خدای تعالی وقتی که جمع فرماید اولین و آخرین را، ناگاه آنها شخصی را می بینند که پیش می آید که هرگز صورتی از او بهتر دیده نشده» [\(2\)](#).

و احادیث به این مضمون بسیار است و دلیل واضح بر گفته اهل معرفت است که از برای موجودات این عالم، در آخرت صورت های أُخروی است. و از احادیث این باب، صورت أُخروی اعمال نیز مستفاد شود.

کافی شریف سند به حضرت باقر العلوم (علیه السلام) رساند که فرمود: «رسول خدا فرمود: "من و کتاب خدا و اهل بیت اول کسی هستیم که وارد شویم بر عزیز جبار، پس از ما، اَمّت من وارد شوند. پس از آن، سؤال کنم که چه کردید با

ص: 256

1- - الکافی، ج 2، ص 596، «کتاب فضل القرآن»، حدیث 1.

2- - الکافی، ج 2، ص 602، «کتاب فضل القرآن»، حدیث 14.

و در حدیث دیگر است که می فرماید جَبَّار عَزَّ وَجَلَّ به قرآن: «به عَزَّت و جلال و بلندی مقامم قسم که البته اکرام کنم کسی را که اکرام کرده است تو را، و اهانت کنم کسی را که اهانت کرده تو را»(2).

و باید دانست که اگر احیاء احکام و معارف قرآن را به عمل به آن و تحقّق به حقیقت آن نکنیم، در آن روز جواب رسول خدا را نتوانیم داد. کدام اهانت بالاتر از آن است که پشت پا به مقاصد و دعوت های آن زده شود؟ اکرام قرآن و اهل آن، که اهل بیت عصمت است، فقط به بوسیدن جلد آن و ضریح مطهر اینها نیست؛ این، يك مرتبه ضعیفه از احترام و اکرام است که اگر به دستورات آن و فرمایشات اینان عمل کردیم مقبول است؛ و الاّ شبیه به استهزاء و بازیچه است.

و در احادیث شریفه تحذیر سخت شده است از قاری قرآن که عامل به آن نباشد؛ چنانچه از عقاب الأعمال شیخ صدوق - رضوان الله علیه - منقول است به سند خودش از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) که فرمود در حدیثی که «کسی که تعلّم قرآن کند و عمل به آن نکند و حبّ دنیا و زینت آن را بر آن ترجیح دهد و اختیار کند، مستحقّ سخط خدا شود، و می باشد در درجه با یهود و نصاری که کتاب خدا را به پشت سر خود انداختند»(3).

«و کسی که قرائت قرآن کند و اراده کند به آن سُمعه(4) و وصول به دنیا را،

ص: 257

1- - الکافی، ج 2، ص 600، «کتاب فضل القرآن»، حدیث 4.

2- - همان، ص 602، حدیث 14.

3- - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص 332.

4- - سُمعه از اقسام ریاست، و آن، عبارت است از این که عبادت خود را به گوش مردم برساند برای جلب قلوب آنها. [منه عفی عنه]

ملاقات کند خدا را در صورتی که روی او استخوانی است که گوشت بر آن نمی باشد؛ و قرآن به پشت گردن او زند تا داخل آتش شود و بیفتد در آتش با کسانی که افتادند»(1).

«و کسی که قرائت قرآن کند و عمل به آن نکند، محشور کند خدا او را روز قیامت، کور. می گوید: "پروردگارا! چرا مرا کور محشور کردی با این که بینا بودم؟" فرماید: "چنانچه آیات ما آمد تو را و نسیان آنها را کردی، همین طور امروز نسیان

شدی."(2) پس امر شود که او را در آتش اندازند»(3).

«و کسی که قرآن را بخواند برای رضای خدا و برای یادگرفتن معالم دین، می باشد از برای او از ثواب، مثل جمیع آنچه عطا شده است به ملائکه و انبیاء مرسلین (علیهم السلام)»(4).

«و کسی که تعلّم کند قرآن را و اراده کند به آن ریاء و سُمُعَه را تا مجادله کند با آن با سفهاء، و مباحثات کند به آن بر علماء، و طلب کند به آن دنیا را، از هم جدا کند خدا استخوان های او را در روز قیامت. و نمی باشد در آتش، عذاب کسی از او شدیدتر؛ و هیچ نوعی از انواع عذاب نیست مگر آن که به آن معذب شود از شدّت غضب و سخط خدا بر او»(5).

«و کسی که تعلّم قرآن کند و تواضع کند در علم و تعلیم کند بندگان خدا را و خواهش کند از ثواب آنچه نزد خدا است، نمی باشد در بهشت کسی که ثوابش

ص: 258

1- - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص 337.

2- - طه (20): 125 - 126.

3- - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص 337.

4- - همان، ص 346.

5- - همان.

بزرگ تر باشد از او؛ و هیچ منزل و درجه رفیعه نفیسه ای نیست در بهشت مگر آن که در آن نصیب او وافرتر و منزل او شریف تر است»(1).

و در خصوص تفکر در معانی قرآن و اتعاظ به آن و تأثر از آن نیز روایات کثیره وارد است؛ چنانچه در کافی شریف سند به حضرت صادق رساند که فرمود: «همانا در این قرآن است محل نور هدایت و چراغ های شب های تاریک؛ پس جولان دهد جولان دهنده بصر خود را، و باز کند از برای روشنایی نظر خویش را؛ زیرا که تفکر، زندگانی قلبِ بینا است؛ چنانچه طالب نور، به نور راه می رود در ظلمات»(2)، انتهى.

مقصود حضرت آن است که انسان چنانچه با نور ظاهری در ظلمات باید مشی کند تا از خطر پرتگاه ها مصون باشد، با قرآن، که نور هدایت و مصباح المنیر راه عرفان و ایمان است، باید در راه ظلمانی سیر الی الآخرة و الی الله مشی کند تا در پرتگاه های مهلك نیفتد.

و در معانی الاخبار در حدیثی از حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) منقول است که فرمود: «فقیه حقیقی آن است که ترك نکند قرآن را از روی بی میلی و به غیر آن متوجه شود. آگاه باش که خیری نیست در علمی که در آن تفهم نباشد؛ و خیری نیست در قرائتی که در آن تدبّر نباشد؛ و خیری نیست در عبادتی که در آن تفقه نباشد»(3).

و در خصال و معانی الاخبار از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) حدیث کند که فرمود:

ص: 259

1- - ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، ص 346.

2- - الکافی، ج 2، ص 600، «کتاب فضل القرآن»، حدیث 5.

3- - معانی الأخبار، ص 226، حدیث 1.

«حَمَلَةُ قرآن، عرفاء اهل بهشت می باشند»(1). و معلوم است مقصود از این حمل، حملِ معارف و علوم قرآن است که نتیجه آن در آخرت آن است که در عداد اهل معرفت و اصحاب قلوب است؛ چنانچه اگر حملِ صورت آن کند بدون اتعاض از مواعظ آن و تحمّل معارف و حکم آن و عمل به احکام و سنن آن، مَثَلُ آنچنان است که خدای تعالی فرماید: (مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا)(2).

و احادیث شریفه در شؤون قرآن شریف و آداب آن، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد. وَالسَّلَامُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.

ص: 260

1- - الخصال، ص 28، حدیث 100؛ معانی الأخبار، ص 323، حدیث 1.

2- - «مَثَلُ أَنَا نَ كِه تَحْمِلُ تَوْرَاتٍ كَرْدَه وَ بَدَانِ عَمَلِ نَكْرَدَنْدِ مَثَلُ حَمَارِي اسْتِ كِه بَارِ كِتَابِ هَا بِرِ پِشْتِ كَشْدِ». (الجمعة (62): 5)

اشاره

و در آن چند فصل است:

فصل اول: مراتب قراء در قرائت نمازی

اشاره

بدان که از برای قرائت، در این سفر روحانی و معراج الهی، مراتب و مدارجی است که به مناسبت این رساله به بعضی از آن اکتفا می کنیم.

اول، آن که قاری جز به تجوید قرائت و تحسین عبارت به چیزی نپردازد؛ و هم او فقط تلفظ به این کلمات و تصحیح مخارج حروف باشد تا تکلیفی ادا و امری ساقط شود. و معلوم است برای چنین اشخاصی تکالیف، کلفت و زحمت دارد، و قلب آنها از آن منضجر و باطن آنها از آن منحرف است. اینان را حظی از عبادت نیست جز آن که معاقب به عقاب تارك نیستند؛ مگر آن که از خزائن غیب تفضلی شود و به همان لقلقه، مورد احسان و انعام گردند. و این طایفه گاهی شود که زبان آنها که مشغول به ذکر حق است، قلب آنها از آن به کلی عاری و بری، و به

ص: 261

کثرات دنیویه و مشاغل ملکیه پیوند است؛ و در حقیقت این دسته به صورت، داخل نماز، و به باطن و حقیقت، مشغول به دنیا و مآرب و شهوات دنیویه هستند. و گاهی شود که قلب آنها نیز اشتغال به تفکر در تصحیح صورت نماز دارد؛ در این صورت، اینها به حسب قلب و زبان وارد صورت نماز هستند، و این صورت از آنها مقبول و مرضی است.

طایفه دوم کسانی هستند که به این حد قانع نشده و نماز را وسیله تذکر حق دانند و قرائت را تحمید و ثنای حق شمارند. و از برای این طایفه مراتب بسیاری است که ذکر آن به طول انجامد. و شاید اشاره به این طایفه است حدیث شریف قدسی: «قَسَمْتُ الصَّلَاةَ (1) بَيْنِي وَبَيْنَ عَبَّادِي: فَنَصَّ فُهَا لِي، وَنَصَّ فُهَا لِعَبَّادِي. فَإِذَا قَالَ: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) يَقُولُ اللَّهُ: ذَكَرَنِي عَبَّادِي. وَإِذَا قَالَ: (الْحَمْدُ لِلَّهِ) يَقُولُ اللَّهُ: حَمَدَنِي عَبَّادِي وَأَثْنِي عَلَيَّ. وَهُوَ مَعْنَى «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمَدَهُ» وَإِذَا قَالَ: (الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) يَقُولُ اللَّهُ:

عَظَّمَنِي عَبَّادِي. وَإِذَا قَالَ: (مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ) يَقُولُ اللَّهُ: مَجَّدَنِي عَبَّادِي - وَفِي رِوَايَةٍ: فَوَضَّ إِلَيَّ عَبَّادِي - وَإِذَا قَالَ: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) يَقُولُ اللَّهُ: هَذَا بَيْنِي وَبَيْنَ عَبَّادِي. وَإِذَا قَالَ: (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) يَقُولُ اللَّهُ: هَذَا لِعَبَّادِي وَلِعَبَّادِي مَا سَأَلَ» (2).

ص: 262

1- - در مجمع البیاناً گوید که صلوات یکی از اسماء سوره حمد است و متمسک به این حدیث می شود و ظاهر آن است که استفاده ایشان درست نباشد. [منه قدس سره] أ - مجمع البیان، ج 1، ص 87.

2- - «من نماز را بین خود و بنده ام تقسیم کرده ام؛ نیمی از آن من است و نیش از آن بنده ام. پس چون بنده گفت: بسم الله الرحمن الرحيم، خدا گوید: "بنده ام مرا یاد کرد." و چون بنده گفت: الحمد لله، خدا فرماید: "بنده ام مرا سپاس گزارد و ستایش گفت." و این است معنی سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمَدَهُ. و چون گفت: الرحمن الرحيم، خداوند گوید: "بنده ام مرا تعظیم کرد. و چون گفت: مالك يوم الدين، خدا گوید: "بنده ام مرا تمجید کرد." (و در روایتی دیگر: کار خود را به من واگذار کرد.) و چون گفت: إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، خدا می فرماید: "این بین من و بنده من است." و چون گفت: إهدنا الصراط المستقيم، خداوند می فرماید: "این از آن بنده من است و بنده ام آنچه بخواهد از آن اوست". (شرح أصول الكافي، صدر المتألهين، ج 1، ص 488)

و چون نماز، به حسب این حدیث شریف، تقسیم شده است بین حق و عبد، باید عبد تا آنجا که حق مولی است قیام به حق او کند؛ و به ادب عبودیت، که در این حدیث شریف فرموده است، قیام کند تا حق - تعالی شأنه - به لطایف ربوبیت با او عمل فرماید؛ چنانچه فرماید: (وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ) (1).

و خدای تعالی آداب عبودیت را در قرائت به چهار رکن قائم فرموده:

رکن اول «تذکر» است که باید در بسم الله الرحمن الرحيم حاصل شود؛ و عبد سالک تمام دار تحقّق را به نظر اسمی که فنای در مسما است نظر کند. و قلب را عادت دهد که در همه ذرات ممکنات حق جو و حق خواه شود، و فطرت تعلّم اسمائی را، که در خمیره ذات او ثبت است به مقتضای جامعیت نشئه و ظهور از حضرت اسم الله الاعظم - که اشاره به آن است در قول خدای تعالی: (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) (2) - به مرتبه فعلیت و ظهور آورد. و این مقام، از خلوت با حق و شدت تذکر و تفکر در شؤون الهیه حاصل شود، تا جایی رسد که قلب عبد حقیقی شود و در تمام زوایای او اسمی جز از حق نباشد.

و این يك مرتبه از فنای در الهیت است که قلوب منکوسه قاسیه جاحدین آن

ص: 263

1- «وفا کنید به عهد من تا به عهد شما وفا کنم». (البقرة (2): 40)

2- «و همه اسماء را به آدم آموخت». (البقرة (2): 31)

را به این بیان که ما کردیم نتواند انکار کرد، مگر آن که جحود آن، جحود ابلیسی باشد؛ که آن طور قلوب - والعیاذ باللّٰه - از اسم و ذکر حق تنفّر طبعی دارند؛ و اگر حرفی از معارف الهیه یا ذکری از اسماء اللّٰه پیش آید، منقبض شوند، و جز از شهوات بطن و فرج به چیزی دیگر چشم دل باز نکنند. و در این طایفه کسانی هستند که برای انبیاء و اولیاء (علیهم السلام) نیز جز مقامات جسمانی و بهشت جسمانی، که قضای و طر حیوانی در آن شود، قائل نیستند؛ و بزرگی مقامات آخرویه را چون بزرگی دنیایی به سعه باغات و انهار جاریه و زیادی حور و غلمان و قصور دانند. و اگر از عشق و محبت و جذبۀ الهیه کلامی بشنوند، با الفاظ رکیکه و کلمات قبیحه به صاحبانش حمله کنند؛ و گویی به آنها ناسزایی گفته شده که جبران می کنند. این مردم، سدّ طریق انسانی و خار راه معرفۀ اللّٰه، و شیطان آدم فریبند؛ و فوج فوج بندگان خدا را از حق و اسماء و صفات و ذکر و یاد او باز دارند و به مقاصد حیوانیه و شهوات بطنیه و فرجیه متوجه کنند. اینها مأموران شیطانی هستند که به مقتضای (لَا تُقْعِدَنَّ لَهُمْ صِدْرًا طَاكًا الْمُسْتَقِيمَ) (1). سر راه مستقیم الهی نشسته و نگذارند کسی با خداوند خود انس حاصل کند و از ظلمت های علاقۀ مندی به شهوات حیوانی، که از آن جمله علاقۀ مندی به حور و قصور است، رهایی یابد. اینها ممکن است شواهدی از ادعیۀ انبیاء و اهل بیت عصمت - علیهم الصلاة والسلام - آورند که آنها نیز حور و قصور می خواستند. و این، از قصور این طایفه است که فرق بین حبّ کرامۀ اللّٰه - که نظر به کرامت و اعطاء محبوب است که خود علامت محبت و عنایت است - با حبّ به حور و قصور و امثال آن استقلالاً، که در خمیره شهوت حیوانی است، نگذاشتند. حبّ

ص: 264

1- - «بر سر راه راست (آیین) تو در کمینشان خواهم نشست». (الأعراف (7): 16)

کرامه الله، حب الله است که بالتبع به کرامت و عنایت نیز سرایت کند - (عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست) (1).

وما حُبَّ الدِّيارِ شَغَفْنَ قَلْبِي *** وَلَكِنْ حُبَّ مَنْ سَكَنَ الدِّيارِ (2)

والا علی بن ابی طالب (علیه السلام) با حور و قصور چه سر و کاری دارد؟ آن سرور را با هواهای نفسانیه و شهوات حیوانیه چه تناسب است؟ کسی که عبادتش عبادت احرار است، جزای او جزای تجار نخواهد بود. عنان قلم گسیخته شد و از مطلب دور افتادم.

بالجمله، کسی که خود را عادت داد به قرائت آیات و اسماء الهیه از کتاب تکوین و تدوین الهی، کم کم قلب او صورت ذکری و آیه ای به خود گیرد، و باطن ذات، محقق به ذکر الله و اسم الله و آیت الله شود؛ چنانچه «ذکر» به رسول اکرم و علی بن ابی طالب - صلوات الله علیهما و آلهما - و «اسماء حسنا» به ائمه هدی و «آیه الله» نیز به آن بزرگواران تفسیر و تطبیق شده؛ آنها آیات الهیه و اسماء الله حسنا و ذکر الله اکبرند.

و مقام «ذکر» از مقامات عالیة بزرگی است که به حوصله بیان و به حیطة تقریر و تحریر بر نیاید؛ و کفایت کند برای اهل معرفت و جذبۀ الهیه و اصحاب محبت و عشق، آیه شریفه الهیه که می فرماید: (فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ) (3). و می فرماید

ص: 265

1- - «به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست / عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست». (کلیات سعدی، ص 95، غزلیات عرفانی)

2- - «دوستی سرزمین (یار) دلم را نبرده است / بلکه دل در گرو دوستی آن که در آن دیار ساکن است نهاده ام». (مجنون عامری، ر.ک: جامع الشواهد، ص 244، «باب الواو مع المیم»)

3- - «مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم». (البقرة (2): 152)

خدای تعالی به موسی: «یا موسی، انا جلیس من ذکرني» (1). و در روایت کافی رسول خدا فرماید: «مَنْ أَكْثَرَ ذَكَرَ اللَّهَ أَحَبَّهُ اللَّهُ» (2).

و در وسائل، سند به حضرت صادق رساند که فرمود: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا بَنَ آدَمَ اذْكُرْنِي فِي نَفْسِكَ، اذْكُرْكَ فِي نَفْسِي. يَا بَنَ آدَمَ اذْكُرْنِي فِي خَلَاةِ اذْكُرْكَ فِي خَلَاةٍ. يَا بَنَ آدَمَ اذْكُرْنِي فِي مَلَأِ اذْكُرْكَ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْ مَلْنِكَ. وَقَالَ: مَا مِنْ عَبْدٍ ذَكَرَ اللَّهَ فِي مَلَأٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي مَلَأٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ» (3).

رکن دوم «تحمید» است. و آن، در قول مصلی: (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) حاصل شود.

بدان که چون مصلی به مقام «ذکر» متحقق شد و همه ذرات کائنات و عوالی و ادانی موجودات را اسماء الهیه دید و جهت استقلال را از دل بیرون کرد و به چشم استظلال به موجودات عوالم غیب و شهود نگریست، مرتبه «تحمید» برای او دست دهد و دل او اعتراف کند که جمیع محامد از مختصات ذات احدی، و دیگر موجودات را در آن شرکتی نیست؛ زیرا که از خود کمالی ندارند

ص: 266

1- - «ای موسی! من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند». (الکافی، ج 2، ص 496، «کتاب الدعاء»، «باب ما یجب من ذکر الله»، حدیث 4)

2- - «کسی که بسیار یاد خدا کند خدا او را دوست خواهد داشت». (الکافی، ج 2، ص 500، «کتاب الدعاء»، «باب ذکر الله عز وجل کثیراً»، حدیث 3)

3- - «امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عز وجل فرمود: "ای فرزند آدم! پیش خود مرا یاد کن تا تو را پیش خود یاد کنم. ای فرزند آدم! در خلوت مرا یاد کن تا در خلوت یادت کنم. ای فرزند آدم! در جمعیت مرا یاد کن تا در جمعی بهتر از جمع تو یادت کنم." همچنین آن حضرت فرمود: "هیچ بنده ای در جمعیت یاد خدا نمی کند جز آن که خداوند در جمع ملائکه او را یاد می کند". (وسائل الشیعة، ج 7، ص 159، «کتاب الصلاة»، «أبواب الذکر»، باب 7، حدیث 4)

تا حمد و ثنایی برای آنها واقع شود. و در تفسیر این سوره مبارکه بیان تفصیلی این لطیفه الهیه خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

رکن سوم «تعظیم» است. و آن در (الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ) حاصل شود. چون عبد سالک الی الله در رکن «تحمید» محمّدت را به حق تعالی منحصر کرد و از کثرات وجودیه سلب کمال و تحمید نمود، به افق وحدت نزدیک شود و چشم کثرت بینی او کم کم کور شود و صورت رحمانیت، که بسط وجود، و رحیمیت، که بسط کمال وجود است، بر قلب او تجلّی کند و حق را به دو اسم محیط جامع که کثرات، در آن مضمحل است توصیف کند؛ پس، به واسطه جلوه کمالی، قلب را هیبت حاصل از جمال دست دهد؛ پس، عظمت حق در قلب او جایگزین شود.

و این حال چون تمکین یافت، به رکن چهارم منتقل شود که آن، مقام «تقدیس» است که حقیقت تمجید است؛ و به عبارت دیگر؛ تفویض امر، الی الله است. و آن، رؤیت مقام مالکیت و قاهریت حق، و فرو ریختن غبار کثرت، و شکستن بت های کعبه دل، و ظهور مالک بیت قلب، و تصرف نمودن آن را بی مزاحم شیطانی است. و در این حال، به مقام خلوت رسد و بین بنده و حق حجابی نباشد و (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) در آن خلوت خاص و مجمع انس واقع شود. و از این جهت فرمود: «هَذَا بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي». و چون عنایت ازلی شامل حال او شود و او را به خود آرد، استقامت به این مقام و تمکین آن حضرت را خواهان شود بقوله: (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ). ولهذا (اهْدِنَا) تفسیر شده به: «الْزُّمْنَا وَأُدْمِنَا وَتَبَّثْنَا»⁽¹⁾. و این، برای آنان است که از حجاب بیرون آمده و به

ص: 267

1- - التفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام، ص 44، حدیث 20؛ معانی الأخبار، ص 33، حدیث 4.

مطلوب ازل رسیده اند. و اما امثال ما، اهل حجاب، باید هدایت را به همان معنی خود از حق تعالی طلب کنیم. و شاید بقیه از این، در تفسیر سوره مبارکه «حمد» بیاید، ان شاء الله تعالی.

تکمیل: بیان آن که تمام نماز بین حق و خلق منقسم است

از حدیث شریف قدسی چنین ظاهر شود که تمام نماز بین حق و عبد تقسیم شده است، و فقط «حمد» را از باب نمونه و مثل ذکر فرموده اند(1). پس بنابراین، گوییم مثلاً تکبیرات صلاتی - چه تکبیرات افتتاحیه و چه غیر آنها که در خلال انقلاب احوالات صلاتی گفته شود - حظ ربوبیت و قسمت ذات مقدس است. و اگر عبد سالک الی الله به این وظیفه عبودیت قیام نمود و حق ربوبیت را به قدری که در سعه او است اداء نمود، حق تعالی نیز حق عبد را که فتح باب مراد و مکاشفه است به الطاف خاصه از لیه اداء فرماید. چنانچه در حدیث شریف مصباح الشریعة اشاره به آن فرماید؛ آنجا که می گوید: «چون تکبیر گفتی، کوچک بشمار همه موجودات را در نزد کبریاء حق». تا آن که می فرماید: «از قلب خود اعتبار کن در وقت نماز؛ اگر حلاوت نماز را دریافتی و سرور و بهجت آن در نفس حاصل شده و قلبت به مناجات حق مسرور، و به مخاطبات او ملتذ است، بدان که خداوند تو را تصدیق فرموده در تکبیرت؛ و الا نداشتن لذت مناجات و محروم بودن از حلاوت عبادت را دلیل بگیر بر تکذیب کردن خداوند تو را و مطرود نمودن از درگاهش»(2).

ص: 268

1- - ر.ک: صفحه 262.

2- - مصباح الشریعة، ص 87، الباب التاسع والثلاثون، في افتتاح الصلاة؛ بحار الأنوار، ج 81، ص 230، حدیث 3.

و بدین مقیاس در هر يك از احوال و افعال صلاتی برای حق تعالی حقی است که عبد باید به آن قیام کند که آن، آداب عبودیت است در آن منزل؛ و برای عبد حظّ و نصیبی است که پس از قیام به ادب عبودیت، حق تعالی عنایت فرماید به لطف خفی و رحمت جلیّ. و اگر خود را در این میقات های الهیه از عنایات خاصّه محروم دید، بداند که به آداب عبودیت قیام ننموده. و علامت آن برای متوسّطین آن است که لذت مناجات و حلاوت عبادات را ذائقه قلب نمی چشد و از بهجت و سرور و انقطاع به حق محروم شود؛ و عبادتی که از لذت و حلاوت خالی باشد، روحی ندارد و قلب را از آن استفاده ای نباشد.

پس ای عزیز! قلب را به آداب عبودیت مأنوس کن و به ذائقه روح حلاوت ذکر خدا را بچشان. و این لطیفه الهیه در ابتداء امر، به شدت تذکّر و انس با ذکر حق حاصل شود؛ ولی در ذکر، قلب، مرده نباشد و غفلت بر آن مستولی نشود. و چون با تذکّر قلب را مأنوس نمودی، کم کم عنایات ازلیه شامل حالت گردد و فتح ابواب ملکوت بر قلبت گردد. و علامت آن تجافی از دار غرور و انابه به دار خلود و استعداد برای موت قبل از رسیدن موت است (1).

بار الها! از لذت مناجات و حلاوت مخاطبان خود ما را نصیبی عنایت فرما، و ما را در زمره ذاکران و جرگه منقطعان به عزّ قدس خود قرار ده، و دل مرده ما را حیاتی جاویدان بخش و از دیگران منقطع، و به خود متوجه فرما. إِنَّكَ وَلِيُّ الْفَضْلِ وَالْإِنْعَامِ.

ص: 269

قال تعالى: (فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ * إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ) (1) از آداب مهمه قرائت - خصوصاً قرائت در نماز که سفر روحانی الی الله و معراج حقیقی و مرفاة وصول اهل الله است - استعاذه از شیطان رجیم است که خار طریق معرفت و مانع سیر و سلوک الی الله است؛ چنانچه خدای تعالی خبر دهد از قول او در سوره مبارکه «اعراف» آنجا که فرماید: (قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ) (2). قسم خورده است که سر راه مستقیم را بر اولاد آدم بگیرد و آنها را از آن باز دارد. پس، در نماز که صراط مستقیم انسانیت و معراج وصول الی الله است بی استعاذه از این راهزن صورت نگیرد و بدون پناه بردن به حصن حصین الوهیت از شر او ایمنی حاصل نشود. و این استعاذه و پناه بردن، با لقلقه لسان و صورت بی روح و دنیای بی آخرت تحقق پیدا نکند؛ چنانچه مشهود است که این لفظ را کسانی هستند که چهل - پنجاه سال گفته و از

ص: 270

1 - - «چون خواستی قرآن بخوانی، از شیطان به خدا پناه ببر. همانا او را بر کسانی که ایمان آورده اند و بر پروردگارشان توکل می کنند چیرگی و سلطه نیست. شیطان بر کسانی فرمانروایی دارد که او را دوست خود گرفته اند و کسانی که به خدا شرك ورزیده اند». (النحل (16): 98 - 100)

2 - - «چون مرا گمراه کردی، بر سر راه راست تو در کمینشان خواهم نشست». (الأعراف (7): 16)

شرّ این راهزن نجات نیافته و در اخلاق و اعمال بلکه عقاید قلبیه از شیطان تبعیت و تقلید نموده اند. اگر درست پناه برده بودیم از شر این پلید، ذات مقدس حق تعالی که فیاض مطلق و صاحب رحمت و وسعه و قدرت کامله و علم محیط و کرم بسیط است ما را پناه داده بود و ایمان و اخلاق و اعمال ما اصلاح شده بود. پس، باید دانست که هرچه از این سیر ملکوتی و سلوک الهی باز ماندیم، به واسطه اغوای شیطان و واقع شدن در تحت سلطنت شیطانیه، از قصور یا تقصیر خود ما است که به آداب معنویه و شرایط قلبیه آن قیام نکردیم؛ چنانچه در تمام اذکار و اوراد و عبادات که به نتایج روحیه و آثار ظاهریه و باطنیه آنها نائل نمی شویم برای همین دقیقه است. از آیات شریفه قرآنی و از احادیث شریفه معصومین (علیهم السلام) آداب کثیره استفاده شود که تعداد همه آنها محتاج به فحوص کامل و اطالۀ کلام است، و ما به ذکر بعض آنها اکتفا می کنیم.

یکی از مهمّات آداب استعاذه، «خلوص» است؛ چنانچه خدای تعالی از شیطان نقل فرماید که گفت: (فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ)⁽¹⁾. و این «اخلاص»، به حسب آنچه از کریمه شریفه ظاهر شود، بالاتر از اخلاص عملی است، چه عمل جوانحی یا جوارحی؛ زیرا که به صیغه مفعول است؛ و اگر منظور، اخلاص اعمالی بود، به صیغه فاعل تعبیر می شد. پس، مقصود از این اخلاص، خالص شدن هویت انسانیه به جمیع شؤون غیبیه و ظاهریه است که اخلاص عملی از رشحات آن است. گرچه در ابتداء سلوک برای عامه این حقیقت و لطیفه الهیه حاصل نشود مگر به شدت ریاضات

ص: 271

1- - «پس به عزّت تو قسم همه آنها مگر بندگان مخلص تو را گمراه خواهیم کرد». (ص (38): 82 - 83)

عملیه، و خصوصاً قلبیه که اصل آن است؛ چنانچه اشاره به آن است در حدیث مشهور که می فرماید: «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا جَرَتْ يَتَابِعُ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى

لِسَانِهِ»(1). کسی که چهل صباح - به مقدار تخمیر طینت آدم که چهل صباح بوده و رابطه این دو به هم پیش اهل معرفت و اصحاب قلوب معلوم است - خود را برای خدا خالص کند و عمل های قلبی و قالبی اش را خالص برای حق کند، قلبش الهی شود؛ و قلب الهی جز چشمه های حکمت نزیاید؛ پس زبانش نیز، که بزرگ تر ترجمان قلب است، ناطق به حکمت شود. پس، در اول امر اخلاص عمل باعث خلوص قلب شود؛ و چون قلب خالص شد، انوار جلال و جمال، که به تخمیر الهی در طینت آدمی ودیعه بود، در مرآت قلب ظاهر شود و جلوه کند و از باطن قلب به ظاهر ملک بدن سرایت کند.

بالجمله، آن خلوص که موجب خروج از تحت سلطنت شیطانیه است، خالص شدن هویت روح و باطن قلب است برای خدای تعالی. و اشاره به این مرتبه از خلوص است کلام حضرت امیرالمؤمنین در مناجات شعبانیه: «إِلَهِي، هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ»(2). و چون قلب به این مرتبه از اخلاص رسد و از ماسوی

به کلی منقطع شود و در مملکت وجود او به جز حق راه نداشته باشد، شیطان را - که از غیر راه حق بر انسان راه یابد - بر او راه نباشد؛ و حق تعالی او را به پناه

ص: 272

1- - أسرار الحكم، ص 650؛ ر.ك: جامع الأخبار، ص 249، حدیث 18؛ الفتوحات المکیة، ج 2، ص 10؛ رساله سیر و سلوك منسوب به بحر العلوم، ص 28، در این منابع به جای «جرت»، «ظهرت» آمده است.

2- - «بار الها! کمال بریدگی (از متعلقات دنیوی) برای توجه به خودت ارزانی ام فرما». (قسمتی از مناجات شعبانیه، ر.ك: إقبال الأعمال، ص 199؛ بحار الأنوار، ج 91، ص 99، حدیث 13)

خود بپذیرد و در حصن حصین الوهیت واقع شود؛ چنانچه فرماید: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي؛ فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي، أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» (1). دخول در حصن «لا إله إلا الله» را مراتبی است، چنانچه ایمنی از عذاب را نیز مراتبی است. پس، کسی که به باطن و ظاهر و قلب و قالب در حصن حق واقع شود و به پناه او برود، از جمیع مراتب عذاب - که عذاب احتجاب از جمال حق و فراق از وصال محبوب - جلّ و علا - بالاترین آنها است - ایمن شود. حضرت مولی در دعای کمیل عرضه دارد: «فَهَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ» (2). و دست ما از آن کوتاه است. و کسی را که این مقام دست داد، عبدالله حقیقی است و در تحت قیاب ربوبیت واقع شود و حق تعالی متصرف در مملکت او شود و از تحت ولایت طاغوت خارج شود. و این مقام از اعزّ مقامات اولیاء و اخصّ مدارج اصفیاء است و دیگر مردم را از آن حظّی نیست؛ بلکه شاید قلوب قاسیة جاحدین و نفوس صلبه مجادلین، که از این مرحله مراحل بعیدند، انکار این مقامات کنند و سخن در اطراف آن را نیز باطل شمارند؛ بلکه - والعیاذ باللّٰه - این امور را، که قرّة العین اولیاء است و کتاب و سنت از آن مشحون است، به بافته های صوفیه و اراجیف حشویه نسبت دهند. و ما نیز که ذکری از این مقامات، که فی الحقیقه مقام کمال است، پیش می آوریم نه برای آن است که خود حظّی از آن داشته یا چشم طمعی به آن دوخته ایم، بلکه برای آن است که انکار مقامات را نیز روا نداریم و ذکر اولیاء و مقامات آنها را نیز در تصفیة قلوب و تخلیص و تعمیر آن دخیل

ص: 273

1- - «كَلِمَةُ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» قَلْعَةٌ مِنْ أَسْتِ، وَ هَر كَسٍ بِه قَلْعَةٌ مِنْ دَرَأَيْدِ اَزْ عَذَابِ مَنْ دَرِ اَمَانِ اَسْتِ». (بحار الأنوار، ج 49، ص 127،

حدیث 3)

2- - مصباح المتهدّج، ص 586.

دانیم؛ زیرا که ذکر خیر اصحاب ولایت و معرفت موجب محبت و تواصل و تناسب شود؛ و این تناسب باعث تجاذب شود؛ و این تجاذب باعث تشافع شود که ظاهرش اخراج از ظلمت های جهل به انوار هدایت و علم است، و باطنش ظهور به شفاعت است در عالم آخرت؛ چه که شفاعت شفاعت بی تناسب و تجاذب باطنی صورت نگیرد و از روی جزاف و باطل نخواهد بود.

بالجمله، گرچه تخلیص به این مرتبه کامله برای غیر کمال از اولیاء و اصفیاء - علیهم الصلاة والسلام - صورت نگیرد، بلکه مقام کمال این مرتبه از مختصات نبی ختمی و قلب خالص نورانی احدی احمدی جمعی محمدی (صلی الله علیه و آله) است بالأصالة، و از برای کمال و خلص اهل بیت او است بالتبعیه، ولی مؤمنان و مخلصان نیز نباید از همه مراتب آن چشم پوشیده، قناعت کنند به اخلاص صوری عملی و خلوص ظاهری فقهی؛ زیرا که وقوف در منازل از شاهکارهای ابلیس است که به سر راه انسان و انسانیت نشسته و او را با هر وسیله هست از عروج به کمالات و وصول به مدارج باز می دارد. پس، باید همت را بزرگ کرده و اراده را قوت داده بلکه این نور الهی و لطیفه ربّانیه از صورت به باطن و از ملک به ملکوت سرایت کند. و به هر مرتبه ای از اخلاص که انسان نائل شود، به همان اندازه در پناه حق رفته و حقیقت استعاده متحقق شده و دست تصرف دیو پلید و شیطان از انسان کوتاه گردد.

پس، اگر صورت ملکیه انسانیه را برای خدا خالص کردی و جیوش ظاهریه دنیاویّه نفس را که عبارت است از قوای متشکّته در ملک بدن، به پناه حق بردی و اقالیم سبعة ارضیه را که چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پا است، تطهیر از قذارات معاصی نمودی و به تصرف ملائکه الله که جیوش الهیه اند دادی، کم کم این اقالیم حقّانی شود و به تصرف حق متصرف گردد تا آنجا که

خود نیز ملائکه الله شود، یا چون ملائکه الله (لا یَعْصُونَ اللَّهَ - ما أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ) (1) گردد؛ پس، مرتبه اولای استعاده صورت گیرد، و شیطان و جیوشش از مملکت ظاهر کوچ کنند و به باطن رو آورند و به قوای ملکوتیه نفسانیه هجوم کنند. از این جهت، کار سالک مشکل تر، و سلوکش دقیق تر گردد؛ و باید قدم سیرش قوی تر و مراقبتش کامل تر گردد و از مهالك نفسانیه که عجب و ریا و کبر و افتخار و غیر آن است باید به خدای متعال پناه برد، و کم کم به تصفیة باطن از کدورات معنویه و قذارات باطنیه اشتغال پیدا کند.

و در این مقام، بلکه جمیع مقامات، توجه تام به توحید فعلی حق و متذکر ساختن قلب را به این لطیفه الهیه و مائده آسمانی، از مهمات سلوک و ارکان عروج است. و حقیقت مالکیت حق تعالی سماوات و ارض و باطن و ظاهر و ملک و ملکوت را به ذائقه قلب باید چشاند تا قلب با توحید در الهیت و نفی شریک در تصرّف، ارتیاض یافته، مخمّر به تخمیر الهی گردد و مربّی به تربیت توحیدی شود. و در این صورت، قلب، مفزع و ملجئ و پناه و معینی جز حق نبیند و نداند، و بالطّوع والحقیقة استعاده به حق و مقام مقدس الوهیت پیدا کند. و تا دل از تصرّف دیگران بر ندارد و چشم طمع از موجودات نبندد، به پناه حق از روی حقیقت نرود، و دعوی او کاذب، و در مسلك اهل معرفت در زمره منافقان منسلك است و به خدیعت و فریب منسوب است.

و در این وادی هولناک و بحر عمیق خطر خیز، از دم حکیمی ربّانی یا عارفی نورانی که رشته علمش متّصل به اولیاء کّمّل است، استفادت توحیدات ثلاثه را

ص: 275

1- «خدا را در آنچه امرشان می کند نافرمانی نمی کنند و آنچه را فرمان می دهد انجام می دهند». (التحریم (66): 6)

علماً کردن، اعانتی بسزا از باطن قلب کند؛ ولی شرط این استفاده آن است که با نظر آیه و علامت و سیر و سلوک الی الله بدان اشتغال ورزد، و الا خود، خار طریق و حجاب چهره جانان شود؛ چنانچه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این علم را در حدیث شریف کافی «آیه محکمة» لقب داد(1).

بالجمله، چون در قلب، ریشه توحید فعلی حق محکم شد و با آب علم توأم با عمل لطیف که قرع باب قلب کند آبیاری گردید، نتیجه آن، تذکر مقام الوهیت شود، و قلب، کم کم صافی برای تجلی فعلی حق شود. و چون خانه از خائن، و آشیانه از بیگانه خالی شد، صاحبخانه آن را متصرف شود، و دست ولایت حق از ملکوت باطن و قلب تا ملک و ظاهر بدن، قوای ملکوتیه و ملکیه را در تحت تصرف و حکومت خود درآورد، و شیاطین یکسره از این مرحله نیز کوچ کنند و مملکت باطن به استقلال خود، که عین استظلال برای حق است، برگردد. و این، مرتبه دوم از لطیفه ربانیة استعاده است. و پس از این مقام، استعاده روح، و استعاده سر، و دیگر مراتب استعاده است، که با این اوراق تناسب ندارد؛ و این قدر نیز از طغیان قلم عبد یا اجرای قلم مولا - جل و علا - صورت ترقیم گرفت. و اِلَيْهِ الْمَفْرَع.

یکی دیگر از آداب و شرایط استعاده آن است که در آیه شریفه - که در اول فصل مذکور شد - اشاره به آن فرموده، و آن «ایمان» است. و آن، غیر از علم است، ولو به برهان حکمی حاصل شود «پای استدلالیان چوبین بود»(2).

ص: 276

1- - ر.ك: صفحه 243، پاورقی 1.

2- - «پای استدلالیان چوبین بود / پای چوبین سخت بی تمکین بود». (مثنوی معنوی، ص 96، دفتر اول، بیت 2128)

و ایمان، حظ قلب است که با شدت تذکر و تفکر و انس و خلوت با حق حاصل شود. شیطان با آن که علم به مبدأ و معاد - به نص قرآن - داشته، در زمره کفار محسوب شده. اگر ایمان عبارت از همین علم برهانی بود، باید کسانی که این علم را دارند از تصرف شیطان دور باشند و نور هدایت قرآن در آنها تابان باشد؛ با این که این آثار را می بینیم حاصل نشود با ایمان برهانی. پس اگر بخواهیم از تصرف شیطان خارج شویم و در تحت پناه حق تعالی واقع شویم، باید با شدت ارتیاض قلبی و دوام توجه یا کثرت آن و شدت مراوده و خلوت، حقایق ایمانیه را به قلب رسانده تا قلب الهی شود؛ و چون قلب الهی شد، از تصرف شیطان تهی گردد؛ چنانچه خدای تعالی فرماید: (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) (1). پس مؤمنین را، که حق تعالی متصرف و متولی ظاهر و باطن و سر و علن است، از تصرفات شیطان خالص، و در سلطنت رحمان داخلند، و از همه مراتب ظلمات به نور مطلق آنها را خارج کند: از ظلمت معصیت و طغیان، و ظلمت کدورات اخلاق رذیله، و ظلمت جهل و کفر و شرک و خودبینی و خودخواهی و خودپسندی، به نور طاعت و عبادت، و انوار اخلاق فاضله، و نور علم و کمال ایمان و توحید و خدایینی و خداخواهی و خدادوستی منتقل شود.

چنانچه یکی از آداب آن «توکل» است؛ که آن نیز از شعب ایمان و انوار حقیقی لطیفه ایمانیه است. و آن، واگذار نمودن امور است به حق، که از ایمان قلب به توحید فعلی حاصل شود. و تفصیل آن از نطق این اوراق خارج است.

ص: 277

1- - «خدا ولی کسانی است که ایمان آورده اند، (او) ایشان را از تاریکی ها به سوی نور بیرون می برد». (البقرة (2): 257)

و چون بنده سالک، غیر حق تعالی مَفزع و پناهی ندید و تصرّف در امور را منحصر به ذات مقدّسش دانست، حالت انقطاع و الجاء و توکل در قلب پیدا شود و استعاذه او حقیقت پیدا کند. و چون از روی حقیقت به حصن حصین ربوبیت و الوهیت پناه برد، ناچار او را پناه دهد با فضل واسع و رحمت کریمانه، إِنَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ.

تتمیم و نتیجه: نتیجه کلام در استعاذه

از مطالب فصل سابق معلوم شد که حقیقت «استعاذه» عبارت است از حالت و کیفیت نفسانیه ای که از علم کامل برهانی به مقام توحید فعلی حق و ایمان به این مقام حاصل شود؛ یعنی، پس از آن که به طریق عقل منور با برهان متین حکمی و شواهد نقلیه استفاده از نصوص قرآنی و اشارات و بدایع کتاب الهی و احادیث شریفه فهمید که سلطنت ایجادیه و استقلال در تأثیر، بلکه اصل تأثیر، منحصر است به ذات مقدس الهی، و دیگر موجودات را شرکت در آن نیست - چنانچه در محل خود مقرر است - باید دل را از آن آگاه کند و با قلم عقل به لوح قلب، حقیقت لا-إله إلا الله، ولا مؤثّر فی الوجود إلا الله را بنویسد. و چون قلب به این لطیفه ایمانیه و حقیقت برهانی ایمان آورد، در آن حالت انقطاع و التجایی حاصل شود؛ و چون شیطان را قاطع طریق انسانیت و دشمن قوی خود یافت، حالت اضطراری حاصل شود که این حالت قلبی حقیقت استعاذه است. و چون زبان، ترجمان قلب است، آن حالت قلبیه را با کمال اضطرار و احتیاج به زبان آورد و اَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ را از روی حقیقت گوید. و اگر در قلب از این حقایق اثری نباشد و شیطان متصرّف قلب و سایر مملکت وجودیه او باشد، استعاذه نیز از روی تصرّف و تدبیر شیطان واقع شود؛ و در لفظ، استعاذه باللّهِ مِنَ

الشیطان گوید، و در حقیقت چون تصرّف شیطانی است، استعاذه به شیطان مِنْ اللّهِ واقع شود؛ و خود استعاذه عکس مطلوب را محقق کند، و شیطان، گوینده استعاذه را مسخره کند؛ و این سخریه نتیجه اش پس از کشف غطا و برچیده شدن پرده طبیعت معلوم شود. و مثل چنین شخصی که استعاذه اش فقط لفظیه است مثل کسی است که از شرّ دشمن جرّاری بخواهد به قلعه محکمی پناه ببرد، ولی خود به طرف دشمن برود و از قلعه رو برگرداند و لفظاً بگوید از شرّ این دشمن به این قلعه پناه می برم. چنین شخصی علاوه بر آن که به شرّ دشمن گرفتار شود، به سخریه او نیز دچار گردد.

فصل سوم: در بیان ارکان استعاذه است

و آن چهار است:

اول، مستعید. دوم، مستعاذ منه. سوم، مستعاذ به. چهارم، مستعاذ لاجله.

بدان که برای این ارکان، تفصیل بسیار است که از حوصله این اوراق خارج است، و ما به ذکر مختصری از آن اکتفاء می کنیم.

رکن اول در «مستعید» است. و آن، حقیقت انسانیه است از اول منزل سلوک الی اللّهِ تا منتهی النهایه فناى ذاتی، وَإِذَا تَمَّ الْفَنَاءُ الْمُطْلَقُ، هَلَاكَ الشَّيْطَانُ وَتَمَّ الْأَسْتِعَاذَةُ(1).

و تفصیل این اجمال، آن که انسان تا در بیت نفس و طبیعت، مقیم است و به سفر روحانی و سلوک الی اللّهِ اشتغال پیدا نکرده و در تحت سلطنت شیطانیه به

ص: 279

1- - «چون فناى مطلق حاصل گشت، شیطان هلاک گردیده و استعاذه تحقق یافته است».

همه شؤون و مراتب است، به حقیقت استعاده متلبس نشده و لقلقه لسان او بی فائده، بلکه تثبیت و تحکیم سلطنت شیطانیه است، مگر با تفصّل و عنایت الهی. و چون به سیر و سلوک الی الله متلبس گردید و سفر روحانی را شروع نمود، تا در سیر و سلوک است آنچه مانع از این سفر و خار طریق است شیطان او است، چه از قوای روحانیه شیطانیه و یا از جنّ و انس باشد؛ زیرا که جنّ و انس نیز اگر خار طریق و مانع سلوک الی الله باشند، به دستگیری شیطان و تصرف آن باشد؛ چنانچه خدای تعالی اشاره به آن فرموده در سوره مبارکه «اناس» آنجا که فرماید: (مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ) (1). و شیطان اگر جن باشد، از آیه شریفه استفاده شود که وسواس خناس که شیطان است جن است و انس؛ یکی بالاصاله و دیگر بالتبعیه. و اگر شیطان حقیقت دیگری باشد شبیه به جن، از آیه شریفه معلوم شود که این دو نوع؛ یعنی جن و انس نیز تمثّلات شیطانیه و مظاهر آنند. و در آیه دیگر اشاره فرماید به این معنا آنجا که فرماید: (شَيَاطِينِ الْاِنْسِ وَالْجِنِّ) (2). و در این سوره مبارکه اشاره به ارکان استعاده چنانچه مذکور شد فرموده؛ چنانچه ظاهر است.

بالجمله، انسان قبل از شروع به سلوک و سیر الی الله، مستعید نیست؛ و پس از آن که سیر تمام شد و از آثار عبودیت به هیچ وجه باقی نماند و به فنای ذاتی مطلق نائل شد، از استعاده و مستعاذ منه و مستعید اثری باقی نماند و جز حق و سلطنت الهیه در قلب عارف چیزی نیست، و از قلب خود و خود نیز خبری

ص: 280

1- - «از شر وسوسه گر نهانی (شیطان)، آن کس که در سینه های مردم وسوسه می کند، چه از جن باشد و چه از انس». (الاناس (114):

6-4)

2- - الأنعام (6): 112.

ندارد «وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ» (1) نیز در این مقام نیست. و چون حالت صحو و انس و رجوع رخ داد، باز استعاذه را حقیقتی باشد، لکن نه چون استعاذه ای که سالک را است؛ و لهذا به حضرت رسول ختمی (صلی الله علیه و آله) نیز امر به استعاذه شده؛ چنانچه خدای تعالی فرماید: (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) (2) و (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) (3) و (وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ * وَأَعُوذُ بِكَ رَبَّ أَنْ يَحْضُرُونِ) (4).

پس، انسان در دو مقام، مستعید نیست: یکی قبل از سلوک؛ و آن حال احتجاب محض است که در تحت تصرف و سلطنت شیطان است. و یکی بعد از ختم سلوک که فنای مطلق دست دهد، که از مستعید و مستعاذ منه و مستعاذ له و استعاذه خبری نیست. و در دو مقام، مستعید است: یکی حال سلوک الی الله که استعاذه کند از خارهای طریق وصول که قعود بر صراط مستقیم انسانیت کردند؛ چنانچه خداوند از قول شیطان حکایت فرماید: (فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ) (5). و یکی در حال صحو و رجوع از فنای مطلق که استعاذه کند از احتجابات تلویحیه و غیر آن.

رکن دوم در «مستعاذ منه» است. و آن، ابلیس لعین و شیطان رجیم است که به

ص: 281

-
- 1- - «از تو به تو پناه می برم». (از دعای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در سجده. الکافی، ج 3، ص 324، «کتاب الصلاة»، «باب السجود والتسبیح والدعاء فیه»، حدیث 12)
 - 2- - «بگو: پناه می برم به پروردگار سپیده دم». (الفلق (113): 1)
 - 3- - «بگو: پناه می برم به پروردگار مردم». (الناس (114): 1)
 - 4- - «و بگو پروردگار! پناه می برم به تو از وسوسه های شیطان ها! پناه می برم به تو از این که نزد من حاضر شوند». (المؤمنون (23): 97 - 98)
 - 5- - «چون مرا گمراه کردی، بر سر راه راست تو در کمینشان خواهم نشست». (الأعراف (7): 16)

واسطه دام های گوناگون، انسان را از وصول به مقصد و حصول مقصود بازدارد. و آنچه که بعضی اعظم از اهل معرفت(1) ذکر فرموده که حقیقت شیطان عبارت است از جمیع عالم به جنبه سوانیه، پیش نویسنده تمام نیست؛ زیرا که جنبه سوانیه که عبارت از يك صورت موهومه عاری از حقیقت و خالی از تحقق و واقعیتی است، از دام های ابلیس است که انسان را سرگرم به آن می کند - و شاید اشاره به این معنا باشد قول خدای تعالی: (أَلْهَيْكُمْ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ)(2) - و الا - خود ابلیس، حقیقتی است که دارای تجرد مثالی [بوده] و حقیقت ابلیسیه کلیه که رئیس الأبالسه است و هم الكل است؛ چنانچه حقیقت عقلیه مجردة کلیه، که آدم اول است، عقل الكل است؛ و واهمه های جزئیة ملکیه از مظاهر و شؤون آن است؛ چنانچه عقول جزئیة از شؤون و مظاهر عقل کلی است. و تفصیل و تحقیق این مقام از حوصله این رساله خارج است.

بالجمله، آنچه در این سلوک الهی و سیر الی الله مانع از سیر شود و خار طریق گردد، آن، شیطان یا مظاهر آن می باشد که اعمال آنها نیز عمل شیطان است. و آنچه از عوالم غیب و شهود و عوارض حاصله برای نفس و حالات مختلفه آن، حجاب روی جانان شود، چه از عوالم ملکیه دنیاوی باشد چون فقر و غنا و صحت و مرض و قدرت و عجز و علم و جهل و آفات و عاهات و غیر آن و چه از عوالم غیبیه تجردیه و مثالیه باشد چون بهشت و جهنم و علم متعلق به آن حتی علوم عقلیه برهانی که راجع به توحید و تقدیس حق است، تمام آنها از دام های

ص: 282

1- - مراد قاضی سعید قمی می باشد. ر.ک: التعلیقة علی الفوائد الرضویة، ص 66 - 67.

2- - «تفاخر به بیشتر داشتن، شما را غافل داشت تا کارتان به گورستان رسید». (التکائر (102): 1 - 2)

ابلیس است که انسان را از حق و انس و خلوت با او باز می‌دارد و به آنها سرگرم می‌کند. حتی سرگرمی به مقامات معنوی و وقوف به مدارج روحانی، که ظاهرش وقوف در صراط انسانیت و باطنش وقوف در صراط حق است - که جسر روحانی جهنم فراق و بعد، و منتهی شود به جنت لقاء، و این جسر، مخصوص به يك طایفه قلیله از اهل معرفت و اصحاب قلوب است - از دام های بزرگ ابلیس الأبالسه است که باید از آن پناه به ذات مقدس حق - جلّ شأنه - برد.

بالجمله، آنچه تو را از حق باز دارد و از جمال جمیل محبوب - جلّ جلاله - محجوب کند شیطان تو است، چه در صورت انسان باشد یا جن. و آنچه که به آن وسیله تو را از این مقصد و مقصود بازدارند دام های شیطانی است، چه از سنخ مقامات و مدارج باشد یا علوم و کمالات یا حرف و صنایع یا عیش و راحت یا رنج و ذلت یا غیر اینها، و اینها عبارت از دنیای مذمومه است.

و به عبارت دیگر، تعلق قلب به غیر حق، دنیای او است و آن مذموم است و دام شیطان است و استعاذه از آن باید کرد. و آنچه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) منقول است که می‌فرمود: «أَعُوذُ بِوَجْهِ اللَّهِ الْكَرِيمِ، وَبِكَلِمَاتِ اللَّهِ الَّتِي لَا يُجَاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ، مِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا، وَشَرِّ مَا يَنْزِلُ مِنَ الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا، وَمِنْ شَرِّ فِتَنِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَمِنْ شَرِّ طَوَارِقِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ»⁽¹⁾

شاید مقصود همین معنا باشد.

ص: 283

1 - - «پناه می‌برم به وجه خدای کریم و به کلمات خدا که هیچ نیکوکار و بدکار از آنها نتواند گذشت؛ و از شر آنچه از آسمان فرود آید و آنچه به آسمان فراز گیرد و آنچه از دل آسمان بیرون آید؛ و از شر فتنه های شب و روز؛ و از شر درکوبندگان شب و روز مگر در کوبنده ای که (خبر و امر) خیری با اوست». (تفسیر القرآن الکریم، صدر المتألهین، ج 1، ص 15؛ بحار الأنوار، ج 60، ص 329)

و استعاده به وجه الله و کلمات الله، استغراق در بحر جمال و جلال است. و آنچه انسان را از آن بازدارد، از شرور است و مربوط به عالم شیطان و مکاید آن است. و از آن باید پناه به وجه الله برد، چه آن از حقایق کامله سماویه باشد یا ناقصه ارضیه؛ مگر آن که طارق به خیر باشد، که آن طارق الهی است که به خیر مطلق، که حق تعالی است، دعوت کند.

رکن سوم در «مستعاذ به» است. بدان که چون حقیقت استعاده در سالک الی الله متحقق و در سیر و سلوک به سوی حق متحصّل است؛ یعنی استعاده اختصاص دارد به سالک در مراتب سلوک، پس به حسب مقامات و مراتب سایرین و مدارج و منازل سالکان، حقیقت «استعاده» و «مستعید» و «مستعاذ منه» و «مستعاذ به» فرق می کند. و اشاره به این توان باشد سوره شریفه «ناس» که فرماید: قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ (1). از مبادی سلوک تا حدود مقام قلب، سالک به مقام ربوبیت پناه برد. و توان، این ربوبیت ربوبیت فعلیه باشد که مطابق شود با «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ» (2). و چون سیر سالک منتهی شد به مقام قلب، مقام سلطنت الهیه در قلب ظهور کند؛ و در این مقام به مقام مَلِكِ النَّاسِ از شرّ تصرفات قلبیه ابلیس و سلطنت باطنیه جائزانه او پناه برد؛ چنانچه در مقام اول از شرّ تصرفات صدریه او پناه برد. و شاید این که فرموده: (الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ) (3)، با آن که وسوسه در قلوب و ارواح نیز از خناس

ص: 284

-
- 1- «بگو پناه می برم به پروردگار مردم، به حاکم و مالک مردم، به معبود مردم». (الناس (114): 1 - 3)
 - 2- «پناه می برم به کلمات تامّه خدا...». (إقبال الأعمال، ص 138، «دعای روز اول ماه رجب»)
 - 3- «آن کس که در سینه های مردم وسوسه می کند». (الناس (114): 4)

است، برای آن باشد که در مقام معرفتی به شأن عمومی و صفت ظاهره پیش همه، مناسب است تعریف شود. و چون سالک از مقام قلب نیز تجاوز نمود به مقام روح، که از نفخه الهیه است و اتصالش به حق تعالی بیشتر است از اتصال شعاع شمس به شمس، و در این مقام مبادی حیرت و هیمان و جذبه و عشق و شوق شروع شود؛ و در این مقام به إله الناس پناه برد. و چون از این مقام ترقی کند و ذات بی مرآت شئون نصب العین شود و به عبارت دیگر به مقام سرّ رسد، «أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ»⁽¹⁾ مناسب با او است. و در این مقامات، تفصیلی است که مناسب این مقاله نیست.

و بدان که استعاذه با اسم الله به واسطه جامعیت مناسب با همه مقامات است؛ و آن در حقیقت، استعاذه مطلقه است و دیگر استعاذه ها مقیّده است.

رکن چهارم در «مستعاذ له» است؛ یعنی غایت استعاذه. بدان که آنچه مطلوب بالذات است برای انسان مستعید، از سنخ کمال و سعادت و خیریت است. و آن به حسب مراتب و مقامات سالکان بسیار متفاوت است. چنانچه سالک تا در بیت نفس و حجاب طبیعت است، غایت سیرش حصول کمالات نفسانیه و سعادات طبیعیّه خسیسه است؛ و این در مبادی سلوک است. و چون از بیت نفس خارج شد و از مقامات روحانیّه و کمالات تجرّديه ذوقی نمود، مقصدش عالی تر و مقصودش کامل تر می شود، و به مقامات نفسانیه پشت پا زند، و قبله مقصودش حصول کمالات قلبیه و سعادات باطنیه شود. و چون از این مقام نیز عنان سیر را برتافت و به سر منزل سرّ روحی رسید، مبادی تجلیات الهیه در باطن

ص: 285

1- - «از توبه تو پناه می برم». (از دعای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در سجده. الکافی، ج 3، ص 324، «کتاب الصلاة»، «باب السجود والتسبیح والدعاء فيه»، حدیث 12)

او بروز کند؛ و لسان باطنش در اول امر وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِوَجْهِ اللَّهِ، و پس از آن وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِأَسْمَاءِ اللَّهِ أَوْ لِلَّهِ، و پس از آن وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لَهُ شُود. و شاید (وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ) (1) راجع به مقام اول باشد به مناسبت فاطمیت.

بالجمله، سالک در هر مقامی غایت حقیقی او حصول کمال و سعادت است بالذات. و چون با سعادت و کمالات در هر مقامی شیطانی قرین و دامی از دام های او مانع از حصول است، ناچار سالک به حق تعالی پناه برد از آن شیطان و شرور و دام های او برای حصول مقصود اصلی و منظور ذاتی؛ پس، در حقیقت غایت استعاذه برای سالک، حصول آن کمال مترقب و سعادت مطلوبه است. و غایة الغایات و منتهی الطلبات، حق تعالی - جلّت عظمته - است، و در این مقام یا پس از آن، همه چیز محو شود جز او - جلّ و علا - و استعاذه از شیطان بالتبع و در حال صحو واقع می شود. و الحمد لله أولاً و آخراً.

فصل چهارم: در بعض آداب تسمیه است

رَوَى فِي التَّوْحِيدِ عَنِ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَام) حِينَ سُدَّ بِلَّ عَنْ تَفْسِيرِ «الْبِسْمَلَةِ» قَالَ: «مَعْنَى قَوْلِ الْقَائِلِ: بِسْمِ اللَّهِ، أَيِ اسْمِ عَلَي نَفْسِي سِمَةً مِنْ سِمَاتِ اللَّهِ، وَهِيَ الْعِبَادَةُ». قَالَ الرَّاوي: فَقُلْتُ لَهُ: مَا السِّمَةُ؟ قَالَ: «الْعَلَامَةُ» (2).

ص: 286

1- «رو به سوی کسی کردم که آسمان ها و زمین را آفرید». (الأنعام (6): 79)

2- «در کتاب توحید از امام رضا علیه السلام روایت شده است که وقتی تفسیر «بسمله» (بسم الله) از حضرتش سؤال شد، فرمود: "معنای این که گوینده می گوید بسم الله این است که من بر خود «سمه» (نشانه ای) از سمات خدا می نهم؛ و آن نشانه، عبادت است." راوی گفت پرسیدم: "سمه یعنی چه؟" فرمود: "نشانه". (التوحید، صدوق، ص 229، حدیث 1)

بدان، جَعَلَكَ اللَّهُ وَإِنَّا مِنَ الْمُتَسَمِّينَ بِسَمَاتِ اللَّهِ، که دخول در منزل «تسمیه» برای سالک میسور نیست مگر بعد از دخول در منزل استعاذه و استیفاء حظوظ آن منزل. تا انسان در تصرف شیطان و مقهور در تحت سلطنت او است، مَسْم به سمات شیطانیه است. و اگر غلبه تامه بر باطن و ظاهر او کرد، خود به تمام مراتب، آیت و علامت او گردد؛ و در این مقام اگر تسمیه گوید، با اراده و قوه و لسان شیطانی گوید، و از استعاذه و تسمیه او جز تأکید سلطنت شیطانیه چیزی حاصل نشود. و چون از خواب غفلت با توفیق الهی برخاست و حالت یقظه برای او پیدا شد و لزوم سیر و سلوک الی الله را در منزل یقظه به نور فطرت الهیه و انوار تعلیمات قرآنی و سنن هادیان طریق توحید دریافت و موانع سیر را قلب ادراک کرد، کم کم حال استعاذه دست دهد؛ و پس از آن به توفیق ربّانی وارد منزل استعاذه شود. و چون از قذارات شیطانیه مطهر شد، به اندازه تطهیر باطن و ظاهر از آن انوار الهیه، به حسب تناسب، در مرآت سالک جلوه گر شود. و در اول امر، انوار، مشوب با ظلمات بلکه ظلمت غالب است (خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا) (1) و کم کم هرچه سلوک قوت گرفت، نور به ظلمت غلبه کند و سمات ربوبیت در سالک پیدا شود؛ پس، تسمیه او حقیقت تا اندازه ای پیدا کند. و کم کم علامات شیطانیه - که در ظاهر، مخالفت با نظام مدینه فاضله و در باطن، عجب و استکبار و امثال آن است و در باطن باطن، خودبینی و خودخواهی و امثال آن

ص: 287

است - از مملکت باطن و ظاهر سالک رخت بندد؛ و به جای آن، سمات الله - که در ظاهر، حفظ نظام مدینه فاضله و در باطن، عبودیت و ذلت نفس و در باطن باطن، خداخواهی و خدایینی است - به جای آنها جایگزین شود. و چون مملکت، الهی شد و از شیاطین جن و انس خالی شد و سمات الهیه در آن پیدا شد، خود سالک تحقق به مقام اسمیت پیدا کند.

پس اول تسمیه سالک عبارت است از اتصاف به سمات و علامات الهیه. و پس از آن از این مرتبه ترقی کند و خود به مقام اسمیت رسد؛ و این اوایل قرب نافله است. و چون به قرب نافله متحقق شد، به تمام اسمیت نائل شود؛ پس، از عبد و عبودیت چیزی باقی نماند. و اگر کسی به این مقام رسید، تمام نمازش با لسان الله واقع شود. و این در کمی از اولیاء تحقق پیدا کند.

و برای متوسّطین و امثال ما ناقصین، ادب آن است که سمه و داغ عبودیت را در وقت «تسمیه» به قلب بگذاریم، و قلب را از سمات الله و آیات و علامات الهیه باخبر کنیم و به لقلقه لسان اکتفا نکنیم؛ باشد که از عنایات ازلیّه شمّه ای شامل حال ما شود و جبران ما سبق کند، و راهی به تعلّم اسماء بر قلب ما مفتوح گردد و راهی به مقصود حاصل شود.

و می توان بود که در این حدیث شریف مقصود از «سمه ای از سمات الله» سمه و علامت رحمت رحمانیه و رحمت رحیمیه باشد. و چون این دو اسم شریف از اسماء محیطه است، که تمام دار تحقّق در ظلّ این دو اسم شریف به اصل وجود و کمال آن رسیده و می رسند و رحمت رحمانیه و رحیمیه شامل جمیع دار وجود است حتی رحمت رحیمیه که جمیع هدایت هادیان طریق توحید از جلوه آن می باشد، شامل همه است؛ الا آن که خارجان از فطرت استقامت، به سوء اختیار خود، خود را از آن محروم نمودند، نه آن که این رحمت

شامل حال آنها نیست. حتی در عالم آخرت، که روز درو کشته های زشت و زیبا است، آنان که کشته های زشت دارند خود قاصرند که از رحمت رحیمیّه استفاده نمایند.

بالجمله، شخص سالک که بخواهد تسمیه او حقیقت پیدا کند، باید رحمت های حق را به قلب خود برساند و به رحمت رحمانیه و رحیمیه متحقق شود. و علامت حصول نمونه آن در قلب آن است که با چشم عنایت و تَلَطُّف به بندگان خدا نظر کند و خیر و صلاح همه را طالب باشد. و این نظر نظر انبیاء عظام و اولیاء کَمَل (علیهم السلام) است. منتها آنها دو نظر دارند: یکی نظر به سعادت جامعه و نظام عائله و مدینه فاضله؛ و دیگر، نظر به سعادت شخص. و علاقه کامله به این دو سعادت دارند. و قوانین الهیه که به دست آنها تأسیس و انفاذ و کشف و اجرا می شود، این دو سعادت را کاملاً مراعات می نماید. حتی در اجرای قصاص و حدود و تعزیرات و امثال آن، که به نظر می رسد با ملاحظه نظام مدینه فاضله تأسیس و تقنین شده است، هر دو سعادت منظور است؛ زیرا که این امور در اکثر برای تربیت جانی و رساندن او به سعادت دخالت کامل دارد. حتی کسانی که نور ایمان و سعادت ندارند و آنها را با جهاد و امثال آن به قتل می رسانند - مثل یهود بنی قریظه - برای خود آنها نیز این قتل صلاح و اصلاح بود؛ و می توان گفت از رحمت کامله نبی ختمی قتل آنها است؛ زیرا که با بودن آنها در این عالم در هر روزی برای خود عذاب های گوناگون تهیه می کردند، که تمام حیات این جا به يك روز عذاب و سختی های آنجا مقابله نکند. و این مطلب برای کسانی که میزان عذاب و عقاب آخرت و اسباب و مسببات آنجا را می دانند پر واضح است. پس، شمشیری که به گردن یهود بنی قریظه و امثال آنها زده می شد به افق رحمت نزدیک تر بوده و هست تا به افق غضب و سخط.

و باب امر به معروف و نهی از منکر از وجههٔ رحمت رحیمیه است. پس، بر امر به معروف و ناهی از منکر لازم است که به قلب خود از رحمت رحیمیه بچشاند، و نظرش در امر و نهی خودنمایی و خودفروشی و تحمیل امر و نهی خود نباشد؛ زیرا که اگر با این نظر مشی کند، منظور از امر به معروف و نهی از منکر، که حصول سعادت عباد و اجرای احکام الله در بلاد است، حاصل نشود. بلکه گاه شود که از امر به معروف انسان جاهل نتیجهٔ معکوسه حاصل شود، و چندین منکر سربار شود برای يك امر و نهی جاهلانه که از روی خواهش نفسانی و تصرف شیطانی واقع شود. و اما اگر حس رحمت و شفقت و حق نوعیت و اخوت، انسان را به ارشاد جاهلان و بیدار کردن غافلان وادار کند، کیفیت بیان و ارشاد که از ترشحات قلب رحیمانه است طوری شود که قهراً تأثیر در مواد لایقه بسزا کند و قلوب صلبهٔ سخت را نیز از آن استکبار و استنکار فرو نشانند. افسوس که ما از قرآن، تعلم نمی گیریم و به این کتاب کریم الهی نظر تدبّر و تعلم نداریم و استفادهٔ ما از این ذکر حکیم کم و ناچیز است. اکنون تفکر در آیهٔ شریفه (إِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ) (1) راه هایی از معرفت و درهایی از امید و رجاء به قلب انسان مفتوح کند:

فرعون که طغیانش به جایی رسید که (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ) (2) گفت، و علو و فسادش به پایه ای قرار گرفت که (يَذَّبِخَ أَبْدَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ) (3) دربارهٔ او نازل

ص: 290

1- «به سوی فرعون بروید که همانا سرکشی کرده، پس با او سخن نرم بگویید شاید متذکر شود یا بترسد». (طه (20): 43 - 44)

2- «من والاپروردگار شمایم». (النازعات (79): 24)

3- «پسرانشان را سر می برید و زنانشان را نگاه می داشت». (القصص (28): 4)

شد، و به مجرد خوابی که دید و گه‌نه و سَحَره به او خبر دادند که موسی بن عمران (علیه السلام) خواهد طلوع کرد زن‌ها را از مردها جدا کرد و بچه‌های بی‌گناه را ذبح نمود و آن همه فساد کرد، خداوند رحمان به رحمت رحیمیه خود در جمیع زمین نظر فرمود و متواضع‌ترین و کامل‌ترین نوع بشر، یعنی نبی عظیم الشان و رسول عالی مقام مکرمی مثل موسی بن عمران - علی نبینا و آله و علیه السلام - را انتخاب فرمود و با دست تربیت خود تعلیم و تربیت کرد او را؛ چنانچه فرماید: (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) (1). و پشت او را قوی فرمود به برادر بزرگواری مثل هارون (علیه السلام)؛ و این دو بزرگوار را، که گل سرسید عالم انسانیت بودند، خدای تعالی انتخاب فرمود؛ چنانچه فرماید: (وَأَنَا اخْتَرْتُكَ) (2). و فرماید: (وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي) (3). و فرماید: (وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي * أَذْهَبُ أَنتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي) (4). و دیگر آیات شریفه که در این موضوع وارد شده که از حوصله بیان خارج است و قلب عارف را از آن نصیبی است که گفتنی نیست؛ خصوصاً از این دو کلمه شریفه (وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي) (وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي). تو نیز اگر چشم دل باز کنی، يك نغمه روحانی لطیفی می‌شنوی که جمیع مسامع قلبت و شراشر وجودت از سر توحید پر شود.

بالجمله، با همه تشریفات، خدای تعالی این همه تهیه را دید و موسی کلیم را

ص: 291

1- - «چون به (سنّ) توانمندی پای نهاد و به حد کمال رسید به او حکم و علم دادیم و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم».

(القصص (28): 14)

2- - «و من تو را برگزیدم ...». (طه (20): 13)

3- - «... و تا پیش چشم من (تحت نظر من) ساخته شوی». (طه (20): 39)

4- - «تو را برای خود ساختم، تو و برادرت با آیات من بروید و در یادکردن من سستی مکنید». (طه (20): 4142)

ورزید به ورزش های روحانی؛ چنانچه فرماید: (وَقَتْنَاكَ فُتُونًا) (1). و سال ها در خدمت شعیب پیر، مرد راه هدایت و ورزیده عالم انسانیت، او را فرستاد؛ چنانچه فرماید: (فَلَبِثْتُ سِدْنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتُ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى) (2). و پس از آن، برای اختبار و افتتان بالاتری، او را در بیابان در طریق شام فرستاد، و راه او را گم کرد، و باران بر او فرو ریخت، و تاریکی را بر او چیره فرمود، و درد زاییدن را بر زنش عارض فرمود؛ و چون جمیع درهای طبیعت به روی او بسته شد و قلب شریفش از کثرات منضجر شد و به جبلت فطرت صافیه منقطع به حق شد و سفر روحانی الهی در این بیابان ظلمانی بی پایان به آخر رسید، (أَنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا) إِلَى أَنْ قَالَ: (فَلَمَّا أَتَيْهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) (3). پس از این همه امتحانات و تربیت های روحانی، برای چه خدای تعالی او را تهیه کرد؟ برای دعوت و هدایت و ارشاد و نجات دادن يك نفر بنده طاغی یاغی که کوس (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) (4) می کوفت، و آن همه فساد در ارض می کرد. ممکن بود خدای تعالی او را به صاعقه غضب بسوزاند، ولی رحمت رحیمیه برای او دو پیغمبر بزرگ می فرستد، و در عین حال سفارش او را می فرماید که با او با کلام نرم لَين گفتگو

ص: 292

1- «و آزمایشت کردیم آزمایشی (سخت)». (طه (20): 40)

2- «سال ها در میان مردم مَدْيَنَ ماندی آن گاه مطابق آنچه مقدر شده بود بیامدی ای موسی». (طه (20): 40)

3- «از سوی کوه طور آتشی دید ... چون به آن نزدیک شد از کنار وادی اَیْمَنَ در بقعه مبارکه از درخت، او را ندا آمد: ای موسی! همانا

من الله پروردگار دو عالم هستم». (القصص (28): 29 - 30)

4- النازعات (79): 24.

کنید؛ باشد که به یاد خدا افتد و از کردار خود و عاقبت امر بترسد. این دستور امر به معروف و نهی از منکر است. این کیفیت ارشاد مثل فرعون طاغوت است. اکنون تو نیز که می خواهی امر به معروف و نهی از منکر کنی و خلق خدا را ارشاد کنی، از این آیات شریفه الهیه، که برای تذکر و تعلم فرو فرستاده شده، متذکر شو و تعلم گیر؛ با قلب پر از محبت و دل با عاطفه با بندگان خداوند ملاقات کن و خیر آنها را از صمیم قلب طالب شو. و چون قلب خود را رحمانی و رحیمی یافتی، به امر و نهی و ارشاد قیام کن تا دل های سخت را برق عاطفه قلبت نرم کند و آهن قلوب، به موعظت آمیخته با آتش محبت لاین گردد. و این وادی غیر از وادی بغض فی الله و حب فی الله است که انسان باید با اعداء دین عداوت داشته باشد؛ چنانچه در روایات شریفه و قرآن کریم وارد است. و آن در جای خود صحیح و این نیز در جای خود صحیح است، و اکنون مجال بیان آن نیست.

فصل پنجم: در بیان اجمالی از تفسیر سوره مبارکه «حمد» و در آن شمه ای از آداب تحمید و قرائت است

تفسیر «بسم الله الرحمن الرحيم»

اشاره

بدان که علماء را اختلاف است در متعلق «باء» در (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ). و هرکس به حسب مشرب خود از علم و عرفان برای آن متعلقی ذکر نموده؛ چنانچه علماء ادب از ماده «ابتداء» یا «استعانت» مثلاً اشتقاقی نموده و تقدیر گرفته اند (1).

ص: 293

و این که در بعض روایات نیز وارد است که «بِسْمِ اللَّهِ أَيُّ اسْتَعِينُ»⁽¹⁾، یا بر وفق مذاق عامّه است، چنانچه در روایات بسیار شایع است، و اختلاف احادیث بسیاری به همین معنا محمول است، و لهذا در همین باب نیز در «بسم الله» حضرت رضا (علیه السلام) فرموده: «أَيُّ، أَسْمُ نَفْسِي بِسْمَةِ مِنْ سِمَاتِ اللَّهِ»⁽²⁾. و یا آن که مقصود از «استعانت» لطیف تر از آن است که عامّه ادراک می کنند که در آن سرّ توحید به نحو ادقّ است.

و بعض اهل معرفت آن را متعلق به «ظَهَرَ» گرفته و گفته: «أَيُّ، ظَهَرَ الْوُجُودُ بِاسْمِ اللَّهِ»⁽³⁾. و این به حسب مسلک اهل معرفت و اصحاب سلوک و عرفان است که همه موجودات و ذرات کائنات و عوالم غیب و شهادت را به تجلّی اسم جامع الهی؛ یعنی «اسم اعظم»، ظاهر دانند. بنابراین، «اسم» - که به معنی نشانه و علامت است یا به معنی علوّ و ارتفاع است - عبارت از تجلّی فعلی انبساطی حق - که آن را «فیض منبسط» و «اضافه اشراقیه» گویند - می باشد؛ زیرا که به حسب این مسلک، تمام دار تحقّق، از عقول مجرد گرفته تا اخیره مراتب وجود، تعینات این فیض و تنزّلات این لطیفه است. و در آیات شریفه الهیه و احادیث کریمه اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) مؤید این مسلک، بسیار است؛ چنانچه در حدیث شریف کافی فرماید: «خداوند خلق فرمود «مشیت» را بنفسها؛ پس خلق فرمود اشیاء را به مشیت»⁽⁴⁾. و از برای این حدیث شریف هر کس به حسب مسلک خود توجیهی نموده؛ و ظاهرتر از همه آن است که مطابق می شود با این

ص: 294

1- - معانی الأخبار، ص 4، حدیث 2؛ التوحید، صدوق، ص 231، حدیث 5.

2- - ر.ك: صفحه 286.

3- - «هستی با اسم الله پدیدار گشت». (الفتوحات المکیه، ج 1، ص 102)

4- - الکافی، ج 1، ص 110، «کتاب التوحید»، «باب أنّ الإرادة من صفات الفعل»، حدیث 4.

مسلك، و آن این است که مراد از «مشیت» مشیت فعلیه است که عبارت از «فیض منبسط» است، و مراد از «اشیاء» مراتب وجود است که تعینات و تنزلات این لطیفه است. پس، معنی حدیث چنین شود که خدای تعالی مشیت فعلیه را، که ظلّ مشیت ذاتیه قدیمه است، بنفسها و بی واسطه خلق فرموده؛ و دیگر موجودات عالم غیب و شهادت را به تبع آن خلق فرموده، و سید محقق داماد (قدس سره) با مقام تحقیق و تدقیقی که دارد از این حدیث شریف توجیه عجیبی فرموده(1)؛ چنانچه توجیه مرحوم فیض (رحمه الله)(2) نیز بعید از صواب است.

بالجمله، «اسم» عبارت است از نفس تجلی فعلی که به آن، همه دار تحقّق متحقّق است، و اطلاق «اسم» بر امور عینیه در لسان خدا و رسول و اهل بیت عصمت (علیهم السلام) بسیار است؛ چنانچه «اسمای حسنا» را فرمودند ما هستیم(3). و در ادعیه شریفه «وَيَا سَمَكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ عَلَى فُلَانٍ» بسیار است(4).

و محتمل است که «بسم الله» در هر سوره متعلق به خود آن سوره باشد؛ مثلاً، بسم الله سوره مبارکه «حمد» متعلق به حمد است. و این مطابق ذوق عرفانی و مسلك اهل معرفت است؛ زیرا که اشاره به آن است که حمد حامدان و ثنای ثناجویان نیز به قیومیت اسم الله است. بنابراین، «تسمیه» در مقدمه جمیع اقوال و اعمال - که یکی از مستحبات شرعیه است - برای تذکر آن است که هر قول و عملی که از انسان صادر می شود به قیومیت اسم الهی است؛ زیرا که جمیع ذرات وجود، تعین اسم الله و به اعتباری خود آنها اسماء الله هستند. و بنابراین

ص: 295

1- - التعلیقه علی کتاب الکافی، محقق داماد، ص 248.

2- - الوافی، ج 1، ص 458، ذیل حدیث 371.

3- - الکافی، ج 1، ص 143، «کتاب التوحید»، «باب النوادر»، حدیث 4.

4- - از جمله در دعای شریف «سمات». (مصباح المتهجد، ص 376)

احتمال، معنی «بسم الله» در نظر کثرت، در هر سوره و هر قول و فعلی مختلف است. و فقهاء گفته اند بسم الله برای هر سوره تعیین باید شود؛ و اگر برای يك سوره بسم الله گفته شد، سوره دیگر را با آن نتوان ابتداء کرد(1). و آن مطابق مسلك فقهي نیز خالی از وجه نیست و مطابق این تحقیق وجیه است. و به نظر اضمحلال کثرات در حضرت اسم الله اعظم، برای تمام بسم الله ها يك معنا است.

چنانچه این دو نظر در مراتب وجود و منازل غیب و شهود نیز هست: در نظر کثرت و رؤیت تعینات، موجودات متکثر و مراتب وجود و تعینات عالم، اسماء مختلفه رحمانیه و رحیمیه و قهریه و لطفیه است، و در نظر اضمحلال کثرات و انحاء انوار وجودیه در نور ازلی فیض مقدّس، جز از فیض مقدّس و اسم جامع الهی اثر و خبری نیست. و همین دو نظر در اسماء و صفات الهیه نیز هست: به نظر اول، حضرت واحدیت، مقام کثرت اسماء و صفات، و جمیع کثرات از آن حضرت است، و به نظر ثانی، جز از حضرت اسم الله الاعظم اسم و رسمی نیست. و این دو نظر، حکیمانه و با قدم فکر است. و اگر نظر عارفانه شد به فتح ابواب قلب و با قدم سلوک و ریاضات قلبیه، حق تعالی با تجلیات فعلیه و اسمیه و ذاتیه گاهی به نعت کثرت و گاهی به نعت وحدت در قلوب اصحاب آن تجلی کند. و اشاره به این تجلیات در قرآن شریف شده است گاهی صراحتاً، مثل قوله تعالی: (فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا(2))، و گاهی اشارتاً، مثل

ص: 296

1- العروة الوثقی، ج 2، ص 502، مسأله 11 و 12 و 13.

2- «پس چون پروردگار او بر کوه تجلی کرد آن را از هم فرو پاشید و موسی مدهوش بیفتاد». (الأعراف (7): 143)

مشاهدات ابراهیم و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که در آیات شریفه سورة «انعام» (1) و «النجم» (2) مذکور است؛ و در اخبار و ادعیه معصومین (علیهم السلام) اشاره به آن بسیار است؛ خصوصاً در دعاء عظیم الشأن «سمات» که منکران را جرأت انکار سند و متن آن نیست و مقبول عامه و خاصه و عارف و عامی است. و در آن دعاء شریف مضمون های عالی مقام و معارف بسیار است که شمیم آن، قلب عارف را بی خود کند و نسیم آن، نفخه الهیه در جان سالک دمد؛ چنانچه فرماید: «وَبِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ لِلْجَبَلِ فَجَعَلْتَهُ دَكَّاً وَخَرَّ مُوسَى صَّعِقاً، وَبِمَجْدِكَ الَّذِي ظَهَرَ عَلَى طُورِ سَيْنَاءَ فَكَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَكَ وَرَسُولَكَ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ (علیه السلام)، وَبَطَّلَعْتَكَ فِي سَاعِيرٍ وَطُهورِكَ فِي جَبَلِ فاران» (3).

بالجمله، سالک الی الله باید به قلب خود در وقت «تسمیه» بفهماند که تمام موجودات ظاهره و باطنه و تمام عوالم غیب و شهادت در تحت تربیت اسماء الله بلکه به ظهور اسماء الله ظاهرند، و جمیع حرکات و سکونات او و تمام عالم، به قیومیت اسم الله الاعظم است؛ پس، محامد او از برای حق و عبادت و

ص: 297

1-1 - وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ؛ (و این گونه، ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نمایانیم تا از جمله یقین کنندگان باشد). (الأنعام: 6): 75

2-2 - لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى؛ (به راستی که نشانه های بزرگ پروردگارش را دید). (النجم: 53): 18

3-3 - (قسم به نور وجه تو که بدان به کوه تجلی کردی و آن را متلاشی نمودی و موسی مدهوش بیفتاد، و سوگند به مجد و عظمت تو که بر طور سینا نمایان گشت و با آن با بنده و رسالت موسی بن عمران علیه السلام سخن گفتی، و سوگند به طلوع تو در ساعیر و ظهورت در کوه فاران ...). (از دعای «سمات»، مصباح المتعجد، ص 376)

اطاعت و توحید و اخلاص او همه به قیومیت اسم الله است. و چون این مقام و لطیفه الهیه در قلب او محکم و مستقر شد به واسطه تذکر شدید که غایت عبادات است - چنانچه خدای تعالی در خلوت انس و محفل قدس به کلیم خود موسی بن عمران فرمود: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَأَعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (1)، غایت اقامه صلوات را ذکر خود قرار داد - پس بعد از تذکر شدید، راه دیگر از معارف به قلب عارف باز شود و جذب به عالم وحدت شود تا آن که لسان حال و قلبش آن شود که «بِاللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ» (2) و «أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَي نَفْسِكَ... وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ» (3).

این اجمالی از سرّ تعلق «باء» بسم الله، و شمه ای از معارفی که از آن استفاده شود. و اما اسرار «باء» و نقطه تحت الباء، که در باطن، مقام ولایت علوی است و مقام جمع الجمع قرآنی است، پس آن مجالی واسع تر می خواهد.

و اما حقیقه الاسم، پس از برای آن، مقام غیبی، و غیب الغیبی، و سرّی، و سرّ السرّی است، و مقام ظهور، و ظهور الظهوری. و چون اسم، علامت حق و فانی در ذات مقدّس است، پس هر اسمی که به افق وحدت نزدیک تر و از عالم کثرت بعیدتر باشد در اسمیت کامل تر است. و اتمّ الاسماء اسمی است

ص: 298

1- - «همانا منم خدای یکتا، خدایی جز من نیست، پس مرا پرستش کن و نماز را برای یاد من برپادار». (طه (20): 14)

2- - «سپاس او به خود اوست». (بحار الأنوار، ج 82، ص 290، حدیث 22)

3- - «تو همچنان هستی که خود را ستوده ای... و از توبه تو پناه می برم». (از دعای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در سجده. الکافی، ج 3، ص 324، «کتاب الصلاة»، «باب السجود والتسبیح والدعاء فيه»، حدیث 12) لازم به ذکر است که در کافی چنین آمده است: «وأعوذ بك منك... أنت كما أثنت علي نفسك».

که از کثرات، حتی کثرت علمی، مبرّا باشد؛ و آن تجلّی غیبی احدی احمدی است در حضرت ذات به مقام «فیض اقدس» که شاید اشاره به آن باشد کریمه شریفه (أَوْ أَدْنَى) (1)؛ و پس از آن، تجلّی به حضرت اسم الله الاعظم است در حضرت واحدیت؛ و پس از آن، تجلّی به «فیض مقدس» است؛ و پس از آن، تجلّیات به نعت کثرت است در حضرات اعیان الی اخیره دار التحقّق، و نگارنده در رساله مصباح الهدایه (2) و رساله شرح دعاء سحر (3) تفصیل این اجمال را داده ام.

و «الله» مقام ظهور به «فیض مقدّس» است اگر مراد از «اسم»، تعینات وجودیه باشد. و اطلاق «الله» به آن از جهت اتّحاد ظاهر و مظهر و فنای اسم در مسما بی اشکال است؛ و شاید کریمه (الله نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) (4) و کریمه (هُوَ الَّذِي

ص: 299

1- - (فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى)؛ «پس نزدیک شد چنان که فاصله اش با او به قدر دو کمان یا نزدیک تر بود». (النجم (53): 9)

2- - مصباح الهدایه الی الخلافة والولایة، المشکاة الأولى.

3- - شرح دعاء السحر، ص 75 - 102. شرح دعاء السحر از رشحات قلم مبارک حضرت امام خمینی - رضوان الله علیه - است به زبان عربی که غرض از نوشتن آن به تعبیر خود جناب مؤلف در مقدمه آن چنین است: من دیدم که دعایی که مشهور است و به نام دعای مباحله نامیده شده است و از ائمه اطهار علیهم السلام در سحرگاهان برای توسل به نور الانوار نقل شده از دعاهایی است که قدرش جلیل تر و منزلتش رفیع تر است، زیرا آن دعا شامل صفات حسنای الهی و امثال علیای ربوبی است و اسم اعظم و تجلّی اتمّ اقدم در آن دعاست، پس خواستم که آن را از بعضی جهات به مقدار آمادگی خویش، با توانی اندک و آگاهی ناچیزی که دارم شرح کنم. این کتاب شریف در سال 1347 هجری قمری به انجام رسیده است.

4- - «خداوند نور آسمان ها و زمین است». (النور (24): 35)

فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ (1) اشاره به همین مقام و شاهد این اطلاق باشد. و مقام واحدیت و جمع اسماء، و به عبارت دیگر مقام «اسم اعظم» است اگر مقصود از اسم، مقام تجلی به «فیض مقدّس» باشد. و این شاید ظاهرتر از سایر احتمالات باشد. و مقام ذات یا مقام «فیض اقدس» است اگر مقصود از اسم «اسم اعظم» باشد. و مقام «رحمان» و «رحیم» به حسب این احتمالات فرق می کند؛ چنانچه واضح است.

و «رحمان» و «رحیم» ممکن است صفت برای اسم باشند، و ممکن است صفت برای «الله» باشند؛ و مناسب تر آن است که صفت «اسم» باشند؛ زیرا که آنها در تحمید صفت الله هستند؛ و بنابراین، از احتمال تکرار مصون می شود. گرچه اگر صفت «الله» باشند نیز توجیه دارد. و در تکرار نیز نکته بلاغت هست. و اگر صفت «اسم» گرفتیم، تأیید کند که مراد از «اسم» اسماء عینیه است؛ زیرا که متّصف به صفات «رحمانیه» و «رحیمیه» نیست مگر اسماء عینیه. پس، اگر مراد از «اسم» اسم ذاتی و تجلی به مقام جمعی باشد، «رحمانیت» و «رحیمیت» از صفات ذاتیه است که در تجلیات به مقام واحدیت برای حضرت «اسم الله» ثابت است، و رحمت رحمانیه و رحیمیه فعلیه از تنزلات و مظاهر آنها است. و اگر مراد از «اسم» تجلی جمعی فعلی باشد که مقام مشیّت است، «رحمانیت» و «رحیمیت» از صفات فعلند. پس، رحمت رحمانیه، بسط اصل وجود است؛ و این عامّ است برای تمام موجودات، ولی از صفات خاصّه حق است؛ زیرا که در بسط اصل وجود از برای حق تعالی شریکی نیست، و دیگر موجودات از رحمت ایجادیه دستشان کوتاه است، وَلَا مُؤَثَّرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ،

ص: 300

و اما رحمت «رحیمیه»، که هدایت هادیان طریق نیز از رشحات آن است، مخصوص سعدهاء و فطرت های علیین است، ولی از صفات عامه است که دیگر موجودات را از آن حظ و نصیبی هست؛ گرچه در سابق اشاره به آن شد که رحمت رحیمیه نیز از رحمت های عامه است و عدم شمول اشقیاء را از جهت نقصان آنها است نه تحدید رحمت. و لهذا هدایت و دعوت برای جمیع عائله بشری است. چنانچه قرآن شریف دلالت بر آن دارد، و نیز به نظری، رحمت «رحیمیه» مختص به حق تعالی است و دیگری را در آن شرکت نیست. و در روایات شریفه به حسب اختلاف نظر و اعتبار، بیان رحمت رحیمیه را مختلف فرموده اند: گاهی فرموده اند: «إِنَّ الرَّحْمَنَ اسْمٌ خَاصٌّ لِصِفَةِ عَامَّةٍ؛ وَالرَّحِيمَ اسْمٌ عَامٌّ لِصِفَةِ خَاصَّةٍ» (1).

و فرموده اند: «الرَّحْمَنُ بِجَمِيعِ خَلْقِهِ وَالرَّحِيمُ بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً» (2) و فرموده اند: «يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَرَحِيمَ الْآخِرَةِ» (3) و فرموده اند: «يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا» (4).

ص: 301

-
- 1- «رحمان اسم خاصّی است برای صفتی عامّ؛ و رحیم اسم عامّی است برای صفتی خاصّ». (تفسیر الصافی، ج 1، ص 69)
 - 2- «رحمان است به همه مخلوقات و رحیم است به مؤمنین فقط». (الکافی، ج 1، ص 114، «کتاب التوحید»، «باب معانی الأسماء واشتقاقها»، حدیث 1)
 - 3- «ای رحمان دنیا و رحیم آخرت». (بحار الأنوار، ج 88، ص 355، حدیث 19)
 - 4- «ای رحمان دنیا و آخرت و رحیم دنیا و آخرت». (الکافی، ج 2، ص 557، «کتاب الدعاء»، «باب الدعاء للكرب والهم والحزن والخوف»، حدیث 6؛ صحیفه کامله سجادیه، ص 308، دعای 54)

علماء ادب گفته اند: «رحمان» و «رحیم» مشتق از «رحمت» و برای مبالغه است؛ ولی در «رحمان» مبالغه بیشتر از «رحیم» است (1). و قیاس اقتضا می کرد که «رحیم» بر «رحمان» مقدم باشد، ولی چون «رحمان» به منزله علم شخصی و اطلاق بر دیگر موجودات نمی شود، از این جهت مقدم شده است. و بعضی هر دو را به معنی واحد گرفته و تکرار آن را محض تأکید دانسته اند (2). و ذوق عرفانی، که قرآن نیز به اعلی مراتب آن نازل شده است، مقتضی آن است که «رحمان» بر «رحیم» مقدم باشد؛ زیرا که قرآن شریف نزد اصحاب قلوب، نازله تجلیات الهیه و صورت کتیبه اسماء حسنا ربوبیه است. و چون اسم «رحمان» محیط ترین اسماء الهیه است پس از اسم اعظم، و به تحقیق پیوسته است نزد اصحاب معرفت که تجلی به اسماء محیطه مقدم است بر تجلی به اسماء محاطه، و هر اسم که محیط تر است تجلی به آن نیز مقدم است، از این جهت، اول تجلی در حضرت واحدیت، تجلی باسم الله الاعظم است؛ و پس از آن، تجلی به مقام رحمانیت. و تجلی به رحیمیت پس از تجلی به رحمانیت است؛ و همین طور در تجلی ظهوری فعلی نیز تجلی به مقام «مشیت»، که اسم اعظم است در این مشهد و ظهور اسم اعظم ذاتی است، مقدم بر همه تجلیات است. و تجلی به مقام رحمانیت - که احاطه بر جمیع موجودات عالم غیب و شهادت دارد و اشاره به آن است: (رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ) (3) - مقدم است بر سایر

ص: 302

1- - ر.ك: الكشاف، ج 1، ص 6؛ البحر المحيط، ج 1، ص 16.

2- - ر.ك: مجمع البيان، ج 1، ص 91.

3- - «رحمت من همه موجودات را فرا گرفته است». (الأعراف (7): 156)

تجلیات؛ و اشاره به آن است: «سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ» (1) به بعض وجوه.

بالجمله، چون «بسم الله» به حسب باطن و روح، صورت تجلیات فعلیه است، و به حسب سرّ و سرّ السرّ، صورت تجلیات اسمائیه بلکه ذاتیه است، و تجلیات مذکوره به مقام «الله» اولاً و به مقام «الرحمان» پس از آن و به مقام «الرحیم» پس از آن است، باید صورت لفظیه و کتبه نیز چنین باشد تا مطابق نظام الهی و ربّانی باشد.

و اما «رحمان» و «رحیم» در سوره مبارکه «حمد» که متأخر از «رب العالمین» است، شاید برای آن باشد که در «بسم الله» نظر به ظهور وجود از مکان غیب وجود است؛ و در سوره شریفه نظر به رجوع و بطون است؛ و در این احتمال اشکالی است؛ و شاید برای اشارت به احاطه رحمت «رحمانیه» و «رحیمیه» باشد؛ و شاید نکته دیگری داشته باشد. در هر صورت، این نکته که ذکر شد در «بسم الله» حقیق به تصدیق است؛ و شاید از برکات رحمت رحیمیه باشد در قلب این ناچیز. وَلَهُ الْحَمْدُ عَلَى مَا أُنْعَمُ.

بحث و تحصیل: در بیان اشتقاق لفظ «رحمان» و «رحیم»

علماء ظاهر گفته اند که «رحمان» و «رحیم» مشتق از «رحمت» هستند و در آنها عطوفت و رقت مأخوذ است. و از ابن عباس - رضی الله عنه - روایت شده که «إِنَّهُمَا اسْمَانِ رَقِيقَانِ. أَحَدُهُمَا أَرْقٌ مِنَ الْأَخْرِ: فَالرَّحْمَنُ الرَّقِيقُ؛ وَالرَّحِيمُ الْعَطُوفُ عَلَى عِبَادِهِ بِالرِّزْقِ وَالنَّعْمِ» (2). و چون عطوفت و رقت را انفعالی لازم است، از این جهت در

ص: 303

1- «رحمت او بر خشمش پیشی بسته است». (علم الیقین، ج 1، ص 57)

2- آن دو (رحمان و رحیم) دو نام لطیف (متضمن معنای لطف) هستند که یکی از دیگری لطیف تر است: رحمان یعنی لطف کننده و رحیم یعنی مهربانی کننده با بندگانش به دادن روزی و نعمت ها. (مجمع البیان، ج 1، ص 91)

اطلاق آنها بر ذات مقدّس تأویل و توجیه قائل شده و آن را مجاز دانند(1).

و بعضی ها در مطلق این نحو از اوصاف از قبیل *خُذِ الْغَايَاتِ وَاتْرُكِ الْمُبَادِي*(2) قائل شده اند؛ که اطلاق اینها بر حق به لحاظ آثار و افعال است نه به لحاظ مبادی و اوصاف است. پس، معنی «رحیم» و «رحمان» در حق، یعنی کسی که معامله رحمت می کند با بندگان. بلکه معتزله(3) جمیع اوصاف حق را چنین دانسته اند یا نزدیک به این(4). و بنابراین، اطلاق آنها بر حق نیز مجاز است. و در هر صورت، مجاز بودن بعید است؛ خصوصاً در «رحمان» که بنابراین امر عجیبی باید ملتزم شد. و آن این است که این کلمه وضع شده برای معنایی که استعمال در آن جایز نیست و نمی شود؛ و در حقیقت این مجاز بلا حقیقت است، تأمل.

و اهل تحقیق در جواب این گونه اشکالات گفته اند: الفاظ موضوع است از برای معانی عامّه و حقایق مطلقه. پس بنابراین، تقیّد به عطوفت و رقت، داخل در موضوع له لفظ «رحمت» نیست و از اذهان عامّیه این تقیّد تراشیده شده، و الاّ در اصل وضع دخالت ندارد. و این مطلب به حسب ظاهر بعید از تحقیق است؛ زیرا معلوم است که واضع نیز یکی از همین اشخاص معمولی بوده و معانی مجرّده و حقایق مطلقه را در حین وضع در نظر نگرفته. بلی، اگر واضع، حق تعالی یا انبیاء باشند به وحی و الهام الهی، از برای این مطلب

ص: 304

1- - رسائل الشهيد الثاني، ج 2، ص 718، تفسیر آیه البسملة.

2- - «مقاصد را بگیر و مقدمات را رها کن».

3- - ر.ك: شرح المقاصد، ج 4، ص 69.

4- - ر.ك: شرح المنظومة، ج 3، ص 559.

وجهی است؛ ولی آن نیز ثابت نیست.

بالجمله، ظاهر این کلام مخدوش است، ولی مقصود اهل تحقیق نیز معلوم نیست این ظاهر باشد. بلکه ممکن است در بیان این مطلب چنین گفت که واضح لغات گرچه در حین وضع، معانی مطلقه مجرد را در نظر نگرفته است، ولی آنچه که از الفاظ در ازاء آن وضع شده همان معانی مجردة مطلقه است. مثلاً لفظ «نور» را که می خواسته وضع کند، آنچه در نظر واضح از انوار می آمده اگرچه همین انوار حسدیه عرضیه بوده - به واسطه آن که ماوراء این انوار را نمی فهمیده - ولی آنچه را که لفظ نور در ازاء او واقع شده همان جهت نوریت او بوده نه جهت اختلاط نور با ظلمت؛ که اگر از او سؤال می کردند که این انوار عرضیه محدود، نور صرف نیستند بلکه نور مختلط به ظلمت و فتور است، آیا لفظ نور در ازاء همان جهت نوریت او است یا در ازاء نوریت و ظلمانیت آن است؟ بالضروره جواب آن بود که در مقابل همان جهت نوریت است و جهت ظلمت به هیچ وجه دخیل در موضوع له نیست.

چنانچه همه می دانیم که واضح که لفظ «نار» را وضع کرده، در حین وضع جز نارهای دنیایی در نظر او نبوده و آنچه اسباب انتقال او به این حقیقت شده همین نارهای دنیایی بوده و از نار آخرت و (نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ) (1) غافل بوده - خصوصاً اگر واضح غیر معتقد به عالم دیگر بوده - مع ذلك این وسیله انتقال، اسباب تقیید در حقیقت نمی شود، بلکه نار در ازاء همان جهت ناریت واقع شده. نه آن که می گوئیم واضح خود تجرید کرده معانی را، تا امر مستغرب بعیدی باشد؛ بلکه می گوئیم الفاظ در مقابل همان جهات معانی

ص: 305

1- - «آتش افروخته خدا، که بر قلب ها زبانه می کشد». الهمزة (104: 6 - 7)

- بی تقييد به قيد - واقع شده؛ بنابراین، هيچ جهت استبعادی در کار نیست؛ و هرچه معنا از غرائب و اجانب خالی باشد، به حقيقت نزديك تر است و از شائبه مجازيت بعيدتر می باشد. مثلاً، کلمه «نور» که موضوع است از برای آن جهت ظاهريت بالذات و مُظهريت للغير، گرچه اطلاقش به این انوار عَرَضِيَّة دنيائيه خالی از حقيقت نیست - زیرا که در اطلاق، به آنها جهت محدوديت و اختلاط به ظلمت منظور نیست و همان ظهور ذاتی و مُظهريت در نظر است - ولی اطلاق آن بر انوار ملکوتيه، که ظهورشان کامل تر و به افق ذاتيت نزديك تر است و مُظهريتشان بيشتتر است کَمِيَّتاً و کيفِيَّتاً و اختلاطشان به ظلمت و نقص کمتر است، به حقيقت نزديك تر است؛ و اطلاقش بر انوار جبروتيه به همين بيان نزديك تر به حقيقت است؛ و اطلاقش بر ذات مقدس حق - جلّ و علا - ، که نور الانوار و خالص از همه جهاتِ ظلمت است و صيرف نور و نور صيرف می باشد، حقيقت محض و خالص است. بلکه توان گفت که اگر «نور» وضع شده باشد برای «ظاهر بذاته و مُظهر لغيره» اطلاق آن بر غير حق تعالی در نظر عقول جزئيه حقيقت است؛ و اما نزد عقول مؤيَّده و اصحاب معرفت مَجَاز است، و فقط اطلاقش بر حق تعالی حقيقت است. و همين طور، جميع الفاظی که برای معانی کماليه - يعنی اموری که از سنخ وجود و کمال است - موضوع است.

بنابراین، می گوییم که در «رحمان» و «رحيم» و «عطوف» و «رؤوف» و امثال آنها يك جهت کمال و تمام است، و يك جهت انفعال و نقص؛ و این الفاظ در ازاء همان جهت کماليه که اصل آن حقيقت است موضوع است. و اما جهات انفعاليه - که از لوازم نشئه و اجانب و غرائب حقيقت است که بعد از تنزل این حقایق در بقاع امکانيه و عوالم نازلۀ دنيائيه با آنها متلازم و متشابه شده است؛

چون ظلمت که با نور در نشئه نازله مختلط گردیده - دخالتی در معنی موضوع له ندارد؛ پس، اطلاق آن بر موجودی که صرف جهت کمال را واجد و از جهات انفعال و نقص مبرّا است، صرف حقیقت است و حقیقت صیرف. و این مطلب با این بیان علاوه بر آن که با ذوق اهل معرفت نزدیک است، با وجدان اهل ظاهر نیز متناسب است.

پس بنابراین، معلوم شد که مطلق این نحو اوصاف کمال که از تنزل در بعضی نشئات متلازم و مختلط با امری دیگر شده اند - که ذات مقدس حق - جلّت عظمته - از آن مبرّا است - اطلاقشان به حق تعالی مجاز نیست. واللّٰه الهادی.

در تفسیر «الحمد لله»

اشاره

قوله: (الْحَمْدُ لِلَّهِ)؛ یعنی، جمیع انواع ستایش ها مختصّ به ذات مقدّس الوهیت است. بدان ای عزیز که در تحت این کلمه شریفه سرّ توحید خاصّ بلکه اخصّ خواصّ است. و اختصاص همه محامد از جمیع حامدان به حق تعالی، به حسب برهان نزد اصحاب حکمت و ائمه فلسفه عالیه، واضح و آشکار است؛ زیرا که به برهان پیوسته که تمام دار تحقّق ظلّ منبسط و فیض مبسوط حضرت حق است، و تمام نعم ظاهره و باطنه، از هر مُنعم باشد به حسب ظاهر و در انظار عامّه، از حق تعالی - جلّ و علا - است و احدی از موجودات را شرکت در آن نیست، حتی شرکت اعدادی نیز نزد اهل فلسفه عامیه است نه فلسفه عالیه؛ پس، چون حمد در مقابل نعمت و انعام و احسان است و منعمی جز حق در دار تحقّق نیست، جمیع محامد مختصّ او است. و نیز جمال و جمیلی جز جمال او و او نیست، پس مدایح نیز به او رجوع کند.

ص: 307

و به بیان دیگر، هر حمد و مدحی که از هر حامد و مادحی است، در ازاء آن جهت نعمت و کمال است، و محل و مورد نعمت و کمال که آن را تنقیص و تحدید نموده به هیچ وجه مدخلیت در ثنا و ستایش ندارد بلکه منافی و مضاف است، پس جمیع محامد و مدایح به حظ ربوبیت، که کمال و جمال است، رجوع کند، نه به حظ مخلوق که نقص و تحدید است.

و به بیان دیگر، از فطرت های الهیه، که جمیع خلق بر آن مفسورند، ثنای کامل و شکر و حمد منعم است، و نیز از فطرت های الهیه، تنفر از نقص و ناقص و مُنقص نعمت است، و چون نعمت مطلقه خالصه از شوب هر نقصی و جمال و کمال تام تمام مبرا از هر نقصی مختص به حق است و دیگر موجودات نعم مطلقه و جمال مطلق را تنقیص و تحدید کنند نه تزئید و تأیید، پس فطرت همه مردم، ثناجو و ستایش گوی ذات مقدس اویند و از دیگر موجودات متنفرند، مگر آن وجودهایی که به حسب سیر در ممالک کمال و شهرهای عشق، فانی در ذات ذوالجلال شدند، که عشق و محبت به آنها و ثنا و ستایش آنها عین عشق به حق و ستایش او است. «حبّ خاصان خدا، حبّ خدا است» (1).

تا این جا که ذکر شد نیز به حسب مقامات متوسطین است که در حجاب کثرت باز هستند و از جمیع مراتب شرک خفی و اخفی مبرا نشده و به کمال مراتب خلوص و اخلاص نرسیده اند.

و اما به حسب عرفان اصحاب قلوب فانیه در بعض حالات خاصه، جمیع نعم و تمام کمال و جمال و جلال صورت تجلی ذاتی است، و جمیع محامد و مدایح به ذات مقدّس حق تعالی مربوط است؛ بلکه مدح و حمد از خود او به

ص: 308

خود او است(1)؛ چنانچه اشاره به این معنی است تعلق «بسم الله» به «الحمد لله».

و بدان که سالک الی الله و مجاهد فی سبیل الله نباید به حدّ علمی این معارف قناعت کند و تمام عمر را صرف استدلال که حجاب بلکه حجاب اعظم است کند، چون که طی این مرحله با پای چوبین(2) بلکه با مرغ سلیمان(3) نیز نتوان کرد؛ این وادی وادی مقدّسین است و این مرحله مرحله وارستگان. تا خلع نعلین حبّ جاه و شرف و زن و فرزند نشود و القاء عصای اعتماد و توجه به غیر از یمین نگردد، به وادی مقدّس که جایگاه مخلصان و منزلگاه مقدّسان است قدم نتوان گذاشت. اگر سالک به حقایق اخلاص در این وادی قدم زد و پشت پا به کثرات و دنیا - که خیال اندر خیال است - زد، اگر بقایایی از انانیت مانده باشد از عالم غیب از او دستگیری شود، و به تجلیات الهیه جبل انیت او مندک شود و حال «صعق» و «فنا» برای او دست دهد. و این مقامات در قلوب قاسیه، که جز از دنیا و حظوظ آن خبری ندارند و جز به غرور شیطانی با چیز دیگر آشنا نیستند، سخت ناهنجار آید و به بافته اوهام آن را نسبت دهند؛ با آن که فنایی را که ما اکنون در طبیعت و دنیا داریم - که به کلی از تمام عوالم غیب که در هر جهت و حیثیت ظاهرتر از این عالمنند، بلکه از ذات و صفات ذات مقدّس که ظهور،

ص: 309

-
- 1- - بسمه تعالی. و باید دانست که اختصاص جمیع محامد یا جنس حمد - به احتمالین در الف و لام - با سببیت فلسفی مضادّ است هر چند سببیت به معنای دقیق آن باشد و جز با لسان قرآن و عرفان اولیاء - علیهم صلوات الله - توجیه نتوان کرد. [منه عفی عنه]
 - 2- - اشاره است به این بیت از مولوی: «پای استدلالیان چوبین بود / پای چوبین سخت بی تمکین بود». (مثنوی معنوی، ص 96، دفتر اول، بیت 2128)
 - 3- - اشاره است به این بیت از حافظ: «من به سر منزل عنقانه به خود بردم راه / قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم». (دیوان حافظ، ص 488، غزل 421)

مختصّ به ذات او است غافل هستیم و برای اثبات آن عوالم و ذات مقدس حق - جلّ و علا - متشبّث به ذیل برهان و استدلال می شویم - به مراتب غریب و عجیب تر است تا آن فنایی که اصحاب عرفان و سلوک ادعا می کنند.

«حیرت اندر حیرت آید زین قصص *** بی هشی خاصگان اندر اخصّ» (1)

اگر «اخصّ» - با صاد - باشد این قدر حیرت ندارد، زیرا که فنای ناقص در کامل امر طبیعی و موافق سنت الهیه است؛ پس، این حیرت در جایی است که «اخصّ» به سین باشد؛ چنانچه الآن برای تمام ماها این بی هوشی و فنا متحقّق است، و چنان گوش و چشم ما در طبیعت منغمز و فانی است که از غلغله های عالم غیب بی خبریم.

نقل و تحقیق: در حقیقت «حمد» پیش عامّه و خاصّه

بدان که علماء ادب و ظاهر گفته اند که «حمد» ثنای به لسان است به جمیل اختیاری (2). و چون آنها غافل از جمیع السنه هستند جز این لسان لحمی، از این جهت تسبیح و تحمید حق تعالی، بلکه مطلق کلام ذات مقدس را حمل به یک نوع از مجاز می کنند؛ و نیز کلام و تسبیح و تحمید موجودات را حمل به مجاز کنند. پس، در حق تعالی تکلم را عبارت از ایجاد کلام، و در موجودات دیگر تسبیح و تحمید را ذاتی تکوینی دانند. اینها در حقیقت نطق را منحصر به نوع خود دانند و ذات مقدس حق - جلّ و علا - و دیگر موجودات را غیر ناطق بلکه

ص: 310

1- - در بعضی از نسخ این چنین ضبط شده است: «حیرت اندر حیرت آمد این قصص / بی هشی خاصگان اندر اخصّ». (مثنوی

معنوی، ص 721، دفتر چهارم، بیت 3805)

2- - مفردات ألفاظ القرآن، الراغب الأصفهانی، ص 256؛ تفسیر کنز الدقائق، ج 1، ص 43.

- نعوذ بالله - احرص گمان کنند. و این را تنزیه ذات مقدس گمان نمودند؛ با آن که این، تحدید بلکه تعطیل است و حق منزّه از این تنزیه است؛ چنانچه غالب تنزیهات عامّه تحدید و تشبیه است. ما پیش از این ذکر نمودیم کیفیت وضع شدن الفاظ را از برای معانی عامّه مطلقه(1). و اکنون گوئیم: ما این قدر در بند آن نیستیم که در این حقایق الهیه صدق لغوی یا حقیقت لغویه لازم آید، بلکه صحّت اطلاق و حقیقت عقلیه میزان در این مباحث است؛ گرچه حقیقت لغویه نیز به حسب بیان سابق ثابت شد. پس گوئیم که از برای لسان و تکلم و کلام و کتابت و کتاب و حمد و مدح مراتبی است به حسب نشئات وجودیه که هر يك با نشئه ای از نشئات و مرتبه ای از مراتب وجود مناسب است، و چون حمد در هر مورد بر جمیلی و مدح بر جمال و کمالی است، پس چون حق - جلّ و علا - به حسب علم ذاتی خود در حضرت غیب هویت جمال جمیل خود را مشاهده فرموده به اتمّ مراتب علم و شهود، مبتهج بوده(2) به ذات جمیل خود به اشدّ مراتب ابتهاج؛ پس، تجلّی فرموده به تجلّی ازلی به اعلی مراتب تجلیات در حضرت ذات برای ذات. و این تجلّی و اظهار ما فی مکنون غیبی و مقارعه ذاتیه «کلام ذاتی» است که به لسان ذات در حضرت غیب واقع است. و مشاهده این

ص: 311

1- - ر.ك: صفحه 304 - 305.

2- - قولنا: «مبتهج بوده» گمان نشود اطلاق لفظ ابتهاج در حق تعالی و همین طور لفظ عشق و حبّ و امثال آنها به حسب این معانی عامیه است که ملازم با يك نحو تجدد و حدوث و انفعال و امکان است بلکه اینها نیز از الفاظی هستند که برای معانی عامّه موضوع، و اطلاق آنها به حق مثل عطف و رحمان و امثال آنها است و این امور چیزهایی نیست که با فهم عرفی عامیانه درست شود، بلکه محتاج به بحث دقیق فلسفی و ذوق سرشار عرفانی است. رزقنا الله و یاکم. [منه عفی عنه]

تجلی کلامی، سمع ذات است. و این ثنای ذات برای ذات حق، ثنای حق است که دیگر موجودات از ادراک آن عاجزند؛ چنانچه ذات مقدس نبی ختمی، اقرب و اشرف موجودات، اعتراف به عجز فرماید و گوید: «لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ؛ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ» (1). و این معلوم است که احصاء ثناء، فرع معرفت به کمال و جمال است؛ و چون معرفت تامه به جمال مطلق حاصل نشود، ثنای حقیقی نیز واقع نگردد؛ و غایت معرفت اصحاب معرفت، عرفان عجز است.

و اهل معرفت گویند: حق تعالی با السنهٔ خمسہ حمد و مدح خود کند (2). و آن السنه، لسان ذات است من حیث هی؛ و لسان احدیت غیب است؛ و لسان واحدیت جمعیه است؛ و لسان اسماء تفصیلیه است؛ و لسان اعیان است. و اینها غیر از لسان ظهور است، که اول آن لسان مشیت است تا آخر مراتب تعینات که لسان کثرات وجودیه است.

و بدان که از برای جمیع موجودات، حظ بلکه حظوظی از عالم غیب که حیات محض است می باشد؛ و حیات، ساری در تمام دار وجود است. و این مطلب نزد ارباب فلسفهٔ عالیه با برهان، و نزد اصحاب قلوب و معرفت به مشاهده و عیان، ثابت است؛ و آیات شریفه الهیه و اخبار اولیاء وحی - علیهم الصلاه و السلام - دلالت تام تمام بر آن دارد. و محجوبین از اهل فلسفهٔ عامیه و اهل ظاهر که نطق موجودات را نیافته اند به تأویل و توجیه پرداخته اند. و عجب آن است که اهل ظاهر که به اهل فلسفه طعن زنند که تأویل کتاب خدا کنند به

ص: 312

1- «تورا ستایش نتوانم کرد؛ تو آن چنانی که خود خویشتن را ستوده ای». (مصباح الشریعة، ص 56، الباب الرابع والعشرون فی الذکر)

2- مصباح الأُنس، ص 6.

حسب عقل خود، در این موارد، خود تأویل این همه آیات صریحه و احادیث صحیحه کنند به مجرد آن که نطق موجودات را نیافته اند، با آن که برهانی در دست ندارند؛ پس تأویل قرآن را، بی برهان و به مجرد استبعاد، کنند.

بالجمله، دار وجود، اصل حیات و حقیقت علم و شعور است؛ و تسبیح موجودات، تسبیح نطقی شعوری ارادی است، نه تکوینی ذاتی که محجوبان گویند. و تمام آنها به حسب حظی که از وجود دارند به مقام باری - جلّت عظمته - معرفت دارند. و چون اشتغال به طبیعت و انغمار در کثرت، هیچ موجودی چون انسان ندارد، از این جهت از همه موجودات محجوب تر است، مگر آن که از جلباب بشریت خارج شده و خرق حجب کثرت و غیریت کرده باشد که بی حجاب به مشاهده جمال جمیل پردازد؛ پس، حمد و مدح او از تمام حمدها و مدح ها جامع تر است؛ و او حق را به تمام شؤون الهیه و تمام اسماء و صفات ستایش و عبادت کند.

تتمیم: در فضیلت «الحمد لله» عقلاً و نقلاً

بدان که کلمه شریفه «الحمد لله» به حسب بیانی که مذکور شد، از کلمات جامعه ای است که اگر کسی به لطایف و حقایق آن، حق را به آن تحمید کند، حق حمد را آن قدر که درخور طاقت بشریت است بجا آورده. و لهذا در روایات شریفه اشاره به این معنا شده است؛ چنانچه در روایت است که حضرت باقر العلوم - سلام الله علیه - از منزلی بیرون آمدند، مرکبشان نبود، فرمودند: «اگر مرکب پیدا شود حمد حق تعالی کنم به طوری که حق حمد است». پس چون مرکب پیدا شد، سوار شده و تسویه لباس خود فرمودند،

گفتند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» (1). و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت است که فرموده اند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نِصْفَ مِيزَانٍ اسْتِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ»
پر کند میزان را» (2). و این به واسطه آن است که - به آن بیان که نمودیم - «الْحَمْدُ لِلَّهِ» جامع توحید نیز هست.

و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده که «قول بنده که می گوید «الْحَمْدُ لِلَّهِ» سنگین تر است در میزانش از هفت آسمان و هفت زمین» (3). و هم از آن حضرت منقول است که «اگر خداوند عطا کند جمیع دنیا را به بنده ای از بندگانش پس از آن بگوید آن بنده: «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، آن که او گفته افضل است از آنچه به او عطا شده» (4). و هم از آن حضرت روایت شده که «هیچ چیز محبوب تر پیش خدا نیست از قول قائل «الْحَمْدُ لِلَّهِ»؛ و از این جهت خداوند به آن بر خود ثنا گفته» (5). و احادیث در این باب بسیار است.

تفسیر «رَبِّ الْعَالَمِينَ»

اشاره

قوله تعالی: (رَبُّ الْعَالَمِينَ) «رَبِّ» اگر به معنای «متعالی» و «ثابت» و «سید» باشد، از اسماء ذاتیه است. و اگر به معنای «مالک» و «صاحب» و «غالب» و «قاهر» باشد، از اسماء صفتیه است. و اگر به معنای «مرئی» و «منعم» و «متمم» باشد، از اسماء افعالیه است.

و «عالم» اگر «ما سوی الله» که شامل همه مراتب وجود و منازل غیب و شهود

ص: 314

1- بحار الأنوار، ج 46، ص 290، حدیث 15.

2- بحار الأنوار، ج 90، ص 210، حدیث 7.

3- مستدرک الوسائل، ج 5، ص 314، «كتاب الصلاة»، «أبواب الذكر»، باب 20، حدیث 26.

4- همان، حدیث 24.

5- همان، ص 315، حدیث 31.

است باشد، «ربّ» را باید از اسماء صفات گرفت. و اگر مقصود «عالم ملک» است که تدریجی الحصول و الکمال است، مراد از آن اسم فعل است. و در هر صورت، در این جا مقصود اسم ذات نیست. و شاید، به نکته ای، مراد از «عالمین» همین عوالم ملکیه، که در تحت تربیت و تمشیت الهیه به کمال لایق خود می رسد، و مراد از «ربّ» مرّبی، که از اسماء افعال است، باشد.

و بدان که ما در این رساله از ذکر جهات ترکیبی و لغوی و ادبی آیات شریفه خودداری می کنیم؛ زیرا که آنها را غالباً متعرّض شده اند. و بعضی امور که یا اصلاً تعرّض نشده یا ذکر ناقص از آن شده در این جا مذکور می گردد.

و باید دانست که اسماء «ذات» و «صفات» و «افعال» که اشاره ای به آن شد، مطابق اصطلاح ارباب معرفت است. و بعضی از مشایخ اهل معرفت در کتاب إنشاء الدوائر اسماء را تقسیم نموده به «اسماء ذات» و «اسماء صفات» و «اسماء افعال» و فرموده است:

وَأَسْمَاءُ الذَّاتِ هُوَ: اللَّهُ، الرَّبُّ، الْمَلِكُ، الْقُدُّوسُ، السَّلَامُ، الْمُؤْمِنُ، الْمُهَيِّمُ، الْعَزِيزُ، الْجَبَّارُ، الْمُتَكَبِّرُ، الْعَلِيُّ، الْعَظِيمُ، الظَّاهِرُ، الْبَاطِنُ، الْأَوَّلُ، الْآخِرُ، الْكَبِيرُ، الْجَلِيلُ، الْمَجِيدُ، الْحَقُّ، الْمُبِينُ، الْوَاحِدُ، الْمَجْدُ، الصَّمَدُ، الْمُتَعَالِي، الْغَنِيُّ، النُّورُ، الْوَارِثُ، ذُو الْجَلَالِ، الرَّقِيبُ.

وَأَسْمَاءُ الصِّفَاتِ وَهِيَ: الْحَيُّ، الشَّكُورُ، الْقَهَّارُ، الْقَاهِرُ، الْمُقْتَدِرُ، الْقَوِيُّ، الْقَادِرُ، الرَّحْمَنُ، الرَّحِيمُ، الْكَرِيمُ، الْغَفَّارُ، الْغَفُورُ، الْوَدُودُ، الرَّؤُوفُ، الْحَلِيمُ، الصَّبُورُ، الْبِرُّ، الْعَلِيمُ، الْخَبِيرُ، الْمُحْصِي، الْحَكِيمُ، الشَّهِيدُ، السَّمِيعُ، الْبَصِيرُ.

وَأَسْمَاءُ الْأَفْعَالِ هُوَ: الْمُبْدِيُّ، الْوَكِيلُ، الْبَاعِثُ، الْمُجِيبُ، الْوَاسِعُ، الْحَسِيبُ، الْمُقْتِئُ، الْحَفِيطُ، الْخَالِقُ، الْبَارِئُ، الْمُصَوِّرُ، الْوَهَّابُ، الرَّزَّاقُ، الْفَتَّاحُ، الْقَابِضُ، الْبَاسِطُ، الْخَافِضُ، الرَّافِعُ، الْمَعَزُّ، الْمُدِلُّ، الْحَكِيمُ، الْعَدْلُ، اللَّطِيفُ، الْمُعِيدُ،

المُحْيِي، الْمُمِيتُ، الْوَالِي، التَّوَابُ، الْمُنتَقِمُ، الْمُقْسِطُ، الْجَامِعُ، الْمُغْنِي، الْمَانِعُ، الصَّارُّ، النَّافِعُ، الْهَادِي، الْبَدِيعُ، الرَّشِيدُ(1)، انتهى.

و در میزان این تقسیم گفته اند که گرچه تمام اسماء، اسماء ذات است لکن به اعتبار ظهور ذات، اسماء ذات گویند؛ و به اعتبار ظهور صفات و افعال، اسماء صفاتیه و افعالیه به آنها گویند؛ یعنی، هر اعتبار ظاهرتر گردید، اسم، تابع آن است. و از این جهت گاهی در بعضی اسماء دو یا سه اعتبار جمع شود؛ و از این جهت از اسماء ذاتیه و صفاتیه و افعالیه یا دو از این سه شود؛ مثل «رب» چنانچه ذکر شد(2).

و این مطلب در مذاق نویسندگان درست نیاید و مطابق ذوق عرفانی نشود. بلکه آنچه در این تقسیم به نظر می رسد آن است که میزان در این اسماء آن است که سالک به قدم معرفت پس از آن که فنای فعلی برای او دست داد، حق تعالی تجلیاتی که به قلب او می کند تجلیات به اسماء افعال است؛ و پس از فنای صفاتی، تجلیات صفاتی؛ و پس از فنای ذاتی، تجلیات به اسماء ذات برای او می شود. و اگر قلب او قدرت حفظ داشت پس از صحو، آنچه که از مشاهدات افعالیه خبر دهد اسماء افعال است؛ و آنچه که از مشاهدات صفاتی، اسماء صفات؛ و هكذا اسماء ذات. و این مقام را تفصیلی است که در این اوراق نشاید. و آنچه را در إنشاء الدوائر مذکور شده، مطابق میزانی که خود دست داده صحیح نیست؛ چنانچه در نظر به اسماء واضح شود.

و می توان گفت که این تقسیم به «اسماء ثلاثه» در قرآن شریف نیز اشاره به آن شده. و آن آیات شریفه آخر سورة «حشر» است. قال تعالی: (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا

ص: 316

1- - إنشاء الدوائر، ص 28.

2- - همان، ص 29 - 30.

هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (1)... إلى آخر الآيات الشريفة.

و این آیات شریفه، شاید اولی آنها اشاره به اسماء ذاتیه، و دومی اشاره به اسماء صفاتیّه، و سومی اشاره به اسماء افعالیّه، باشد. و تقدیم ذاتیه بر صفاتیّه، و آن بر افعالیّه، به حسب ترتیب حقایق وجودیّه است و تجلیّات الهیه، نه به حسب ترتیب مشاهدات اصحاب مشاهده و تجلیّات به قلوب ارباب قلوب. و باید دانست که آیات شریفه را رموز دیگری است که ذکر آن مناسب مقام نیست. و این که آیه دوم، اسماء صفاتیّه، و سوم، افعالیّه است، واضح است. و اما «عالم الغیب و الشهادة» و «رحمان» و «رحیم» از اسماء ذاتیه بودن مبنی بر آن است که «غیب» و «شهادت» عبارت از اسماء باطنه و ظاهره باشد، و «رحمائیّت» و «رحیمیّت» از تجلیّات «فیض اقدس» باشد نه «فیض مقدس». و اختصاص دادن این اسماء را به ذکر، با این که «حیّ» و «ثابت» و «ربّ» و امثال آن به اسماء ذاتیه نزدیک تر به نظر می آید، شاید برای احاطه آنها باشد؛ زیرا که اینها از امّات اسماء هستند. واللّه العالم.

تنبیه: در اشتقاق لفظ «عالمین»

در لفظ و اشتقاق و معنی «عالمین» اختلاف عظیم واقع است (2). چنانچه بعضی گفته اند «عالمین» جمع است و مشتمل بر جمیع اصناف خلق است از مادّی و مجرد؛ و هر صنفی خود عالمی است. و این جمع از جنس خود مفرد

ص: 317

1- - «اوست خدایی که جز او خدایی نیست، دانای نهان و آشکار، اوست رحمان رحیم». (الحشر 59): 22

2- - ر.ک: التبیان، ج 1، ص 32؛ مجمع البیان، ج 1، ص 95؛ الکشاف، ج 1، ص 10؛ البحر المحیط، ص 18؛ تفسیر البیضاوی، ج 1، ص 8.

ندارد و این قول مشهور است.

و بعضی گفته اند که «عالم»، به فتح لام، اسم مفعول و «عالم»، به کسر، اسم فاعل است؛ و «عالمین» به معنای «معلومین» است و این قول علاوه بر آن که خود فی حدّ نفسه بی شاهد و بعید است، اطلاق «ربّ المعلومین» بسیار بارد و بی مورد است.

و اشتقاق آن را بعضی از «علامت» دانسته اند. و در این صورت بر تمام موجودات اطلاق شود؛ زیرا که همه علامت و نشانه و آیه ذات مقدّسند. و «واو» و «نون» به اعتبار اشتغال بر ذوی العقول و تغلیب آن است بر دیگر موجودات.

و بعضی او را مشتق از «علم» دانسته اند. و در هر صورت، اطلاق آن بر جمیع موجودات صحیح است، چنانچه اطلاق بر ذوی العقول نیز وجیه است. ولی «عالم» اطلاق بر «ما سوی الله» شود؛ و بر هر صنف و هر فرد نیز گاه اطلاق شود. و اگر آن کس که «عالم» را بر هر فرد و صنف اطلاق کند از اهل عرف و لغت باشد، به اعتبار آن که هر فردی علامت ذات باری است - وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ (1). و اگر عارف الهی باشد، به اعتبار آن که هر موجودی ظهور اسم جامع و مشتمل کلّ حقایق است به طریق ظهور احدیّت جمع و سرّ وجود؛ و از این جهت تمام عالم را و هر جزئی از آن را اسم اعظم به مقام احدیّت جمع ممکن است دانست؛ و الأسماءُ كُلُّهَا فِي الْكُلِّ وَكَذَا الْآيَاتُ.

و بنابر آنچه ذکر شد، ایراد فیلسوف عظیم الشأن صدر الملة و الدین بر مثل بیضاوی وارد است؛ زیرا که آنها ذوق این مشرب نکرده اند، و اما در مسلك

ص: 318

1- - وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ (شاهد) / تدلّ علی أنّه واحد؛ «در هر چیز خدا را آیتی است، که دلالت کند بر این که او یکتاست». (دیوان أبوالعتاهیه)

اصحاب عرفان صحیح نیست. و چون کلام بیضاوی در این مقام و کلام فیلسوف مذکور طولانی است، ذکر آن نشد؛ هر کس مایل است، به تفسیر سوره «فاتحه» مرحوم فیلسوف مذکور رجوع کند(1).

و «رَبِّ» اگر از اسماء صفات باشد به معنی «مالک» و «صاحب» و اشباه آن، مراد از «عالمین» جمیع ما سوی الله ممکن است باشد؛ چه موجودات عالم ملک باشد یا موجودات مجردة غیبیه.

و اگر از اسماء افعال باشد - که شاید ظاهرتر همین است - مراد از «عالمین» عالم ملک است فقط؛ زیرا که «رَبِّ» در آن وقت به معنی «مرَبِّی» است؛ و این معنا تدریج لازم دارد و عوالم مجردة از تدریج زمانی منزّه هستند. گرچه نزد نویسندگان به یک معنا، روح تدریج در عالم دهر متحقق است؛ و به همان معنا اثبات حدوث زمانی، به معنی روح زمان و دهریت تدریج، در عوالم مجردة نیز کردیم؛ و در مسلك عرفانی نیز حدوث زمانی را برای جمیع عوالم ثابت می دانیم، اما نه به آن طور که در فهم متکلمین و اصحاب حدیث آید.

نبنیه آخر: بیان تناسب «رَبِّ العالمین» با تحمید

بدان که «حمد» چون در مقابل «جمیل» است، و از آیه شریفه استفاده شود که حمد و ستایش برای مقام اسم اعظم که اسم جامع است، که دارای مقام ربوبیت عالمیان و رحمت «رحمانیه» و «رحیمیه» و «مالک یوم دین» است ثابت است، پس این اسماء شریفه؛ یعنی «رَبِّ» و «رحمان» و «رحیم» و «مالک» را باید در تحمید، مدخلیتی بسزا باشد. و ما پس از این در ذیل قول خدای تعالی: (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) به بیانی تفصیلی ذکری از این مطلب می نماییم.

ص: 319

1- - ر.ک: تفسیر البیضاوی، ج 1، ص 8؛ تفسیر القرآن الکریم، صدرالمتألهین، ج 1، ص 79.

و اکنون راجع به تناسب مقام ربوبیتِ عالمیان با تحمید سخن می‌گوییم. و آن از دو جهت متناسب است:

یکی آن که چون خودِ حامد، از عالمیان بلکه خود گاهی عالمی برآسه است، بلکه در نظر اهل معرفت هر يك از موجودات عالمی برآسه می‌باشد، تحمید حق کند که او را با دست تربیت مقام ربوبیت از ضعف و نقص و وحشت و ظلمت نیستی هیولانی، به قوت و کمال و طمأنینه و نورانیت عالم انسانیت آورد؛ و از منازل جسمی و عنصری و معدنی و نباتی و حیوانی در تحت نظامی مرتب به حرکات ذاتیه و جوهریه و عشق‌هایی فطری و جبلّی عبور داد و به منزلگاه انسانیت که اشرف منازل موجودات است رسانید. و پس از این نیز تربیت کند تا آن که آنچه در وهم تو ناید آن شوم.

«پس عدم‌گردم چون ارغنون *** گویدم اِنّا اِلیه راجعون»⁽¹⁾

و دیگر آن که چون تربیت نظام عالم ملک از فلکیات و عنصریات و جوهریات و عرضیات آن، مقدمه وجود انسان کامل است و در حقیقت این ولیده عصاره عالم تحقّق و غایه القصوای عالمیان است و از این جهت آخر ولیده است، و چون عالم ملک به حرکت جوهریه ذاتیه متحرّک است و این حرکت ذاتی استکمالی است به هر جا منتهی شد آن غایت خلقت و نهایت سیر است، و چون به طریق کلی نظر در جسم کلّ و طبع کلّ و نبات کلّ و حیوان کلّ و

ص: 320

1- «بار دیگر از ملک قربان شوم / آنچه اندر وهم ناید آن شوم پس عدم‌گردم چون ارغنون / گویدم کائا اِلیه راجعون». (مثنوی معنوی، ص 512، دفتر سوم، بیت 3906)

انسان کلّ افکنیم انسان آخرین ولیده ای است که پس از حرکات ذاتیه جوهریه عالم به وجود آمده و منتهی به او شده، پس دست تربیت حق تعالی در تمام دار تحقق به تربیت انسان پرداخته است و الإنسان هو الأول والآخر.

و این که ذکر شد، در افعال جزئی و نظر به مراتب وجود است؛ و الاّ به حسب فعل مطلق از برای فعل حق تعالی غایتی جز ذات مقدّسش نیست چنانچه در محالّ خود مبرهن است (1). و نظر به افعال جزئی نیز چون کنیم، غایت خلقت انسان، عالم غیب مطلق است؛ چنانچه در قدسیات وارد است: «يَا بَنَ آدَمَ خَلَقْتُ الْاَشْيَاءَ لِاَجْلِكَ، وَ خَلَقْتُكَ لِاَجْلِي» (2). و در قرآن شریف خطاب به موسی بن عمران - علی نبینا و آله و علیه السلام - فرماید: (وَ اضْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي) (3) و نیز فرماید: (وَ اَنَا اخْتَرْتُكَ) (4) پس، انسان مخلوق «لِاَجْلِ اللّٰهِ» و ساخته شده برای ذات مقدّس او است؛ و از میان موجودات، او مصطفی و مختار است؛ غایت سیرش وصول به باب اللّٰه و فنای فی ذات اللّٰه و عکوف به فناء اللّٰه است؛ و معاد او الی اللّٰه و من اللّٰه و فی اللّٰه و باللّٰه است؛ چنانچه در قرآن فرماید: (إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ) (5). و دیگر موجودات به توسط انسان رجوع به حق کنند، بلکه مرجع و معاد آنها به انسان است؛ چنانچه در زیارت جامعه، که اظهار شمه ای از مقامات ولایت را فرموده، می فرماید: «وَ اِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَ حِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ». و می فرماید: «بِكُمْ فَتَحَ اللّٰهُ، وَ بِكُمْ

ص: 321

1- - ر.ك: شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)، امام خمینی قدس سره، حدیث سی و پنجم.

2- - «ای فرزند آدم! من همه چیز را برای تو و تورا برای خود آفریدم». (الجواهر السنیه، 361؛ علم الیقین، ج 1، ص 381)

3- - «تورا برای خود ساختم». (طه (20): 41)

4- - «و من تورا برگزیدم». (طه (20): 13)

5- - «همانا بازگشت آنان به سوی ماست». (الغاشیه (88): 25)

يَخْتِمُ» (1). و این که در آیه شریفه حق می فرماید: (إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ) (2) و در زیارت جامعه می فرماید: «وإِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ»

سری از اسرار توحید، و اشاره به آن است که رجوع به انسان الکامل رجوع الی الله است؛ زیرا که انسان کامل، فانی مطلق و باقی به بقاء الله است و از خود، تعین و انانیتی ندارد، بلکه خود از اسماء حسنا و اسم اعظم است؛ چنانچه اشاره به این معنا در قرآن و احادیث شریفه بسیار است.

و قرآن شریف به قدری جامع لطایف و حقایق و سرایر و دقائق توحید است که عقول اهل معرفت در آن حیران می ماند؛ و این، اعجاز بزرگ این صحیفه نورانیه آسمانی است، نه فقط حسن ترکیب و لطف بیان و غایت فصاحت و نهایت بلاغت و کیفیت دعوت و اخبار از مغیبات و احکام احکام و اتقان تنظیم عائله و امثال آن، که هر يك مستقلاً اعجازی فوق طاقت و خارق عادت است. بلکه می توان گفت این که قرآن شریف معروف به فصاحت شد و این اعجاز در بین سایر معجزات مشهور آفاق شد، برای این بود که در صدر اول، اعراب را این تخصص بود و فقط این جهت از اعجاز را ادراک کردند؛ و جهات مهم تری که در آن موجود بود و جهت اعجازش بالاتر و پایه ادراکش عالی تر بود اعراب آن زمان ادراک نکردند. الآن نیز آنهایی که هم افق آنها هستند، جز ترکیبات لفظیه و محسنات بدیعیه و بیانیه چیزی از این لطیفه الهیه ادراک نکنند. و اما آنهایی که به

ص: 322

-
- 1- «بازگشت آفریدگان به سوی شما و حسابرسی آنان با شماست... خدا به سبب شما (خلقت را) آغاز کرد و به شما پایش می دهد».
 - (من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 374، باب 25، حدیث 2، زیارت «جامعه کبیره»)
 - 2- «همانا بازگشت آنان به سوی ماست، آن گاه حسابشان بر عهده ماست». (الغاشیة (88): 25 - 26)

اسرار و دقائق معارف، آشنا و از لطایف توحید و تجرید با خبرند، و جهة نظرشان در این کتاب الهی و قبله آمالشان در این وحی سماوی همان معارف آن است و به جهات دیگر چندان توجهی ندارند. و هر کس نظری به عرفان قرآن و عرفای اسلام که کسب معارف از قرآن نمودند کند و مقایسه مابین آنها با علماء سایر ادیان و تصنیفات و معارف آنها کند، پایه معارف اسلام و قرآن را، که اُس اساس دین و دیانت و غایة القصوای بعث رسل و انزال کتب است، می فهمد؛ و تصدیق به این که این کتاب، وحی الهی و این معارف، معارف الهیه است برای او مؤونه ندارد.

ایفاظ ایمانی: در بیان ربوبیت حق تعالی از عالمیان

بدان که ربوبیت حق تعالی - جلّ شأنه - از عالمیان بر دو گونه است:

یکی «ربوبیت عامّه» که تمام موجودات عالم در آن شرکت دارند. و آن تربیت های تکوینی است که هر موجودی را از حدّ نقص به کمال لایق خود در تحت تصرف ربوبیت می رساند. و تمام ترقّیات طبیعیّه و جوهریه و حرکات و تطوّرات ذاتیه و عرضیه در تحت تصرّفات ربوبیت واقع شود. و بالجمله، از منزل مادّة الموائد و هیولای اولی تا منزل حیوانیت و حصول قوای جسمانیّه و روحانیّه حیوانیه، تربیت تکوینی، و هر يك از آنها شهادت دهند به این که الله - جلّ جلاله - ربّی.

و دوم از مراتب ربوبیت «ربوبیت تشریحی» است، که مختصّ به نوع انسانی است و دیگر موجودات را از آن نصیبی نیست. و این تربیت، هدایت طرق نجات و ارائه راه های سعادت و انسانیت و تحذیر از منافیات آن [است] که به توسّط انبیاء (علیهم السلام) اظهار فرموده. و اگر کسی با قدم اختیار، خود را در تحت تربیت

و تصرّف ربّ العالمین واقع کرد و مربوب آن تربیت شد به طوری که تصرّفات اعضاء و قوای ظاهریه و باطنیه او تصرّفات نفسانیه نشد بلکه تصرّفات الهیه و ربوبیه گردید، به مرتبه کمال انسانیت که مختصّ به این نوع انسانی است می رسد. انسان تا منزل حیوانیت با سایر حیوانات هم قدم بوده؛ و از این منزل دو راه در پیش دارد که با قدم اختیار باید طی کند: یکی منزل سعادت، که صراط مستقیم ربّ العالمین است؛ (إِنَّ رَبِّيَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (1). و یکی راه شقاوت، که طریق معوج شیطان رجیم است.

پس، اگر قوا و اعضاء مملکت خود را در تصرف ربّ العالمین داد و مربّا به تربیت او شد، کم کم قلب، که سلطان این مملکت است، تسلیم او شود؛ و دل که مربوب ربّ العالمین شد، سایر جنود به او اقتداء کنند و مملکت، یکسره مربوب او گردد. و در این هنگام لسان غیبی او، که ظلّ قلب است، می تواند بگوید: «اللّٰهُ جَلَّ جَلَالُهُ رَبِّي» در جواب ملائکه عالم قبر که گویند: «مَنْ رَبُّكَ» (2) و چون چنین شخصی لابد اطاعت رسول خدا و اقتداء به ائمه هدی و عمل به کتاب الهی نموده، زبانش گویا شود به این که «محمّد (صلی الله علیه و آله) نبی، و علیّ و اولاده المعضومین ائمّتی، و القرآن کتابی». و اگر دل را الهی و ربوبی نموده و نقش «لا-إله إلا الله، محمد رسول الله، علیّ ولیّ الله» در لوح دل منتقش نشده و صورت باطن نفس، نشده باشد و به عمل به قرآن شریف و تفکر و تدبّر در آن، قرآن به او منسوب و او به قرآن ارتباط روحی معنوی پیدا نکرده باشد، پس در سكرات و سختی های مرض موت و خود موت، که داهیه عظیمه است، تمام معارف از خاطر او محو شود.

ص: 324

1- «به درستی که پروردگار من بر راه راست است». (هود (11): 56)

2- ر.ك: بحار الأنوار، ج 6، ص 222، «باب أحوال البرزخ والقبر»، حدیث 22.

عزیزم! انسان با يك مرض حصبه و ضعف قوای دماغیه، تمام معلوماتش را فراموش می کند مگر چیزهایی را که با شدت تدکّر و انس با آنها جزء فطریات ثانویه او شده باشد، و اگر يك حادثه بزرگی و هائله سهمناکی پیش آید انسان از بسیاری از امور خود غفلت کند و خط نسیان به روی معلومات او کشیده می شود، پس در آن احوال و شداید و سكرات موت چه خواهد شد؟ و اگر سمع قلب باز نشده باشد و دل، سمیع نباشد، تلقین عقاید حین موت و بعد از موت به حال او نتیجه ای ندارد. تلقین برای کسانی مفید است که دل آنها از عقاید حقّه با خبر است و سمع قلب آنها باز است، و در این سكرات و شدائد فی الجمله غفلتی حاصل شده باشد، این وسیله شود که ملائکه اللّه به گوش او برسانند؛ ولی اگر انسان کر باشد و گوش عالم برزخ و قبر نداشته باشد، هرگز تلقین را نمی شنود و به حال او اثر نکند. و در احادیث شریفه به بعض آنچه گفته شد اشاره شده است (1).

تفسیر (الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)

قوله تعالی: (الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) بدان که از برای جمیع اسماء و صفات حق تعالی - جلّ و علا - به طور کلی دو مقام و دو مرتبه است:

یکی، مقام اسماء و صفات ذاتیه (2) که در حضرت واحدیت ثابت است؛ چون

ص: 325

1- - ر.ك: صفحه 24 - 25؛ شرح چهل حدیث، امام خمینی قدس سره، ص 480.

2- - قولنا: یکی مقام اسماء و صفات ذاتیه. اقول: از برای اسماء و صفات ذاتیه دو اطلاق است: گاهی اطلاق شود به مقام واحدیت در مقابل تجلّی فعلی، چنانچه این جا منظور است و گاهی اطلاق شود در مقابل اسماء صفاتیّه و افعالیّه که اقسام تثلیث شود، پس اسماء ذاتیه اسماء ثابتّه در مقام احدیت شود. [منه عفی عنه]

علم ذاتی که از شؤون و تجلیات ذاتیه است، و قدرت و اراده ذاتیه و دیگر شؤون ذاتیه.

و دیگر، مقام اسماء و صفات فعلیه است که به تجلی به «فیض مقدّس» برای حق ثابت است؛ چون «علم فعلی» که اشراقیین ثابت دانند و مناط «علم تفصیلی» را آن دانند(1)، و جناب افضل الحكماء، خواجه نصیرالدین - نَصْرَ اللّٰه وجهه - اقامه برهان بر آن کرده اند؛ و در این معنا که میزان «علم تفصیلی» «علم فعلی» است، از اشراقیین تبعیت فرموده اند(2). و این مطلب گرچه خلاف تحقیق است، بلکه «علم تفصیلی» در مرتبه ذات ثابت است و کشف و تفصیل علم ذاتی از علم فعلی بالاتر و بیشتر است - چنانچه در محلّ خود به وجه برهان نوری ثابت و محقق است(3) - ولی اصل مطلب که نظام وجود، علم فعلی تفصیلی حق است، ثابت و محقق است در سنت برهان و مشرب عرفان؛ گرچه مسلک اعلا- و ذوق احلائی عرفانی را غیر از این طریقه ها طریقه ای است - «مذهب عاشق ز مذهب ها جداست»(4).

بالجمله، از برای رحمت «رحمانیه» و «رحیمیه» دو مرتبه و دو تجلی است: یکی، در مجلای ذات در حضرت واحدیت به تجلی به فیض اقدس. و دیگر، در مجلای اعیان کونیه به تجلی به فیض مقدّس. و در سوره مبارکه اگر «رحمان» و

ص: 326

-
- 1- - مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج 1، ص 72 و 483، و ج 2، ص 150 - 153.
 - 2- - الإشارات والتنبیّات، شرح خواجه نصیرالدین طوسی، ج 3، ص 306 - 307؛ کشف المراد، ص 286.
 - 3- - ر.ک: تقریرات فلسفه امام خمینی، ج 2، ص 167.
 - 4- - «مذهب عاشق ز مذهب ها جداست / عاشقان را مذهب و ملت خداست». (مثنوی معنوی، ص 253، دفتر دوم، بیت 1770)

«رحیم» از صفات ذاتیه باشد - چنانچه ظاهرتر است - در آیه شریفه (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) این دو صفت را تابع «اسم» توان دانست تا از صفات فعلیه باشد؛ بنابراین، ابداء تکراری در کار نیست تا این که گفته شود برای تأکید و مبالغه است. و به این احتمال - وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ - معنی آیات شریفه چنین می شود: بِمَشِيَّتِهِ الرَّحْمَانِيَةِ وَالرَّحِيمِيَةِ الْحَمْدُ لِذَاتِهِ الرَّحْمَانِيِ وَالرَّحِيمِيِ. و چنانچه مقام «مشیت» جلوه ذات مقدس است، مقام «رحمانیت» و «رحیمیت»، که از تعینات مقام مشیت است، جلوه رحمانیت و رحیمیت ذاتیه است. و احتمالات دیگری نیز هست که ما ترك کردیم ذکر آن را؛ زیرا که این احتمال که ذکر شد ظاهرتر بود.

تفسیر (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ)

اشاره

قوله تعالی: (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) بسیاری از قراء «مَلِكِ»، به فتح میم و کسر لام، قرائت کرده اند. و برای هر يك از این دو قرائت ترجیحاتی ادبی ذکر کرده اند. حتّی بعضی از بزرگان علماء (رحمه الله) رساله نوشته در ترجیح «مَلِكِ» بر «مَالِكِ»⁽¹⁾. و چیزهایی که طرفین گفته اند طوری نیست که از آن اطمینانی حاصل شود.

آنچه به نظر نویسنده می رسد آن است که «مَالِكِ» راجح بلکه متعین است؛ زیرا که این سوره مبارکه و سوره مبارکه «توحید» مثل سایر سوره قرآنیه نیست، بلکه این دو سوره را چون مردم در نماز فرایض و نوافل می خوانند، در هر عصری از اعصار، صدها میلیون جمعیت مسلمان از صدها میلیون جمعیت های مسلمین شنیده اند و آنها از صدها میلیون سابقیها، همین طور به

ص: 327

1- - مراد شیخ الشریعة در رساله: إنارة الحالك في ترجیح قراءة «ملك» و «مالك».

تسامع، این دو سوره شریفه به همین طور که می خوانند بی يك حرف پس و پیش و کم و زیاد از ائمه هدی و پیغمبر خدا(صلی الله علیه و آله) ثابت است. و با این که اکثر قراء، «مَلِك» خواندند(1) و بسیاری از علماء، ترجیح «مَلِك» داده اند، مع ذلك این امور در این امر ثابت ضروری و متواتر قطعی ضرری نرسانده و کسی از آنها متابعت ننموده. و با این که علماء، تبعیت هر يك از قراء را جایز می دانند، هیچ يك - الا شاذی که اعتناء به قول او نیست - در مقابل این ضرورت، «مَلِك» در نمازهای خود قرائت ننموده اند. و اگر کسی هم «مَلِك» را قرائت کرده، من باب احتیاط بوده و «مالک» را نیز گفته؛ چنانچه شیخ علامه ما در علوم نقلیه، حاج شیخ عبدالکریم یزدی (قدس سره)، به خواهش یکی از علماء اعلام معاصر، «مَلِك» را نیز می گفتند. ولی این، احتیاط بسیار ضعیفی است، بلکه به عقیده نویسنده، مقطوع الخلاف است.

و از این بیان که شد، ضعف این مطلب معلوم می شود که گفته اند در خط کوفی، «مَلِك» و «مالک» به هم اشتباه شده؛ زیرا که این ادعا را شاید در سُورِی که کثیر التداول در السنه نیست بتوان گفت - آن هم علی اشکال - ولی در مثل چنین سوره ای که ثبوت آن از روی تسامع و قرائت است - چنانچه پرواضح است - ادعایی بس بی مغز و گفته ای بس بی اعتبار است.

و این کلام که ذکر شد، در (کُفُواً) نیز جاری است؛ زیرا که قرائت با «واو» مفتوحه و «فاء» مضمومه با آن که فقط قرائت عاصم است، مع ذلك آن نیز به تسامع بالضروره ثابت است؛ و قرائت دیگر معارضه با این ضرورت نکرده. گرچه بعضی به خیال خود، احتیاط می کنند و مطابق قرائت اکثر که با ضم «فاء» و

ص: 328

«همزه» است قرائت می کنند، ولی این، احتیاط بی جایی است.

و اگر چنانچه در روایاتی که امر شده مثل قرائت ناس قرائت کنیم(1) مناقشه شود - چنانچه جای مناقشه هم هست و مظنون آن است که مراد از آن روایات این باشد که همین طور که نوع مردم قرائت می کنند قرائت کنید نه آن که مخیر هستید میان قرائات سبع مثلاً - آن وقت قرائت «مَلِك» و «كَفُوًّا» به غیر آن طور که مشهور در بین مسلمین و مسطور در صحف است غلط می شود. و در هر صورت، احتیاط، قرائت آنها است به طوری که بین مردم، متداول و در السنه، مشهور و در قرآن، مسطور است؛ زیرا که آن طور قرائت در هر مسلکی صحیح است. والله العالم(2).

تحقیق حکمی: کیفیت مالکیت حق و حقیقت آن

بدان که مالکیت حق تعالی مثل مالکیت بندگان نیست مملوکات خود را؛ و مثل مالکیت سلاطین نیست مملکت خود را؛ چه که اینها اضافاتی است اعتباریه. و اضافه حق به خلق از این قبیل نیست؛ گرچه در نزد علماء فقه این طور مالکیت برای حق تعالی طولاً ثابت است؛ و آن نیز منافات با آنچه در این نظر ملحوظ و مذکور است ندارد. و از قبیل مالکیت انسان، اعضاء و جوارح خود را نیز نیست؛ و از قبیل مالکیت او قوای ظاهریه و باطنیه خود را نیز نیست؛ گرچه این مالکیت نزدیک تر است به مالکیت حق تعالی از سایر مالکیت های مذکوره

ص: 329

1- - از جمله «أَقْرَأُ كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ». و «أَقْرَأُوا كَمَا تَعَلَّمْتُمْ». (وسائل الشیعة، ج 6، ص 162، «کتاب الصلاة»، «أبواب القراءة في الصلاة»، باب 74، حدیث 1 - 3)

2- - گرچه جواز قرائت مطابق یکی [از] قرائات قرآء علی الظاهر اجماعی است. [منه عفی عنه]

در سابق. و از قبیل مالکیت نفس، افعال ذاتیه خود را که از شؤون نفس است، مثل ایجاد صور ذهنیه که قبض و بسطش تا اندازه ای در تحت اراده نفس است، نیز نیست. و از قبیل مالکیت عوالم عقلیه، مادون خود را نیز نیست؛ گرچه آنها متصرف هم در این عوالم به اعدام و ایجاد باشند؛ زیرا که تمام دار تحقق امکانی، که ذل فقر در ناصیه آنها ثبت است، محدود به حدود و مقدر به قدر می باشند ولو به حد ماهیتی؛ و هرچه محدود به حد باشد، با فعل خود به قدر محدودیتش بینونت عزلی دارد و احاطه قیومی حقانی ندارد؛ پس، تمام اشیاء به حسب مرتبه ذات خود با منفعلات خود متباین و متقابل می باشند، و به همین جهت احاطه ذاتیه قیومیه ندارند.

و اما مالکیت حق تعالی که به اضافه اشراقیه و احاطه قیومیه است، مالکیت ذاتیه حقیقیه حقه است که به هیچ وجه شائبه تباین عزلی در ذات و صفاتش با موجودی از موجودات نیست. و مالکیت آن ذات مقدس به همه عوالم، علی السواء [است]، بدون آن که با موجودی از موجودات به هیچ وجه تفاوت کند یا به عوالم غیب و مجردات محیط تر و نزدیک تر باشد از عوالم دیگر؛ چه که آن، مستلزم محدودیت و بینونت عزلی شود و ملازم با افتقار و امکان شود، تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. چنانچه اشاره به این معنا ممکن است باشد قول خدای تعالی: (نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ) (1) و (نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) (2) و (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (3) و (هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ

ص: 330

1- - «ما از شما به او نزدیک تریم». (الواقعة (56): 85)

2- - «ما از رگ گردن به او نزدیک تریم». (ق (50): 16)

3- - «خداوند نور آسمان ها و زمین است». (النور (24): 35)

إِلَهُ (1). و(لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (2). وقول رسول خدا از قرار منقول: «لَوْ دَلَّيْتُمْ بِحَبْلِ إِلَى الْأَرْضَيْنِ السُّفْلَى، لَهَبَطْتُمْ عَلَى اللَّهِ» (3). وقول حضرت صادق در روایت کافی: «فَلَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ، وَلَا يَسُدُّ تَغْلُ بِهِ مَكَانٌ، وَلَا يَكُونُ إِلَى مَكَانٍ أَقْرَبُ مِنْهُ إِلَى مَكَانٍ» (4). وقول حضرت امام علی نقی (علیه السلام): «وَأَعْلَمُ، أَنَّهُ إِذَا كَانَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَهُوَ كَمَا هُوَ عَلَى الْعَرْشِ. وَالْأَشْيَاءُ كُلُّهَا لَهُ سَوَاءٌ عِلْمًا وَقُدْرَةً وَمُلْكًا وَإِحَاطَةً» (5).

وجه اختصاص (مالک) به (یوم الدین)

و با این که مالکیت ذات مقدّسش به همه اشیا و همه عوالم علی السواء است، مع ذلك در آیه شریفه می فرماید: (مالک یوم الدین). این اختصاص، ممکن است برای این باشد که (یوم الدین) یوم الجمع است؛ از این جهت، مالک (یوم الدین) که یوم الجمع است مالک ایام دیگر که متفرّقات است می باشد؛ وَالْمُتَفَرِّقَاتُ فِي النَّشْئَةِ الْمُلْكِيَّةِ مُجْتَمِعَاتٌ فِي النَّشْئَةِ الْمَلَكُوتِيَّةِ (6).

ص: 331

1- - «اوست کسی که در آسمان و در زمین خداست». (الزخرف (43): 84)

2- - «اوراست فرمانروایی آسمان ها و زمین». (البقرة (2): 107)

3- - «اگر با ریسمانی به سوی زمین های زیرین فرستاده شوید، بر خدا فرود می آید». (سنن الترمذی، ج 5، ص 78، حدیث 3352؛

شرح فصوص الحکم، القیصری، ص 837، الحکمة المتعالیة، ج 1، ص 114)

4- - «هیچ جایی خالی از او نیست و هیچ جایی او را در خود نگیرد و به جایی نزدیک تر از جای دیگر نیست». (الکافی، ج 1، ص

126، حدیث 3)

5- - «و بدان که هنگامی که او در آسمان دنیاست همان گونه است که بر عرش جای دارد و همه چیز در برابر قدرت و مالکیت و احاطه او

یکسان است». (همان، حدیث 4)

6- - «پراکنده های عالم ملک در عالم ملکوت مجتمع اند». (رک: الحکمة المتعالیة، ج 5، ص 49؛ شرح المنظومة، ج 5، ص 347)

و یا برای آن است که ظهور مالکیت و قاهریت حق تعالی مجده در «یوم الجمع» که یوم رجوع ممکنات است به باب الله و صعود موجودات به فناء الله است می باشد.

و تفصیل این اجمال به طوری که مناسب با این رساله است، آن است که تا نور وجود و شمس حقیقت در سیر تنزلی و نزول از مکان غیب به سوی عالم شهادت است، رو به احتجاب و غیبت است؛ و به عبارت دیگر، در هر تنزلی تعینی است و در هر تعین و تقیدی حجابی است. و چون انسان مجمع جمیع تعینات و تقییدات است، محتجب به تمام حجب هفت گانه ظلمانیه و حجب هفت گانه نوریه، که آن ارضین سبع و سماوات سبع به حسب تأویل است، می باشد؛ و شاید ردّ به «اسفل السافلین» نیز عبارت از احتجاب به جمیع انواع حجب باشد. و از این احتجاب شمس وجود و صرف نور در افق تعینات، به «لیل» و «لیلة القدر» تعبیر می توان نمود. و مادامی که انسان در این حجب محتجب است، از مشاهده جمال ازل و معاینه نور اول محجوب است. و چون در سیر صعودی، جمیع موجودات از منازل سافله عالم طبیعت به حرکات طبیعی - که در جبله ذات آنها از نور جاذبه فطره الهی به حسب تقدیر «فیض اقدس» در حضرت علمیه به ودیعت نهاده شده - رجوع به وطن اصلی و میعاد حقیقی نمودند - چنانچه در آیات شریفه اشاره به این معنا بسیار است - از حجب نورانیه و ظلمانیه دوباره مستخلص شوند و مالکیت و قاهریت حق تعالی جلوه کند و حق به وحدت و قهاریت تجلی فرماید. و در این جا که رجوع آخر به اول و اتصال ظاهر به باطن شد و حکم ظهور، ساقط و حکومت باطن جلوه نمود، خطاب از حضرت مالک علی الاطلاق آید - و مخاطبی جز ذات مقدس

نیست - : (لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ). و چون مجیبی نیست خود فرماید: (لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ)(1).

و این یوم مطلق که یوم خروج شمس حقیقت از حجاب افق تعینات [است] «یوم دین» است به يك معنا؛ زیرا که هر موجودی از موجودات در ظلّ اسم مناسب خود فانی در حق شود. و چون نفخه صور دمدم، از آن اسم ظهور کند و با توابع آن اسم قرین گردد، (فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ)(2).

و انسان کامل در این عالم، به حسب سلوک الی الله و هجرت به سوی او، از این حجب خارج شود و احکام قیامت و ساعت و یوم الدین برای او ظاهر و ثابت شود؛ پس، حق با مالکیت خود بر قلب او ظهور کند در این معراج صلاتی؛ و لسان او ترجمان قلبش باشد و ظاهر او لسان مشاهدات باطنش گردد. و این است یکی از اسرار اختصاص مالکیت به «یوم الدین».

الهام عرشى: در بیان عرش و نکته ذکر اسماء شریفه در سوره حمد

بدان که در باب «عرش» و «حَمَلَةٌ» آن اختلافاتی است؛ و در ظواهر اخبار شریفه نیز اختلاف است(3)، گرچه به حسب باطن اختلافی در کار نیست؛ چون در نظر عرفانی و طریق برهانی «عرش» بر معانی بسیاری اطلاق شود:

یکی از معانی آن - که ندیدم در لسان قوم - حضرت «واحدیت» است، که مستوای «فیض اقدس» است. و حَمَلَةٌ آن چهار اسم است از امتهات اسماء که «اول» و «آخر» و «ظاهر» و «باطن» است.

ص: 333

1- «امروز ملك از آن کیست؟ از آن خدای یگانه قهار است». (غافر (40): 16)

2- «گروهی در بهشت و گروهی در آتش اند». (الشوری (42): 7)

3- ر.ك: بحار الأنوار، ج 55، ص 5 - 39، باب العرش والكرسى.

و دیگر - که باز در لسان قوم ندیدم - «فیض مقدّس» است که مستوای اسم اعظم است، و حامل آن «رحمان» و «رحیم» و «ربّ» و «مالک» است.

و یکی از اطلاقات آن، جمله «ما سوی الله» است (1)، که حامل آن چهار مَلَك است: «اسرافیل» و «جبرائیل» و «میکائیل» و «عزرائیل».

و یکی دیگر، «جسم کلّ» است (2)، که حامل آن چهار ملک است که صور «ارباب انواع» است؛ و در روایت کافی اشاره به آن وارد شده (3).

و گاهی اطلاق بر «علم» شده (4)، که شاید مراد از علم «علم فعلی» حق باشد که مقام ولایت کبرا است. و جمله آن چهار نفر از اولیاء کَمَل است در اُمم سالفه: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی - علی نبینا وآله وعلیهم السلام - و چهار نفر از کَمَل است در این امت: رسول ختمی، و امیر المؤمنین، والحسن، والحسین (علیهم السلام) (5).

و چون این مقدمه دانسته شد، بدان که در سوره شریفه «حمد» پس از اسم «الله» که اشاره به ذات است، این چهار اسم شریف که «ربّ» و «رحمان» و «رحیم» و «مالک» است اختصاص به ذکر داده شده، ممکن است برای این باشد که این چهار اسم شریف حامل عرش «وحدانیت» هستند به حسب باطن؛ و مظاهر آنها چهار ملک مقرب حق هستند که حامل عرش «تحقق» هستند.

پس، اسم مبارک «ربّ» باطن «میکائیل» است که به مظهریت ربّ موکل

ص: 334

1- - ر.ك: الوافي، ج 1، ص 497؛ تفسیر الصافي، ج 2، ص 205.

2- - ر.ك: تفسیر الصافي، ج 2، ص 204.

3- - ر.ك: الكافي، ج 1، ص 129، «كتاب التوحيد»، «باب العرش والكرسي»، حدیث 1.

4- - ر.ك: تفسیر الصافي، ج 2، ص 205.

5- - ر.ك: الكافي، ج 1، ص 132، «كتاب التوحيد»، «باب العرش والكرسي»، حدیث 6؛ الوافي، ج 1، ص 503، ذیل حدیث 4؛ بحار الأنوار، ج 55، ص 27، حدیث 43.

ارزاق و مرئی دار وجود است. و اسم شریف «رحمان» باطن «اسرافیل» است که منشی ارواح و نافخ صُور و باسط ارواح و صُور است؛ چنانچه بسط وجود هم به اسم «رحمان» است. و اسم شریف «رحیم» باطن «جبرائیل» است که موکل بر تعلیم و تکمیل موجودات است. و اسم شریف «مالک» باطن «عزرائیل» است که موکل بر قبض ارواح و صور و ارجاع ظاهر به باطن است.

پس، سوره شریفه تا (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) مشتمل بر عرش و حدانیت و عرش تحقّق است و مشیر به حوامل آن می باشد. پس، تمام دایره وجود و تجلیات غیب و شهود، که قرآن شریف ترجمان آن است، تا این جای از این سوره مذکور است. و همین معنا جمعاً در (بسم الله) که اسم اعظم است موجود است؛ و در «باء» که مقام سببیت می باشد و «نقطه» که سر سببیت است موجود است؛ و علی (علیه السلام) سر ولایت و سببیت است، پس او است نقطه تحت الباء (1)؛ یعنی، نقطه تحت الباء ترجمان سر ولایت است، تأمل (2) - واللّه العالم.

تنبیه عرفانی: در ترتیب اسماء اربعه شریفه

شاید در تقدیم «ربّ» و ذکر «رحمان» و «رحیم» پس از آن، و تأخیر «مالک»، اشاره ای لطیفه باشد به کیفیت سلوک انسانی از نشئه ملکیه دنیاویه تا فناى کلی یا تا مقام حضور نزد مالک الملوک.

پس، سالک تا در مبادی سیر است، در تحت تربیت تدریجی (ربّ العالمین)

است؛ زیرا خود نیز از عالمیان و سلوکش در تحت تصرف زمان و تدریج است. و چون به قدم سلوک از عالم طبیعت متصرّم منسلخ شد، مرتبه اسماء محیطه که

ص: 335

1- - مشارق أنوار الیقین، ص 21.

2- - وجه تأمل اشکالی است که در حدیث است. [منه عفی عنه]

به عالم - که جنبه سوائیت در او غالب است - فقط تعلق ندارد در قلب او تجلی

کند؛ و چون اسم شریف «رحمان» را در بین اسماء محیطه مزید اختصاصی است، آن مذکور گردیده. و چون «رحمان» ظهور رحمت و مرتبه بسط مطلق است، مقدم شده بر «رحیم» که به افق بطون نزدیک تر است؛ پس، در سلوک عرفانی اول اسماء ظاهره تجلی کند؛ پس از آن، اسماء باطنه، چون سیر سالک من الکثرة الى الوحدة می باشد؛ تا منتهی می شود به اسماء باطنه محضه که اسم «مالک» از آنها است.

پس، در تجلی به مالکیت، کثرات عالم غیب و شهادت مضمحل شود و فنای کلی و حضور مطلق دست دهد. و چون از حجب کثرت به ظهور وحدت و سلطنت الهیه تخلص یافت و به مشاهده حضوریه نائل گردید، مخاطبه حضوریه کند و (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) گوید.

پس تمام دایره سیر سایرین نیز در سوره شریفه مذکور است: از آخرین حجب عالم طبیعت تا رفع جمیع حجب ظلمانیه و نورانیه و دست دادن حضور مطلق. و این حضور قیامت کبرای سالک و قیام ساعت او است. و شاید در آیه شریفه (فَصَدَّقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ) (1) مقصود از «مستثنا» این نوع از اهل سلوک باشد که برای آنها قبل از نفخ صور کلی، صعق و محو حاصل شده. و شاید یکی از احتمالات فرمایش رسول خدا که فرمودند: «أَنَا وَالسَّاعَةُ»

گهائین (2) - و جمع فرمودند بین دو سبابه شریفه خود - همین معنا باشد.

ص: 336

1- - «پس هر کس در آسمان ها و زمین است مدهوش شود جز آن که پروردگار تو بخواهد». (الزمر (39): 68)

2- - «من و قیامت همانند این دو (دو انگشت سبابه و وسط) هستیم». (الأشعثیات، ضمن قرب الإسناد، ص 212؛ بحار الأنوار، ج 2، ص 263، حدیث 12)

در تفاسیر متداوله که دیدیم، یا از آنها نقل شده، «دین» را به معنای جزا و حساب دانسته اند(1). و در کتب لغت نیز به این معنا ذکر شده، و به قول شعراء عرب استشهاد شده مثل قول شاعر: «وَأَعْلَمُ بِأَنَّكَ مَا تَدِينُ تُدَانُ»(2). و قول منسوب به شهل بن ربیعة: «وَلَمْ يَبْقَ سِوَى الْعُدْوَانِ، دِنَاهُمْ كَمَا دَانُوا»(3). و گفته اند «دیان»، که از اسماء الهیه است، نیز به همین معنا است(4).

و شاید مراد از «دین» شریعت حقّه باشد. و چون در روز قیامت آثار دین ظاهر گردد و حقایق دینیّه از پرده بیرون افتد، از این جهت آن روز را «روز دین» باید گفت؛ چنانچه امروز «روز دنیا» است، زیرا که روز ظهور آثار دنیا است و صورت حقیقیّه دین ظاهر نیست. و این شبیه قول خدای تعالی است که می فرماید: (وَذَكَّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ)(5)؛ و آن ایّامی است که حق تعالی به قهر و سلطنت با قومی رفتار کند. و روز قیامت هم «یوم الله» است و هم «یوم الدین» است، زیرا

ص: 337

-
- 1- - ر.ك: الكشاف، ج 1، ص 11؛ مجمع البيان، ج 1، ص 98؛ الجامع لأحكام القرآن، ج 1، ص 143.
 - 2- - «و بدان همان طور که کیفر می دهی جزا داده می شوی». (لسان العرب، ج 4، ص 460) مصرع اول آن عبارتست از: «یا حارُّ، أيقن أنّ ملكك زائل».
 - 3- - «و جز دشمنی چیزی نماند؛ کیفرشان دادیم آن چنان که آنها جزا دادند». «فَلَمَّا أَصَبَ بِيحَ الشَّرِّ وَأُمْسَى وَهُوَ عُرْيَانٌ / وَلَمْ يَبْقَ سِوَى الْعُدْوَانِ دِنَاهُمْ كَمَا دَانُوا». (جامع الشواهد، «باب الفاء مع اللام»، ص 185)
 - 4- - شرح الأسماء، سبزواری، ص 160.
 - 5- - «روزهای خدا را به یادشان آور». (ابراهیم (14): 5)

که روز ظهور سلطنت الهیه و روز بروز حقیقت دین خدا است.

تفسیر (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)

اشاره

قوله تعالى: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) بدان ای عزیز که چون بنده سالک در طریق معرفت تمام محامد و مدایح را مختص به ذات مقدّس حق دانست و قبض و بسط وجود را از او دانست و از مآله امور را در اول و آخر و مبدأ و منتها به ید مالکیت او دانست و توحید ذات و افعال در قلبش تجلّی نمود، حصر عبادت و استعانت را به حق کند و جمیع دار تحقّق را طوعاً و کرهاً خاضع ذات مقدّس بیند و در دار تحقّق قادری نبیند تا اعانت را به او نسبت دهد.

و این که بعضی از اهل ظاهر گفته اند (1) حصر عبادت حقیقی است و حصر استعانت حقیقی نیست - زیرا که استعانت به غیر حق نیز می شود و در قرآن شریف نیز فرماید: (تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى) (2) و می فرماید: (اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ) (3) و نیز معلوم است بالضروره که سیره نبی اکرم و ائمه هدی (علیهم السلام) و اصحاب آنها و مسلمین بر استعانت از غیر حق بوده در غالب امور مباحه، مثل استعانت به دابه و خادم و زوجه و رفیق و رسول و اجیر و غیر ذلك - کلامی است با اسلوب اهل ظاهر. و اما کسی که از توحید فعلی حق تعالی اطلاع دارد و نظام وجود را صورت فاعلیت حق تعالی می بیند و لا مُؤَثَّرُ فِي الْوُجُودِ رَا يَا بَرهَاناً يَا عِيَاناً یافته، با چشم بصیرت و قلب نورانی حصر استعانت را نیز حصر حقیقی داند و اعانت دیگر موجودات را صورت اعانت حق داند. و بنا به گفته اینها،

ص: 338

1- - ر.ك: آلاء الرحمن في تفسير القرآن، ج 1، ص 131.

2- - «در نیکوکاری و تقوا به یکدیگر یاری رسانید». (المائدة (5): 2)

3- - «از صبر و نماز یاری جوید». (البقرة (2): 45)

اختصاص محامد به حق تعالی نیز وجهی ندارد، زیرا که برای دیگر موجودات - بنابر این مسلك - تصرّفات و اختیارات و جمال و کمالی است که لایق مدح و حمدند؛ بلکه احیاء و اماتة و رزق و خلق دیگر امور مشترك بین حق و خلق است. و این امور در نظر اهل الله شرك، و در روایات از این امور به شرك خفی تعبیر شده؛ چنانچه اداره انگشتری برای یادماندن چیزی، از شرك خفی محسوب شده است(1).

بالجمله، (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) از متفرّعات (الْحَمْدُ لِلَّهِ) است، که اشاره به توحید حقیقی است. و کسی که حقیقت توحید در قلب او جلوه ننموده و قلب را از مطلق شرك پاك ننموده، إِيَّاكَ نَعْبُدُ او حقیقت ندارد، و حصر عبادت و استعانت را به حق نتواند نمود، و خدایین و خداخواه نخواهد بود. و چون توحید در قلب جلوه نمود، به اندازه جلوه آن، از موجودات منصرف و به عزّ قدس حق متعلّق شود تا آنجا که مشاهده کند که به اسم الله (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) واقع شود؛ و بعضی از حقایق «أَنْتَ كَمَا أَثْبَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِي»(2) در قلب تجلّی کند.

تنبیه اشراقی: نکته عدول از غیبت به خطاب

از بیانات این رساله معلوم شده است نکته عدول از غیبت به خطاب. و این گرچه خود یکی از محسّنات کلام و مزیت های بلاغت است که در کلام فصحاء

ص: 339

1- - قال أبو عبد الله عليه السلام: «إِنَّ الشَّرْكَ أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ». وقال: «منه تَحْوِيلُ الخَاتَمِ لِیَذْکُرَ الحَاجَةَ وَشِدْبَهُ هَذَا». (معاني الأخبار، ص 379، حدیث 1؛ بحار الأنوار، ج 69، ص 96، حدیث 9)

2- - «تو همچنان هستی که خود را ستوده ای». (الكافي، ج 3، ص 324، «كتاب الصلاة»، «باب السجود والتسبيح والدعاء فيه»، حدیث

و بلغاء بسیار و موجب حسن کلام، و خود التفات از حالی به حالی رفع سامت از مخاطب کند و نشاطی تازه به روح او بخشد، ولی چون نماز معراج وصول به حضرت قدس و مرقات حصول مقام انس است، در این سوره شریفه دستور این ترقی روحانی و مسافرت عرفانی را می دهد. و چون بنده در اول سلوک الی الله در حجب ظلمانیة عالم طبع و نورانیة عالم غیب محبوس و محجوب است، و سفر الی الله خروج از این حجب است به قدم سلوک معنوی، و در حقیقت مهاجرت الی الله رجوع از بیت نفس و بیت خلق است الی الله و ترک کثرات و رفض غبار غیریت و حصول توحیدات و غیبت از خلق و حضور لدی الرب است، و چون در آیه شریفه (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) کثرات را منظوی در تحت سطوع نور مالکیت و قاهریت دید، حالت محو از کثرت و حضور در حضرت دست دهد و با مخاطبه حضوریه و مشاهده جمال و جلال تقدیم عبودیت کند و خداخواهی و خدایینی خود را به محضر قدس و محفل انس برساند.

و شاید نکته این که با ضمیر (إِيَّاكَ) تأدیة این مقصد را می کند، برای آن باشد که این ضمیر راجع به ذات است مضمحلاً فیہ الکثرات؛ پس، سالک را ممکن است در این مقام حالت توحید ذاتی دست دهد و از کثرت اسماء و صفات نیز منصرف و وجهه قلب، حضرت ذات بی حجب کثرات شود. و این آن کمال توحید است که امام موحدان و سر حلقه عارفان و پیشوای عاشقان و سرسلسله مجذوبان و محبوبان، امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه و اولاده المعصومین - فرماید: «وَكَمَالُ التَّوْحِيدِ نَقْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ» (1). زیرا که صفت را وجهه غیریت و کثرت

ص: 340

1- - «کمال توحید عبارت است از نفی صفات از او». (الکافی، ج 1، ص 140، «کتاب التوحید»، «باب جوامع التوحید»، حدیث 6)

است، و این توجه به کثرت - ولو کثرت اسمائی - از سرائر توحید و حقایق تجرید بعید است؛ و لهذا شاید سرّ خطیئه آدم (علیه السلام) توجه به کثرت اسمائی است که روح شجره منهیه است.

تحقیق عرفانی: در نکته اتیان به صیغه متکلم مع الغیر

بدان که اهل ظاهر در نکته ذکر (نَعْبُدُ) و (نَسْتَعِينُ) به صیغه متکلم مع الغیر، با آن که عابد واحد است، نکاتی گفته اند:

از آن جمله آن که عابد را حیل ای شرعی به نظر رسیده که به وسیله آن عبادتش مقبول درگاه حق تعالی افتد. و آن، آن است که عبادت خود را در ضمن عبادت سایر مخلوق، که از جمله آنها است کمال از اولیاء که حق تعالی عبادت آنها را قبول می فرماید، تقدیم بارگاه قدس و دستگاه رحمت کند تا به این وسیله عبادت او نیز ضمناً قبول شود؛ زیرا که از عادت کریم نیست که تبعض صنفه کند(1).

و از آن جمله آن که چون تشریح نماز در اول امر به جماعت بوده از این جهت به لفظ جمع ادا شده(2).

و ما در سرّ جملی اذان و اقامه نکته ای گفتیم(3) که از آن، کشف این سرّ تا اندازه ای می شود. و آن، آن است که اذان اعلان قوای ملکیه و ملکوتیه سالک است برای حضور در محضر؛ و اقامه به پا داشتن آنها است در حضور. و چون سالک قوای ملکیه و ملکوتیه خود را در محضر حاضر نمود و قلب که پیشوای

ص: 341

1- - التفسیر الکبیر، ج 1، ص 248؛ تفسیر البیضاوی، ج 1، ص 9.

2- - همان.

3- - ر.ک: صفحه 151.

آنها است به سمت امامت به پای خاست ف «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» و «الْمُؤْمِنُ وَحَدَّةُ جَمَاعَةٍ» (1)، پس (نَعْبُدُ) و (نَسْتَعِينُ) و (اهْدِنَا)، تمام به واسطه این جمعیت حاضر در محضر قدس است. و در روایات و ادعیه صادره از اهل بیت عصمت و طهارت، که سرچشمه عرفان و شهوند، اشاره به این معنا شده است.

و وجه دیگر که به نظر نویسنده می رسد، آن است که چون سالک در (الحمد لله) جمیع محامد و اثنیه را از هر حامد و ثناجویی در ملک و ملکوت، مقصور و مخصوص به ذات مقدس حق نمود، و نیز در مدارك ائمه برهان و قلوب اصحاب عرفان به ظهور پیوسته که تمام دائرة وجود - بِمُلْكِهَا وَمَلَكُوتِهَا وَقَضَّيْهَا وَقَضِيضِهَا - حیات شعوری ادراکی حیوانی بل انسانی دارند و حامد و مسبح حق تعالی از روی استشعار و ادراکند و در فطرت تمام موجودات - خصوصاً نوع انسانی - خضوع در پیشگاه مقدس کامل و جمیل علی الاطلاق ثبت و ناصیه آنها در آستانه قدسش بر خاك است، چنانچه در قرآن شریف فرماید: (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) (2) و دیگر آیات شریفه و اخبار معصومین که مشحون از این لطیفه الهیه است مؤید برهان حکمی متین است، پس چون سالک الی الله به قدم استدلال برهانی یا ذوق ایمانی یا مشاهده عرفانی این حقیقت را دریافت، در هر مقامی که هست دریابد که جمیع ذرات وجود و سکنه غیب و شهود عابد معبود علی الاطلاق و پدید

ص: 342

1- - «مؤمن به تنهایی جماعت است». (وسائل الشیعة، ج 8، ص 297، «کتاب الصلاة»، «أبواب صلاة الجماعة»، باب 4، حدیث 2 و 5)

2- - «هیچ چیزی نیست مگر آن که به حمد او تسبیح گوید، لکن شما تسبیح آنها را نمی فهمید». (الإسراء (17): 44)

آرنده خود را طلبکارند؛ پس، با صیغه جمع اظهار کند که جمیع موجودات در همه حرکات و سکنات خود عبادت ذات مقدس حق تعالی کنند و از او استعانت جویند.

تنبیه و نکته: در وجه تقدیم (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) بر (إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)

بدان که در وجه تقدیم (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) بر (وإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) با آن که به حسب قاعده باید استعانت در عبادت مقدم بر خود عبادت باشد، گفته اند (1) که عبادت بر استعانت مقدم شده نه بر اعانت؛ و گاهی اعانت بی استعانت شود. و نیز چون این دو به هم مرتبط هستند، در تقدیم و تأخیر فرقی نکند، كما يُقَالُ: «فَصَدَيْتَ حَقِّي فَأَحْسَنْتَ إِلَيَّ وَأَحْسَنْتَ إِلَيَّ فَقَضَيْتَ حَقِّي» (2). و نیز استعانت برای عبادت مستأنفه است نه عبادت واقعه. و برودت این وجوه بر ارباب ذوق پوشیده نیست.

و شاید نکته آن باشد که حصر استعانت به حق تعالی به حسب مقام سلوك الى الله متأخر است از حصر عبادت؛ چنانچه واضح است که بسیاری از موحدین در عبادت و حاصرین عبادت را به حق، در استعانت مشرکند و حصر استعانت به حق نکنند؛ چنانچه از بعض ارباب تفسیر نقل نمودیم که حصر استعانت، حقیقی نیست (3). پس، حصر در عبادت، به معنی متعارف، از اوائل

ص: 343

1- - مجمع البیان، ج 1، ص 102؛ التفسیر الکبیر، ج 1، ص 253؛ تفسیر البیضاوی، ج 1، ص 10؛ روح المعانی، ج 1، ص 88.

2- - «چنان که گفته می شود: حق مرا دادی پس به من نیکی کردی و به من نیکی کردی پس حقم را دادی».

3- - ر.ک: صفحه 338.

مقامات موحدین است؛ و حصر استعانت ترك غير حق است مطلقاً.

و پوشیده نباشد که مقصود از استعانت فقط استعانت در عبادت نیست بلکه استعانت در مطلق امور است؛ و این پس از رفض اسباب و ترك کثرات و اقبال تامّ علی الله است. و به عبارت دیگر، حصر عبادت، حق خواهی و حق طلبی است و ترك طلب غير است؛ و حصر استعانت، حق بینی و ترك رؤیت غير است. و ترك رؤیت غير، در مقامات عارفین و منازل سالکین، مؤخر از ترك طلب غير است.

فائدة عرفانية: بیان آن که حصر در این آیات از مقامات کمال نیست

بدان ای عبد سالک که حصر عبادت و استعانت به حق نیز از مقامات موحدین و مدارج کامله سالکین نیست؛ زیرا که در آن دعواست که منافی با توحید و تجرید است؛ بلکه رؤیت عبادت و عابد و معبود و مستعین و مستعان به و استعانت منافی با توحید است. و در توحید حقیقی که به قلب سالک جلوه کند، این کثرات مستهلک و رؤیت این امور مضمحل است. بلی، کسانی که از جذبۀ غیبیه به خود آمده و مقام صحوبرای آنها حاصل شده، کثرت حجاب آنها نیست. زیرا که مردم چند طایفه اند:

گروهی محجوبانند؛ چون ما بیچارگان فرورفته در حجب ظلمانی طبیعت.

و گروهی سالکانند، که مسافر الی الله و مهاجر به سوی بارگاه قدسند.

و گروهی واصلانند، که از حجب کثرت خارج و اشتغال به حق دارند و از خلق غافل و محجوبند؛ و از برای آنها صعق کلی و محو مطلق حاصل شده.

و یک گروه راجعان الی الخلق هستند، که سمت مکملیت و هادویت دارند؛ چون انبیاء عظام و اوصیاء آنها (علیهم السلام). و این طایفه با آن که در کثرت واقع و به

ارشاد خلق مشغولند، کثرت حجاب آنها نیست و از برای آنها مقام برزخیت است.

بنابراین (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) به حسب حالات این طوایف فرق می کند: پس، از ما محجوبان صرف ادّعا و صورت است. پس، اگر تنبّه بر حجاب خود پیدا کنیم و نقصان خود را دریابیم، به هر اندازه ای که از نقصان خود مطلع شویم، عبادت ما نورانیت پیدا کند و مورد عنایت حق تعالی شود. و از سالکان به اندازه قدم سلوک نزدیک به حقیقت است. و از اصلاّح نسبت به رؤیت حق، حقیقت است؛ و نسبت به رؤیت کثرت صرف صورت و جری بر عادت است. و از کاملان صرف حقیقت است؛ پس نه آنها حجاب حقی دارند و نه حجاب خلقی.

ایفاظ ایمانی: در موعظت اصحاب سلوک و عبادت

بدان ای عزیز که ما تا در این حجب غلیظ عالم طبیعت هستیم و صرف وقت در تعمیر دنیا و لذایذ آن می کنیم و از حق تعالی و ذکر و فکر او غافل می باشیم، تمام عبادات و اذکار و قرائات ما بی حقیقت است، نه در (الحمد لله) محامد را می توانیم به حق منحصر کنیم، و نه در (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) راهی از حقیقت می پوییم؛ بلکه با این دعاوی بی مغز در محضر حق تعالی و ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و اولیاء معصومین رسوا و سرشکسته هستیم.

کسی که زبان حال و قالش مشحون به مدح اهل دنیا است، چطور (الحمد لله) گوید؟ و کسی که وجهه قلبش طبیعی و بویی از الهیت در آن نیست و اعتماد و اتکالش به خلق است، با چه زبان (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) گوید؟

پس اگر مرد این میدانی، دامن همّت به کمر زن و با شدّت تذکر و تفکر در عظمت حق و ذلّت و عجز و فقر مخلوق، در اوائل امر این حقایق و لطایف را که

در خلال این رساله مذکور شد به قلب خود برسان و دل خود را به ذکر حق تعالی زنده کن تا بویی از توحید به شامه قلبت برسد، و با مدد غیبی راهی به نماز اهل معرفت پیدا کنی. و اگر مرد این میدان نیستی، لا اقل نقص خود را نصب العین خود کن و به ذلت و عجز خود توجه کن، و از روی خجالت و شرمساری قیام به امر کن و از دعوی عبودیت حذر کن؛ و این آیات شریفه را که به لطایف آن متحقق نیستی یا از زبان کمال بخوان، و یا صرف قرائت صورت قرآن در نظرت باشد که اقلاً دعوی باطل و ادعای کاذب نکنی.

فرع فقهی: در جواز قصد انشاء در (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ...)

بعضی از فقهاء قصد انشاء را در مثل (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) مثلاً، جایز ندانسته اند (1)، به گمان آن که منافی با قرآنیت و قرائت است؛ زیرا که قرائت نقل کلام دیگری است.

و این کلام را وجهی نیست؛ زیرا که چنانچه ممکن است انسان به کلام خود مثلاً مدح کسی را کند، ممکن است به کلام دیگران مدح کند. مثلاً، اگر با شعر حافظ مدح کسی را نمودیم، صدق می کند که ما مدح کردیم و صدق می کند که شعر حافظ خواندیم. پس، اگر با (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) حقیقتاً تمام محامد را برای حق انشاء نماییم و با (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) قصر عبادت را به حق انشاء کنیم، صدق می کند که با کلام خدا حمد او را نمودیم و با کلام خدا قصر عبادت نمودیم. بلکه اگر کسی کلام را از معنی انشایی تجرید کند مخالف احتیاط است؛ اگر نگوییم قرائتش باطل است. بلی، اگر کسی معنی آن را نداند، لازم نیست یاد

ص: 346

گیرد بلکه قرائت صورت - بِمَا لَهَا مِنَ الْمَعْنَى - کفایت می کند.

و در روایات شریفه اشاره به این که قاری انشاء می کند دارد؛ چنانچه در حدیث قدسی است که می فرماید: «فَإِذَا قَالَ - أَيُّ الْعَبْدُ - فِي صَلَاتِهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَقُولُ اللَّهُ: ذَكَرَنِي عَبْدِي. وَإِذَا قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، يَقُولُ اللَّهُ: حَمَدَنِي عَبْدِي...» (1) الی آخره و تا انشاء تسمیه و حمد از طرف عبد نباشد، «ذَكَرَنِي» و «حَمَدَنِي» معنا ندارد. و در احادیث معراج است که می فرماید: «الآن وَصَلْتُمْ، فَسَمِّ بِاسْمِي» (2). و از حالاتی که برای ائمه هدی (علیهم السلام) در (مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ) و (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) دست می داد، و تکرار کردن بعضی از آنها این آیات را (3)، معلوم شود که انشاء می نمودند، نه صرف قرائت بوده از قبیل «إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (4).

و اختلاف مراتب نماز اهل الله یکی از مهماتش همین اختلاف مراتب قرائت آنها است؛ چنانچه به شمه ای از آن سابقاً اشارت رفت. و این متحقق نشود مگر آن که قاری منشی قرائت و اذکار باشد. و شواهد بر این معنا بیش از این است.

ص: 347

- 1- - «پس چون بنده گفت: بسم الله الرحمن الرحيم، خدا گوید: بنده ام مرا یاد کرد. و چون بنده گفت: الحمد لله، خدا فرماید: بنده ام مرا سپاس گزارد...». (شرح أصول الكافي، صدر المتألهين، ج 1، ص 488)
- 2- - «اینک رسیدی، نام مرا یاد کن». (علل الشرائع، ص 315، حدیث 1)
- 3- - از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «كَرَّرْتُ (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) حَتَّى سَمِعْتُهَا مِنْ قَائِلِهَا». یعنی آیه (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) را تکرار کردم تا این که آن را از گوینده اش شنیدم. (أسرار الحكم، ص 528؛ و ر.ك: به صفحه 38 - 39)
- 4- - جمله ای است که امام صادق علیه السلام بر کفن فرزند خود اسماعیل نوشت و معروف است که اخباری ها (که جمود بر ظاهر روایات دارند) عین این جمله را بر کفن اموات خود می نوشتند. (وسائل الشيعة، ج 3، ص 51، «كتاب الطهارة»، «أبواب التكفين»، باب 29، حدیث 1)

فائده: در معنی عبادت است

«عبادت» را اهل لغت به معنای غایت خضوع و تذلل دانسته اند؛ و گفته اند چون عبادت اعلی مراتب خضوع است، پس لایق نیست مگر برای کسی که اعلی مراتب وجود و کمال و اعظم مراتب نعم و احسان را دارد؛ و از این جهت عبادت غیر حق، شرك است. و شاید «عبادت» - که در فارسی به معنای «پرستش» و «بندگی» است - در حقیقتش بیش از این معنا که گفته اند مأخوذ باشد؛ و آن عبارت است از خضوع برای خالق و خداوند. و از این جهت، این طور از خضوع ملازم است با اتخاذ معبود را اله و خداوند، یا نظیر و شبیه و مظهر او مثلاً؛ و از این جهت، عبادت غیر حق تعالی شرك و کفر است. و اما مطلق خضوع بدون این اعتقاد یا تجرّم به این معنا - ولو تکلفاً - ولو به غایت خضوع برسد اسباب کفر و شرك نمی شود؛ گرچه بعضی انواع آن حرام باشد، مثل پیشانی به خاک گذاشتن برای خضوع. و این گرچه عبادت و پرستش نیست، ولی ممنوع است شرعاً علی الظاهر. پس احتراماتی که صاحبان مذاهب از بزرگان مذهب خود می کنند با اعتقاد به آن که آنها بندگانی هستند که در همه چیز محتاج به حق تعالی هستند - در اصل وجود و کمال آن - و عباد صالحی هستند که با آن که مالک نفع و ضرر و موت و حیات خود نیستند، به واسطه عبودیت مقرب درگاه و مورد عنایات حق تعالی و وسیله عطیات اویند، به هیچ وجه شائبه شرك و کفر در آن نیست؛ و احترام خاصان خدا احترام او و «حبّ خاصان خدا حبّ خداست»⁽¹⁾.

ص: 348

و در بین طوایف - اُنَّهْدُ بِاللَّهِ وَكَفَى بِهِ شَهِيداً - طایفه ای که به برکت اهل بیت وحی و عصمت و خزان علم و حکمت از جمیع طوایف عانله بشری در توحید و تقدیس و تنزیه حق تعالی ممتازند، طایفه شیعه اثنی عشری است، که کتب اصول عقاید آنها - مثل کتاب شریف اصول کافی و کتاب شریف توحید شیخ صدوق - رضوان الله علیه - و خطب و ادعیه ائمه معصومین آنها، که در توحید و تقدیس حق - جلّ و علا - از آن معادن وحی و تنزیل صادر شده، شهادت بر آن می دهد که چنین علومی در بشر سابقه نداشته و حق تعالی را هیچ کس مثل آنها تقدیس و تنزیه ننموده پس از کتاب مقدس وحی الهی و قرآن شریف که به ید قدرت نگاشته شده.

مع ذلك که شیعه در جمیع امصار و اعصار از چنین ائمه هدای معصومین منزهین موحدین، تبعیت نمودند و به برهان های روشن آنها حق را شناخته و تنزیه و توحید نمودند، بعضی از طوایف، که الحاد آنها از عقاید و کتب آنها معلوم است، باب طعن و لعن را بر اینها مفتوح و به واسطه نصب باطنی که داشته اند تابعین اهل بیت عصمت را به شرك و کفر منسوب نمودند. و این در بازار معرفت و حکمت گرچه ارزشی ندارد ولی چون مفسده اش این است که مردم ناقص و عوام جاهل بی خبر را از معادن علم دور و به جهل و شقاوت سوق می دهد، جنایت بزرگی است به نوع بشر که جبران آن به هیچ وجه ممکن نیست. و از این جهت است که به حسب موازین عقلیه و شرعیه جنایت و گناه این جمعیت قاصر جاهل بیچاره به گردن آن بی انصاف هایی است که برای منافع خیالی چند روزه مانع از نشر معارف و احکام الهیه شدند و باعث شقاوت و بدبختی نوع بشر گردیدند، و جمیع زحمات حضرت خیر البشر را ضایع و باطل

نمودند، و باب خاندان وحی و تنزیل را به روی مردم بستند، اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ لَعْنًا وَبِيلاً وَعَذَبَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا.

تفسیر (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ...)

اشاره

قوله تعالى: (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ...) الى آخره، بدان ای عزیز که چون در سورة شریفه «حمد» اشاره به کیفیت سلوک ارباب معرفت و ارتیاض است و تا (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) تمام کیفیت سلوک من الخلق الى الحق است، چنانچه سالک از تجلیات افعالیه به تجلیات صفاتیه و از آن به تجلیات ذاتیه ترقی نمود و از حجب نورانیه و ظلمانیه خارج و به مقام حضور و مشاهده واصل گردید، پس مرتبه فناى تام حاصل و استهلاك کلی رخ داد. و چون سیر الى الله تمام شد به غروب افق عبودیت و طلوع سلطنت مالکیت در (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ)؛ پس در منتهای این سلوک، حالت تمکّن و استقراری رخ دهد و سالک به خود آید و مقام صحو حاصل شود و توجه به مقام خود کند، و لکن به تبع توجه به حق؛ به عکس حال رجوع الى الله که توجه به حق تبع توجه به خلق بود.

و به عبارت دیگر، در حال سلوک الى الله در حجاب خلقی حق را می دید؛ و پس از رجوع از مرتبه فناى کلی که در (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) حاصل شد، در نور حق خلق را مشاهده می کند؛ و از این جهت (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) گوید به تقدیم ضمیر «ایا» و «کاف» خطاب بر ذات خود و عبادت خود. و چون این حال را ممکن است ثباتی نباشد و لغزش در این مقام نیز متصور است، ثبات و لزوم خود را از حق تعالی طلب کند به قوله (اهْدِنَا) أَى: اَلْزِمْنَا - چنانچه تفسیر شده است (1).

ص: 350

و باید دانست که این مقام که ذکر شد و این تفسیر که بیان شد، برای کَمَل از اهل معرفت است؛ که مقام اول آنها آن است که در مقام رجوع از سیر الی الله، حق تعالی حجاب آنها از خلق شود؛ و مقام کمال آنها حالت برزخیت کبرا است که نه خلق حجاب حق شود - چون ما محجوبان - و نه حق حجاب خلق شود - چون واصلان مشتاق و فانیان مجذوب. پس «صراط مستقیم» آنها عبارت از این حالت برزخیت متوسط بین النشأتین است که صراط حق است.

و بنابراین، مقصود از (الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) همین کسانی هستند که حق تعالی با تجلی به «فیض اقدس» در حضرت علمیه تقدیر استعداد آنها را فرموده، و پس از فناء کلی آنها را به مملکت خود ارجاع نموده.

و «مغضوب علیهم» - بنابراین تفسیر - محجوبان قبل از وصولند و «ضالین» فانیان در حضرتند.

و اما غیر کَمَل، پس اگر وارد سلوک نشده اند، این امور درباره آنها صحیحی ندارد، و «صراط» آنها صراط ظاهر شریعت است؛ و از این جهت تفسیر شده است «صراط مستقیم» به «دین» و «اسلام» و امثال آن(1).

و اگر از اهل سلوکند، مقصود از «هدایت» راهنمایی، و از «صراط مستقیم» نزدیک تر[ین] راه وصول الی الله است، که آن راه رسول الله و اهل بیت او است؛ چنانچه تفسیر شده است به رسول خدا و ائمه هدی و امیرالمؤمنین علیهم الصلاة والسلام(2).

ص: 351

1- - ر.ك: التبيان في تفسير القرآن، ج 1، ص 42؛ مجمع البيان، ج 1، ص 104؛ تفسير الطبري، ج 1، ص 105.

2- - ر.ك: التبيان في تفسير القرآن، ج 1، ص 42؛ مجمع البيان، ج 1، ص 104؛ البرهان في تفسير القرآن، ج 1، ص 236 و 247.

و چنانچه در حدیث است که رسول خدا خطی مستقیم کشیدند و در اطراف آن خطوطی کشیدند و فرمودند: «این خط وسط مستقیم از من است» (1).

و شاید «امت وسط» که خدای تعالی فرموده: (جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) (2) وسطیت به قول مطلق و به جمیع معانی باشد، که از آن جمله وسطیت معارف و کمالات روحیه است که مقام برزخیت کبرا و وسطیت عظاما است؛ و لهذا این مقام اختصاص دارد به کمال از اولیاء اللّه. و از این جهت، در روایت وارد شده که مقصود از این آیه ائمه هدی (علیهم السلام) هستند؛ چنانچه حضرت باقر (علیه السلام) به یزید بن معاویه عجللی می فرماید: «مایم امت وسط، و مایم شهداء خدا بر خلق» (3). و در روایت دیگر فرماید: «به سوی ما رجوع کند غالی و به ما ملحق شود مقصر» (4). و در این حدیث اشاره به آنچه ذکر شد فرموده است.

تنبیه اشراقی و اشراق عرفانی: در بیان آن که حب کمال فطری است

بدان ای طالب حق و حقیقت که حق - تبارک و تعالی - چون خلقت نظام وجود و مظاهر غیب و شهود را به حسب حب ذاتی به معرفت در حضرت اسماء و صفات فرموده - به مقتضای حدیث شریف «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا؛ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ» (5) - در فطرت تمام موجودات حب ذاتی و عشق

ص: 352

-
- 1- - الفتوحات المکیة، ج 3، ص 69.
 - 2- - «شما را امت میانه قرار دادیم». (البقرة (2): 143)
 - 3- - الکافی، ج 1، ص 191، حدیث 4.
 - 4- - تفسیر العیاشی، ج 1، ص 63، حدیث 111.
 - 5- - «من گنجی نهان بودم؛ دوست می داشتم شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم». (مشارق أنوار الیقین، ص 139؛ مفاتیح الغیب، صدر المتألهین، ص 293؛ کلمات مکنونه، ص 33)

جبلّی ایداع و ابداع فرموده، که به آن جذبه الهیه و آتش عشق ربّانی متوجه به کمال مطلق و طالب و عاشق جمیل علی الاطلاق می باشند. و برای هر يك از آنها نوری فطری الهی قرار داده که به آن نور طریق وصول به مقصد و مقصود را دریابند. و این نار و نور، یکی رفرق وصول، و یکی براق عروج است - و شاید «براق» و «رفرف» رسول خدا(صلی الله علیه و آله) رقیقه این لطیفه و صورت متمثله ملکیه این حقیقت بوده - و لهذا از بهشت، که باطن این عالم است، نازل شده.

و چون موجودات نازل شده اند در مراتب تعینات و محبوب شده اند از جمال جمیل محبوب - جلّت عظمته - حق تعالی با این نار و نور آنها را از حجب تعینات ظلمانیه و اثبات نورانیه با اسم مبارک «هادی» که حقیقت این رقایق است خارج کند، و به اقرب طرق به مقصد حقیقی و جوار محبوب خود برساند.

پس، آن نور «هدایت» حق تعالی، و آن نار «توفیق» الهی و سلوک به طریق اقرب «صراط مستقیم» است و حق تعالی بر آن صراط مستقیم است. و شاید اشاره به این هدایت و این سیر و این مقصد باشد آیه شریفه (مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (1)؛ چنانچه برای اهل معرفت ظاهر است.

و باید دانست که هر يك از موجودات را صراطی خاصّ به خود و نور و هدایتی مخصوص است: وَالطُّرُقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ (2).

ص: 353

1- «هیچ جنبنده ای نیست جز آن که ناصیه اش زمام اختیارش به دست خداست». (هود (11): 56)

2- «به عدد نفّس های آفریدگان به سوی خدا راه هاست». (الفتوحات المکیه، ج 3، ص 411؛ جامع الأسرار و منبع الأنوار، ص 8، 95، 121؛ شرح الأسماء، سبزواری، ص 660؛ جامع الأسرار این عبارت را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده است)

و چون در هر تعین حجابی است ظلمانی و در هر وجود و ایت حجابی است نورانی، و انسان مجمع تعینات و جامع وجودات است، محبوب ترین موجودات است از حق تعالی. و شاید اشاره به این معنا باشد آیه کریمه (ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ) (1). و از این جهت، صراط انسانی طولانی تر [ین] و ظلمانی تر [ین] صراط ها است.

و نیز چون ربّ انسان حضرت اسم الله اعظم است، که ظاهر و باطن و اول و آخر و رحمت و قهر و بالاخره اسماء متقابله نسبت به او علی السواء است، از برای خود انسان در منتهای سیر باید مقام برزخیت کبرا حاصل شود؛ و از این جهت صراط او ادقّ از همه صراط ها است.

تنبیه ایمانی: در مراتب هدایت و صراط

به طوری که ذکر شد و معلوم گردید، از برای هدایت به حسب انواع سیر سایرین و مراتب سلوک سالکین الی الله مقامات و مراتبی است. و ما به طریق اجمال اشاره به بعض مقامات آن می کنیم تا در ضمن، «صراط مستقیم» و «صراط مفرطین» و «صراط مفرطین»، که «مغضوب علیهم» و «ضالّین» می باشند، به حسب هر یک از مراتب معلوم گردد.

اول، نور هدایت فطری است؛ چنانچه اشاره به آن در تنبیه سابق شد. و در این مرتبه از هدایت، «صراط مستقیم» عبارت است از سلوک الی الله بی احتجاب به حجب ملکی یا ملکوتی؛ و یا سلوک الی الله بی احتجاب به حجب معاصی

ص: 354

قالبيه يا معاصي قلبيه؛ يا سلوك الى الله است بي احتجاب به حجب غلّو ويا تقصير؛ ويا سلوك الى الله است بي احتجاب به حجب نورانيه يا ظلمانيه؛ ويا سلوك الى الله است بي احتجاب به حجب وحدت يا كثرت. و شاید (يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) (1) اشاره به اين مرتبه از هدايت و احتجابات باشد که در حضرت قدر، که نزد ما مرتبه واحديت به تجلی به حضرات اعيان ثابته است، تقدير شده. و تفصيل آن از حوصله اين رساله بلکه از نطاق تحرير و بيان خارج است. («وهو سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَسِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ») (2).

دوم، هدايت به نور قرآن است. و در مقابل آن، غلّو و تقصير از معرفت آن است، و يا وقوف به ظاهر و وقوف به باطن است؛ چنانچه بعضی اهل ظاهر علوم قرآن را عبارت از همان معانی عرفیه عامیه و مفاهيم سوقیه وضعيه می دانند؛ و به همین عقیده تفکر و تدبّر در قرآن نکنند؛ و استفاده آنها از اين صحيفه نورانيه که متکفل سعادات روحيه و جسميه و قلبيه و قالبيه است منحصر به همان دستورات صوریه ظاهريه است؛ و آن همه آیاتی که دلالت کند بر آن که تدبّر و تذکر آن لازم يا راجح است و از استناره به نور قرآن فتح ابوابی از معرفت شود، پس پشت اندازند؛ گویی قرآن برای دعوت به دنيا و مستلذات حيوانيه و تأکید مقام حيوانيت و شهوات بهيميه نازل شده است.

و بعضی اهل باطن به گمان خود از ظاهر قرآن و دعوت های صوریه آن، که

ص: 355

1- «هر که را بخواهد گمراه می کند و هر که را بخواهد هدايت می کند». (النحل (16): 93؛ فاطر (35): 8)

2- قال امير المؤمنين عليه السلام في القدر: «ألا، إِنَّ الْقَدْرَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَسِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ». (التوحيد، صدوق، ص 383، حديث

دستور تأدب به آداب محضر الهی و کیفیت سلوک الی الله است - و آنها غافل از آن هستند - منصرف شوند و با تلیسات ابلیس لعین و نفس امّاره بالسوء از ظاهر قرآن منحرف، و به خیال خود به علوم باطنیه آن متشبّث هستند؛ با آن که راه وصول به باطن از تأدب به ظاهر است.

پس، این دو طایفه هر دو از جادّه اعتدال خارج و از نور هدایت به صراط مستقیم قرآنی محروم و به افراط و تفریط منسوبند. و عالم محقق و عارف مدقق باید قیام به ظاهر و باطن کند و به ادب های صوری و معنوی متادّب گردد؛ چنانچه ظاهر را به نور قرآن متنور می کند، باطن را نیز به انوار معارف و توحید و تجرید آن نورانی کند.

اهل ظاهر بدانند که قصر قرآن را به آداب صوریّه ظاهریه و یک مشت دستورات عملیه و اخلاقیه و عقاید عامیه در باب توحید و اسماء و صفات، نشناختن حق قرآن و ناقص دانستن شریعت ختمیه است، که باید اکمل از آن تصوّر نشود و الاّ ختمیت آن در سنت عدل محال خواهد بود. پس چون شریعت ختم شرایع و قرآن ختم کتب نازلّه و آخرین رابطه بین خالق و مخلوق است، باید در حقایق توحید و تجرید و معارف الهیه، که مقصد اصلی و غایت ذاتی ادیان و شرایع و کتب نازلّه الهیه است، آخرین مراتب و منتهی النهایه اوج کمال باشد، و الاّ نقص در شریعت که خلاف عدل الهی و لطف ربوبی است لازم آید؛ و این خود محالی است فضیح و عاری است قبیح که با هفت دریا از روی ادیان حقه لگّه ننگش شسته نشود؛ والعیاذ بالله.

و اهل باطن بدانند که وصول به مقصد اصلی و غایت حقیقی، جز تطهیر ظاهر و باطن نیست؛ و بی تشبّث به صورت و ظاهر، به لبّ و باطن نتوان رسید؛ و بدون تلبّس به لباس ظاهر شریعت راه به باطن نتوان پیدا کرد؛ پس، در ترك ظاهر،

ابطال ظاهر و باطن شرایع است؛ و این از تلبیسات شیطان جنّ و انس است. و ما شمه ای از این مطلب را در کتاب شرح اربعین حدیث (1) مذکور داشتیم.

سوم، هدایت به نور شریعت است.

چهارم، هدایت به نور اسلام است.

پنجم، هدایت به نور ایمان است.

ششم، هدایت به نور یقین است.

هفتم، هدایت به نور عرفان است.

هشتم، هدایت به نور محبت است.

نهم، هدایت به نور ولایت است.

دهم، هدایت به نور تجرید و توحید است.

و برای هر يك، دو طرف افراط و تفریط و غلو و تقصیر است، که تفصیل آن موجب تطویل است. و شاید اشاره به بعضی آن یا تمام مراتب آن باشد حدیث شریف کافی که می فرماید: «نَحْنُ، آلُ مُحَمَّدٍ، النَّمَطُ الْأَوْسَطُ الَّذِي لَا يُدْرِكُنَا الْغَالِي، وَلَا يَسْبِقُنَا التَّالِي» (2).

و فی الحدیث النبوی (صلی الله علیه و آله): «خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ يَلْحَقُ بِهِمُ التَّالِي وَيَرْجِعُ إِلَيْهِمُ الْغَالِي» (3).

ص: 357

1-- شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)، امام خمینی قدس سره، حدیث بیست و چهارم.

2-- «ما آل محمد جمعیت میانه هستیم، پیشی گیرنده به ما نمی رسد و پیرو از ما پیشی نمی گیرد». (الکافی، ج 1، ص 100، «کتاب التوحید»، «باب النهي عن الصفة بغير ما وصف به نفسه تعالى»، حدیث 3)

3-- «بهترین این امت جمعیت میانه است. دنباله رو به آنان می پیوندد و تندرو به سوی ایشان باز می گردد». (الوافی، ج 1، ص 408)

تنبیه عرفانی: بیان آن که برای هر موجودی صراطی خاص است

بدان که برای هر يك از موجودات عوالم غیب و شهادت و دنیا و آخرت مبدأ و معادی است. گرچه مبدأ و مرجع كلّ، هویت الهیه است، و لکن چون ذات مقدّس حق - جلّ و علا - را من حیث هو بی حجاب اسماء، تجلّی بر موجودات عالیّه یا سافله نیست، و به حسب این مقام که لا - مقامی است بی اسم و رسم و متّصف به اسماء ذاتیه و صفاتیّه و افعالیّه نیست و احدی از موجودات را با او تناسبی نیست و ارتباط و اختلاطی نمی باشد اِنَّ التُّرَابَ وَرَبُّ الأَرْبَابِ (1) - چنانچه تفصیل این لطیفه را در مصباح الهدایة (2) مستقصا دادم - پس مبدئیت و مصدریت ذات مقدّسش در حجب اسمائیه است، و اسم در عین حال که عین مسما است حجاب او نیز هست؛ پس تجلّی در عوالم غیب و شهادت به حسب اسماء و در حجاب آنها است؛ و از این جهت ذات مقدّس را در جلوه اسماء و صفات تجلیاتی است در حضرت علمیه که تعینات آنها را اهل معرفت «اعیان ثابتّه» گویند.

و بنابراین، هر تجلّی اسمی را در حضرت علمی عین ثابتی لازم است؛ و هر اسمی را به تعین علمی، در نشئه خارجیّه مظهري است که مبدأ و مرجع آن مظهر همان اسمی است که مناسب با آن است؛ و رجوع هر يك از موجودات از عالم کثرت به غیب آن اسمی که مصدر و مبدأ آن است، عبارت از «صراط مستقیم» آن است؛ پس، از برای هر يك سیر و صراطی است مخصوص و مبدأ و

ص: 358

1- «خاک کجا و ربّ الارباب کجا!».

2- مصباح الهدایة إلى الخلافة والولاية، المشكاة الأولى.

مرجعی است مقدّر در حضرت علم طوعاً أو کرهاً. و اختلاف مظاهر و صراط ها به اختلاف ظاهر و حضرات اسماء است.

و باید دانست که «تقویم» انسان در اعلیٰ علیین، جمع اسمائی است؛ و به همین جهت تا أسفل سافلین مردود شده و صراط او از أسفل سافلین شروع و به اعلیٰ علیین ختم شود. و این صراط آنهایی است که حق تعالی به آنها انعام فرموده به نعمت مطلقه، که آن نعمت کمال جمع اسمائی است که بالاترین نعمت های الهیه است. و صراط های دیگر، چه صراط سعدها و منعم علیهم باشد و چه صراط های اشقیاء باشد، به قدر نقصان از فیض نعمت مطلق داخل در یکی از دو طرف افراط و تفریط خواهد بود.

پس صراط انسان کامل، فقط صراط منعم علیهم به قول مطلق است. و این صراط بالاصاله مختص به ذات مقدّس نبیّ ختمی است، و برای دیگر اولیاء و انبیاء بالتبعیه ثابت است. و فهم این کلام با آن که نبی اکرم ختم نبیین است محتاج به فهم حضرات «اسماء» و «اعیان» است، که کفیل آن رساله مصباح الهدایه است. واللّه الهادی الی سبیل الرشاد.

نقل کلام لزیاده افهام: نقل کلام شیخ جلیل بهایی

شیخ جلیل بهایی (قدس سره) در رساله عروة الوثقی می فرماید: «و نعمت های خدای سبحان گرچه اجلّ از آن است که در احاطه احصاء در آید چنانچه حق می فرماید: (وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا) (1)، لکن آنها دو جنس می باشند: نعمت های دنیویّه و اُخرویّه. و هر یک از آنها یا موهبتی است، یا کسبی. و هر یک از آنها یا روحانی است، یا جسمانی. پس مجموع هشت قسم شود:

ص: 359

1- - «اگر (بخواهید) نعمت های خدا را شماره کنید نتوانید کرد». (النحل (16): 18)

اول، دنیوی موهبتی روحانی؛ مثل نفع روح و افاضه عقل و فهم.

دوم، دنیوی موهبتی جسمانی؛ مثل خلق اعضاء و قوای آنها.

سوم، دنیوی کسبی روحانی؛ مثل تخلیه نفس از امور دنییه و مُحَلّی نمودن آن به اخلاق پاکیزه و ملکات عالیه.

چهارم، دنیوی کسبی جسمانی؛ مثل زینت دادن به هیئت های پسندیده و حلیه های نیکو.

پنجم، أُخروی موهبتی روحانی؛ مثل آن که بیامرزد گناه ما را و راضی شود از ما کسی که توبه نموده سابقاً. (عبارت شیخ در این مثال چنین است که ذکر شد؛ و ظاهراً اشتباهی از ناسخ شده. و شاید مقصود آن باشد که حق تعالی ما را بیامرزد بی سبق توبه؛ فراجع)

ششم، أُخروی موهبتی جسمانی؛ مثل نهرهای از شیر و عسل.

هفتم، أُخروی کسبی روحانی؛ مثل آمرزش و رضا با سبق توبه، و چون لذات روحانی که با فعل طاعات جلب شده.

هشتم، أُخروی کسبی جسمانی؛ مثل لذات جسمانی که با فعل طاعات جلب شده.

و مراد در این جا از نعمت، چهار قسم اخیر است و چیزهایی که وسیله رسیدن به این اقسام می شود از چهار قسم اول. تمام شد ترجمه کلام شیخ (قدس سره) (1).

و این تقسیمات شیخ گرچه تقسیم لطیفی است، ولی اهم نعم الهیه و اعظم مقصد کتاب شریف الهی از قلم شیخ بزرگوار افتاده و فقط اکتفا شده به نعمت های ناقصین یا متوسطین. و در کلام ایشان گرچه لذت روحانی نیز نام برده

ص: 360

شده، ولی لذت روحانی اخروی که با فعل طاعات جلب شده باشد حظ متوسّطین است؛ اگر نگوئیم حظ ناقصین است.

بالجمله، غیر از آنچه شیخ بزرگوار فرمودند، که راجع به لذات حیوانیه و حظوظ نفسانیه بود، نعمت های دیگری است که عمده آن سه است:

یکی، نعمت معرفت ذات و توحید ذاتی، که اصل آن سلوک الی الله و نتیجه آن بهشت لقاء است. و اگر سالک را نظر به نتیجه باشد، در سلوک نقصانی است، زیرا که این مقام مقام ترك خود و لذات خود است؛ و توجه به حصول نتیجه توجه به خود است؛ و این خودپرستی است نه خداپرستی، و تکثیر است نه توحید، و تلبیس است نه تجرید.

دوم، نعمت معرفت اسماء است. و این نعمت منشعب شود به حسب کثرت اسمائی. و اگر مفردات آن حساب شود، هزار است؛ و اگر با ترکیبات دو اسمی یا چند اسمی حساب شود، از حدّ احصا خارج است (وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا). و توحید اسمائی در این مقام، نعمت معرفت «اسم اعظم» است که مقام احدیت جمع اسماء است. و نتیجه معرفت اسماء بهشت اسماء است؛ هر کس به اندازه معرفت يك اسم یا چند اسم فرداً یا جمعاً.

سوم، نعمت معرفت افعالی است؛ که این نیز شعب کثیره غیر متناهیه دارد. و مقام توحید در این مرتبه، احدیت جمع تجلیات فعلیه است که مقام «فیض مقدّس» و مقام «ولایت مطلقه» است. و نتیجه آن بهشت افعالی است که تجلیات افعالیه حق است در قلب سالک. و شاید تجلی به موسی بن عمران در اول امر که گفت: (أَنْسْتُ نَارًا) (1)، به تجلی افعالی بوده؛ و آن تجلی که اشاره به

ص: 361

آن است قول خدای تعالی: (فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا⁽¹⁾)، تجلی اسمائی یا ذاتی بوده.

پس، صراط منعم علیهم در مقام اول، صراط سلوک الی ذات الله، و نعمت در آن مقام، تجلی ذاتی است. و در مقام ثانی، صراط سلوک به اسماء الله و نعمت در آن مقام، تجلیات اسمائیه است. و در مقام سوم، سلوک به فعل الله است؛ و نعمت آن، تجلی افعالی است. و اصحاب این مقامات را به بهشت ها و لذت های عامه، نظری نیست، چه روحانی باشد یا جسمانی؛ چنانچه در روایات برای بعض مؤمنین نیز این مقام را اثبات فرموده است⁽²⁾.

خاتمه: در اشاره به جامعیت سوره حمد

بدان که سوره مبارکه «حمد» چنانچه مشتمل است به جمیع مراتب وجود، مشتمل است به جمیع مراتب سلوک، و مشتمل است - به طریق اشاره - به جمیع مقاصد قرآن. و غور در این مطالب گرچه محتاج است به بسطی تام و منطقی غیر از این منطق، ولی اشاره به هر يك از آنها خالی از فائده بل فوایدی برای اصحاب معرفت و یقین نیست.

پس، در مقام اول گوئیم که ممکن است (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) اشاره به تمام دایره وجود و دو قوس نزول و صعود باشد. پس «اسم الله» مقام احدیت قبض و بسط، و «رحمان» مقام بسط و ظهور است، که قوس نزول است؛ و «رحیم» مقام قبض و بطون است، که قوس صعود است. و (الْحَمْدُ لِلَّهِ) اشاره توان

ص: 362

1- «پس چون پروردگار او بر کوه تجلی کرد آن را از هم فرو پاشید و موسی مدهوش بیفتاد». (الأعراف (7): 143)

2- بحار الأنوار، ج 74، ص 23، حدیث 6.

بود به عالم جبروت و ملکوت اعلی که حقایق آنها محامد مطلقه اند. و (رَبِّ الْعَالَمِينَ) به مناسبت «تربیت» و «عالمین»، که مقام سوائت است، اشاره توان بود به عوالم طبیعت که به جوهر ذات متحرک و متصرّم و در تحت تربیت است. و (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) اشاره به مقام وحدت و قهّاریت و رجوع دایره وجود است. و تا این جا تمام دایره وجود نزولاً و صعوداً ختم شود.

و در مقام دوم گوئیم که «استعاذه» - که مستحبّ است - اشاره شاید باشد به ترك غیر حق و فرار از سلطنت شیطانیه. و چون این، مقدمه مقامات است نه جزء مقامات - زیرا که تخلیه مقدمه تخلیه است و بالذات از مقامات کمالیه نیست - از این جهت، استعاذه جزء سوره نیست، بلکه مقدمه دخول در آن است. و «تسمیه» اشاره شاید باشد به مقام توحید فعلی و ذاتی، و جمع بین هر دو. و (الْحَمْدُ لِلَّهِ) تا (رَبِّ الْعَالَمِينَ) شاید اشاره باشد به توحید فعلی. و (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) اشاره به فناء تامّ و توحید ذاتی. و از (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) شروع شود به حالت صحو و رجوع. و به عبارت دیگر، «استعاذه» سفر از خلق است به حق و خروج از بیت نفس است. و «تسمیه» اشاره به تحقّق به حقّانیت است پس از خلع از خلقت و عالم کثرت. و (الْحَمْدُ) تا (رَبِّ الْعَالَمِينَ) اشاره است به سفر از حقّ بالحقّ فی الحقّ. و در (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) تمام شود این سفر. و در (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) سفر از حقّ به خلق به حصول صحو و رجوع شروع شود. و در (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) این سفر به اتمام رسد.

و در مقام سوم گوئیم که این سوره شریفه مشتمل است بر عمده مقاصد الهیه در قرآن شریف؛ زیرا که اصل مقاصد قرآن تکمیل معرفه الله و تحصیل توحیدات ثلاثه، و رابطه ما بین حق و خلق، و کیفیت سلوک الی الله، و کیفیت رجوع رقایق به حقیقه الحقایق، و معرفتی تجلیات الهیه جمعاً و تفصیلاً و فرداً و ترکیباً، و

ارشاد خلق سلوکاً و تحقّقاً، و تعلیم عباد علماً و عملاً و عرفاناً و شهوداً؛ و جمیع این حقایق در این سوره شریفه با کمال و جازت و اختصاری که دارد موجود است.

پس، این سوره شریفه «فاتحة الكتاب» و «أم الكتاب» و صورت اجمالیه ای از مقاصد قرآن است. و چون جمیع مقاصد کتاب الهی برگشت به مقصد واحد کند و آن حقیقت توحید است، که غایت همه نبوّات و نهایت مقاصد همه انبیاء عظام (علیهم السلام) است، و حقایق و سرایر توحید در آیه مبارکه بسم الله منطوی است؛ پس، این آیه شریفه اعظم آیات الهیه و مشتمل بر تمام مقاصد کتاب الهی است؛ چنانچه در حدیث شریف وارد است (1).

و چون «باء» ظهور توحید، و نقطه تحت الباء (2)

سرّ آن است، تمام کتاب ظهوراً و سرّاً در آنها موجود است. و انسان کامل، یعنی وجود مبارک علوی - علیه الصلاة والسلام - همان نقطه سرّ توحید است (3)؛

و در عالم آیه ای بزرگ تر از آن وجود مبارک نیست پس از رسول ختمی (صلی الله علیه و آله)؛ چنانچه در حدیث شریف وارد است (4).

ص: 364

1- بحار الأنوار، ج 89، ص 238. (سه حدیث در این باب آورده است)

2- «قولنا: نقطه تحت الباء» و اگر اشکال شود که در رسم الخط کوفی که در وقت نزول قرآن کریم متعارف بوده نقطه وجود نداشته است می توان گفت که این به حقیقت و واقعیت ضرر نرساند، گرچه نقش در ظهور متأخر باشد که آن را تأثیری در حقایق نیست، بلکه در صحت این ادعا به طور مطلق نیز دلیلی قانع کننده نیست و مجرد تعارف دلیل بر عدم مطلق نیست، تأمل. [منه عفی عنه]

3- «أنا النُّقْطَةُ تَحْتَ الْبَاءِ». (مشارق أنوار الیقین، ص 21)

4- الکافی، ج 1، ص 207، «کتاب الحجّة»، «باب أنّ الآيات التي ذكرها الله عزّ وجلّ في كتابه هم الأئمّة»، حدیث 3؛ بحار الأنوار، ج 36، ص 3، حدیث 8.

تتمّة: در ذکر بعضی روایات شریفه که در فضل این سوره مبارکه وارد شده است

منها: ما رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله)، أَنَّهُ قَالَ لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «يَا جَابِرُ، أَلَا أَعْلَمُكَ أَفْضَلَ سُورَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ؟» فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ: بَلَى، يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، عَلَّمْنِيهَا. قَالَ: فَعَلَّمَهُ «الْحَمْدَ» أُمَّ الْكِتَابِ. ثُمَّ قَالَ: «يَا جَابِرُ، أَلَا أُخْبِرُكَ عَنْهَا؟» قَالَ: بَلَى، يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، أُخْبِرُنِي. قَالَ: «هِيَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلَّا السَّامَ» (1).

و ابن عباس از حضرت رسول نقل نموده که «از برای هر چیزی اساسی است. و اساس قرآن «فاتحه» است، و اساس «فاتحه» (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) است» (2).

و از آن حضرت منقول است که «فاتحه الكتاب شفاء هر دردی است» (3).

و از حضرت صادق (علیه السلام) روایت است که کسی را که الحمد لله شفا ندهد، چیز دیگر نمی دهد (4).

ص: 365

1 - «از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: "ای جابر، آیا برترین سوره ای را که خدا در کتابش نازل فرموده به تو نیاموزم؟" جابر عرض کرد: "آری پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا، آن را به من بیاموز." پس رسول الله سوره «حمد»، امّ الكتاب، را به او تعلیم داد و فرمود: "ای جابر آیا آگهت نسازم از این سوره؟" عرض کرد: "چرا، پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله از آن مرا با خبر ساز." فرمود: "آن شفای هر دردی است جز مرگ." (تفسیر العیاشی، ج 1، ص 20، حدیث 9)

2 - مجمع البیان، ج 1، ص 87.

3 - تفسیر العیاشی، ج 1، ص 20، حدیث 9؛ مجمع البیان، ج 1، ص 87.

4 - تفسیر العیاشی، ج 1، ص 20، حدیث 10.

و از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) منقول است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «خدای تعالی به من فرمود: ای محمد، همانا برای تو فرستادیم سبع مثنائی و قرآن عظیم را» (1).

به من منت جداگانه گذاشت به فاتحه الكتاب؛ و آن را در آراء قرآن قرار داد. و همانا فاتحه الكتاب شریف ترین چیزی است که در گنج های عرش است؛ و خدای تعالی اختصاص داد محمد (صلی الله علیه و آله) را و شرف داد آن بزرگوار را به آن، و شریک نفرمود در آن احدی از انبیاء خود را غیر از سلیمان را که عطا کرد به او از «فاتحه» بسم الله الرحمن الرحیم را؛ چنانچه از بلقیس حکایت کند که گفت: (إِنِّي أُلْقِي إِلَيْكَ كِتَابًا كَرِيمًا * إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) (2).

پس، کسی که قرائت کند آن را در صورتی که معتقد باشد به دوستی محمد و آل محمد و منقاد باشد به امر آن و مؤمن باشد به ظاهر و باطن آن، عطا فرماید خدای تعالی به او به هر حرفی از آن، حسنه ای، که هر يك از آن حسنات افضل است برای او از دنیا با هر چه در آن است از اصناف اموال و خیرات آن. و کسی که استماع کند به قاری که قرائت کند آن را، می باشد برای او به قدر ثلث آنچه برای قاری است. پس زیاد کند هر يك از شما از این خیر که عرضه بر او شده، زیرا که آن غنیمتی است. مبادا وقتش از دست برود و حسرتش در دل های شما باقی ماند» (3).

و از حضرت صادق (علیه السلام) روایت است که «اگر به مرده ای هفتاد مرتبه «حمد»

ص: 366

1- (وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ). (الحجر (15): 87)

2- «نامه ای گرامی از سلیمان به من رسیده است و در آن چنین (گفته) است: بسم الله الرحمن الرحيم». (النمل (27): 29 - 30)

3- . عیون أخبار الرضا، ج 1، ص 301، حدیث 60؛ بحار الأنوار، ج 89، ص 227، حدیث 5.

بخوانند و روح او برگردد، امر عجیبی نیست»(1).

و از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) روایت شده که «هر که فاتحة الكتاب را قرائت کند، ثواب قرائت دو ثلث قرآن به او می دهند»(2). و در روایت دیگر است که «مثل آن است که تمام قرآن را قرائت نموده»(3).

و از ابی بن کعب روایت شده که گفت: «قرائت کردم بر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فاتحة الكتاب را. پس فرمود: "قسم به آن که جان من به دست او است، نازل نفرموده خداوند در تورات و انجیل و زبور و قرآن مثل فاتحة الكتاب را. آن أم الكتاب و سبع مثانی است. و آن مقسوم است بین خداوند و بنده اش، و برای بنده او است هرچه سؤال کند"»(4).

و از حذیفة بن یمان - رضی الله عنه - منقول است که حضرت رسول خدا(صلی الله علیه و آله)

فرمود: «خدای تعالی می فرستد عذاب حتم مقضی را برای قومی؛ پس قرائت می کند بچه ای از بچه های آنها در کتاب: (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)؛ چون خدای تعالی می شنود، چهل سال عذاب را از آنها مرتفع کند»(5).

و از ابن عباس منقول است که در حالی که ما نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بودیم ناگاه فرشته ای آمد و گفت: «بشارت باد تو را به دو نوری که به تو داده شده، و به انبیاء قبل از تو داده نشده. آن دو نور فاتحة الكتاب و خواتیم سورة بقره است. قرائت

ص: 367

1- - الکافی، ج 2، ص 623، «کتاب فضل القرآن»، «باب فضل القرآن»، حدیث 16.

2- - مجمع البیان، ج 1، ص 88؛ بحار الأنوار، ج 89، ص 259، حدیث 52.

3- - همان.

4- - همان.

5- - التفسیر الکبیر، ج 1، ص 178؛ العروة الوثقی، ضمن جبل المتین، ص 410.

نکند هرگز حرفی از آن را مگر آن که حاجت او را می‌دهم»(1). و این روایت را در مجمع، قریب به این مضمون، نقل نموده است(2).

فصل ششم: در شمه ای از تفسیر سوره مبارکه «توحید»

اشاره

بدان که این سوره شریفه چون نسب حق تعالی است - چنانچه در احادیث شریفه است، از آن جمله در کافی شریف سند به حضرت صادق - سلام الله علیه - رساند که فرمود: «یهود سؤال کردند از حضرت رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، گفتند

بیان کن برای ما نسب پروردگار خود را. پس، آن حضرت سه روز درنگ فرمود و جواب آنها را نداد. پس از آن نازل شد: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) تا آخر آن»(3). - از این جهت، عقول بشر عاجز است از فهم حقایق و دقائق و اسرار آن؛ ولی با این وصف، آنچه اهل معرفت را از آن نصیب است و آنچه قلوب اهل الله را از آن بهره است، در میزان عقل مجرّد نگنجد.

ولَعَمْرُ الْحَبِيبِ(4)، این سوره شریفه از اماناتی است که سماوات ارواح و اراضی اشباح و جبال اثبات از حمل آن عاجز و درمانده اند؛ و لایق حمل آن جز انسان کامل نیست که از حدود امکانی تجاوز نموده و از خود بی خود شده باشد.

ص: 368

1- - العروة الوثقی، ضمن جبل المتین، ص 410؛ تفسیر القرآن الکریم، صدر المتألّهین، ج 1، ص 169.

2- - مجمع البیان، ج 1، ص 692.

3- - الکافی، ج 1، ص 91، «کتاب التوحید»، «باب النسبة»، حدیث 1.

4- - به جان دوست.

ولی باز مؤده و بشارتی در کار است که چشم آخر زمانی ها را روشن کند و دل اهل معرفت را اطمینان بخشد. و آن حدیثی است که در کافی شریف است. و آن این است که سؤال شد علی بن الحسین - سلام الله علیهما - از توحید. آن حضرت فرمود: «همانا خدای عزّ وجلّ دانا بود که در آخر الزمان اقوامی هستند که نظرهای عمیق دارند؛ پس، نازل فرمود (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) و آیات از سوره «حدید» را تا قول او (عَلَيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ). پس، کسی که غیر از آن را قصد کند هلاک شود» (1).

و از این حدیث شریف معلوم شود که فهم این آیات شریفه و این سوره مبارکه، حق متعمّقان و صاحبان انظار دقیقه است؛ و دقایق و سرایر توحید و معرفت در اینها مطوی است؛ و لطایف علوم الهی را حق تعالی برای اهلش فرو فرستاده؛ و کسانی که حظّی از سرایر توحید و معارف الهیه ندارند، حقّ نظر در این آیات ندارند؛ و حق ندارند این آیات را به معانی عامّیه سوقیه که خود می فهمند حمل و قصر نمایند.

و در آیات شریفه اول سوره مبارکه «حدید» دقایقی است از توحید، و معارف جلیله ایست از اسرار الهیّت و تجرید، که در هیچ یک از مسفورات الهیه و صحف اهل معرفت و اصحاب قلوب نظیر ندارد. و اگر برای صدق نبوّت و کمال شریعت حضرت نبیّ ختمی جز آن آیات نبود، برای اهل نظر و معرفت هم آنها کفایت می کرد. و بالاترین شاهد بر این که این معارف از حوصله بشر خارج و از حیطة فکر انسانی بیرون است، آن است که تا قبل از نزول این آیات شریفه و امثال آن، از معارفی که قرآن شامل است، در بشر سابقه ای از این قسم معارف

ص: 369

1- - الکافی، ج 1، ص 91، «کتاب التوحید»، «باب النسبة»، حدیث 3.

نبوده و راهی به این سرایر نداشتند. اکنون کتب و صحف اعظم فلاسفه عالم، با آن که علومشان نیز از سرچشمه وحی الهی است، موجود است، که شاید بالاتر و لطیف ترین آنها کتاب شریف اثولوجیا(1) تصنیف گرانمایه فیلسوف عظیم الشان و حکیم بزرگوار، ارسطاطالیس، است که اعظم حکما مثل شیخ الرئیس ابوعلی سینا، اعجوبه دهر و نادره زمان، سر خضوع و کوچکی در پیشگاه او زمین گذاشتند، و از رشحات فکر او منطق و تنظیم قواعد آن است، و به همین جهت او را «معلم اول» گویند، و شیخ الرئیس فرماید که از زمانی که آن بزرگ، قواعد منطق را تنظیم نموده، احدی نتوانسته به یکی از قواعد او خدشه ای کند یا زیادتی تأسیس کند(2)، با همه وصف، با آن که آن کتاب شریف را برای معرفه الربوبیه تأسیس و تقنین فرموده، ببینید از اول تا آخر آن کتاب شریف برای

ص: 370

1- - لغت نامه دهخدا در ذیل ماده «ارسطو» اثولوجیا را از آثار ارسطو به شمار آورده و نوشته است: «اثولوجیا، و آن کلام در باب ربوبیت است و آن را فرفوربوس صوری تفسیر و عبدالملیح بن عبدالله الحمصی الناعمی به عربی نقل کرده است، و ابویوسف یعقوب بن اسحاق الکندی برای احمد بن المعتصم آن را اصلاح کرده است. در برلین به سال 1882 میلادی طبع شده و نیز در هامش کتاب قبسات، تألیف میرداماد، در ایران به سال 1314 قمری چاپ شده است». اما در ذیل ماده «اثولوجیا» چنین نوشته شده است: «اثولوجیا، از یونانی «ث ا س ل گس» به معنی الهیات، میامیر، نام کتابی از فلوطینس (plot علیها السلام) که نزد مسلمین معروف به «شیخ الیونانی» است. و آن شامل کتاب چهارم تا ششم تاسوعات است و بعضی قداما به غلط این کتاب را به ارسطو نسبت داده اند». اما در سال 1314 کتاب اثولوجیا در حاشیه کتاب قبسات توسط ابوالقاسم بن آخوند ملارضا کمرینی نوشته شده است و در لغت نامه دهخدا تاریخ کتابت اشتباهاً تاریخ چاپ دانسته شده است.

2- - الشفاء، المنطق، ج 4، ص 114.

معرفی مقام ربوبیت مثل این کریمه شریفه اول سوره «حدید» یا نزدیک به مفاد آن یا چیزی که بویی از این سرّ بزرگ توحید داشته باشد، دارد؟ و آن قول خدای تعالی است: (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ) (1). و یا آن که شبیه این قول در تمام اقوال آنها هست: (وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ)؟ (2)

اکنون، اقوام متعمقون و اصحاب نظر و معرفت می دانند چه اسراری در این آیات است، و خدای تعالی به چه کلام شریفی و سرّ بزرگی آخر زمانی ها را تشریف داده و به آنها منت نهاده. هر کس رجوع کند به معارفی که در ادیان عالم و نزد فلاسفه بزرگ هر دین رایج است و مقایسه کند در معارف مبدأ و معاد با معارفی که در دین حنیف اسلام و نزد حکماء بزرگ اسلامی و عرفاء شامخ این ملت است، درست تصدیق می کند که این معارف از نور معارف قرآن شریف و احادیث نبیّ ختمی و اهل بیت او علیهم السلام است که از سرچشمه نور قرآن استفاده و اصطلاح نموده اند. آن وقت می فهمد که حکمت و عرفان اسلامی از یونان و یونانیین نیست، بلکه اصلاً شباهت به آن ندارد. بلی، بعضی از حکمای اسلام به منوال حکمت یونانی مشی نموده، مثل شیخ الرئیس؛ ولی حکمت شیخ در بازار اهل معرفت در باب معرفه الربوبیه و مبدأ و معاد رونقی ندارد و در پیشگاه اهل معرفت ارزشی از برای آن نیست.

بالجمله، فلسفه امروز حکماء اسلام را و معارف جلیله اهل معرفت را به حکمت یونان نسبت دادن، از بی اطلاعی بر کتب قوم است - مثل کتب فیلسوف عظیم الشأن اسلامی، صدر المتألهین (قدس سره)، و استاد عظیم الشان محقق داماد (قدس سره)،

ص: 371

1- «اوست آغاز و انجام و پیدا و پنهان». (الحدید (57): 3)

2- «او با شماست هر جا باشید». (الحدید (57): 4)

و تلمیذ بزرگوار او، فیض کاشانی (قدس سره)، و تلمیذ عظیم الشان فیض، عارف جلیل ایمانی، قاضی سعید قمی (قدس سره) - و نیز از بی اطلاعی به معارف صحیفه الهیه و احادیث معصومین - سلام الله علیهم - است؛ پس، هر حکمتی را به یونان نسبت داده و حکماء اسلامی را تابع حکمت یونان انگاشته اند.

و ما شمه ای از لطایف سوره کریمه «توحید» و بعضی اشارات آیات شریفه را در کتاب شرح اربعین(1) بیان نمودیم. و نیز تفسیر مختصری از این سوره شریفه در سر الصلوة(2) نمودیم. و در این جا نیز مختصری می نگاریم. و علی

الله التکلان.

پس گوئیم: (بِسْمِ اللّٰهِ) این سوره اگر متعلق به خود سوره باشد - چنانچه احتمال دادیم در سوره مبارکه حمد - اشاره به آن شاید باشد که شرح نسب حق و بیان اسرار توحید را با انانیت خود و زبان منسوب به خود نتوان نمود؛ بلکه تا سالک از حجاب خود بیرون نرود و متحقق به مقام مشیت مطلقه و حضرت فیض مقدس نشود و فانی در هویت مطلقه نگردد، سرایر توحید را درک نکند.

و (قُلْ) امر است از حضرت احدیت جمع به مقام برزخیت کبرا و مرآت جمع و تفصیل؛ یعنی، بگو ای محمد، ای مرآت ظهور احدیت جمع در مقام تدلی ذاتی یا مقام مقدس (أَوْ أَدْنَى) - که شاید اشاره به مقام «فیض اقدس» باشد - با زبان فانی از خود و باقی به بقاء الله: (هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ).

بدان ای سالک سبیل معرفت و توحید، و عارج معارج تنزیه و تجرید، که ذات مقدس حق تعالی، من حیث هی، منزّه است از تجلیات ظاهره و باطنه، و

ص: 372

1- ر.ک: شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)، امام خمینی قدس سره، حدیث 40.

2- ر.ک: سر الصلوة، امام خمینی قدس سره، ص 126.

مبّرًا است از اشاره و رسم و صفت و اسم. دست آمال اهل معرفت از دامن کبریائش کوتاه، و پای سلوک اصحاب قلوب از وصول به بارگاه قدسش راجل است. غایت معرفت اولیاء کَمَل «ما عَرَفْنَاكَ»، و نهایت سیر اصحاب اسرار «ما

عَبَدْنَاكَ» است (1). سرحلقه اهل معرفت و امیر اصحاب توحید در این مقام رفیع «كَمَالُ الْإِخْلَاصِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ» (2) فرماید؛ و پیشوای اهل سلوک و سیّد ساجدین و عارفین در این پیشگاه منیع «صَلَّتْ فِيكَ الصِّفَاتُ، وَتَفَسَّخَتْ دُونَكَ التُّعُوتُ» (3). سراید.

اصحاب سلوک علمی و اصطلاحات، ذات مقدّس را «غیب مصون» و «سرّ مکنون» و «عنقاء مُغْرَب» و «مجهول مطلق» خوانند. و گویند که ذات بی حجاب اسماء و صفات، تجلّی در هیچ مرآتیی نکند و در هیچ نشئه از نشئات وجود و عالمی از عوالم غیب و شهود ظهوری ندارد؛ ولی به حسب (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) (4)، از برای ذات مقدّسش اسماء و صفات و شؤون «جمالیه» و «جلالیه» است؛ و از برای او اسماء ذاتیه ایست در مقام احدیّت که مقام غیب است؛ و آن اسماء را «اسماء ذاتیه» باید گفت. و به تعین «اسماء ذاتیه» تجلّی به «فیض اقدس» فرماید؛ و از این تجلّی در کسوه اسماء ذاتیه، مقام «واحدیّت» و حضرت «اسماء و صفات» و مقام «الوّهیّت» تعین و ظهور پیدا کند.

ص: 373

1- - اشاره است به روایتی از رسول الله صلی الله علیه و آله: «مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَمَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ». (بحار الأنوار، ج 68، ص 23، حدیث 1)

2- - نهج البلاغه، ص 39، خطبه 1.

3- - «صفت ها در تو گم گشته و اوصاف در حضرتت مندک گردید». (صحیفه کامله سجّادیه، ص 166، دعای 32)

4- - «او هر روز در شأنی است». (الرحمن (55): 29)

پس، معلوم شد که بعد از ذات مقدّس، من حیث هی، سه مقام و مشهد دیگر است: مقام «غیب احدی»؛ و مقام «تجلّی به فیض اقدس»، که شاید «عما» که در حدیث نبوی است (1)

اشاره به آن باشد؛ و مقام «واحدیت» که به احدیت جمع، مقام «اسم اعظم» است، و به کثرت تفصیلی، مقام اسماء و صفات است. و تفصیل این مقامات محتاج به بسطی است که از حوصله این اوراق خارج است (2).

پس از معلوم شدن این مقدمه، گوییم که ممکن است که (هو) اشاره باشد به مقام «فیض اقدس» که تجلّی ذات به تعین «اسماء ذاتیه» است. و (الله) اشاره به مقام احدیت جمع اسمائی که حضرت «اسم اعظم» است. و (أحد) اشاره به مقام «احدیت» باشد. و بنابراین، آیه شریفه در صدد اثبات آن است که این مقامات ثلاثه در عین حال که در مقام تکثیر اسمائی کثرت دارند، به حسب حقیقت در غایت وحدت هستند؛ و تجلّی به «فیض اقدس» به حسب مقام ظهور الله است و به حسب مقام بطون «احد» است.

و شاید (هو) اشاره به مقام ذات باشد. و چون هو اشاره غیبیه است، در حقیقت اشاره به مجهول است. و (الله) و (أحد) اشاره به مقام «واحدیت» و «احدیت» باشد. پس ذات را، که مجهول مطلق است، معرفی فرماید به اسماء ذاتیه و اسماء واحدیه صفاتیّه. و در حقیقت اشاره به آن است که ذات، غیب است، و دست آمال از آن کوتاه است و صرف عمر در تفکر در ذات موجب

ص: 374

1- قال صلی الله علیه و آله حین سئل عنه أين كان ربنا قبل خلق السماوات والأرض؟: «كان في عماء». (عوالي اللآلي، ج 1، ص 54، حدیث 79)

2- ر.ك: مصباح الهداية إلى الخلافة والولاية، المشكاة الأولى، مصباح 31.

ضلالت است؛ و آنچه مورد معرفت اهل الله و علم عالمین بالله است، مقام «واحدیت» و «احدیت» است: «واحدیت» برای عامه اهل الله، و «احدیت» برای خلص از اهل الله است.

تنبیه حکمی: در قول حکما در صفات ثبوتیه و سلبيه

بدان که از برای حق تعالی صفات ثبوتیه و صفات سلبيه است در نظر حکماء. و صفات سلبيه را گفته اند به سلب سلب، یعنی سلب نقص، برگردد. و بعضی گفته اند صفات ثبوتیه صفات جمال و صفات سلبيه صفات جلال است؛ و «ذوالجلال و الاکرام» جامع جمیع اوصاف سلبيه و ثبوتیه است (1). و این کلام در هر دو مرحله خلاف تحقیق است:

اما مرحله اولی، پس صفات سلبيه علی التحقيق از صفات نیست؛ بلکه در ذات حق تعالی نه سلب و نه سلب السلب راه دارد، و حق تعالی متّصف به اوصاف سلبيه نیست؛ زیرا که اّتصاف به سلب در قضایای معدوله است، و عقد قضیّه معدوله در حق تعالی جایز نیست، زیرا که مصحّح جهات امکانیه و مستلزم ترکیب در ذات مقدس است. بلکه اوصاف سلبيه به طریق سلب مطلق بسیط است؛ و آن سلب صفت است نه اثبات صفت سلب سلب. و به عبارت دیگر، نقایص از حق تعالی مسلوب است به سلب بسیط، نه سلب نقایص برای او ثابت [باشد] به طریق ایجاب عدولی. پس در حقیقت، صفات تنزیه صفت نیستند؛ و فقط حق تعالی متّصف به صفات ثبوتیه است.

و اما مرحله دوم، پس در نزد اهل معرفت، صفات جمال صفاتی است که

ص: 375

انس و دل‌بستگی آورد؛ و صفات جلال صفاتی است که وحشت و حیرت و هیمان آورد. پس، آنچه متعلّقی به لطف و رحمت است از صفات جمال است؛ چون «رحمان» و «رحیم» و «لطیف» و «عطوف» و «ربّ» و امثال آن. و آنچه متعلّق به قهر و کبریا است از صفات جلال است؛ چون «مالک» و «مَلِک»، «قهار» و «منتقم» و امثال آن. گرچه در سرّ هر جمالی جلالی است؛ زیرا که هر جمالی حیرت و هیمان در باطن دارد و با سرّ عظمت و قدرت بر قلب ظهور کند؛ و هر جلالی در باطن رحمت دارد و قلب با او انس باطنی دارد، و از این جهت دل بالفطرة چنانچه مجذوب جمال و جمیل است، مجذوب قدرت و عظمت و قادر و عظیم است. پس، این دو نوع از صفات صفت ثبوتی است نه سلبی.

و چون این مطلب معلوم شد، بدان که «الله» گرچه «اسم اعظم» است که صفات جمال و جلال از تجلیات آن و در تحت حیطة آن است، لکن گاهی اطلاق شود به صفات جمال مقابل صفات جلال؛ چنانچه «الهیّت» و «الوہیّت» نوعاً راجع به صفات جمال است؛ و خصوصاً اگر در مقابل صفت جلال واقع شد. و در آیه شریفه (قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ) ممکن است (أَحَدٌ) اشاره به یکی از امّہات صفات جلال باشد که مقام کمال بساطت ذات مقدّس است، و (الله) اشاره به اسم جمال باشد. پس در آیه شریفه نسبت حق تعالی به حسب مقام «احدیّت» و «واحدیّت» و تجلی به «فیض اقدس» - که این سه تمام شؤون الهیه است - معرفی شده بنا به احتمال اول که قبل از این تنبیه ذکر شد. و بنابر احتمالی که در این تنبیه مذکور شد، معرفی نسبت حق تعالی شده به حسب مقام اسماء جمالیه و جلالیه که محیط به جمیع اسماء است. والله العالم

بدان که کلام هر متکلم جلوه ذات او است به حسب مقام ظهور؛ و بروز ملکات باطنه او است در مرآت الفاظ به مقدار استعداد نسج الفاظی. چنانچه اگر قلبی نورانی و صافی از الواث و کدورات عالم طبیعت شد، کلام او نیز نورانی بلکه نور خواهد بود؛ و همان نورانیت قلب جلوه در کسوه الفاظ می نماید. و در شأن ائمه هدی وارد شده است: «كَلَامُكُمْ نُورٌ» (1). و وارد است: «لَقَدْ تَجَلَّى فِي كَلَامِهِ لِعِبَادِهِ» (2). و در نهج البلاغه است: «إِنَّمَا كَلَامُهُ فِعْلُهُ» (3)؛ و فعل جلوه ذات فاعل می باشد بی کلام. و اگر قلبی ظلمانی و مکدر شد، فعل و قول او نیز ظلمانی و مکدر شود: «مَثَلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ... وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ» (4).

و چون ذات مقدس حق - جلّ و علا - به حسب (کُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) (5)، در کسوه اسماء و صفات، تجلّی به قلوب انبیاء و اولیاء کند، و به حسب اختلاف قلوب آنها تجلیات مختلف شود، و کتب سماویه که به نعت ایحاء به توسط ملک وحی - جناب جبرئیل - بر قلوب آنها نازل شده به حسب اختلاف این

ص: 377

1- - من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 374، زیارت «جامعه کبیره».

2- - «همانا خداوند در کلام خود بر بندگانش جلوه نموده است». (شرح الأسماء، سبزواری، ص 437؛ المصنّفات الأربعة، التنبیحات العلیّة (أسرار الصلاة)، ص 270؛ بحار الأنوار، ج 89، ص 107)

3- - «همانا کلام او فعل اوست». (نهج البلاغه، ص 274، خطبه 186)

4- - «مَثَلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ مِثْلُ دَرَخْتِي پاكيزه است... و مِثْلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ مِثْلُ دَرَخْتِي پليد است...». (مقتبس از آیات 24 و 26 سورة ابراهيم)

5- - «او هر روز در شأنی است». (الرحمن (55): 29)

تجلیات و اختلاف اسمائی که مبدئیت برای آن دارد مختلف شود - چنانچه اختلاف انبیاء و شرایع آنها نیز به اختلاف دول اسمائیه است - پس، هر اسمی که محیط تر و جامع تر است، دولت او محیط تر و نبوت تابعه او محیط تر و کتاب نازل از او محیط تر و جامع تر است، و شریعت تابعه او محیط تر و بادوام تر است. و چون نبوت ختمیه و قرآن شریف و شریعت آن سرور از مظاهر و مجالی یا از تجلیات و ظهورات مقام جامع احدی و حضرت اسم الله الاعظم است، از این جهت محیط ترین نبوت و کتب و شرایع و جامع ترین آنها است، و اکمل و اشرف از آنها تصور نشود؛ و دیگر از عالم غیب به بسط طبیعت، علمی بالاتر یا شبیه به آن تنزل نخواهد نمود؛ یعنی، آخرین ظهور کمال علمی که مربوط به شرایع است همین، و بالاتر از این امکان نزول در عالم ملک ندارد.

پس، خود رسول ختمی (صلی الله علیه و آله) اشرف موجودات و مظهر تام اسم اعظم است، و نبوت او نیز اتم نبوت ممکنه و صورت دولت اسم اعظم است که ازلی و ابدی است. و کتاب نازل به او نیز از مرتبه غیب به تجلی اسم اعظم نازل شده؛ و از این جهت، از برای این کتاب شریف احادیث جمع و تفصیل است و از «جوامع کلم» است (1)، چنانچه کلام خود آن سرور نیز از جوامع کلم بوده. و مراد از «جوامع الکلم» بودن قرآن، یا کلام آن سرور، آن نیست که کلیات و ضوابط جامعه بیان فرمودند - گرچه به آن معنا نیز احادیث آن بزرگوار از جوامع و ضوابط است، چنانچه در علم فقه معلوم است - بلکه جامعیت آن عبارت از آن است که چون

ص: 378

1- - اشاره است به روایت نبوی: «وَأَوْتِيَتْ جَوَامِعَ الْكَلِمِ». (عوالي اللآلی، ج 4، ص 120، حدیث 194؛ المسند، أحمد بن محمد بن حنبل، ج 8، ص 209، حدیث 8135؛ صحیح مسلم، ج 2، ص 9، حدیث 7)

برای جمیع طبقات انسان در تمام ادوار عمر بشری نازل شده و رافع تمام احتیاجات این نوع است، و حقیقت این نوع چون حقیقت جامعه است و واجد تمام منازل است از منزل اسفل ملکی تا اعلی مراتب روحانیت و ملکوت و جبروت، و از این جهت افراد این نوع در این عالم اسفل ملکی اختلافات تامه دارد و آن قدر تفاوت و اختلافی که در افراد این نوع است در هیچ یک از افراد موجودات نیست - این نوع است که شقی در کمال شقاوت و سعید در کمال سعادت دارد، این نوع است که بعضی از افراد آن از جمیع انواع حیوانات پست تر و بعضی افراد آن از جمیع ملائکه مقربین اشرف است - بالجمله، چون افراد این نوع در مدارک و معارف مختلف و متفاوتند، قرآن به طوری نازل شده که هر کس به حسب کمال و ضعف ادراک و معارف و به حسب درجه ای که از علم دارد از آن استفاده می کند. مثلاً، از آیه شریفه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (1) در عین حال که اهل عرف و اهل ادب و لغت چیزی می فهمند، علماء کلام طور دیگر استفاده می کنند، و فلاسفه و حکماء طور دیگر، و عرفاء و اولیاء طور دیگر استفاده می نمایند. اهل عرف از آن، بیان خطابی به حسب ذوق خود می فهمند؛ مثلاً - می گویند دو سلطان در یک مملکت ننگند و دو رئیس در یک طایفه موجب فساد شود و دو کدخدا در یک ده اسباب اختلاف و کشاکش و نزاع شود؛ و اگر در عالم نیز دو خدا بود، فساد و تنازع و اختلاف و تشاجر می شد؛ و چون نیست، این اختلاف و نظام سماوات و ارض محفوظ است؛ پس، مدبر عالم یکی است. و متکلمین از آن استفاده برهان

ص: 379

1- - «اگر در آن دو (آسمان و زمین) جز خدا خدایانی دیگر بود همانا آسمان و زمین تباه می شدند». (الأنبياء (21): 22)

تَمَانَعُ كُنُنْدُ (1). و فِلاَسْفَه و حَكَماءُ از آن بَرهانِ مَتینِ حَكَمی اقامه كُنُنْد از راه الواحِدُ لا یَصَدُرُ مِنْهُ إِلَّا الواحِدُ؛ وَالوَاحِدُ لا یَصُدُرُ إِلَّا مِنْ الواحِدِ (2). و اهل معرفت نیز از راه آن كه عالم مرآت ظهور و مجلای تجلّی حقّ است، به طور دیگر استفاده و حدانیت كُنُنْد (3)، الی غیر ذلك كه بیان هر يك به طول انجامد.

و چون این مقدمه معلوم شد، بدان كه سورة شریفه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» چون سایر قرآن از «جوامع کلم» است، و از این جهت هر کس به طوری از آن استفاده كند؛ چنانچه علماء ادب و ظاهر ضمیر (هُوَ) را ضمیر شأن، و (اللَّهُ) را عَلم ذات، و (أَحَدٌ) را به معنی «واحد» یا مبالغه در وحدت دانند؛ یعنی، خدا یکی است؛ یا شريك در الهیت ندارد؛ یا (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) (4)؛ یا در الهیت و قَدَم ذاتی شريك ندارد؛ یا افعال او واحد است؛ یعنی، همه بر طبق صلاح و احسان است، جَرّ نفعی برای خود نكند. و خدا «صمد» است، یعنی سیّد بزرگواری است كه در حوائج مرجع مردم است؛ یا «صمد» است، یعنی جوف ندارد، و چون جوف ندارد، پس تولد از او چیزی نشود. و او خود متولّد از چیزی نشود؛ و احدی نظیر و شبیه آن نیست. و این بیانی است عرفی عامیانه در مقابل كَفّار كه خدایان چندی داشتند كه همه موصوف به صفات امكانیه بوده؛ پیغمبر اکرم مأمور شد كه به آنها بفرماید خدای ما مثل خدای شما نیست، بلکه اوصاف او چنین اوصافی است كه مذكور شد.

ص: 380

1- - ر.ك: شرح المقاصد، ج 4، ص 36؛ إرشاد الطالبین إلى نهج المسترشدين، ص 250.

2- - «از یکی جز یکی صادر نمی شود و یکی جز از یکی صدور نیابد». (ر.ك: الحکمة المتعالیة، ج 2، ص 206، و ج 6، ص 99)

3- - ر.ك: الفتوحات المکیة، ج 2، ص 288.

4- - «همانند او چیزی نیست». (الشوری (42): 11)

این، تفسیر این سوره است به طریق عرف و عادت. و این برای يك طایفه است؛ و منافات ندارد که معنایی یا معانی دقیق تری از برای آن باشد؛ چنانچه بعضی از آن را ذکر نمودیم.

تفسیر حکمی: در تفسیر سوره شریفه مطابق بیان شیخ استاد

ممکن است از برای سوره مبارکه «توحید» - که برای متعمقین آخرالزمان وارد شده (1) - تفسیری حکیمانه که موافق موازین حکمیه و براهین فلسفیه است باشد. و آن، چنان است که از شیخ بزرگوار عارف شاه آبادی - مدّ ظلّه - استفاده نمودم:

پس (هو) اشاره به صرف الوجود و هویت مطلقه است. و آن، برهان بر شش مطلب شامخ حکمی است که در سوره مبارکه برای حق تعالی اثبات فرموده:

اول، مقام «الوهیت»، که مقام استجماع جمیع کمالات و احدیت جمع «جمال» و «جلال» است؛ چون در مقامات مناسبه از مسفورات حکمیه ثابت شده که صرف وجود و هویت مطلقه صرف کمال است، والاّ لازم آید که صرف وجود هم نباشد (2). و چون بیان این مطالب طولانی شود و احتیاج به مقدمات دارد، به اشاره اکتفا کنم.

دوم، مقام «احدیت»، که اشاره به بساطت تامّه عقلیه و خارجیّه و ماهویّه وجودیه، و تنزّه از مطلق ترکیبات عقلیه، چه جنس و فصل باشد و چه ماده و صورت عقلیه باشد، یا خارجیّه، چه ماده و صورت خارجیّه یا اجزاء مقدریه است، می باشد. و برهان بر این مطلب نیز همان برهان صرف الوجود و هویت مطلقه است زیرا که اگر صرف احدی الذات نباشد، لازم آید که از صرفیت بیرون

ص: 381

1- - الکافی، ج 1، ص 91، «کتاب التوحید»، «باب النسبة»، حدیث 3.

2- - ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج 2، ص 368، فصل 34، و ج 6، ص 110، فصل 12.

آید و از ذاتیت خود منسلخ شود.

سوم، مقام «صمدیت» است، که اشاره به نفی ماهیت است. و جوف نداشتن و میان تهی نبودن نیز اشاره به ماهیت نداشتن و نقص امکانی نداشتن است؛ چون جمیع ممکنات مرتبه ذات آنها، که به منزله میان و جوف آنها است، تهی است؛ و چون ذات مقدس صرف وجود و هویت مطلقه است، نقص امکانی، که اصل آن ماهیت است، ندارد؛ چه که ماهیت از حدّ وجودی منتزع و اعتبار آن از تعین وجود است، و صرف الوجود از حدّ و تعین منزّه و مبرا است؛ چه که هر محدودی هویت مقیده و وجود مخلوط است، نه مطلق و صرف.

چهارم، عدم انفصال چیزی از او است؛ زیرا که انفصال شیء از شیء مستلزم هیولیت، بلکه اجزاء مقداریه، است، و آن با هویت مطلقه و صرافت وجود منافات دارد. و وجود معلولات از علت به طریق انفصال نیست، بلکه به طریق تجلی و ظهور و تشان و صدور است. و آن چنان است که از صدورش چیزی از علت کم نشود، و به رجوعش چیزی بر آن اضافه نشود.

پنجم، عدم انفصال او است از چیزی. و آن علاوه بر مفسده سابقه، از راه دیگر منافات با صرافت وجود و اطلاق هویت دارد؛ زیرا که لازم آید بر صرف وجود، چیزی مقدم باشد. و این در فلسفه عالیّه ثابت است که صرف اقدم اشياء و متعین متأخر از مطلق است (1).

ششم، نداشتن کفو و همتا است، و نفی مثل و شبه است. و آن نیز به برهان صرف الوجود لا یتکرّر ثابت شود. پس، دو هویت مطلقه تصوّر نشود؛ و مطلق و مقید نیز همتا و نظیر نیستند.

ص: 382

و از برای هر يك از این مطالب مقدمات و اصولی است که تفصیل آن از حوصله این مختصر خارج است.

حکمة مشرقية: در اشتمال سورة شریفه بر جمیع شؤون الهیه

بدان که این سورة مبارکه با کمال اختصار مشتمل بر جمیع شؤون الهیه و مراتب تسیح و تنزیه است؛ و در حقیقت، نسبت حق تعالی است به آنچه ممکن است در قالب الفاظ و نسج عبارات وارد شود؛ چنانچه (هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) تمام حقایق صفات کمال است، و مشتمل بر جمیع صفات ثبوتیه است؛ و از «صمد» تا آخر سوره، صفات تنزیهیه و اشاره به سلب نقایص است. و نیز در سورة شریفه اثبات خروج از حدّین است که حدّ «تعطیل» و «تشبیه» است، که هر دو خروج از حد اعتدال و حقیقت توحید است: آیه شریفه اول اشاره به نفی «تعطیل»، و تتمه سوره اشاره به نفی «تشبیه» است؛ و نیز مشتمل است بر ذات من حیث هی و مقام «احدیّت» که تجلی به اسماء ذاتیه است، و مقام «واحدیت» که تجلی به اسماء صفات است؛ چنانچه تفصیل آن به قدر مناسبت ذکر شد.

تتمیم: در ذکر حدیث باقری در تفسیر سورة توحید

شیخ صدوق - رضوان الله علیه - روایت فرموده از ابی البختری، وهب بن وهب القرشی، از حضرت صادق (علیه السلام)، از پدر بزرگوارش حضرت باقر العلوم (علیه السلام)، در قول خدای تعالی: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) فرمود: «(قُلْ) یعنی ظاهر کن آنچه را وحی به تو فرمودیم و تو را خبردار از آن نمودیم به ترکیب حرف هایی که قرائت کردیم آنها را برای تو تا هدایت شود بدان ها کسی که سمع را برافکنده و مشاهده می نماید. و (هو) اسمی است کنایه، که اشاره به سوی غایب است:

پس «ها» تنبیه دهد به معنای ثابت، و «واو» اشاره به غایب از حواس است؛ چنانچه «هذا» اشاره به شاهد نزد حواس است. و این اشاره به غایب برای آن است که کفار تنبیه دادند از خدایان خود به حرف اشاره شاهدِ مدرک، پس گفتند: «اینها خدایان ماوند که محسوس و مدرک به دیدگانند؛ پس تو نیز ای محمد (صلی الله علیه و آله) اشاره کن به سوی خدای خود تا ببینیم او را و ادراک نماییم او را و متحیر در او نشویم.» پس خدای تعالی فرو فرستاد که بگو: هو. پس «ها» تثبیت فرماید ثابت را، و «واو» اشاره است به غایب از درک چشم ها و لمس حس ها، و این که خداوند متعالی از آن است؛ بلکه او مدرک دیده ها و آفریننده حواس است» (1).

فرمود حضرت باقر (علیه السلام): «معنی «الله»: معبودی است که خلق متحیرند از درک حقیقت او و احاطه به کیفیت او. و عرب می گوید: «أَلِهَ الرَّجُلُ» وقتی متحیر شود در چیزی و احاطه علمی به او پیدا نکند؛ و می گوید: «وَلَهُ» وقتی که پناه ببرد به چیزی از آنچه می ترساند او را؛ و «الإله» به آن چیزی که مستور از حواس مردم است».

فرمود حضرت باقر (علیه السلام): «احد فرد یکتا است. و «احد» و «واحد» به يك معنا است؛ و آن یکتایی است که نظیری برای او نیست. و توحید اقرار به وحدت است؛ و آن انفراد است. و «واحد» عبارت از متباینی است که از چیزی منبعث نشود و با چیزی متحد نگردد. و از این جا است که گویند بناء عدد از «واحد» است و واحد از عدد نیست، زیرا که عدد به واحد گفته نشود، بلکه به دو تا گفته شود. پس معنی قول خدا: «الله أحد» آن است که معبودی که خلق متحیرند از

ص: 384

ادراك او و احاطه به کیفیت او، یکتا است در خدایی و متعالی از صفات خلق است»(1).

فرمود حضرت باقر (علیه السلام) که «حدیث کرد برای من پدرم، زین العابدین (علیه السلام)، از پدرش، حسین بن علی (علیهما السلام)، که فرمود: «صمد» آن است که جوف ندارد. و «صمد» آن است که آقایی او به منتها رسیده. و «صمد» آن است که نمی خورد و نمی آشامد. و «صمد» آن است که نمی خوابد. و «صمد» دائمی است که همیشه بوده و همیشه خواهد بود».

فرمود حضرت باقر (علیه السلام) محمد بن حنفیه می گفت: «صمد آن است که قائم بنفسه باشد و غنی از غیر باشد. و غیر او گفت: «صمد» متعالی از کون و فساد است. و «صمد» آن است که موصوف به تغایر نباشد».

و حضرت باقر فرمود: «صمد بزرگ مُطاعی است که فوق او امر و نهی کننده ای نباشد. فرمود: «سؤال شد علی بن الحسین زین العابدین (علیهما السلام) از «صمد».

فرمود: «صمد» آن کسی است که شریک از برای او نیست، و مشکل و ثقیل نیست برای او حفظ چیزی، و پوشیده نمی ماند از او چیزی»(2).

و هب بن وهب قرشی گفت: «زید بن علی گفت: «صمد» کسی است که وقتی اراده کند چیزی را، بگوید به آن: «باش» پس موجود شود. و «صمد» کسی است که ابداع کند اشیاء را، پس خلق فرماید آنها را در صورتی که با هم اضدادند و هم شکلند و ازواجند؛ و خود متفرد است به وحدت - نه ضدّ دارد و نه شکل و نه مثل و نه شبه»(3).

ص: 385

1- - التوحید، صدوق، ص 89، حدیث 2.

2- - همان، ص 90، حدیث 3.

3- - همان، حدیث 4.

و هب بن وهب از حضرت علی بن الحسین - سلام الله علیهما - نیز کلامی در تفسیر «صمد» نقل کند. و از حضرت باقر العلوم نیز کلامی راجع به اسرار حروف «الصمد» ذکر کند. پس، گوید که حضرت باقر (علیه السلام) فرمود: «اگر یافته بودم از برای علمی که خداوند به من مرحمت فرموده حمله ای، همانا نشر می دادم توحید و اسلام و ایمان و دین و شرایع را از «الصمد». چگونه از برای من چنین شود با آن که جدم امیرالمؤمنین نیافت حمله ای برای علمش حتی آن که آه دردناک می کشید و می فرمود بالای منبر: "سؤال کنید از من قبل از آن که مرا نیابید. همانا بین اضلاع سینه من است علم بزرگی؛ آه آه، که نمی یابم حمله آن را"» (1).

خاتمه: احادیث شریفه در فضل سوره توحید

ما ختم می کنیم این مقام را به ذکر بعض احادیث شریفه در فضل این سوره مبارکه؛ گرچه احادیث در فضل آن به قدری است که از حوصله این مختصر خارج است.

در کافی شریف سند به حضرت باقر العلوم (علیه السلام) رساند که فرمود: «کسی که قرائت کند (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) را یک مرتبه، مبارک شود بر او، و کسی که دو مرتبه بخواند، مبارک شود بر او و بر اهلش، و کسی که سه مرتبه بخواند، مبارک شود بر او و اهلش و بر همسایگانش، و کسی که دوازده مرتبه بخواند، خداوند بنا کند از برای او در بهشت دوازده قصر؛ پس حفظه می گویند ما را ببرید قصرهای برادر خود فلان را ببینیم، و کسی که صد مرتبه بخواند، آمرزیده شود گناه بیست و پنج سالش غیر از دماء و اموال، و کسی که چهار صد مرتبه بخواند، از برای او است اجر چهار صد نفر شهید که همه آنها اسب هایشان پی شده باشد و

ص: 386

خون خودشان ریخته شده باشد، و کسی که هزار مرتبه بخواند در يك شب و روز، نمی میرد تا آن که ببیند مقام خود را در بهشت و یا دیده شود مقام او برایش»⁽¹⁾.

و هم در کافی شریف سند به حضرت باقر (علیه السلام) رساند که گفت: «حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمود: "هر کس صد مرتبه (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) بخواند وقتی که در رختخواب خود می رود که بخوابد، بیامرزد خداوند گناهان پنجاه سال او را»⁽²⁾.

و هم از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: «پدرم می فرمود: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) ثلث قرآن است؛ و (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ) ربع قرآن است»⁽³⁾.

و از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که «پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نماز خواند بر سعد بن معاذ. پس فرمود: "هفتاد هزار ملائکه، که جبرئیل در بین آنها بود، آمدند و نماز خواندند بر جنازه سعد. به جبرئیل گفتم: به چه چیز سعد مستحق نماز شما شد؟ گفت: به واسطه قرائت (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) در حال ایستاده و نشسته و در حال سواری و پیادگی و در حال رفتن و آمدن»⁽⁴⁾.

و در وسائل از مجالس و معانی الأخبار به اسناد خود از حضرت صادق (علیه السلام)

روایت نموده که آن حضرت از پدرهای بزرگوار خود در حدیثی از سلمان - رضی الله عنه - روایت فرمودند که گفت: «از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: "کسی که قرائت کند (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) را يك مرتبه، ثلث قرآن را قرائت کرده. و کسی که

ص: 387

1- - الکافی، ج 2، ص 619، «کتاب فضل القرآن»، «باب فضل القرآن»، حدیث 1.

2- - همان، ص 620، حدیث 4.

3- - همان، ص 621، حدیث 7.

4- - همان، ص 622، حدیث 13.

دو مرتبه قرائت کند، دو ثلث قرآن را قرائت کرده و کسی که سه مرتبه قرائت کند، ختم نموده قرآن را» (1).

و در ثواب الأعمال است که «کسی که جمعه ای بر او بگذرد (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)

را نخواند و بمیرد، می میرد به دین ابولهب» (2).

و در مستدرک احادیث طولانی و بسیاری در فضیلت این سوره شریفه نقل نموده؛ هر کس می خواهد به آن کتاب و وسائل رجوع کند (3).
والحمد لله.

فصل هفتم: در شمه ای از تفسیر سوره مبارکه «قدر» به قدر مناسبت این اوراق

تفسیر (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ)

اشاره

قوله تعالی: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) در این آیه شریفه مطالب عالیه ایست که اشاره ای به بعض آن خالی از فائده نیست:

مطلب اول: در این که در این آیه شریفه و بسیاری از آیات شریفه تنزیل قرآن را نسبت به ذات مقدّس خود دهد؛ چنانچه فرماید: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ) (4)،

ص: 388

1- - الأماشي، الصدوق، ص 37، حدیث 5؛ معانی الأخبار، ص 234؛ وسائل الشیعة، ج 6، ص 223، «کتاب الصلاة»، «أبواب قراءة القرآن»، باب 31، حدیث 5.

2- - ثواب الأعمال، ص 156، حدیث 2.

3- - وسائل الشیعة، ج 6، ص 221 و 226، «کتاب الصلاة»، «أبواب قراءة القرآن...»، باب 31 و 33؛ مستدرک الوسائل، ج 4، ص 280 و 290، «کتاب الصلاة»، «أبواب قراءة القرآن»، باب 24 و 26.

4- - «ما آن قرآن) را در شبی مبارک نازل کردیم». (الدخان (44): 3)

(إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) (1) الی غیر ذلك از آیات شریفه. و در بعض آیات نسبت به جبرئیل که روح الامین است می دهد؛ چنانچه فرماید: (نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ) (2).

علماء ظاهر در این مقامات گویند این از قبیل (يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرِحاً) (3) مجاز است. نسبت تنزیل، مثلاً، به حق تعالی از باب آن است که ذات مقدّس سبب تنزیل و آمر آن است. یا آن که تنزیل نسبت به حقّ حقیقت است، و چون روح الامین واسطه است به او نیز نسبت دهند مجازاً. و این برای آن است که نسبت فعل حق به خلق را چون نسبت فعل خلق به خلق انگاشته اند؛ پس، مأموریت عزرائیل و جبرائیل را از حق تعالی چون مأموریت هامان از فرعون، و بتّها و معمارها از هامان دانند. و این قیاسی است بس باطل و مع الفارق. و فهم نسبت خلق به حق، و فعل خلق و خالق، از مهمّات معارف الهیه و امّهات مسائل فلسفیه است که از آن، حلّ بسیاری مهمّات شود؛ از آن جمله مسئله جبر و تفویض است، که این مطلب ما از شعب آن است.

باید دانست که در علوم عالیّه مقررّ و ثابت است که جمیع دار تحقّق و مراتب وجود، صورت «فیض مقدّس» که تجلّی اشراقی حق است، می باشد (4). و چنانچه «اضافه اشراقیه» محض ربط و صرف فقر است، تعینات و صور آن نیز

ص: 389

1- «همانا ما ذکر (قرآن) را فرو فرستادیم و هر آینه ما آن را محفوظ نگاه می داریم». (الحجر (15): 9)

2- «روح الامین آن را نازل کرد». (الشعراء (26): 193)

3- «ای هامان از برای من قصری بنا کن». (غافر (40): 36)

4- ر.ك: الحکمة المتعالیة، ج 1، ص 47، 65 و 278، و ج 2، ص 327 و 339؛ شرح المنظومة، ج 3، ص 586.

محض ربط می باشند و از خود حیثیت و استقلالی ندارند. و به عبارت دیگر، تمام دار تحقّق فانی در حق، ذاتاً و صفتاً و فعلاً، هستند؛ زیرا که اگر موجودی از موجودات در یکی از شؤون ذاتیه استقلال داشته باشد، چه در هویت وجودیه و چه در شؤون آن، از حدود بقعه امکان خارج شود و به وجوب ذاتی مبدّل گردد. و این واضح البطلان است. و چون این لطیفه الهیه در قلب راسخ شد و فؤاد ذوق آن را چنانچه باید و شاید کرد، بر او سرّی از اسرار قدر کشف شود و لطیفه ای از حقیقت «امر بین الامرین» منکشف گردد.

پس، آثار و افعال کمالیه را به همان نسبت که به خلق نسبت دهند، به همان نسبت به حق نیز نسبت توان داد، بدون آن که مجاز در هیچ طرف باشد. و این در نظر وحدت و کثرت و جمع بین الامرین متحقّق گردد. بلی، کسی که در کثرت محض واقع است و از وحدت محجوب است، فعل را به خلق نسبت دهد و از حق غافل شود؛ چون ما محجوبان. و کسی که وحدت در قلبش جلوه کند، از خلق محجوب شود و همه افعال را به حق نسبت دهد. و عارف محقّق جمع بین «وحدت» و «کثرت» کند: در عین حال که فعل را به حق نسبت می دهد بی شائبه مجاز، به خلق نسبت دهد بی شائبه مجاز. و آیه شریفه (وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى) (1) که در عین اثبات رمی نفی آن نموده، و در عین نفی، اثبات فرموده، اشاره به همین مشرب احلامی عرفانی و مسلک دقیق ایمانی است. و این که گفتیم افعال و آثار کمالیه، و نقایص را خارج نمودیم، چون که نقایص به اعدام برگردد، و آن از تعینات وجود است و منسوب به حق نیست مگر بالعرض. و شرح این مبحث را در این اوراق نتوان داد.

ص: 390

1- - «هنگامی که تیر انداختی تو نینداختی بلکه خدا انداخت.» (الأنفال (8): 17)

و چون این مقدمه معلوم شد، نسبت «تنزیل» به حق و جبرئیل، و «إحیاء» به اسرافیل و حق، و «إماتة» به عزرائیل و ملائکه موکله به نفوس و حق، معلوم شود. و در قرآن شریف اشاره به این مطلب بسیار است. و این یکی از معارف قرآن است که قبل از این کتاب شریف در آثار حکماء و فلاسفه از آن عین و اثری نیست، و عائله بشریه مرهون عطیه این صحیفه الهیه اند در این لطیفه، چون سایر معارف الهیه قرآنی.

مطلب دوم: در اشاره به نکته آن که فرموده است (إِنَّا) به صیغه جمع و (أَنْزَلْنَا) به صیغه جمع.

بدان که نکته آن، تفخیم مقام حق تعالی به مبدئیت تنزیل این کتاب شریف است. و شاید این جمعیت برای جمعیت اسمائیه باشد، و اشاره به آن باشد که حق تعالی به جمع شؤون اسمائیه و صفاتیه مبدأ از برای این کتاب شریف است؛ و از این جهت، این کتاب شریف صورت احدیت جمع جمیع اسماء و صفات و معرف مقام مقدس حق به تمام شؤون و تجلیات است. و به عبارت دیگر، این صحیفه نورانیه صورت اسم اعظم است، چنانچه انسان کامل نیز صورت اسم اعظم است؛ بلکه حقیقت این دو در حضرت غیب یکی است، و در عالم تفرقه از هم به حسب صورت متفرق گردند، ولی باز به حسب معنا از هم متفرق نشوند. و این یکی از معانی «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ»⁽¹⁾ می باشد. و چنانچه حق تعالی بیدی الجلال والجمال تخمیر طینت آدم اول و

ص: 391

1- - «کتاب خدا و عترت من از هم جدا نمی گردند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند». (قسمتی از حدیث مشهور و متواتر «ثقلین»، الکافی، ج 2، ص 415، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب أدنی ما یکون به العبد مؤمناً أو کافراً أو ضالاً»، حدیث 1)

انسان کامل فرموده، بیدی الجمال و الجلال تنزیل کتاب کامل و قرآن جامع فرموده. و شاید به همین جهت آن را «قرآن» نیز گویند؛ چه که مقام احدیّت جمع وحدت و کثرت است. و از این جهت، این کتاب قابل نسخ و انقطاع نیست، زیرا که اسم اعظم و مظاهر او ازلی و ابدی است و تمام شرایع دعوت به همین شریعت و ولایت محمّدیّه است.

و شاید به همین نکته که در «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» گفته شد، (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ) (1) نیز به صیغۀ جمع ذکر شده؛ زیرا که امانت به حسب باطن، حقیقت ولایت، و به حسب ظاهر، شریعت یا دین اسلام یا قرآن یا نماز است.

مطلب سوم: در اجمالی از کیفیت نزول قرآن است. و این از لطایف معارف الهیه و از اسرار حقایق دینیه است که کم کسی می تواند به شمه ای از آن اطلاع پیدا کند به طریق علمی. و جز کمال از اولیاء، که اول آنها خود وجود مبارک رسول ختمی است و پس از آن به دستگیری آن سرور دیگر از اولیاء و اهل معارفند، کسی دیگر نتواند به طریق کشف و شهود از این لطیفه الهیه مطلع شود؛ زیرا که مشاهده این حقیقت نشود جز به وصول به عالم وحی و خروج از حدود عوالم امکانی. و ما در این مقام به طریق اشاره و رمز، بیانی از این حقیقت می کنیم.

باید دانست که قلبی که به طریق سلوک معنوی و سفر باطنی سیر الی الله می کنند و از منزل مظلّم نفس و بیت انّیت و انانیت مهاجرت می نمایند، دو طایفه اند به طریق کلی:

اول، آنان که پس از اتمام سفر الی الله، موت آنها را درک کند؛ و در همین حال

ص: 392

جذبه و فنا و موت باقی مانند. و اینها اجرشان علی الله و هو الله است. اینها محبوبینی هستند که در تحت «قَبَابِ اللَّهِ» فانی، و کسی آنها را شناسد و با کسی رابطه پیدا نکنند و آنها نیز جز حق کسی را شناسند - «أُولَئِئِنِّي تَحْتَ قَبَابِي، لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي» (1).

طایفه دوم آنان هستند که پس از تمامیت سیر الی الله و فی الله، قابل آن هستند که به خود رجوع کنند و حالت صحو و هوشیاری برای آنها دست دهد. اینها آنان هستند که به حسب تجلی به فیض اقدس، که «سر قدر» است، تقدیر استعداد آنها شده و آنها را برای تکمیل عباد و تعمیر بلاد انتخاب فرموده اند. اینها پس از اتصال به حضرت علمیه و رجوع به حقایق اعیان، کشف سیر اعیان و اتصال آنها را به حضرت قدس و سفر آنها را الی الله و الی السعاده نمایند، و مخلع به خلعت نبوت شوند. و این کشف، وحی الهی است قبل از تنزل به عالم وحی جبرائیلی. و پس از آن که از این عالم توجه به عوالم نازله کردند، کشف آنچه در اقلام عالیه و الواح قدسیه است نمایند به قدر احاطه علمیه و نشئه کمالیه خود که تابع حضرات اسمائیه است. و اختلاف شرایع و نبوات بلکه جمیع اختلافات از آنجا است.

و در این مقام گاه شود که آن حقیقت غیبیه و سریره قدسیه، که در حضرت علمیه و اقلام و الواح عالیه مشهود شده، از طریق غیب نفس و سر روح شریف آنها به توسط ملک وحی، که حضرت جبرئیل است، تنزل کند در قلب مبارک

ص: 393

1- - «دوستان من در زیر قبه های من هستند؛ جز من کسی آنها را نمی شناسد». (احیاء علوم الدین، ج 4، ص 516، حدیث قدسی است و در ضبط آن «قبایی» و «قبایی» هر دو وارد شده است)

آنها. و گاهی جبرائیل «تمثل مثالی» پیدا کند در حضرت «مثال» برای آنها، و گاهی «تمثل ملکی» پیدا کند؛ و از مکمن غیب به توسط آن حقیقت تا مشهد عالم شهادت ظهور پیدا کند، و آن لطیفه الهیه را تنزل دهد؛ و در هر نشئه از نشئات، صاحب وحی به طوری ادراک کند و مشاهده نماید: در حضرت علمیه به طوری، و در حضرت اعیان به طوری، و در حضرات اقلام به طوری، و در حضرات الواح به طوری، و در حضرت مثال به طوری، و در حسّ مشترک به طوری، و در شهادت مطلقه به طوری. و این، هفت مرتبه از تنزل است، که شاید نزول قرآن بر «سبعة أحرف» (1) اشاره به این معنا باشد. و این حدیث منافات ندارد با آنچه فرماید: «قرآن واحدٌ من عند واحدٍ» (2) چنانچه معلوم است. و این مقام را تفصیلی است که مناسب ذکر نیست.

مطلب چهارم: در سرّ «هاء» غایب است در (أَنْزَلْنَاهُ) چنانچه معلوم شد، از برای قرآن قبل از تنزل در این نشئه، مقامات و کینونت هایی است: اول مقام او، کینونت علمیه او است در حضرت غیبیه به تکلم ذاتی و مقارعه ذاتیه به طریق احدیّت جمع. و ضمیر غایب شاید اشاره به آن مقام باشد، و برای افاده این معنا به ضمیر غیبت ذکر فرموده است؛ کأنّهُ می فرماید همین قرآن نازل در «ليلة القدر» همان قرآن علمی در سرّ مکنون و غیبی در نشئه علمیه است؛ که او را از آن مراتب، که در یک مقام متحد با ذات و از تجلیات اسمائیه بود، نازل فرمودیم؛ و این حقیقت ظاهر همان سرّ الهی است. و این کتاب، که در کسوه عبارات و

ص: 394

1- - «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ...». (بحار الأنوار، ج 89، ص 83)

2- - «إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ». (الكافي، ج 2، ص 630، «كتاب فضل القرآن»، «باب النوادر»، حدیث 12)

الفاظ ظهور نموده، در مرتبه ذات به صورت تجلیات ذاتیه، و در مرتبه فعل عین تجلی فعلی است؛ چنانچه امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - فرمود: «إِنَّمَا كَلَامُهُ فِعْلُهُ» (1).

مطلب پنجم: در بیان «لیلة القدر» و در آن مباحث بسیار و معارف بی شماری است که علماء اعلام - رضوان الله علیهم - به حسب مشارب و مسالك خود از آن بحث فرمودند؛ و ما در این اوراق بعضی از آن را به طریق اشاره بیان می کنیم. و بعضی از مطالب هم ذکری از آن فرمودند که ما اشاره به آن می کنیم در ضمن اموری.

اول در وجه تسمیه «لیلة القدر» علماء اختلافاتی کردند. بعضی بر آنند که چون صاحب شرف و منزلت است، و قرآن صاحب قدر به توسط ملک صاحب قدر بر رسول صاحب قدر برای امت صاحب قدر وارد شده است، لیلة القدرش گویند (2).

و بعضی گفته اند که برای آن «لیلة قدر» به آن گویند که تقدیر امور و آجال و ارزاق مردم در این شب می شود (3).

و بعضی گفته اند به واسطه آن که از کثرت ملائکه زمین تنگ شود، آن را قدر گویند. و آن از قبیل (وَمَنْ قَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ) (4) است (5).

این حرف هایی است که در این مقام گفته شده. و در هر يك از آن مقامات تحقیقاتی است که اشاره به آن اجمالاً خالی از فائده نیست:

ص: 395

1- - «همانا کلام او فعل اوست». (نهج البلاغه، ص 274، خطبه 186)

2- - ر.ك: مجمع البيان، ج 10، ص 786.

3- - ر.ك: روض الجنان و روح الجنان (تفسیر ابو الفتوح رازی)، ج 20، ص 342.

4- - «و کسی که دچار تنگی معاش است...». (الطلاق (65): 7)

5- - ر.ك: روض الجنان و روح الجنان (تفسیر ابو الفتوح رازی)، ج 20، ص 344؛ مجمع البيان، ج 10، ص 786.

اما مطلب اول، که به معنی صاحب منزلت و قدر بودن است، پس بدان که کلامی در این مقام است که مطلق زمان و مکان که بعضی شریف و بعضی غیر شریف و بعضی سعد و بعضی نحس است، آیا از خود ذات زمان یا تشخصات ذاتیه آن است، و همین طور در مکان؛ یا آن که به واسطه وقوع وقایع و حصول امور شریفه و خسیسه، بالعرض دارای آن مزیت شوند. و این گرچه مبحث مهم شریفی نیست و بحث در اطراف آن چندان مفید نیست، لکن ما به طریق اختصار از آن یاد کنیم.

وجه ترجیح احتمال اول آن است که ظاهر اخبار و آیاتی که برای زمان و مکان شرافت یا نحوست اثبات نمودند، آن است که صفت خود آنها است نه صفت به حال متعلق. و چون مانع عقلی ندارد، حمل آنها بر ظاهر خود متعین است.

وجه ترجیح احتمال دوم آن است که حقیقت زمان و مکان حقیقت واحد بلکه شخصیت آنها نیز شخصیت واحد است؛ و از این جهت، ممکن نیست شخص واحد در حکم متجزی و مختلف شود. بنابراین، ناچار آنچه وارد شده در شرافت یا نحوست، محمول بر وقایع و قضایای حاصله در آنها است.

و این وجه برهانی نیست؛ زیرا که زمان گرچه شخص واحد است، ولی چون متدرج و ممتد است و حقیقت مقدریه است، مانع ندارد که بعضی اجزای آن با بعضی دیگر در حکم و اثر مختلف باشد، و برهانی قائم نشده است که هر شخص به هر طوری هست دارای دو حکم و دو اثر نمی شود، بلکه خلاف آن ظاهر است. مثلاً، افراد انسان با آن که هر يك شخص واحد هستند، مع ذلك، در صورت جسمیه آنها اختلافات کثیره هست؛ مثلاً، جلیدیه و دماغ و قلب

شریف تر و لطیف ترند از اعضای دیگر، و همین طور قوای باطنه و ظاهره آن بعضی اشرف از بعضی هستند. و این برای آن است که در این عالم انسان به نعت وحدت تامه ظاهر نیست، گرچه شخص واحد است؛ ولی چون به نعت کثرت ظاهر است، احکام او نیز مختلف شود.

و اما وجه ترجیح احتمال اول نیز وجه صحیح دل پسندی نیست؛ زیرا که مرجع این حرف به «اصالة الظهور» و «اصالة الحقیقة» مثلاً، می باشد. و در اصول معلوم شده است که «اصالة الحقیقة» و «اصالة الظهور» برای آن است که در مورد شك در مراد، تعیین مراد کند؛ نه پس از معلومیت مراد، اثبات حقیقت نماید، تأمل (1).

بنابراین، هر دو وجه ممکن است، ولی وجه ثانی به نظر ارجح است. بنابراین، شاید «لیلة القدر» برای آن صاحب «قدر» شده است که شب وصال نبی ختمی و لیلة وصول عاشق حقیقی به محبوب خود است. و در مباحث سابقه معلوم شد که تنزل ملائکه و نزول وحی پس از حصول فنا و قرب حقیقی است. و از اخبار کثیره و آیات شریفه نیز استفاده شود که شرف و نحوست زمان ها و مکان ها به واسطه وقایع در آن است؛ و این با مراجعه معلوم شود. گرچه استفاده شرف ذاتی از بعض آنها نیز می شود.

و اما احتمال دیگر که لیلة القدرش گویند: برای آن که در آن تقدیر امور ایام

ص: 397

1- - وجه تأمل آن است که در این جا از جهت دیگر می توان این دعوا را تقریر کرد و آن، آن است که ظاهر در نسبت دادن محمولی به موضوعی آن است که آن موضوع خود دارای آن حکم باشد و تمام موضوع باشد. چنانچه در باب اطلاق نیز شیخ استاد ما در علوم نقلیه به این بیان - بی احتیاج به مقدمات اطلاق - اثبات اطلاق می کردند. [منه عفی عنه]

سنه شود. پس، بدان که حقیقت «قضا» و «قدر» و کیفیت آن، و مراتب ظهور آن، از اجلّ و اشرف علوم الهیه است؛ و از باب کمال دقت و لطافت آن، غور در اطراف آن برای نوع مردم منهی و موجب حیرت و ضلالت است. و از این جهت، این حقیقت را از اسرار شریعت و دایع نبوت باید شمرد، و از بحث دقیق در اطراف آن باید صرف نظر کرد. و ما اشاره به یک مبحث آن، که مناسب این مقام است، می‌کنیم، و آن آن است که با آن که تقدیر امور در علم حق تعالی در ازل آزال شده و از امور تدریجیه نسبت به مقام منزه علم ربوبی نیست، معنی «تقدیر» در هر سال، در لیلۀ معینۀ، چیست؟

بدان که از برای «قضا» و «قدر» مراتبی است که به حسب آن مراتب و نشأت احکام آنها متفاوت شود. مرتبه اولی از آن، حقایقی است که در حضرت علم به تجلی به «فیض اقدس» تبع ظهور اسماء و صفات تقدیر و اندازه‌گیری شود. و بعد از آن در اقسام عالیه و الواح عالیه، حسب ظهور، به تجلی فعلی تقدیر و تحکیم شود. و در این مراتب تغییرات و تبدیلاتی واقع نشود. و قضای حتم لا یتبدل، حقایق مجردة واقعه در حضرات اعیان و نشئه علمیه و نازله در اقسام و الواح مجردة است. و پس از آن، حقایق به صور برزخیه و مثالیه در الواح دیگر و عالم نازل تر ظهور کند، که آن عالم «خیال منفصل» و «خیال الكلّ» است، که به طریقه حکماء اشراق آن عالم را عالم «مُثل معلقه» گویند⁽¹⁾. و در این عالم تغییرات و اختلافاتی ممکن الوقوع بلکه واقع است. و پس از آن، تقدیرات و اندازه‌گیری‌ها به توسط ملائکه موکله به عالم طبیعت است؛ که در این لوح قدر تغییرات دائمی و تبدیلات همیشگی است، بلکه خود صورت سیّاله و حقیقت

ص: 398

1- - مجموعه مصنفات شیخ اشراق، حکمة الإشراف، ج 2، ص 230، 232، 243.

متصرّمه و متدرّجه است. و در این لوح، حقایق قابل شدّت و ضعف، و حرکات قابل سرعت و بطوّ و زیاده و نقیصه اند؛ و مع ذلك، وجهه «یلی الهی» و وجهه غیبی همین اشیاء، که جهت تدلّی به حق است و صورت ظهور «فیض منبسط» و «ظلّ ممدود» است و حقیقت «علم فعلی» حق است، به هیچ وجه تغییر و تبدیل در آن راه ندارد.

بالجمله، کلیه تغییرات و تبدیلات و زیادی آجال و تقدیر ارزاق نزد حکماء در لوح «قدر علمی» که «عالم مثال» است - و نزد نویسندگان در لوح «قدر عینی» که محل خود تقدیرات است - به دست ملائکه موکله به آن واقع شود. بنابراین، مانعی ندارد که چون «لیلة القدر» لیلة توجه تامّ ولیّ کامل و ظهور سلطنت ملکوتیه او است، به توسط نفس شریف ولیّ کامل و امام هر عصر و قطب هر زمان - که امروز حضرت بقیة الله فی الارضین، سیدنا و مولانا و امامنا و هادینا، حجّة بن الحسن العسکری ارواحنا لمقدمه فداء است - تغییرات و تبدیلات در عالم طبع واقع شود. پس، هر یک از جزئیات طبیعت را خواهد بطیّی الحركة کند، و هر یک را خواهد سریع کند، و هر رزقی را خواهد توسعه دهد، و هر یک را خواهد تضییق کند. و این اراده اراده حق است، و ظلّ و شعاع اراده ازلیه و تابع فرامین الهیه است؛ چنانچه ملائکه الله نیز از خود تصرفی ندارند و تصرفات همه، بلکه تمام ذرات وجود، تصرف الهی و از آن لطیفه غیبیه الهیه است - (فَأَسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ) (1).

و اما آنچه گفته شده در احتمال دیگر، وجه تسمیه «لیلة القدر» که چون زمین از ملائکه تنگ شود لیلة القدرش گویند. این وجه گرچه بعید است، هر چند

ص: 399

1 - «پس استقامت بورز آن چنان که بدان امر شده ای». (هود (11): 112)

عجوبة زمان، خلیل بن احمد رضوان اللّٰه علیه(1)، فرموده(2)، آنچه مورد بحث توان بود آن است که ملائكة اللّٰه از سنخ عالم طبیعت و مادّیت نیستند؛ پس، معنای تنگی زمین چیست؟ بدان که نظیر این مطلب در روایات شریفه وارد شده؛ مثل، قضیه تشیع سعدبن معاذ - رضی اللّٰه عنه - (3)، و مثل فرش نمودن ملائکه بال های خود را برای طالب علم(4). و این یا از باب تمثّل ملائکه است به صور مثالیه و تنزل آنها است از عالم غیب به عالم مثال و تضییق ملکوت ارض است، یا تمثّل مُلکی آنها است در ملک ارض؛ گرچه باز این تمثّل را چشم های طبیعی حیوانی نبیند. بالجمله، تضییق به اعتبار تمثّلات «مثالیه» یا «ملکیه» است.

امر دوم در حقیقت «لیلة القدر». بدان که از برای هر رقیقه حقیقتی، و برای هر صورتی مُلکی، باطنی ملکوتی و غیبی است. و اهل معرفت گویند که مراتب نزول حقیقت وجود به اعتبار احتجاب شمس حقیقت در افق تعینات، «لیالی»

ص: 400

1- - خلیل بن احمد بن عمر بن تمیم، أبو عبدالرحمان الباهلی البصری النحوی العروسی، متولد به سال 100 یا 105 هجری قمری در بصره، و متوفّا در سال 160 یا 170 یا 175، ادیب و لغوی معروف و مبتکر علم عروض. امامی مذهب و بنا به قول بعضی از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده و از آن حضرت روایت کرده است. وی را تألیفات متعدد در فنون مختلف است؛ از جمله زیادة العروض، العین، کتابی درباره امامت، الايقاع، النعم، الجمل، الشواهد، النقط و الشكل، و کتابی درباره معانی اسماء و حروف. برای تفصیل بیشتر به کتب تراجم و رجال از جمله أعیان الشیعة، ج 30، ص 50، مراجعه شود.

2- - ر.ک: روض الجنان و روح الجنان (تفسیر ابو الفتوح رازی)، ج 20، ص 344؛ مجمع البیان، ج 10، ص 786.

3- - الکافی، ج 3، ص 236، «کتاب الجنائز»، «باب المسألة فی القبر»، حدیث 6.

4- - الکافی، ج 1، ص 34، «کتاب فضل العلم»، «باب ثواب العالم والمتعلّم»، حدیث 1.

است؛ و مراتب صعود به اعتبار خروج شمس حقیقت از آفاق تعینات، «ایام» است. و شرافت و نحوست «ایام» و «لیالی» به حسب این بیان واضح شود.

و به اعتباری، قوس نزول لیلۃ القدرِ محمّدی است؛ و قوس صعود یوم القیامة احمدی است؛ زیرا که این دو قوس مدّ نور «فیض منبسط» است، که «حقیقت محمّدیّه» است و تمام تعینات از تعینِ اُولی «اسم اعظم» است. پس، در نظر وحدت، عالم شبِ قدر و روزِ قیامت است؛ و بیش از یک شب [و] روز نیست، که آن تمام دار تحقّق و لیلۃ القدرِ محمّدی و یوم القیامة احمدی است. و کسی که متحقّق به این حقیقت شود، همیشه در «لیلۃ القدر» و «یوم القیامة» است، و این با هم جمع شود.

و به اعتبار نظر کثرت، لیالی و ایام پیدا شود. پس بعضی لیالی صاحب قدر است، و بعضی نیست. و در بین همه لیالی، بنیة احمدی و تعین محمّدی (صلی الله علیه و آله)، که نور حقیقت وجود به جمیع شوون و اسماء و صفات و با کمال نوریت و تمام حقیقت در افق آن غروب نموده است، لیلۃ القدر مطلق است؛ چنانچه یوم محمّدی یوم القیامة مطلق است. و دیگر لیالی و ایام، لیالی و ایام مقیّده است. و نزول قرآن در این بنیة شریفه و قلب مطهر، نزول در «لیلۃ القدر» است. پس، قرآن هم جملتاً در لیلۃ القدر نازل شده به طریق کشف مطلق کلی، و هم نجومماً در عرض بیست و سه سال در «لیلۃ القدر» نازل شده.

و شیخ عارف، شاه آبادی - دام ظلّه - می فرمودند که دوره محمّدیّه، «لیلۃ القدر» است. و این یا به اعتبار آن است که تمام ادوار وجودیه دوره محمّدیّه است؛ و یا به اعتبار آن است که در این دوره اقطاب کمال محمّدیّه و ائمه هداة معصومین «لیالی قدر» می باشند.

و دلالت دارد بر آنچه احتمال دادیم از حقیقت لیلۃ القدر حدیث شریف

طولانی که در تفسیر برهان از کافی شریف نقل فرموده و در آن حدیث است که نصرانی گفت به حضرت موسی بن جعفر که تفسیر باطن (حم) * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ (1) چیست فرمود: «اما (حم) محمد (صلی الله علیه و آله) است. و اما «کتاب مبین» امیر المؤمنین علی است. و اما «اللیلۃ» فاطمه (علیها السلام) است» (2).

و در روایتی، «لیالی عشر» به ائمه طاهریں از حسن تا حسن تفسیر شده است (3). و این یکی از مراتب «لیلة القدر» است که حضرت موسی بن جعفر ذکر فرموده.

و شهادت دهد بر آن که «لیلة القدر» تمام دوره محمدیه است، روایتی که در تفسیر برهان از حضرت باقر نقل کند؛ و این روایت چون روایت شریفی است و به معارف چندی اشاره فرموده و از اسرار مهمه ای کشف فرموده، ما تیمناً عین آن حدیث را ذکر می کنیم:

قال (رحمه الله)، وَعَنْ الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرِ الطُّوسِيِّ - عَنْ رِجَالِهِ - عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ السَّكُونِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ: «بَيْتُ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ حُجْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، وَسَمَّ قَفَّ بَيْتِهِمْ عَرْشُ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَفِي قَعْرِ بُيُوتِهِمْ فُرْجَةٌ مَكْشُوتَةٌ إِلَى الْعَرْشِ مِعْرَاجُ الْوَحْيِ؛ وَالْمَلَائِكَةُ تَنْزِلُ عَلَيْهِمْ بِالْوَحْيِ صَبَاحاً وَمَسَاءً وَكُلَّ سَاعَةٍ وَطَرْفَةِ عَيْنٍ. وَالْمَلَائِكَةُ لَا يَنْقَطِعُ فَوْجُهُمْ: فَوْجٌ يَنْزِلُ، وَفَوْجٌ يَصْعَدُ. وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَشَفَ لِإِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ

ص: 402

-
- 1 - «حم، سوگند به کتاب روشن، ما آن را در شبی مبارک فرستادیم، همانا ما بیم دهنده بوده ایم، در آن شب هر امر استوار (غیر قابل زیادت و نقصان) تفصیل و تبیین می شود». (الدخان (44): 1 - 4)
 - 2 - الکافی، ج 1، ص 478، حدیث 4؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج 9، ص 11، حدیث 1.
 - 3 - البرهان فی تفسیر القرآن، ج 10، ص 264، حدیث 1.

السَّمَاوَاتِ حَتَّى أَبْصَرَ الْعَرْشَ؛ وَزَادَ اللَّهُ فِي قُوَّةِ نَظِيرِهِ. وَإِنَّ اللَّهَ زَادَ فِي قُوَّةِ نَظِيرِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ (عليهم السلام)،
وكانوا يُبْصِرُونَ الْعَرْشَ وَلَا يَجِدُونَ لِئِيوتِهِمْ سَدًّا مِمَّا غَيْرَ الْعَرْشِ؛ فَيَبْئُوتُهُمْ مُسَدِّقَةً بِعَرْشِ الرَّحْمَنِ. وَمَعَارِجُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ
كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ». قَالَ، قُلْتُ: مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ؟ قَالَ: «بِكُلِّ أَمْرٍ». فَقُلْتُ: هَذَا التَّنْزِيلُ؟ قَالَ: «نَعَمْ» (1).

و تدبّر در این حدیث شریف ابوابی از معرفت به روی اهلش باز کند و شمه ای از حقیقت ولایت و باطن «لیلة القدر» به آن مکشوف شود.

امر سوم بدان که از برای «لیلة القدر» چنانچه حقیقت و باطنی است که به آن اشاره شد، از برای آن صورت و مظهری است بلکه مظاهری
است در عالم طبع. و چون مظاهر ممکن است در نقص و کمال فرق ها کند، از این جهت ممکن است

ص: 403

1 - - «صاحب تفسیر برهان رحمه الله گفته است: از شیخ ابوجعفر طوسی - از رجال او - از عبدالله بن عجلان سکونی روایت شده که
گفت: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرماید: "خانه علی و فاطمه حجره رسول الله صلی الله علیه و آله است و سقف خانه شان عرش رب
العالمین؛ و در انتهای خانه هاشان شکافی است که از آن تا عرش، پرده از معراج وحی برداشته شده؛ و ملائکه صبح و شام و هر ساعتی و
هر لحظه با وحی بر آنان نازل می شوند و رشته فوج ملائکه فرود آینده قطع نمی شود؛ گروهی فرود می آیند و دسته ای بالا می روند. همانا
خداوند تبارک و تعالی برای ابراهیم از آسمان ها پرده برداشت تا آن که عرش را دید و خدا به قوت دیده او افزود؛ و همانا خداوند بر قوت
دیده محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام بیفزود (چنان که) عرش را مشاهده می کردند و جز عرش سرپوشی برای خانه
هایشان نمی دیدند؛ خانه هاشان به عرش رحمان مسقف است و معراج های ملائکه و روح در خانه های ایشان است، به اذن
پروردگارشان من کلّ امرٍ سلامٌ". راوی می گوید پرسیدم: "مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ؟" فرمود: "بِكُلِّ أَمْرٍ". عرض کردم: "این چنین نازل شده؟"
فرمود: "آری". (البرهان فی تفسیر القرآن، ج 10، ص 354، «سورة القدر»، حدیث 28)

بین اقوال و اخباری که در باب تعیین «لیلة القدر» وارد شده است جمع نمود به این که تمام آن لیالی شریفه که در روایات است از مظاهر «لیلة القدر» است؛ الا آن که بعضی با بعضی در شرافت و کمال مظهریت فرق دارد. و آن شب شریفی که تمام ظهور «لیلة القدر» و شب وصل تامّ ختمی و وصول کامل ختمی است، در تمام سال، یا در شهر مبارک رمضان، یا در عشر آخر آن، یا در لیالی ثلاثه، مختفی است. و در روایات عامّه و خاصّه نیز اختلافاتی است. و در روایات خاصّه نیز به طریق تردید، در شب نوزدهم، و بیست و یکم، و بیست و سوم، مذکور شده. و گاهی تردید بین شب بیست و یکم، و بیست [و سوم] شده است.

شهاب بن عبدربه گوید: «گفتم به حضرت صادق (علیه السلام) که مرا خبر ده به «لیلة القدر». فرمود: "شب بیست و یکم، و شب بیست و سوم" (1).

عبدالواحد بن المختار الانصاری گوید از حضرت باقر (علیه السلام) سؤال کردم از «لیلة القدر» فرمود: «در دو شب است: شب بیست و سوم، و شب بیست و یکم». گفتم: «یکی از آن دو را به تنهایی ذکر کن». فرمود: «چه می شود که عمل کنی در دو شب که یکی از آنها لیلة القدر است» (2).

حسن بن ابی علی گوید: از حضرت صادق (علیه السلام) سؤال کردم از لیلة قدر، فرمود: «طلب کن آن را در نوزدهم، و بیست و یکم، و بیست و سوم» (3).

ص: 404

1- - مجمع البیان، ج 10، ص 787؛ وسائل الشیعة، ج 10، ص 360، «کتاب الصوم»، «أبواب أحكام شهر رمضان»، باب 32، حدیث 20.

2- - مجمع البیان، ج 10، ص 787؛ وسائل الشیعة، ج 10، ص 360، «کتاب الصوم»، «أبواب أحكام شهر رمضان»، باب 32، حدیث 19.

3- - مجمع البیان، ج 10، ص 787؛ وسائل الشیعة، ج 10، ص 360، «کتاب الصوم»، «أبواب أحكام شهر رمضان»، باب 32، حدیث 21.

و سید عابد زاهد - رضی اللہ عنہ - در اقبال فرماید: «بدان که این شب بیست و سوم از شهر رمضان، وارد شده است اخبار صریحه به این که لیلۀ قدر است به مکاشفه و بیان. از آن جمله آن است که روایت کنیم به اسناد خود تا سفیان بن السیط (السمط - خ. ل) گفت: "گفتم به حضرت صادق (علیه السلام) تعیین فرما لیلۀ قدر را برای من مفرداً." فرمود: "شب بیست و سوم." و از آن جمله آن است که روایت

کنیم به اسناد خود تا زراره از عبدالواحد بن المختار الانصاری گفت: "سؤال کردم از حضرت باقر (علیه السلام) از لیلۀ قدر." فرمود: "به خدا قسم خبر می دهم به تو و تعمیه

نمی کنم به تو. آن اول شب از هفت شب آخر است." پس از آن از زراره نقل می کنند که گفته آن ماهی که حضرت تعیین فرمود بیست و نه روز بود(1). پس از آن روایات دیگر نقل کنند که «لیلۀ قدر» شب بیست و سوم است، که از آن جمله است قضیۀ جهنی(2)

که معروف است.

تنبیه عرفانی: در بیان عرفانی در تعلق بسم الله به سوره

چنانچه در آن دو سوره مبارکه که گذشت گفته شد، اظهر آن است که بسم الله هر سوره متعلق به خود آن سوره باشد. بنابراین، در سوره مبارکه «قدر» چنین می شود که حقیقت شریفه قرآنی و لطیفه مقدسه الهیه را با اسم الله، که حقیقت جمعیه اسمائیه و اسم اعظم ربوبی است و متعین به رحمت مطلقه «رحمانیه» و «رحیمیه» است، در لیلۀ القدر محمدیه (صلی الله علیه و آله) نازل فرمودیم؛ یعنی، ظهور قرآن تبع ظهور جمعی الهیت و قبض و بسط «رحیمیت» و «رحمانیت» است؛ بلکه حقیقت قرآن مقام ظهور حضرت اسم الله الاعظم است به ظهور «رحمانیت» و

ص: 405

1- - اقبال الأعمال، ص 498.

2- - همان.

«رحیمیت» و جامع جمع و تفصیل است؛ از این جهت، این کتاب شریف «قرآن» است و «فرقان» است؛ چنانچه روحانیت رسول ختمی، و مقام مقدّس ولایت آن سرور، نیز قرآن و فرقان است و مقام احدیّت جمع و تفصیل است.

پس، ذات مقدّس به حسب این احتمال گویی چنین فرماید: ما به تجلّی به مقام اسم اعظم، که مقام احدیّت جمع و تفصیل است، به ظهور رحمت «رحمانیه» و «رحیمیه» قرآن را تنزّل دادیم در لیلۀ قدر محمّدی. و چون در عالم فرق، بلکه فرق الفرق، فرقانیتی بین «قرآنین»، یعنی قرآن مکتوب منزل و قرآن منزل علیه یعنی کتاب الهی و حقیقت محمّدیّه، حاصل شده، در لیلۀ وصال وصل بین القرآنین و جمع بین الفرقانین فرمودیم؛ و به این اعتبار نیز این شب «لیلۀ قدر» [است] ولی قدر آن را به آن طور که شاید، جز خود حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله) که صاحب لیلۀ القدر است بالاصالة و اوصیاء معصومین او که صاحب آنند بالتبعیة، کسی نداند.

تتمّة: در ذکر بعض روایات که در فضل «لیلۀ القدر» وارد شده

از آن جمله، روایاتی است که عارف باللّه، سید بن طاووس - رضی الله عنه - در کتاب شریف اقبال نقل فرموده، می فرماید: «در کتاب یواقیت (1)، تألیف ابوالفضل بن محمد الهروی، یافتیم اخباری در فضل لیلۀ القدر». تا آن که می گوید از پیغمبر نقل است که فرمود: «موسی گفت: "الهی من قرب تو را می خواهم." فرمود: "قرب من از برای کسی است که بیدار باشد در شب قدر." گفت: "الهی رحمت تو را می خواهم." فرمود: "رحمت من برای کسی است که رحم کند فقرا

ص: 406

1- - در نسخه هایی که از چاپ های مختلف کتاب اقبال الأعمال در اختیار می باشد «کنز الیواقیت» آمده است.

را در شب قدر. "گفت: "خدایا من گذشتن از صراط را می خواهم. " فرمود: "این برای کسی است که تصدق کند به صدقه ای در شب قدر. " گفت: "خدایا از درخت های بهشت و میوه های آن می خواهم. " فرمود: "این برای کسی است که تسبیح کند به تسبیح ای در شب قدر. " گفت: "خدایا نجات می خواهم. " فرمود:

"نجات از آتش؟" گفت: "آری." (1) فرمود: "این برای کسی است که استغفار کند در شب قدر. " گفت: "خدایا رضای تو را می خواهم. " فرمود: "خشنودی من از برای کسی است که دو رکعت نماز بخواند در شب قدر.".

و هم از آن کتاب از پیغمبر منقول است که فرمود: «گشوده شود درهای آسمان در شب قدر؛ پس، نیست بنده ای که نماز بخواند در آن مگر آن که بنویسد خداوند تعالی از برای او به هر سجده ای درختی در بهشت که اگر سیر کند سواری در سایه آن صد سال، تمام نکند آن را. و به هر رکعتی (رکوعی) خانه ای در بهشت از دُرّ و یاقوت و زبرجد و لؤلؤ. و به هر آیه ای تاجی از تاج های بهشت. و به هر تسبیحی مرغی از نفایس مرغ ها. و به هر جلسه ای درجه ای از درجات بهشت. و به هر تشهدی غرفه ای از غرفه های بهشت. و به هر سلامی حُلّه ای از حُلّه های بهشت. و وقتی منفجر شود عمود صبح، عطا کند او را خداوند از زن های با الفت و انس که پستان های آنها از زیر جامه برجسته و پیدا باشد، و از کنیزهای خوش خلق مهدّب، و از پسرهای مخلص، و از طائرهای نجیب، و از ریحان های معطر، و نهرهای جاری، و نعمت های رضایت بخش، و تحفه ها و هدیه ها و خلعت ها و کرامت ها، و آنچه نفس اشتها داشته باشد و چشم لذت یابد. و شماها در آن مخلص هستید».

ص: 407

1- - این بخش از روایت مطابق است با اقبال الأعمال، ص 186 (ط - دار الکتب الإسلامية).

و هم از آن کتاب از حضرت باقر (علیه السلام) نقل است که: «کسی که احیا کند شب قدر را، آمرزیده شود گناهان او گرچه به عدد ستارگان آسمان و وزن کوه ها و کیل دریاها باشد» (1).

و اخبار در فضل آن بیش از آن است که در این اوراق نوشته شود.

تفسیر (وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ)

قوله تعالی: (وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ) این ترکیب برای تحخیم و تعظیم و بزرگی مطلب است و عظمت حقیقت، خصوصاً به ملاحظه متکلم و مخاطب. با آن که حق تعالی - جلّت قدرته - متکلم است و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) مخاطب است، با این وصف، به قدری گاهی مطلب با عظمت است که اظهار آن در نسج الفاظ و ترکیب حروف و کلمات ممکن نیست؛ کأنّ می فرماید: لیلۃ القدر نمی دانی چه حقیقت با عظمتی است؛ حقیقت آن را نتوان بیان نمود و نسج و نظم حروف و کلمات در خور آن حقیقت نیست. و لهذا با آن که کلمه (ما) برای بیان حقیقت است، از بیان آن صرف نظر فرمود و فرمود: (لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ) (به خواص و آثار آن معرفی آن را فرمود، چه که بیان حقیقت ممکن نیست. و از این جا نیز می توان حدس قوی زد به این که حقیقت «لیلة القدر» و باطنش غیر از این صورت و ظاهر است. گرچه این ظاهر نیز با اهمّیت و عظمت است، ولی نه به آن مثابه که نسبت به رسول الله، ولیّ مطلق و محیط به کلّ عوالم، این نحو تعبیر شود.

إن قلت: بنا بر آن احتمال که مذکور شد که باطن «لیلة القدر» حقیقت و بنیة خود رسول مکرم باشد که در آن محتجب است شمس حقیقت به تمام شوون،

ص: 408

اشکال بالاتر شود، زیرا که به خود آن سرور نتوان گفت که تو نمی دانی که «لیلة القدر» که صورت مُلکی خود تو است چیست.

قلت: این مطلب را سرّی و این لطیفه را باطنی است، و ذلك لِمَنْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ⁽¹⁾. ای عزیز، بدان که چون در باطن «لیلة القدر» حقیقی، یعنی بنیه و صورت مُلکی یا عین ثابت محمّدی (صلی الله علیه و آله)، جلوه اسم اعظم و تجلّی احدی جمعی الهی است، از این جهت تا عبد سالک الی الله، یعنی رسول ختمی (صلی الله علیه و آله)، در حجاب خود است، نتواند آن باطن را و آن حقیقت را مشاهده فرمود. چنانچه درباره موسی بن عمران - علی نبینا و آله و علیه السلام - در قرآن شریف وارد شد که: لَنْ تَرَانِي⁽²⁾ یا موسی. با آن که تجلّی ذاتی یا صفاتی از برای آن سرور شد به دلیل (فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا)⁽³⁾، و به دلیل فقرات دعای شریف عظیم الشان «سمات» چنانچه پر واضح است. و این را نکته نیز آن است که: ای موسی، تا در حجاب موسوی و احتجاب خودی هستی، امکان مشاهده نیست. مشاهده جمال جمیل برای کسی است که از خود بیرون رود؛ و چون از خود بیرون رفت، به چشم حق ببیند، و چشم حق حق بین خواهد بود. پس، جلوه اسم اعظم، که صورت کمالیه «لیلة القدر» است، با احتجاب به خودی نتوان دید. پس، این تعبیر بنابراین تحقیق صحیح و به موقع خواهد بود.

ان قلت: لیلة القدر نفس بنیه احمدی است به اعتبار احتجاب شمس حقیقت

ص: 409

1- «و این برای کسی که گوش فرا دهد در حالی که (به دل) حاضر و گواه باشد». اقتباس از آیه (لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ). (ق (50): 37)

2- «هرگز مرا نخواهی دید». (الأعراف (7): 143)

3- «پس چون پروردگار او بر کوه تجلّی کرد آن را از هم فرو پاشید و موسی مدهوش بیفتاد». (الأعراف (7): 143)

در آن، نه نفس شمس تا این توجیه صحیح باشد.

قلت: به لسان اهل نظر، شیئیت شیء به صورت کمالیه آن شیء است؛ و اشیاء ذوات اسباب، خصوصاً سبب الهی، شناخته نشود به حقیقت مگر به شناختن اسباب آنها. و به لسان اهل معرفت، نسبت ظاهر و باطن و جلوه و متجلی نسبت دو امر مفارق نیست، بلکه یک حقیقت گاهی جلوه ظهوری کند و گاهی جلوه بطونی؛ چنانچه عارف معروف فرماید:

ما عدم‌هاییم هستی‌ها نما *** تو وجود مطلق و هستی ما(1)

این سخن به قول عارف رومی پایان ندارد(2) و صرف نظر از آن اولی است.

تفسیر (لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ)

قوله تعالی: (لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ) اگر ملاحظه صورت ظاهره مُلْکِیَّة (لَيْلَةُ الْقَدْرِ) را کنیم، خیریت آن از (أَلْفِ شَهْرٍ) یعنی هزار ماهی که در آن لیلۃ القدر نباشد. یا (لَيْلَةُ الْقَدْرِ) و عبادت و طاعت در آن بهتر است از هزار ماه که اسرائیلی‌ها حمل سلاح می‌کردند و در راه خدا جهاد می‌کردند. یا آن که «لیلۃ القدر» بهتر است از هزار ماه سلطنت بنی‌امیه - لعنهم الله - چنانچه در روایات شریفه است(3).

ص: 410

1- - شرح مثنوی، سبزواری، ج 3، ص 67. در بعضی نسخه‌های متداول «ما عدم‌هاییم و هستی‌های ما / تو وجود مطلق فانی نما» ثبت شده است. (ر.ک: مثنوی معنوی، ص 30، دفتر اول، بیت 602)

2- - این سخن پایان ندارد لیک ما باز گوئیم آن تمامی قصه را مثنوی معنوی، ص 32، دفتر اول، بیت 642.

3- - ر.ک: الکافی، ج 1، ص 248، «کتاب الحجّة»، «باب فی شأنِ إنا أنزلناه فی لیلۃ القدر»، حدیث 4؛ تفسیر القمّی، ج 2، ص 431؛ مجمع‌البیان، ج 10، ص 789؛ تفسیر الصافی، ج 5، ص 351.

و اگر ملاحظه حقیقت (لَيْلَةُ الْقَدْرِ) شود (أَلْفِ شَهْرٍ) ممکن است کنایه از جمیع موجودات باشد، به اعتبار آن که «الف» عدد کامل است، و مراد از «شهر» انواع است؛ یعنی بنیه شریفه محمدیه که انسان کامل است از هزار نوع که جمیع موجودات می باشد بهتر است؛ چنانچه بعضی از اهل معرفت گفته است (1).

و احتمال دیگری به نظر نویسنده آمده و آن، آن است که «لیلة القدر» اشاره باشد به مظهر اسم اعظم؛ یعنی مرآت تامّ محمدی (صلی الله علیه و آله). و «هزار شهر» عبارت باشد از مظهر اسماء دیگر. و چون از برای حق تعالی هزار [و] يك اسم است، و يك اسم «مستأثر» در علم غیب است، از این جهت «لیلة القدر» نیز مستأثر است، و لیلة قدر بنیه محمدی نیز اسم مستأثر است. از این جهت، بر اسم مستأثر کسی جز ذات مقدّس رسول ختمی (صلی الله علیه و آله) اطلاع پیدا نکند.

تنبیه عرفانی: در بیان یوم القدر و حقیقت آن

باید دانست که چنانچه ولیّ کامل و نبیّ ختمی (صلی الله علیه و آله) «لیلة القدر» است به اعتبار بطون اسم اعظم در او و احتجاب حق به جمیع شؤون در او، همین طور «یوم القدر» نیز هست به اعتبار ظهور شمس حقیقت و بروز اسم جامع از افق تعین او؛ چنانچه «یوم القيامة» نیز خود آن سرور است.

بالجمله، آن ذات مقدّس شب و روز «قدر» است؛ و روز قیامت نیز روز قدر است. بنابراین، نکته این که از سایر مظاهر به «شهر» و از این مظهر مقدّس تامّ به

ص: 411

1- - تفسیر القرآن الکریم، محیی الدین بن عربی (تأویلات ملا عبدالرزاق کاشانی)، ج 2، ص 831.

«لیله» تعبیر شده است، شاید آن باشد که مبدأ شهور و سنینِ یوم و لیله است؛ چنانچه واحد مبدأ عدد است. و آن سرور به باطن حقیقت، که اسم اعظم است، مبدأ سایر اسماء است؛ و به تعین و عین ثابت خود، اصل شجره طیبه و مبدأ تعینات است، تَدَبَّرْ تَعْرِفْ وَاعْتَمِرْ.

تفسیر (تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ...)

اشاره

قوله تعالی: (تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ) در این آیه شریفه مطالبی است که به طریق اجمال بعضی از آن را مذکور می‌داریم.

امر اول: ذکر صنوف ملائکه الله تعالی و اشاره به حقیقت آنها علی‌الاجمال

بدان که بین محدثین و محققین اختلاف است در تجرّد و تجسّم ملائکه الله.

کافه حکماء و محققین و بسیاری از محققین فقهاء قائل به تجرّد آنها و تجرّد نفس ناطقه شدند، و بر آن برهان‌های متین اقامه فرمودند (1). و از بسیاری از روایات و آیات شریفه نیز استفاده تجرّد شود؛ چنانچه محدث محقق، مولانا محمد تقی مجلسی، پدر بزرگوار مرحوم مجلسی، در شرح فقیه در ذیل بعضی روایات فرموده است که این دلالت کند بر تجرّد نفس ناطقه (2).

و بعضی از محدثین بزرگ (3) قائل به عدم تجرّد شدند. و غایت آنچه دلیل

ص: 412

1- - ر.ک: کشف المراد، ص 184؛ الحکمة المتعالیة، ج 8، ص 260؛ شرح المنظومة، ج 5، ص 125؛ تقریرات فلسفه امام خمینی، ج 3، ص 7.

2- - لوامع صاحبقرانی (شرح من لا یحضره الفقیه)، ج 1، ص 527.

3- - منظور مرحوم علامه مجلسی است، چنانچه در تقریرات فلسفه به آن تصریح شده است. (ر.ک: تقریرات فلسفه امام خمینی، ج 3، ص 416)

آورده اند این است که قول به تجرّد منافی با شریعت است؛ و تصریح نموده اند به این که مجردی جز ذات مقدّس حق نیست (1).

و این کلام بسیار ضعیفی است؛ زیرا که عمده نظر آنها دو امر شاید باشد: یکی، قضیه حدوث زمانی عالم، که توهم شده مجرد بودن موجودی جز حق با آن منافی است. و یکی، فاعل مختار بودن حق تعالی است، که گمان نمودند با تجرّد عالم عقل و ملائکه الله مخالف است. و این هر دو مسئله از مسائل معنونه است در علوم عالیّه. و عدم تنافی این قبیل مسائل با موجود مجرد به وضوح پیوسته. بلکه قول به عدم تجرّد نفوس ناطقه و عالم عقل و ملائکه الله با بسیاری از مسائل الهیه و کثیری از عقاید حقّه منافی است، که اکنون مجال بیان آنها نیست. و حدوث زمانی عالم، به آن طور که این دسته گمان نمودند، منافی با اصل مسئله حدوث زمانی است، فضلاً از آن که با بسیاری از قواعد الهیه نیز مخالف است.

و حق - در نزد نویسندگان - موافق با عقل و نقل آن است که از برای ملائکه الله اصنافی است کثیره، که بسیاری از آنها مجردند و بسیاری از آنها جسمانی برزخی هستند - (وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ) (2). و اصناف آنها به حسب تقسیم کلی آن است که گفته اند موجودات ملکوتیه بر دو قسم است: یکی آن که تعلق به عالم اجسام ندارد، نه تعلق حلولی و نه تعلق تدبیری. و دیگر آن که به یکی از این دو وجه تعلق داشته باشد.

و طایفه اولی دو قسمند:

ص: 413

1- بحار الأنوار، ج 56، ص 202، و ج 58، ص 104.

2- «از لشکریان پروردگارت غیر او آگاه نیست». (المدّثر (74): 31)

يك قسم آنان که به آنها ملائکة «مهیّمه» گویند. و آنها آنانند که مستغرق در جمال جمیل و متحیر در ذات جلیل می باشند و از دیگر خلائق غافل و به دیگر موجودات توجه ندارند.

و در اولیاء خدا نیز يك طایفه هستند که چنین می باشند. و چنانچه ما مستغرق بحر ظلمانی طبیعت هستیم و از عالم غیب و ذات ذوالجلال، با آن که ظاهر بالذات و هر ظهوری پرتو ظهور او است، به کلی غافل هستیم، آنها از عالم و هر چه در او است غافل و به حق و جمال جمیل او مشغولند. و در روایت است که خداوند مخلوقاتی دارد که نمی دانند خداوند آدم و ابلیس را خلق فرموده (1).

قسم دوم آنان هستند که خدای تعالی آنها را وسایط رحمت وجود خود قرار داده؛ و آنها مبادی سلسله موجودات و غایت اشواق آنها هستند. و این طایفه را «اهل جبروت» گویند. و مقدم و رئیس آنها «روح اعظم» است. و شاید آیه شریفه (تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ) نیز اشاره باشد به این طایفه از ملائکة الله. و اختصاص به ذکر «روح»، با آن که از ملائکه است، برای عظمت او است؛ چنانچه در آیه شریفه (يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا) (2) نیز اشاره به همین است. و به اعتباری روح را «قلم اعلی» گویند؛ چنانچه فرماید: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ» (3). و به اعتباری او را «عقل اول» گویند؛ چنانچه فرماید: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ» (4). و بعضی روح را

ص: 414

1- بحار الأنوار، ج 54، ص 349، حدیث 46.

2- «روزی که ملائکه و روح به صف می ایستند». (النبأ (78): 38)

3- «نخستین آفریده خدا قلم است.» (تفسیر القمی، ج 2، ص 198؛ بحار الانوار، ج 54، ص 366، حدیث 1)

4- «نخستین چیزی که خدا آفرید عقل بود.» (بحار الأنوار، ج 1، ص 97، حدیث 8)

«جبرائیل» دانند. و فلاسفه جبرائیل را آخر ملائکه کَرَوِیِّین دانند؛ و او را «روح القدس» دانند؛ و روح را اول ملائکه کَرَوِیِّین دانند. و در روایات شریفه نیز فرموده که «روح اعظم» از جبرئیل است؛ چنانچه از کافی شریف منقول است که ابوبصیر گوید: «سؤال کردم از حضرت صادق - سلام الله علیه - از قول خدای تعالی: (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي) فرمود: "خلقی است اعظم از جبرئیل و میکائیل. با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود، و با ائمه (علیهم السلام) هست. و او از ملکوت می باشد" (1). و در بعض روایات است که «روح» از ملائکه نیست، بلکه اعظم از آنها است (2).

و شاید «روح» دو اطلاق داشته باشد در لسان قرآن و اخبار، چنانچه در لسان اهل اصطلاح نیز اطلاقاتی دارد. يك روح از صنوف ملائکه است؛ چنانچه فرمود از «ملکوت» است. و يك روح نیز روح خود حضرات اولیاء است که از ملائکه نیست و اعظم از آنها است. بنابراین، ممکن است «روح» در سوره شریفه «قدر» به اعتبار تنزل در لیلۀ قدر، عبارت از «روح الامین» یا «روح اعظم» باشد. و در آیه شریفه (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ) (3) عبارت از روح انسانی باشد که در مرتبه کمال از جبرئیل و دیگر ملائکه اعظم است؛ و از «عالم امر» بلکه گاهی متحد با «مشیت»، که امر مطلق است، شود.

قسم دیگر از ملائکه الله آنها هستند که موکل بر موجودات جسمانیه و مدبّر در آنها هستند و از برای اینها صنوف کثیره و طوایف بی شمار است؛ زیرا از برای

ص: 415

1- - الکافی، ج 1، ص 273، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب الذنوب»، حدیث 3.

2- - بحار الأنوار، ج 25، ص 64، حدیث 45.

3- - «از تو درباره روح می پرسند...». (الإسراء (17): 85)

هر موجود علوی یا سفلی، فلکی یا عنصری، وجهه ای ملکوتی است که به آن وجهه به عالم ملائکه الله متصل و با جنود حق پیوند است؛ چنانچه حق اشاره به ملکوت اشیاء فرماید در آیه شریفه که می فرماید: (فَسُبْحَانَ الَّذِي يَدِيهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) (1).

و حضرت رسول در کثرت ملائکه فرماید - چنانچه روایت شده - : «أَطَّتِ السَّمَاءُ؛ وَحَقُّ لَهَا (2) أَنْ تَتَّطَّ؛ مَا فِيهَا مَوْضِعٌ قَدِمَ إِلَّا وَفِيهِ مَلَكٌ سَاجِدٌ أَوْ رَاكِعٌ» (3). و در روایات شریفه راجع به کثرت ملائکه و بسیاری صنوف آنها بسیار مذکور است (4).

امر دوم: در بیان کیفیت تنزل ملائکه الله است بر ولی امر

بدان که روح اعظم - که خلقی اعظم از ملائکه الله؛ یعنی در مرتبه اول از ملائکه الله واقع است و اشرف و اعظم از همه است - و ملائکه الله مجردة قطان عالم جبروت از مقام خود تجافی نکنند، و از برای آنها نزول و صعود به آن معنا که از برای اجسام است مستحیل است؛ زیرا که مجرد، از لوازم اجسام میرا است و منزّه است. پس تنزل آنها، چه در مرتبه قلب یا صدر یا حس مشترک ولی، و چه در بقاع ارض و کعبه و حول قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، و چه در بیت المعمور باشد، به

ص: 416

1- «پس منزّه است آن که ملکوت هر چیز به دست اوست و به سوی او باز می گردید». (یس (36): 83)

2- در مصادر «لها» آمده است.

3- «آسمان ناله کند و سزاوار است که ناله کند؛ هیچ جای پای در آن نیست مگر آن که فرشته ای در آنجا در حال سجود یا رکوع است». (بحار الأنوار، ج 56، ص 212؛ علم الیقین، ج 1، ص 259)

4- ر.ک: بحار الأنوار، ج 56، ص 144 «أبواب الملائكة»؛ علم الیقین، ج 1، ص 253.

طریق تمثّل ملکوتی یا ملکی است؛ چنانچه خدای تعالی در باب تنزّل «روح الامین» بر حضرت مریم (علیها السلام) فرماید: (فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا)⁽¹⁾ چنانچه برای اولیاء و کَمَل نیز تمثّل ملکوتی و تروّح جبروتی ممکن است. پس، ملائکة اللّٰه را قوّه و قدرت دخول در ملک و ملکوت است به طور تمثّل؛ و کَمَل اولیاء را قدرت بر دخول در ملکوت و جبروت است به طور تروّح و رجوع از ظاهر به باطن. و تصدیق این معنا سهل است برای کسی که حقایق مجرّدات را، چه مجرّد ملکوتی یا جبروتی و چه نفوس ناطقه که نیز از مجرّدات جبروتیه یا ملکوتیه هستند، فهمیده باشد و مراحل وجود و مظاهر آنها و نسبت ظاهر به باطن و باطن به ظاهر را تصوّر نموده باشد.

و باید دانست که تمثّل «جبروتیین» و «ملکوتیین» در قلب و صدر و حسّ بشر ممکن نیست مگر پس از خروج او از جلیب بشریت و تناسب او با آن عوالم؛ و الاّ مادامی که نفس مشغول به تدبیرات ملکیه است و از آن عوالم غافل است، ممکن نیست این مشاهدات یا تمثّلات برای او دست دهد. بلی، گاهی شود که به اشاره یکی از اولیاء، نفس را از این عالم، انصرافی حاصل شود و به قدر لیاقت از عوالم غیب ادراکی معنوی یا صوری نماید. و گاه شود که به واسطه بعضی امور هائله، مثلاً، از برای نفس انصرافی از طبیعت حاصل شود و نمونه ای از عالم غیب ادراک کند؛ چنانچه شیخ الرئیس قضیه آن شخص ساده لوح را که در حجّ بیت اللّٰه برات آزادی از آتش جهنّم گرفته بود، نقل کند⁽²⁾. و شیخ عارف،

ص: 417

1- - «پس (به صورت) انسانی کامل بر او جلوه کرد». (مریم (19): 17)

2- - در آثار ابن سینا یافت نشد لکن ملاصدرا نیز این قضیه را نقل کرده است. (ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج 7، ص 35)

محبی الدین، نیز نظیر این قضیه را نقل نماید(1). و اینها نیز از انصراف نفوس است از مُلک، و توجه ملکوتی است. و گاه شود که نفوس اولیاء کَمَل پس از انسلاخ از عوالم و مشاهده روح اعظم یا سایر ملائکه اللّٰه به واسطه قوّت نفس، به خود آیند و حفظ حضرات غیب و شهادت کنند؛ و در این صورت، در تمام نشئات در آن واحد حقایق جبروتیین را مشاهده کنند. و گاه شود که به قدرت خود ولیّ کامل تنزّل ملائکه حاصل شود، واللّٰه العالم.

امر سوم: در مکاشفه رسول خدا و ائمه هدی (علیهم السلام) در لیلۃ القدر

بدان که «لیلۃ القدر» چون لیلۃ مکاشفه رسول خدا و ائمه هدی است، از این جهت، کشف جمیع امور ملکیه از غیب ملکوت برای آنها می شود؛ و ملائکه موکله بر هر امری از امور برای آن حضرات در نشئه غیب و عالم قلب ظاهر شود، و جمیع اموری که در مدّت سال برای خلائق تقدیر شده و در الواح عالیّه و سافله مکتوب گردیده، به طور کتب ملکوتی و استجنان وجودی، بر آنها مکشوف و معلوم گردد. و این مکاشفه، مکاشفه ملکوتیه است که محیط بر جمیع ذرّات عالم طبیعت است؛ و هیچ امری بر ولیّ امر از امور رعیت مخفی نخواهد بود. و منافات ندارد که برای آنها در یک شب امر یک سال و در یک حال نیز جمیع امور دهر و در یک لحظه جمیع مقدرات ملکیه و ملکوتیه، و به تدریج در ایّام سنه نیز جمیع امور یومیّه، منکشف شود به طریق اجمال و تفصیل. مثلاً، چنانچه در کیفیت نزول قرآن در حدیث است که جملتاً واحده در «بیت المعمور»، و در ظرف بیست و سه سال بر رسول خدا وارد شده(2). و ورود

ص: 418

1- - الفتوحات المکیّة، ج 3، ص 60.

2- - الکافی، ج 2، ص 628، «کتاب فضل القرآن»، «باب فضل القرآن» حدیث 6.

در «بیت المعمور» نیز نزول بر رسول خدا است.

بالجمله، گاه شود که ولیّ امر متصل به ملاّ اعلی و اقلام عالیه و الواح مجرّده شود، و برای او مکاشفه تامّه جمیع موجودات شود ازلاً و ابداً؛ و گاه اتصال به الواح سافله حاصل شود، پس مدتی مقدر را کشف فرماید؛ و تمام صفحه کون نیز در محضر ولایت مآبی او حاضر است و هرچه از امور واقع شود به نظر آن حضرات بگذرد.

و در روایات عرض اعمال بر ولیّ امر وارد است که هر پنجشنبه و دوشنبه عرض اعمال بر رسول خدا و ائمه هدی (علیهم السلام) شود. و در بعضی روایات است که در هر صبح؛ و در بعضی هر صبح و شب عرض شود اعمال عباد. و اینها نیز به حسب اجمال و تفصیل و جمع و تفریق است. و در این ابواب روایات شریفه از اهل بیت عصمت و طهارت وارد شده که در کتب تفاسیر از قبیل تفسیر برهان و صافی مذکور است (1).

تفسیر (سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ)

اشاره

قوله: (سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ) یعنی، این شب مبارك سلامت است از شرور و بلیات و آفات شیطانیه تا طلوع فجر. یا آن که سلام بر اولیاء خدا و اهل طاعت است. و یا آن که ملائکه اللّه که با آنها ملاقات کنند، سلام به آنها کنند از جانب حق تعالی تا طلوع فجر.

ص: 419

1- - بحار الأنوار، ج 23، ص 338، 346، 347، حدیث 9، 44، 47؛ تفسیر الصافی، ج 2، ص 373؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص 540 - 549.

چنانچه سابقاً در بیان حقیقت «لیلة القدر» مذکور شد، از مراتب وجود و تعینات غیب و شهود به اعتبار احتجاب شمس حقیقت در افق آنها «لیل» تعبیر شود؛ و بنا بر آن، «لیلة القدر» ليله ای است که حق تعالی به حسب جمیع شؤون و احدیت جمع اسماء و صفات، که حقیقت اسم اعظم است، در آن محتجب باشد. و آن تعین و بنیة ولی کامل است که در زمان رسول خدا آن سرور، پس از آن، ائمه هدی، واحداً بعداً واحد، می باشند. بنابراین، «فجر» لیلة القدر وقتی است که آثار شمس حقیقت از خلف حجب تعینات ظاهر گردد. و طلوع شمس از افق تعینات، «فجر» یوم القیامة نیز هست. و چون از مدّت غروب و احتجاب شمس حقیقت در افق تعینات این اولیاء کمال تا وقت طلوع فجر که مدت «لیلة القدر» است، آن ليله صاحب شرف از تصرفات شیطانیه مطلقاً سالم است و به همان طور که شمس محتجب شده است بی کدورت و تصرف شیطانیه طالع شود، فرموده است: «سلام است آن شب تا طلوع فجر». و اما سایر لیل ها یا اصلاً سلامت ندارند، و آن لیالی بنی امیه و امثال آنها است؛ و یا سلامت به جمیع معانی ندارند، و آن لیالی سایر ناس است.

خانمه: در بیان آن که این سوره نسبت رسول (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) است

از بیانات عرفانیه و مکاشفات ایمانیه، که به دستگیری اولیاء عظام (علیهم السلام) بر قلب منیر اهل معرفت ظاهر شد، معلوم شود که چنانچه سوره مبارکه «توحید» نسبت ذات مقدس حق - جلّ و علا - است، سوره شریفه «قدر» نسبت اهل بیت عظام (علیهم السلام) است؛ چنانچه در روایات معراج وارد است:

محمد بن يعقوب بإسناده عن أبي عبد الله (عليه السلام)، في صلاة النبي (صلى الله عليه وآله) في السماء، في حديث «الإسراء» قال (عليه السلام): «تُمُّ أَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - إِلَيْهِ: إِفْرَأُ يَا مُحَمَّدُ نِسْبَةَ رَبِّكَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ». وهذا في الرَّكْعَةِ الْأُولَى. ثُمَّ، أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: إِفْرَأُ ب «الْحَمْدُ لِلَّهِ». فَفَرَأَهَا مِثْلَ مَا قَرَأَ أَوَّلًا. ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ: إِفْرَأُ: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» فَإِنَّهَا نِسْبَتُكَ وَنِسْبَةُ أَهْلِ بَيْتِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»(1).

و روایات شریفه در باب فضل سوره مبارکه «قدر» بسیار است. از آن جمله روایتی است که در کافی شریف است از حضرت باقر (علیه السلام) که فرمود: «کسی که قرائت کند) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (را به طور جهر، مثل آن است که شمشیر خود را از غلاف بیرون آورده باشد در راه خدا. و کسی که سرّاً بخواند، مثل آن است که به خون خود غلتان شده است در راه خدا. و کسی که ده مرتبه آن را قرائت کند، هزار گناه از گناهان او را محو نماید»(2). و از خواص القرآن روایت از رسول خدا شده که: «کسی که قرائت کند این سوره را، از برای او اجر کسی است که ماه مبارک را روزه گرفته و ادراک لیلۃ القدر نموده، و از برای او ثواب کسی است که قتال در راه خدا نموده»(3).

و الحمد لله أولاً و آخراً.

ص: 421

1 - - «محمد بن يعقوب به امام صادق علیه السلام سند رسانده که در حدیث «اسراء» راجع به نماز پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن گاه خداوند عزَّ وَّجَلَّ به آن حضرت وحی کرد: "ای محمد نَسَبِ پروردگارت تبارک و تعالی را بخوان: اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ. و این در رکعت نخست بود. آن گاه خداوند عزَّ وَّجَلَّ به او وحی فرمود: الحمد لله ... را بخوان". (البرهان فی تفسیر القرآن، ج 10، ص 353، «سورة القدر»، حدیث 25)

2 - - الکافی، ج 2، ص 621، «کتاب فضل القرآن»، «باب فضل القرآن»، حدیث 6.

3 - - قال: «من قرأ هذه السورة، كان له من الأجر كمن صام شهر رمضان، وإن وافق ليلة القدر كان له ثواب كثواب من قاتل في سبيل الله...». (ر.ك: البرهان في تفسير القرآن، ج 10، ص 334، «سورة القدر»، حدیث 4)

اعتذار: عذر از طغیان قلم و بیان آن که این مطالب تفسیر به رأی نیست

با آن که بنای نویسنده در این رساله آن بود که از مطالب عرفانی غیر مأنوس با نوع خودداری کنم، و فقط به آداب قلبیه صلوات اکتفا کنم، اینک می بینم که قلم طغیان نموده و در خصوص تفسیر سوره شریفه از موضوع قرارداد خود تجاوز نمودم. چاره ای جز آن نیست که اکنون از برادران ایمانی و دوستان روحانی معذرت خواهی کنم. و ضمناً اگر مطلبی در این رساله مطابق مذاق خود ندیدند، بی تأمل رمی به باطل نکنند؛ زیرا که از برای هر علمی اهلی و برای هر راهی راه نوردی است «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً عَرَفَ قَدْرَهُ، وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ»⁽¹⁾.

و ممکن است بعضی غفلت از حقیقت حال کنند، و چون از معارف قرآنی و دقایق سنن الهیه بی خبرند، بعضی از مطالب این رساله را تفسیر به رأی گمان کنند. و این خطای محض و افترای فاحش است، زیرا که:

اولاً، این معارف و لطایف همه از قرآن شریف و احادیث شریفه مستفاد، و شواهد سمعیه بر آنها هست؛ چنانچه بعضی از آنها در خلال مباحث مذکور، و بیشتر آنها برای اختصار مذکور نگردید.

و ثانیاً، همه یا اکثر آنها موافق براهین عقلیه یا عرفانیه می باشد؛ و چنین امری تفسیر به رأی نخواهد شد.

ص: 422

1- - «خدا رحمت کند کسی را که قدر (حدّ) خود را بشناسد و از حد خود پافراتر نگذارد». (غرر الحکم ودرر الکلم، ص 373، فصل 33، حرف الرءاء، حدیث 1)

و ثالثاً، غالباً مطالبی که ما ذکر کردیم یا در بیان آیات شریفه ذکر می کنیم، از قبیل بیانِ مصادیقِ مفاهیم است. و بیانِ مصادیق و مراتب حقایقِ مربوط به تفسیر نیست تا آن که تفسیر به رأی باشد.

و رابعاً، بعد از همهٔ مراحل، ما برای غایت احتیاط در دین - با آن که جای آن نبود - در مطالب غیر ضروری علی سبیل الاحتمال و بیان احد احتمالات، مطالب را بیان کردیم؛ و معلوم است در احتمال را کسی نبسته و مربوط به تفسیر به رأی نخواهد شد.

و در این جا مطالب دیگری هست که ما از ذکر آن خودداری نموده و به اختصار کوشیدیم.

ص: 423

و در آن پنج فصل است:

فصل اول: در تکبیر قبل از رکوع است

و ظاهر آن است که این تکبیر از متعلقات رکوع و برای مهیا شدن مصلی است برای منزل رکوع. و ادب آن، آن است که مقام عظمت و جلال حق و عزت و سلطنت ربوبیت را در نظر آرد و مقام ضعف و عجز و فقر و ذلت عبودیت را نصب العین خود قرار دهد؛ و در این حال، به مقدار معرفتش به عز ربوبیت و ذل عبودیت، تکبیر حق تعالی از توصیف کند.

و باید بنده سالک، توصیفی که از حق کند و تسبیح و تقدیسی که نماید، محض اطاعت امر و به واسطه اذن حق تعالی به توصیف و عبادت بداند؛ و الا خود را جسارت آن نبود که در محضر ربوبیت مثل او عبد ضعیفی که در حقیقت لاشیء و آنچه دارد نیز از خود معبود عظیم الشأن است لاف از توصیف و تعظیم او زند. جایی که مثل علی بن الحسین با آن لسان ولایت مآبی شیرین، که لسان الله

است، عرض کند: «أفيلساني هذا الكال أشكرك»⁽¹⁾، از پشه لاغری چه خیزد⁽²⁾.

پس چون عبد سالک خواهد وارد منزل خطرناک رکوع شود، باید خود را مهیای آن مقام کند؛ و با دست خود توصیف و تعظیم و عبادت و سلوک خود را پشت سر اندازد و دست ها را تا حدای گوش بلند کند و کف های خالی خود را رو به قبله کند و صفر الید و تهی دست با قلب پر از خوف و رجاء، خوف از تقصیر و قصور به قیام به مقام عبودیت و رجاء واثق به مقام مقدس حق که او را تشریف داده و به چنین مقاماتی که از خلص اولیاء و کمل احباء است بار داده، وارد منزل رکوع شود. و شاید که بلند نمودن دست به این کیفیت، ترك مقام قیام و ترك وقوف به آن حد باشد، و اشاره به برنداشتن زاد از منزل قیام باشد؛ و تکبیر اشاره به تعظیم و تکبیر باشد از توصیفات که در منزل قیام نموده. و نزد اهل معرفت چون رکوع منزل توحید صفات است، تکبیر رکوع، تکبیر از این توحید، و رفع ید، اشاره به رفض صفات خلق است.

فصل دوم: در آداب انحاء رکوعی است

بدان که عمده احوال صلات سه حال است، که سایر اعمال و افعال مقدمات و مهیئات آنها است: اول قیام؛ و دوم رکوع؛ و سوم سجود. و اهل معرفت این سه

ص: 426

1- «آیا با این زبان در مانده از سخن تو را شکر بگزارم». (مصباح المتهجد، ص 534، از دعای «ابو حمزه»)

2- «جایی که عقاب پر بریزد / از پشه لاغری چه خیزد». (امثال و حکم دهخدا، ج 2، ص 579، بدون ذکر نام شاعر)

را اشاره به توحیدات ثلاثه دانند. و ما در سرّ الصلوة آن مقامات را حسب ذوق عرفانی مذکور داشتیم (1). و اینک با لسانی دیگر بیان این منازل کنیم که با عامّه مناسبتی داشته باشد.

پس گوئیم که چون صلوات معراج کمالی مؤمن و مقربّ اهل تقوا است، متقوم به دو امر است که یکی مقدمه دیگر است:

اول، ترك خودبینی و خودخواهی؛ که آن، حقیقت و باطن تقوا است.

دوم، خداخواهی و حق طلبی؛ که آن، حقیقت معراج و قرب است. و لهذا در روایات شریفه است که «الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كَلِّ تَقِيٍّ» (2) چنانچه قرآن شریف نیز نور هدایت است ولی برای متّقین: (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) (3).

بالجمله، در این سه مقام که مقام قیام و رکوع و سجود است، این دو مقام به تدریج حاصل شود. پس، در حال «قیام» ترك خودبینی است به حسب مقام فاعلیت؛ و رؤیت فاعلیت حق و قیومیت حق مطلق است. و در «رکوع» ترك خودبینی است به حسب مقام صفات و اسماء؛ و رؤیت مقام اسماء و صفات حق است. و در «سجود» ترك خودبینی است مطلقاً و خداخواهی و خداطلبی است مطلقاً. و جمیع منازل سالکین از شؤون این مقامات ثلاثه است؛ چنانچه بر اهل بصیرت و اصحاب عرفان و سلوک واضح است.

و چون سالک در این مقامات توجه به این نمود که سرّ این اعمال توحیدات

ص: 427

1- - سرّ الصلوة، امام خمینی قدس سره، ص 128.

2- - «نماز وسیله تقرب هر پرهیزکار (به خدا) است». (الكافي، ج 3، ص 265، «كتاب الصلاة»، «باب فضل الصلاة»، حدیث 6)

3- - «هیچ شکی در این کتاب نیست و آن هدایت برای پرهیزکاران است». (البقرة (2): 2)

ثلاثه است، هر يك از مقامات كه رقيق تر و لطيف تر است سالك را مراقبت بيشتر ضرور است. و البته خطر مقام بالاتر و لغزشش بيشتر است. پس، در مقام ركوع چون سالك را دعوى آن است كه در دار وجود، علم و قدرت و حيات و اراده اى جز از حق نيست و اين دعوى بسيار بزرگ و مقام بسيار دقيقى است و از امثال ما اين دعاوى نشايد، به باطن ذات بايد به درگاه مقدس حق روى تضرع و مسكنت و ذلت آوريم و عذر قصور و تقصير خواهيم، و نقصان خود را به عين عيان و شهود وجدان دريابيم؛ شايد كه از مقام مقدس توجهى و عنايتى شود و حال اضطرار اسباب دستگيرى ذات مقدس شود، (أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا وَبَكَشِفُ السُّوءِ)(1).

فصل سوم: در ركوع صلوات معراج است

در صلوات معراج رسول خدا(صلى الله عليه و آله) وارد است كه پس از ركوع خطاب عزت رسيد: «فَانظُرْ إِلَى عَرْشِي. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: فَانظَرْتُ إِلَى عَظَمَةِ ذَهَبَتْ لَهَا نَفْسِي وَعُشِّي عَلَيَّ؛ فَأَلْهَمْتُ أَنْ قُلْتُ: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» لِعَظَمِ مَا رَأَيْتُ. فَلَمَّا قُلْتُ ذَلِكَ، تَجَلَّى الْعُشِّي عَنِّي، حَتَّى قُلْتُهَا سَبْعًا أَلْهَمَ ذَلِكَ؛ فَرَجَعْتُ إِلَيَّ نَفْسِي كَمَا كَانَتْ...»(2) الحديث.

ص: 428

1- - «يا آن كس كه در مانده وقتى او را بخواند جواب دهد و رفع گرفتارى او نمايد». (النمل (27): 62)

2- - «به عرش من بنگر. رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود: "پس به عظمتى نگرستم كه از ديدنش جانم بشد و بيهوش شدم. آن گاه پس از ديدن آن عظمت به من الهام شد و گفتم: سبحان ربى العظيم و بحمده. (منزه است پروردگار بزرگ من و سپاس اوراست). پس چون اين بگفتم از حالت غشوه به در آمدم. تا اين كه با الهامات پى در پى هفت بار آن را مى گفتم. پس به خود آمدم و به حال عادى خود بازگشتم...» (علل الشرائع، ص 315، حديث 1)

نظر کن ای عزیز به مقام عظمت سلوک سرور کَلِّ و هادی سبل (صلی الله علیه و آله)، که در حال رکوع، که نظر به مادون خود است، نور عرش را ببیند؛ و چون نور عرش در نظر اولیاء جلوۀ ذات است بی مرآت، تعین نفسی از بین برود و حالت غشوه و صعق دست دهد. پس، ذات مقدّس به عنایات ازلی از آن وجود شریف دستگیری فرمود، و با الهام حبّی «تسبیح» و «تعظیم» و «تحمید» را به آن ذات مقدّس تلقین فرمود، تا پس از هفت مرتبه - به عدد حجب و عدد مراتب انسان - به خود آمد و حالت صحو برای او دست داد. و در جمیع نماز معراج این احوال دوام داشته.

و اکنون که ما را به خلوت انس راهی نیست و به مقام قدس جایگاهی نه، خوب است عجز و ذلت خود را سرمایه وصول به مقصد و دستاویز حصول مطلوب قرار داده، دست از دامن مقصود برداریم تا کام دل برآریم(1). و لا اقل اگر خود مرد این میدان نیستیم، از مردان راه هدایت طلبیم و از روحانیت کَمَل اعانت جوئیم، شاید بویی از معارف به مشام جان ما برسد و نسیمی از لطایف به کالبد مرده ما بوزد؛ زیرا که عادت حق تعالی احسان و شیمه او تفضل و انعام است(2).

و باید دانست که رکوع مشتمل است بر «تسبیح» و «تعظیم» و «تحمید»

ص: 429

1- - دست از طلب ندارم تا کام من برآید / یا تن رسد به جانان یا جان زتن برآید (دیوان حافظ، ص 259، غزل 192)

2- - إِذْ مِنْ عَادَتِهِ الْإِحْسَانُ وَمِنْ شِمَتِهِ التَّفَضُّلُ. ر.ك: صفحه 463.

ربّ جلّ و علا: پس «تسبیح» تنزیه از توصیف و تقدیس از تعریف است. و «تعظیم» و «تحمید» خروج از حدّ تشبیه و تعطیل است؛ زیرا که «تحمید» ظهور در مرانی خلقیّه را افاده کند، و «تعظیم» سلب تحدید را ارائه دهد. پس، او ظاهر است و ظهوری در عالم جز از او نیست، و متلبّس به لباس تعینات خلقیّه نیست.

فصل چهارم: در ذکر حدیث مصباح الشریعه

عن مصباح الشریعة، قال الصادق (علیه السلام): «لا یَرْكَعُ عَبْدٌ لِلَّهِ رُكُوعًا عَلَى الْحَقِيقَةِ، إِلَّا زَيَّنَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِنُورٍ بَهَائِهِ، وَأَظْلَمَهُ فِي ظِلَالِ كِبْرِيَانِهِ، وَكَسَاهُ كِسْوَةَ أَصَدِّفِيَانِهِ. وَالرُّكُوعُ أَوَّلٌ، وَالسُّجُودُ ثَانٍ، فَمَنْ أَتَى بِمَعْنَى الْأَوَّلِ، صَدَّ لِمَحِّ لِلثَّانِي. وَفِي الرُّكُوعِ أَدَبٌ، وَفِي السُّجُودِ قُرْبٌ؛ وَمَنْ لَا يُحْسِنُ الْأَدَبَ، لَا يَصْلُحُ لِلْقُرْبِ. فَازْكَعْ رُكُوعَ خَاضِعٍ لِلَّهِ بِقَلْبِهِ، مُتَدَلِّلٍ وَجَلِّ تَحْتَ سُلْطَانِهِ، خَافِضٍ لَهُ بِجَوَارِحِهِ خَفِضَ خَائِفٍ حَزَنٍ عَلَى مَا يَفُوتُهُ مِنْ فَايِدَةِ الرَّكَعَيْنِ - وَحَكِي أَنْ الرَّبِيعَ بْنَ خُثَيْمٍ كَانَ يَسْهُرُ بِاللَّيْلِ إِلَى الْفَجْرِ فِي رُكْعَةٍ وَاحِدَةٍ؛ فَإِذَا هُوَ أَصْبَحَ، رَفَعَ (تَرْفَعُ - خ) وَقَالَ: آه، سَبَقَ الْمُخْلِصُونَ وَقُطِعَ بِنَا - وَأَسَدُ تَوَفِّ رُكُوعَكَ بِأَسَدِ تَوَاءِ ظَهْرِكَ. وَأَنْحَطَّ عَنْ هِمَّتِكَ فِي الْقِيَامِ بِخِدْمَتِهِ إِلَّا بِعَوْنِهِ. وَفَرَّ بِالْقَلْبِ مِنْ وَسَاوِسِ الشَّيْطَانِ وَخَدَائِعِهِ وَمَكَايِدِهِ. فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَرْفَعُ عِبَادَهُ بِقَدْرِ تَوَاضَعِهِمْ لَهُ؛ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى أَصُولِ التَّوَاضَعِ وَالْخُضُوعِ بِقَدْرِ إِطْلَاعِهِ عَظَمَتِهِ عَلَى سَرَائِرِهِمْ» (1).

ص: 430

1- - «هیچ بنده ای برای خدا به حقیقت رکوع نکند مگر آن که خداوند تعالی او را به نور جمال خود بیاراید و در سایه کبریايش جای دهد و جامه برگزیدگانش بپوشاند. رکوع اول است، و سجد دوم. هرکس حقیقت اول را به جای آرد، شایستگی دومی را یافته است. در رکوع ادب (عبودیت) است و در سجد قرب (به معبود)؛ و کسی که به نیکی ادب نگذارد، قرب را نشاید. پس رکوع کسی را به جای آر که با دل خاضع برای خدا و تحت سلطه او ذلیل و بیمناک است و اعضای خود را از اندوه و ترس آن که از بهره رکوع کنندگان بی نصیب گردیده فرود می آورد. و حکایت شده که ربیع بن خثیم با يك رکوع شب را به صبح می رساند و چون بامداد می شد قامت راست می کرد [خ ل: ناله می کرد] و می گفت: "آه، مخلصان پیشی گرفتند و ما از راه ماندیم." و رکوعت را کامل کن به این که پشت خود را راست نگاهداری؛ و از سر این که به همت خویش قیام به خدمت او کنی در گذر که جز به یاری او (این تو را میسر نگردد). و قلباً از وساوس شیطان و خدعه ها و نیرنگ هایش بگریز که خداوند تعالی مرتبه بندگان خود را به قدر تواضع ایشان بلند می دارد؛ و بدان اندازه که عظمت او بر باطن بندگان آشکار گردد به راه های فروتنی و کرنش (در برابر خود) هدایتشان می فرماید». (مصباح الشریعة، ص 89، الباب الأربعین فی الرکوع؛ شرح مصباح الشریعة، گیلانی، ص 103، الباب الخامس عشر فی الرکوع؛ بحار الأنوار، ج 82، ص 108، حدیث 17)

در این حدیث شریف اشارات و بشارات و آداب و دستوراتی است؛ چنانچه «تزیّن» به «نور بهاء الله» و «اظلال» در تحت «ظلّ کبرياء الله» و «تکسّی» به «کسوة اصفیاء الله»، بشارات به وصول به مقام تعلّم اسمایی و (عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) (1) است. و تحقق به مقام فناء صفاتی و حصول حالت صحو از آن مقام است؛ زیرا که مزین فرمودن حق، عبد را به مقام «نور بهاء» متحقّق نمودن او است به مقام «اسماء» که حقیقت تعلیم آدمی است. و او را در ظلّ و سایه «کبریا» که از اسماء قهریه است، بردن و در فناء آن جای دادن، افنای عبد است از خویشتن؛ و پس از این مقام، او را در «کسوة اصفیاء» در آوردن ابقاء او است پس از افناء. و از این جا معلوم شود که سجود فناء ذاتی است، چنانچه اهل معرفت فرموده اند؛ زیرا که

ص: 431

1- - «و همه اسماء را به آدم آموخت». البقرة (2: 31)

رکوع، اول است و آن این مقامات است؛ و سجود ثانی است و آن نیست جز مقام فناء در ذات.

و نیز معلوم شود که قرب مطلق، که در سجود حاصل شود، میسور نیست جز به حصول رکوع علی الحقیقه؛ و کسی که صلاحیت برای ثانی بخواهد پیدا کند، باید قرب رکوعی و ادب آن را تحصیل کند.

پس از بیان لطایف و سرائر رکوع و سجود، اشاره فرموده به آداب قلبیه آن از برای متوسّطین. و آن اموری است که بعضی از امور عامّه است، که ما در مقدمات ذکر نمودیم؛ و بعضی خاصّ به رکوع است. و چون اکثر این امور بیان شده است، از تفصیل آن صرف نظر نمودیم.

فصل پنجم: در رفع رأس از رکوع است

و سرّ آن رجوع از وقوف در کثرات اسمائیه است؛ چنانچه فرماید: «و کمال التّوْحیدِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ» (1). زیرا که پس از حصول حال صحو از فنای اسمائی، عبد سالك قصور و تقصیر خود را مشاهده کند؛ چه که مبدأ خطیئه آدمی، که ذریّه او باید جبران آن کند، توجه به کثرات اسمائیه که باطن شجره است می باشد. و چون خطیئه خود را، که ذریّه است، و خطیئه آدم را، که اصل خود است، دریافت، به مقام تذلل و نقصان خود پی برد و مهیای برای رفع خطیئه، که به خفض جناح در حضرت کبریا است، شود؛ و اقامه صلب از این مقام نماید،

ص: 432

1- - «کمال توحید عبارت است از نفی صفات از او». (الکافی، ج 1، ص 140، «کتاب التوحید»، حدیث 6؛ نهج البلاغه، ص 39، خطبه 1)

و با تکبیر بعد از رکوع رفع کثرات اسمائیه نماید، و صفر الید متوجّه منزل ذلّت و مسکنت و اصل تُراییّت شود. و آداب مهمّه آن، یافتن خطر بزرگ مقام، و چشاندن به قلب است با تذکّر تامّ، و مجاهده در توجه به حضرت ذات و ترک توجه به خود، حتی به مقام ذلّت خویش، است.

و بدان ای عزیز که تذکّر تامّ از حضرت حق و توجه مطلق به باطن قلب به آن ذات مقدّس، موجب گشوده شدن چشم باطنی قلب شود که به آن لقاء الله، که قرّة العین اولیاء است، حاصل گردد: (وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا) (1).

ص: 433

1- . «آنان که در راه ما جهاد کنند هر آینه ایشان را به راه های خود هدایت می کنیم». (العنکبوت (29): 69)

و در آن چند فصل است:

فصل اول: در سرّ جملی آن است

و آن نزد اصحاب عرفان و ارباب قلوب، ترك خویشتن و چشم بستن از ماسوی؛ و به معراج یونسی (1) - که به فرورفتن در بطن ماهی حاصل شد - متحقق شدن به توجه به اصل خویش بی رؤیت حجاب. و در سر بر تراب نهادن، اشارت به رؤیت جمال جمیل است در باطن قلب خاک و اصل عالم طبیعت.

و آداب قلبیه آن، یافتن حقیقت خویش و اصل ریشه وجود خود است، و نهادن أمّ الدماغ، که مرکز سلطان نفس است و عرش الروح است، به أدنی عتبه مقام قدس، و دیدن عالم خاک است عتبه مالک الملوک.

پس، سرّ وضع سجودی، چشم از خود شستن است؛ و ادب وضع رأس بر تراب، اعلی مقامات خود را از چشم افکندن و از تراب پست تر دیدن است. و

ص: 435

اگر در قلب از این دعاوی که به حسب اوضاع صلاتی اشارت به آنها است علتی باشد، پیش ارباب معرفت نفاق است. و چون خطر این مقام بالاترین خطرات است، سالك الى الله را لازم است به جبلت ذاتی و فطرت قلبی متمسک به ذیل عنایت حق - جل و علا - گردد و با ذلت و مسکنت عفو تقصیرات را طلب کند، که این مقامی مخطرور است که از عهده امثال ما خارج است.

و ما چون در رساله سر الصلاة این مقامات را به تفصیل ذکر نمودیم، در این رساله خودداری کنیم، و به روایت شریفه مصباح الشریعة برای آداب آن اکتفا نماییم.

فصل دوم: در حدیث مصباح الشریعة

عن مصباح الشریعة، قال الصادق (علیه السلام): «ما خسر - والله - من أتى بحقیقة السجود ولو كان في العمر مرة واحدة. وما أفلح من خلا بربه في مثل ذلك الحال تشبهاً بمخادع نفسه، غافلاً لاهياً عما أعدّه الله للساجدين من أنس العاجل وراحة الآجل. ولا بعد عن الله أبداً من أحسن تقرُّبه في السجود. ولا قرب إليه أبداً من أساء أدبه وصدَّ بع حُرْمته بتعلُّق قلبه بسواه في حال سجوده. فاسجد سجود متواضع لله تعالى ذلیل، علم أنه خلق من ترابٍ يطأه الخلق؛ وأنه اتحدك (رُكِّبَ. خ) من نطفةٍ یست تقدُّرها كلُّ أحدٍ؛ وكونٍ ولم یكن. وقد جعل الله معنی السجود سبب التقرُّب إليه بالقلب والسرِّ والرُّوح. فمن قرب منه، بعد من غیره؛ ألا ترى في الظاهر أنه لا یست توی حال السجود إلا بالتواري عن جمیع الأشیاء والأحتجاب عن كلِّ ما تراه العیون، كذلك أمر الباطن. فمن كان قلبه متعلقاً في صلاته بشيءٍ دون الله تعالى، فهو قریب من ذلك الشيء بعيداً عن حقیقة ما أراد الله منه في صلاته. قال الله عزَّ وجلَّ: (ما

جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ). وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: لَا أَطَّلِعُ عَلَى قَلْبِ عَبْدٍ فَأَعْلَمُ فِيهِ حُبَّ
الإِخْلَاصِ لِبَطَاعَتِي لَوْجَهِي وَابْتِغَاءِ مَرْضَاتِي، إِلَّا لَوْلَيْتُ تَقْوِيمَهُ وَسِيَّاسَتَهُ. وَمَنْ اشْتَغَلَ بِغَيْرِي، فَهُوَ مِنَ الْمُسْتَهْزِئِينَ بِنَفْسِهِ؛ وَمَكْتُوبُ اسْمُهُ فِي
دِيْوَانِ الْخَاسِرِينَ» (1).

در این حدیث شریف جمع بین بیان اسرار و آداب فرموده. و تفکر در آن، طرقی از معرفت به روی سالک الی الله باز کند، و تأبّی و جحود
منکرین را درهم می شکند، و تأیید و تشیید اولیاء عرفان و اصحاب ایقان را می فرماید، و حقیقت انس و خلوت با حق و ترک غیر حق
تعالی را گوشزد فرماید.

می فرماید: «به خدا قسم، زیان نبیند کسی که حقیقت سجده را به جای آورد، ولو در عمر يك مرتبه. و روی رستگاری نبیند کسی که در
این حال که ترک غیر است با حق خلوت کند، ولی شبیه به خدعه کنندگان باشد که صورتاً در خلوت و انس است ولی حقیقتاً غافل از حق
و از آنچه خدای تعالی برای ساجدان مهیا فرموده که آن انس با حق است در این عالم و راحت است در آن عالم. و دور نیفتد از خداوند
هرگز کسی که نیکو تقرّب جوید به حق تعالی در سجود؛ و نزدیک نشود به حق تعالی هرگز کسی که اسائه ادب کند در سجود و حرمت آن
را ضایع نماید به این که قلب خود را به غیر حق متعلق کند در حال سجود. اکنون که شمه ای از سرّ سجود را دانستی، سجود کن سجده
کسی که متواضع و ذلیل

ص: 437

1- - مصباح الشریعة، ص 91، الباب الواحد والأربعون في السجود؛ شرح مصباح الشریعة، گیلانی، ص 108، الباب السادس عشر في
السجود؛ رسائل الشهيد الثاني، أسرار الصلاة، ص 132؛ بحار الأنوار، ج 82، ص 136، «كتاب الصلاة»، «باب السجود»، حدیث 16؛
أسرار العبادات وحقیقة الصلاة، ص 107؛ اسرار الصلاة، ملکی تبریزی، ص 119 (مطبعة علمی - چاپ 1339 ق).

است در پیشگاه قدس حق تعالی؛ و نظر به حال نقص و بی‌نوایی خود کن؛ بدان که خلق شدی از خاکی که پایمال خلایق است، و از نطفه‌ای که همه کس از او اجتناب و استقذار کند، و تکوین شده‌ای در صورتی که شیء مذکوری نبوده‌ای. و خدای تعالی معنی سجود را سبب تقرّب به خود قرار داده - تقرّب به قلب و سرّ و روح. پس، کسی که به حق نزدیک شد، از غیر حق بعید شود؛ چنانچه سجده در ظاهر حاصل نشود مگر به موارد از همه اشیاء و احتجاب از هرچه چشم آن را ببیند؛ همین طور امر باطن. پس، کسی که قلبش متعلق به غیر حق شود در نماز، به آن چیز نزدیک، و از آنچه که حق اراده فرموده بعید شود؛ چنانچه حق فرماید که: "ما قرار ندادیم برای یک نفر دو قلب." (1) و رسول خدا فرمود که خدای تعالی فرمود که: "من اطلاع بر قلب بنده‌ای که در آن حبّ اخلاص برای طاعت من و به دست آوردن رضای من است پیدا نکنم، مگر آن که خودم متولّی تمشیت امور او شوم و تدبیر کارهای او فرمایم. و کسی که به غیر من مشغول باشد، از استهزاء کنندگان محسوب است و اسم آن در دیوان زیان کاران مکتوب شود".

فصل سوم: در ذکر سجود و رکوع

در حدیث است که چون نازل شد: (فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ) (2)، رسول خدا فرمود: «این را در رکوع قرار دهید». و چون نازل شد قول خدای تعالی: (سَبِّحْ اسْمَ

ص: 438

1- - الأجزاء (33): 4.

2- - «پس نام پروردگار بزرگ خود را تسبیح گوی». (الواقعة (56): 74)

رَبِّكَ الْأَعْلَى (1)، فرمود: «این را در سجود خود قرار دهید» (2).

و در حدیث شریف کافی است که: «اول اسمی را که خداوند برای خود اتخاذ فرمود «العلی» و «العظیم» بود» (3). و شاید «العلی» اول در اسماء ذاتیه باشد، و «العظیم» اول در اسماء صفاتیه.

و بدان که در سجود، چون سایر اوضاع صلاتی، هیئتی و حالی و ذکری و سّری است. و این امور برای کَمَل طوری است که در این رساله بیان آن اشارتاً شده، و تفصیلاً بی تناسب است. و از برای متوسّطین هیئت آن ارائه خاکساری و ترك استکبار و خودبینی است. و إرغام أنف، که از مستحبات مؤکده بلکه ترك آن خلاف احتیاط است، اظهار کمال تخصّص و تدلّل و فروتنی است؛ و نیز توجه به اصل خویش و یادآوری از نشئه خود است. و رؤسای اعضای ظاهره، که مَحالّ ادراک و ظهور تحریک و قدرت است که همین هفت یا هشت عضو است، بر زمین مذلّت و مسکنت نهادن، علامت تسلیم تامّ و تقدیم تمام قوای خود است و خارج شدن از خطیئه آدمیه است.

و چون تذکّر این معانی در قلب قوی شد، کم کم قلب از آن منفعل شده حالی دست دهد که آن حالت فرار از خود و ترك خودبینی است؛ و نتیجه این حال، حصول حالت انس است؛ و دنباله آن، خلوت تامّ حاصل شود و محبّت کلی پیدا شود.

و اما ذکر سجده، مقومّ از تسبیح که تنزیه از توصیف و قیام به امر است، یا

ص: 439

1- - «نام برتر پروردگارت را تسبیح گوی». (الأعلى (87): 1)

2- - مجمع البیان، ج 9، ص 339، ذیل آیه 74 سوره واقعه.

3- - الکافی، ج 1، ص 113، «کتاب التوحید»، «باب حدوث الأسماء»، حدیث 2.

تنزیه از تکثیر اسمائی است؛ یا تنزیه از توحید است؛ چه که توحید، تفعیل است، و آن از کثرت به وحدت رفتن است؛ و این خالی از شائبه تکثیر و تشریک نیست؛ چنانچه توصیف به علو ذاتی و تحمید نیز خالی از شائبه این معانی نیست.

و «العلی» از اسماء ذاتیه است. و به حسب روایت کافی، اول اسمی است که حق برای خود اتخاذ فرموده؛ یعنی، اول تجلی ذات برای خود است. و عبد سالک چون از خود در این مقام فانی شد و ترك عالم و آنچه در آن است نمود، مفتخر به این تجلی ذاتی شود.

و بدان که چون رکوع، اول و سجود، ثانی است، تسبیح و تحمید در آنها فرق ها دارد. و نیز «رب» در آن دو مقام، فرق دارد؛ زیرا که «رب» چنانچه اهل معرفت گفته اند، از اسماء ذاتیه و صفاتی و افعالیه است به سه اعتبار (1). بنابراین، «رب» در (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) از اسماء فعلیه شاید باشد به مناسبت مقام قیام، که مقام توحید افعالی است؛ و در رکوع از اسماء صفاتیه است به مناسبت این که رکوع مقام توحید صفات است؛ و در سجود از اسماء ذاتیه است به مناسبت آن که سجود مقام توحید ذات است. و «تسبیح» و «تحمید» نیز در هر یک از مقامات واقع شد، مربوط به آن مقام است (2).

ص: 440

1- - إنشاء الدوائر، ص 30؛ و ر.ك: ص 315 از همین کتاب؛ و شرح دعاء السحر، ص 46.

2- - در نسخه خطی، قبل از آغاز فصل چهارم، حضرت امام مطلبی نزدیک به دو صفحه با عنوان «تنبیه عرفانی» مرقوم فرموده اند، اما سپس به علامت حذف بر روی این قسمت قلم کشیده و در حاشیه مرقوم فرموده اند: این تنبیه زیاد است و باید محو شود تا آخر. در استنساخ مجدد کتاب نیز این قسمت موجود نیست؛ اما مطلب مزبور در چاپ های قبلی این کتاب درج گردیده است. در این چاپ این قسمت حذف گردید.

فصل چهارم: در بعض اسرار سجده و ذکر آن و رفع رأس است

چنانچه در صلاة معراج است، سجده غشوه و صعق در نتیجه مشاهده انوار عظمت حق است. و چون عبد از خود بی خود شد و حال محو و صعق برای او دست داد، عنایت ازلی شامل حال او شود و به الهام غیبی ملهم شود.

و ذکر سجود و تکرار آن برای حصول حال صحو و به خود آمدن است. پس چون به خود آمد، آتش اشتیاق مشاهده نور حق در قلبش مشتعل گردد، و سر از سجده بردارد؛ و چون در خود بقایابی بیند از انانیت، با دست اشاره به رفض آن کند؛ پس، تجلی نور عظمت ثانیاً بر او شود و بقیه انانیت را بسوزاند و فانی از فنا

شود، و تکبیر گویان حالت محو کلی مطلق و صعق تام حقیقی برای او حاصل شود؛ پس، دستگیر غیبی به الهام اذکار او را متمکن در مقام کند؛ و حالت صحو در این مقام، که صحو مقام ولایت است و از هر احتجاب و آرایش خلقی منزّه است، برای او دست دهد؛ و حال تشهد و سلام، که از احکام کثرت است، نیز در این صحو بعدالمحو حاصل شود. و تا این جا تمام دایره سیر انسانی تکمیل و تتمیم شود.

و در آن دو فصل است:

فصل اول: در شهادت به وحدانیت و رسالت و بعضی اسرار و آداب آن

بدان که شهادت به وحدانیت و رسالت در اذان و اقامه، که از متعلقات نماز و مُهَيِّئات ورود در آن است، و در «تشهد» که خروج از فناء به بقاء و از وحدت به کثرت و در آخر نماز است، عبد سالک را متذکر کند که حقیقت صلات حصول توحید حقیقی، و شهادت به وحدانیت از مقامات شامله است، که با سالک از اول صلات تا آخر آن است. و نیز در آن، سرّ «اولیت» و «آخریت» حق - جلّ و علا - است. و نیز در آن سرّ عظیمی است که سفر سالک من الله و الی الله است: (کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ) (1). پس، سالک باید در همهٔ مقامات متوجه این مقصد باشد، و حقیقت وحدانیت و الوهیت حق را به قلب برساند؛ و قلب را در این سفر معراجی الهی کند تا شهادتش حقیقت پیدا کند و از نفاق و شرک منزّه گردد.

ص: 443

1 - «به همان گونه که در آغاز شما را آفرید باز می گردید». (الأعراف (7): 29)

و در شهادت به رسالت نیز اشاره به آن شاید باشد که دستگیری ولیّ مطلق و نبیّ ختمی در این معراج سلوکی از مقامات شامله است، که باید سالک در تمام مقامات متوجه آن باشد و سرّ ظهور «اولیت» و «آخریت» که از مقامات ولایت است، از برای اهلش واضح گردد.

و باید دانست که فرق است بین «شهادت» در اول نماز، و «شهادت» در تشهد؛ زیرا که آن، شهادت قبل از سلوک است و شهادت تعبّدی یا تعقلی است، و این شهادت پس از رجوع است و آن شهادت تحقّقی یا تمکّنی است. پس «شهادت» تشهد را خطر عظیم است، زیرا که در آن دعوی تحقّق و تمکّن است و دعوی رجوع به کثرت است بی احتجاب. و چون این مقام شامخ برای امثال ما حاصل نیست، بلکه با این حال که اکنون داریم متوقّع نیز نیست، ادب در حضرت باری آن است که قصور خود و ذلّت و نقص و عجز و بیچارگی خویش را در نظر آریم و با حال شرمساری به بارگاه قدس متوجه شده عرضه داریم:

بارالها، ما از مقامات اولیاء و مدارج اصفیاء و کمال مخلصین و سلوک سالکین، حظّی جز الفاظی چند نداریم؛ و از جمیع مقامات به قیل و قال قناعت نمودیم که نه از آن کیفیتی حاصل شود نه حال (1). بار خدایا، حبّ دنیا و تعلّقات آن ما را از بارگاه قدس و محفل انس تو محجوب نموده؛ مگر تو با لطف خفیّ خود از ما افتادگان دستگیری فرمایی و جبران ماسبق را فرمایی، تا بلکه از خواب غفلت انگیخته شده راهی به محضر قدس پیدا کنیم.

ص: 444

1- «علم رسمی سر به سر قیل است و قال / نه از او کیفیتی حاصل نه حال». (کلیات شیخ بهایی، نان و حلوا، ص 4)

عن مصباح الشریعة، قال الصادق (علیه السلام): «التَّشَهُدُ ثَنَاءٌ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى؛ فَكُنْ عَبْدًا لَهُ فِي السِّرِّ خَاضِعًا لَهُ فِي الْفِعْلِ، كَمَا أَنَّكَ عَبْدٌ لَهُ بِالْقَوْلِ وَالِدَّعْوَى. وَصِلْ صِدْقَ لِسَانِكَ بِصَفَاءِ صِدْقِ سِرِّكَ؛ فَإِنَّهُ خَلَقَكَ عَبْدًا، وَأَمَرَكَ أَنْ تَعْبُدَهُ بِقَلْبِكَ وَلِسَانِكَ وَجَوَارِحِكَ، وَأَنْ تُحَقِّقَ عُبودِيَّتَكَ لَهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ لَكَ، وَتَعْلَمَ أَنَّ نَوَاصِييَ الْخَلْقِ بِيَدِهِ، فَلَيْسَ لَهُمْ نَفْسٌ وَلَا لِحْظٌ إِلَّا بِقُدْرَتِهِ وَمَشِيئَتِهِ، وَهُمْ عَاجِزُونَ عَنِ إِيْتَانِ أَقْلٍ شَيْءٍ فِي مَمْلَكَتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَإِرَادَتِهِ؛ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) (1). فَكُنْ عَبْدًا شَاكِرًا بِالْفِعْلِ، كَمَا أَنَّكَ عَبْدٌ ذَاكِرٌ بِالْقَوْلِ وَالِدَّعْوَى. وَصِلْ صِدْقَ لِسَانِكَ بِصَفَاءِ سِرِّكَ؛ فَإِنَّهُ خَلَقَكَ، فَعَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ إِرَادَةً وَمَشِيئَةً لِأَحَدٍ إِلَّا بِسَابِقِ إِرَادَتِهِ وَمَشِيئَتِهِ؛ فَاسْتَعْمِلِ الْعُبودِيَّةَ فِي الرِّضَا بِحُكْمِهِ، وَبِالْعِبَادَةِ فِي أَدَاءِ أَوْامِرِهِ. وَقَدْ أَمَرَكَ بِالصَّلَاةِ عَلَى نَبِيِّهِ (حَبِيبِهِ - خ) (صلى الله عليه وآله)، فَأَوْصِلْ صَلَاتَهُ بِصَلَاتِهِ وَطَاعَتَهُ بِطَاعَتِهِ وَشَهَادَتَهُ بِشَهَادَتِهِ.

وَأَنْظُرْ لَا يَمُوتُكَ بَرَكَاتٌ مَعْرِفَةَ حُرْمَتِهِ، فَتَحْرِمَ عَنْ فَايِدَةِ صَلَاتِهِ. وَأَمْرِهِ بِالْإِسْتِغْفَارِ لَكَ وَالشَّفَاعَةِ فِيكَ إِنْ أَتَيْتَ بِالْوَاجِبِ فِي الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَالسُّنَنِ وَالْأَدَابِ وَتَعْلَمَ جَلِيلَ مَرْتَبَتِهِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (2).

ص: 445

1- «و پروردگار تو آنچه را بخواهد می آفریند و انتخاب می کند، آنان را در کار خود اختیاری نیست، خدا منزله است و برتر از آنچه شریک می ورزند». (القصص (28): 68)

2- مصباح الشریعة، ص 93، الباب الثاني والأربعون في التشهد؛ شرح مصباح الشریعة، گیلانی، ص 114، الباب السابع عشر في التشهد؛ رسائل الشهيد الثاني، أسرار الصلاة، ص 133 - 134.

در این حدیث شریف اشاراتی است به آداب قلبیه عبادات و حقایق و اسرار آنها. چنانچه فرماید: «تشهد» ثناء حق - جلّ و علا - است. بلکه در سابق نیز اشاره شد (1) که مطلق عبادات ثناء حق است یا به اسمی یا به اسمائی، یا به تجلی از تجلیات، و یا به اصل هویت.

و عمده آداب را اشاره فرماید که چنانچه در ظاهر بندگی می کنی و مدعی عبودیت هستی، در سر نیز عبودیت کن تا عبودیت سری قلبی به اعمال جوارحی نیز سرایت کند، و عمل و قول، نقشه باطن و سر باشد؛ و حقیقت عبودیت به جمیع اجزاء وجود، چه اجزاء ظاهری و چه اجزاء باطنی، ساری شود و هر یک از اعضا، حظی از توحید ببرند. و لسان ذاکر، ذکر را به قلب ایصال کند، و قلب موحد مخلص، توحید و اخلاص را به لسان افاده نماید. و از حقیقت عبودیت طلب ربوبیت کند و از خودپرستی بیرون آید و الوهیت حق را به قلب برساند؛ و بداند که ناصیه بندگان به دست حق تعالی است، و قدرت بر تنفس و نگاه کردن ندارند مگر با قدرت و مشیت حق تعالی، و آنها عاجزند از تصرف در مملکت حق به جمیع انحاء تصرفات، گرچه تصرف ناچیزی باشد، مگر با اذن و اراده آن ذات مقدّس؛ چنانچه حق فرماید: «خدای تعالی فقط خلق می کند هر چه بخواهد و اختیار فرماید هر چه اراده کند؛ کسی را در امر خود اختیاری نیست - یعنی استقلالاً - منزه است خدای تعالی از شریک در تصرف در مملکت وجود». و چون این لطیفه را به قلب رساندی، شکر از حق حقیقت پیدا کند؛ و شکر در اعضا و اعمال سرایت کند؛ و چنانچه در عبودیت زبان و قلب باید هم قدم باشند، در این توحید فعلی نیز باید صدق لسان به صفاء سرّ

ص: 446

قلب موصول باشد؛ زیرا که حق - جلّ و علا - خالق است و مؤثّر جز او نیست، و تمام اراده ها و مشیّت ها ظلّ اراده و مشیّت ازلی سابق اوست.

پس از آداب شهادت به وحدانیت و الوهیت حق، متوجّه به مقام مقدّس عبد مطلق و رسول ختمی شود. و از تقدّم مقام «عبودیت» بر «رسالت» متنبّه شود که قدم عبودیت مقدّمه همه مقامات سالکین است؛ و رسالت شعبه عبودیت است. و چون رسول ختمی عبد حقیقی فانی در حق است، اطاعت او اطاعت حق است؛ و شهادت به رسالت موصول به شهادت به وحدانیت است. و عبد سالک باید از خود مراقبت کند که قصور در طاعت رسول، که طاعت الله است، نکند تا از برکات عبادت که وصول به بارگاه قدس است، به دستگیری ولیّ مطلق، محروم نشود. و بداند که کسی را بی دستگیری ولیّ نعم و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به بارگاه قدس و جایگاه انس بار ندهند.

ص: 447

و در آن دو فصل است:

فصل اول: در اشاره اجمالی به سرّ سلام و ادب آن

بدان که عبد سالک چون از مقام سجود، که سرّ او «فنا» است، به خود آمد و حالت صحو و هوشیاری برای او دست داد و از حال غیبت از خلق به حال حضور رجوع کرد، سلام دهد به موجودات - سلام کسی که از سفر و غیبت مراجعت نموده. پس در اول رجوع از سفر، سلام به نبی اکرم دهد؛ زیرا که پس از رجوع از وحدت به کثرت، اول حقیقت تجلی حقیقت ولایت است - «نَحْنُ الْأَوَّلُونَ السَّابِقُونَ» (1) و پس از آن، به اعیان دیگر موجودات به طریق تفصیل و جمع توجه کند.

و کسی که در نماز غایب از خلق نبوده و مسافر الی الله نشده، برای او سلام

ص: 449

1- - بحار الأنوار، ج 25، ص 22، حدیث 38، «فَنَحْنُ الْأَوَّلُونَ وَنَحْنُ الْآخِرُونَ وَنَحْنُ السَّابِقُونَ».

حقیقت ندارد و جز لقلقه لسان نیست. پس، ادب قلبی سلام به ادب جمیع صلوات است؛ و اگر در این نماز، که حقیقت معراج است، عروجی حاصل نشده و از بیت نفس خارج نشده، سلام برای او نیست. و نیز در این سفر اگر سلامت از تصرّفات شیطان و نفس اماره بود، و در تمام این معراج حقیقی قلب را علتی نبود، سلام او حقیقت دارد و الا لا سلام له. آری، سلام بر نبی (صلی الله علیه و آله) بنابراین، سلام با حقیقت است، زیرا که او در این سفر معراجی و در این سیر الی الله صعوداً و نزولاً متّصف به سلامت است و در تمام سیر از تصرّفات غیر حق عاری و بری است؛ چنانچه اشاره به آن در سوره مبارکه اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ نَمُودِیم.

فصل دوم: ذکر حدیث مصباح الشریعه در سرّ و ادب سلام

عن مصباح الشریعه، قال الصادق (علیه السلام): «مَعْنَى «السَّلَامِ» فِي دُبْرِ كُلِّ صَلَاةٍ، الْأَمَانُ؛ أَي مَن أَدَّى أَمْرَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خَاشِعاً مِّنْهُ قَلْبُهُ، فَلَهُ الْأَمَانُ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَبِرَاءَةٌ مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ. وَ«السَّلَامُ» اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى، أَوْدَعَهُ خَلْقَهُ لِيَسَّ تَعْمَلُوا مَعْنَاهُ فِي الْمُعَامَلَاتِ وَالْأَمَانَاتِ وَالْإِضَافَاتِ وَتَصْدِيقِ مُصَاحِبَتِهِمْ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَصِدْقَةِ مُعَاشَرَتِهِمْ. وَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَضَعَ السَّلَامَ مَوْضِعَهُ وَتُؤَدِّيَ مَعْنَاهُ، فَاتَّقِ اللَّهَ، وَلَيْسَ لَكَ مِنْكَ دِينُكَ وَقَلْبُكَ وَعَقْلُكَ، وَلَا تُدَسِّسْهَا بِظُلْمَةِ الْمَعَاصِي، وَلْتَسَلِّمْ حَفَظْتُكَ أَنْ لَا تُبْرِمَهُمْ (1) وَلَا تُمَلِّهِمْ وَتُوحِشَهُمْ مِنْكَ بِسُوءِ مُعَامَلَتِكَ مَعَهُمْ، ثُمَّ صَدِيقُكَ ثُمَّ عَدُوُّكَ؛ فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَسَلِّمْ مِنْهُ مَنْ هُوَ الْأَقْرَبُ إِلَيْهِ، فَالْأَبْعَدُ أَوْلَى. وَمَنْ لَا يَضَعُ «السَّلَامَ» مَوْضِعَهُ هَذِهِ، فَلَا سَلَامَ وَلَا تَسْلِيمَ (سَلِمَ . خ)؛ وَكَانَ

ص: 450

1- - ای، لا تُضَجِّرْهُمْ. [منه قدس سره]

كَاذِبًا فِي سَلَامِهِ وَإِنْ أَفْشَاهُ فِي الْخَلْقِ»(1).

فرماید: «معنای «سلام» در دنباله نمازها، «امان» است؛ یعنی، کسی که اوامر الهیه و سنن نبویّه را ادا کند با خشوع قلبی، ایمن از بلاء دنیا و عذاب آخرت شود». یعنی از تصرّفات شیطانیه در دنیا مأموم شود؛ چه که اداء اوامر الهیه با خشوع قلبی موجب قطع تصرّف شیطان است) إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ(2).

پس از آن، اشاره به سرّی از اسرار «سلام» فرماید و گوید: «سلام یکی از اسماء الله است که خدای تعالی به ودیعت در موجودات قرار داده». و این اشاره

ص: 451

1- - «معنای «سلام» در پایان نماز، امان است؛ یعنی، هر کس امر خدا و سنّت پیامبرش را با خشوع قلب به جای آورد، از بلای دنیا در امان است و از عذاب آخرت برکنار. و «سلام» نامی از نام های خدای تعالی است که در میان خلق خود به ودیعت نهاده تا در داد و ستد، نگاهداری امانات، و روابط با هم و صدق همنشینی و صحت آمیزش و معاشرتشان به کار برند. و اگر خواهی سلام را در جای خود نهی و معنایش را ادا کنی، باید از خدا پروا نمایی و دین و دل و عقل تو از تو در سلامت باشد و آنها را به تیرگی گناهان نیالایی؛ و باید فرشتگان نگهبانت را در امان بداری و آنها را نیازاری و ملولشان نسازی و با رفتار ناشایست ایشان را از خود دور نسازی، سپس دوستت و آن گاه دشمنت (باید از جانب تو در امان باشند) که هر که نزدیکانش از او در امان نباشد، به یقین بیگانه از او در امان نخواهد بود. و کسی که سلام را در این جایگاه ها ننهد (او را) نه سلام است و نه تسلیم (سلمی). و او در سلام خود دروغگوست هر چند در میان مردم بدان تظاهر کند». (مصباح الشریعة، ص 95، الباب الثالث والأربعون في السلام؛ شرح مصباح الشریعة، گیلانی، ص 119، الباب الثامن عشر في السلام؛ رسائل الشهيد الثاني، أسرار الصلاة، ص 135)

2- - «همانا نماز از فحشاء و منکر باز می دارد». (العنکبوت (29): 45)

به مظهریت موجودات از اسماء الهیه است. و باید عبد سالک این لطیفه الهیه را که در باطن ذات و خمیره او به ودیعت نهفته است، اظهار کند، و در جمیع معاملات و معاشرت و امانات و ارتباطات استعمال کند، و در مملکت باطن و ظاهر خود نیز سرایت دهد؛ و در معاملات با حق و دین حق تعالی استعمال نماید تا خیانت به ودیعت الهیه نکرده باشد. پس، حقیقت «سلام» را سرایت دهد در جمیع قوای ملکیه و ملکوتیه خود و در جمیع عادات و عقاید و اخلاق و اعمال خویش تا خود از همه تصرفات سالم ماند. و طریق تحصیل این سلامت را تقوا معرفی فرموده.

و باید دانست که تقوا را مراتب و منازل است:

پس، تقوای ظاهر، نگاهداری ظاهر است از قذارت و ظلمت معاصی قالبیه. و این تقوای عامه است.

و تقوای باطن، نگاهداری و تطهیر آن است از افراط و تفریط و تجاوز از حد اعتدال در اخلاق و غرائز روحیه. و این تقوای خاصه است.

و تقوای عقل، نگاهداری و تطهیر آن است از صرف آن در علوم غیر الهیه. و مراد از علوم الهیه علومی است که مربوط به شرایع و ادیان الهیه باشد. و جمیع علوم طبیعی و غیر آنها که برای شناخت مظاهر حق است الهیه است و اگر برای آن نباشد، نیست، هر چند مباحث مبدأ و معاد باشد. و این تقوای اخصّ خواص است.

و تقوای قلب، و آن نگاهداری آن است از مشاهده و مذاکره غیر حق. و این تقوای اولیاء است. و مقصود از حدیث شریف که فرماید حق تعالی: «أنا جلیس»

ص: 452

مَنْ جَلَسَنِي»⁽¹⁾، همین خلوت قلبی است. و این خلوت بهترین خلوات و خلوت های دیگر مقدمه حصول همین است.

پس، کسی که متّصف به همه مراتب تقوا شد، دین و عقل و روح و قلب او و جمیع قوای ظاهره و باطنه اش سالم ماند؛ و حَفَظَهُ و موکلین او نیز سالم مانند و از او ملول و منضجر و وحشتناک نشوند. و معاملات و معاشرات چنین شخصی با صدیق و عدوّش به طریق سلامت شود؛ بلکه ریشه عداوت از باطن قلبش منقطع شود، هرچند مردم با او عداوت ورزند. و کسی که به جمیع مراتب سلامت نباشد، به همان اندازه از فیض «سلام» محروم و به افق نفاق نزدیک شود، نعوذ باللّٰه منه. والسلام

ص: 453

1- - «من همنشین کسی هستم که مرا همنشین خود اختیار کند». (بحار الأنوار، ج 67، ص 26؛ رساله لقاء الله، ص 123؛ المحجّة البيضاء، ج 8، ص 58، با اندکی اختلاف).

خاتمه کتاب: در آداب بعضی از امور داخله و خارجه نماز است

اشاره

و در آن چند فصل است:

ص: 455

فصل اول: در تسبیحات اربعه است که در رکعت ثالث و رابع نماز خوانده می شود و اسرار و آداب قلبیه آن به قدر مناسب

و آن متقوم به چهار رکن است:

رکن اول در «تسبیح» است. و آن، تنزیه از توصیف به تحمید و تهلیل است، که از مقامات شامله است. و بنده سالک باید در تمام عبادات متوجه آن باشد و قلب خود را از دعوای توصیف و ثناجویی حق نگاهداری کند؛ گمان نکند که از برای عبد ممکن است قیام به حق عبودیت، فضلاً از قیام به حق ربوبیت که چشم آمال کمال اولیاء از آن منقطع و دست طمع بزرگان اصحاب معرفت از ذیل آن کوتاه است «عنقا شکار کس نشود دام بازگیر»⁽¹⁾. از این جهت گفته اند کمال معرفت اهل معارف، عرفان عجز خویش است⁽²⁾.

ص: 457

1- «عنقا شکار کس نشود دام بازگیر/ کانجا همیشه باد به دست است دام را». (دیوان حافظ، ص 76، غزل 9)

2- ر.ک: صفحه 312؛ تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، تعلیقه 40؛ مصباح الهدایة إلى الخلافة والولاية، المشكاة الأولى، مصباح

آری، چون رحمت واسعة حق - جلّ و علا - شامل حال ما بندگان ضعیف است، به سعه رحمت خود ما بیچارگان را بار خدمت داده و اجازه ورود در يك همچو مقام مقدّس منزّه، که پشت کزو بیین از قرب به آن خم است، مرحمت فرموده. و این از بزرگ ترین تفصّلات و ایادی ذات مقدّس ولیّ نعمت است بر بندگان خود، که اهل معرفت و اولیاء کمال و اهل اللّٰه قدر آن را به قدر معرفت خود می دانند، و ما محجوبان بازمانده از هر مقام و منزلت و محرومان دور افتاده از هر کمال و معرفت به کلّی از آن غافلیم؛ و اوامر الهیه را، که فی الحقیقه بالاترین نعم بزرگ نامتناهی است، از تکلف و کلفت دانیم و با انضجار و کسالت قیام به آن کنیم، و از این جهت از نورانیت آن به کلّی محروم و محجوبیم.

و باید دانست که چون «تحمید» و «تهلیل» متضمّن توحید فعلی است و در آن شائبه تحدید و تنقیص است، بلکه شائبه تشبیه و تخلیط است، عبد سالک برای تهیه ورود در آن لازم است در حصن حصین تسبیح و تنزیه خود را وارد کند و به باطن قلب خود بفهماند که حق - جلّت عظمته - منزّه از تعیّنات خلقیه و تلبّس به ملابّس کثرات است، تا ورود در تحمیدش از شائبه تکثیر تنزیه شود.

رکن دوم «تحمید» است. و آن، مقام توحید فعلی است که مناسب حال قیام است و مناسب قرائت است نیز. و از این جهت، این تسبیحات در رکعات اخیره قائم مقام «حمد» است و مصلّی مختار است که «حمد» را نیز بخواند به جای آن. و توحید فعلی را - چنانچه در «حمد» مذکور شد - از حصر حمد به حق تعالی استفاده کنیم و دست عبد را از محمّدت ها به کلّی کوتاه نماییم و (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ) (1) را به سامعه قلب رسانیم، و حقیقت (مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ

ص: 458

اللّه - رَمَى (1) را به ذائقه روح چشائیم، و خودبینی و خودخواهی را زیر پای سلوک نهیم تا به مقام تحمید خود را رسانیم و دل را از زیر بار منت خلق بیرون کشانیم.

رکن سوم «تهلیل» است. و از برای آن مقاماتی است:

یکی مقام نفی الوهیت فعلیه است که عبارت آخرای لا مُؤثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ است. و این مؤکد حصر «تحمید» بلکه موجب و مسبب آن است. چون که مراتب وجودات امکانیه ظلّ حقیقت وجود حق - جلّت قدرته - و ربط محض است و از برای هیچ یک از آنها به هیچ وجه استقلال و قیام به خود نیست، از این جهت، تأثیر ایجاد را به هیچ وجه به آنها نتوان نسبت داد، چه که در تأثیر استقلال ایجاد لازم و استقلال ایجاد مستلزم استقلال وجود است. و به عبارت اهل ذوق، حقیقت وجودات ظلّیه ظهور قدرت حق است در مرئی خلقیه، و معنی لا اله الا الله مشاهده فاعلیت و قدرت حق است در خلق و نفی تعینات خلقیه است، و افنای مقام فاعلیت آنها و تأثیر آنها است در حق.

و یکی مقام نفی معبود غیر حق است، ولا اله الا الله أي لا معبود سوی الله، و بنابراین، مقام «تهلیل» نتیجه مقام «تحمید» است؛ زیرا که اگر محمّدت منحصر به ذات مقدّس حق شد، عبودیت نیز بار خود را در آن مقام مقدّس افکند؛ و جمیع عبودیت هایی که خلق از خلق می کند، که همه برای رؤیت محمّدت است، منتفی شود؛ پس، گویی سالک چنین گوید که چون جمیع محامد منحصر در حق است، پس عبودیت نیز منحصر به او شود، و او معبود شود و بتها همه شکسته شود. و از برای «تهلیل» مقامات دیگری است که مناسب این مقام نیست.

ص: 459

1- - «هنگامی که تیر انداختی تو نینداختی بلکه خدا انداخت». (الأنفال: 8: 17)

رکن چهارم «تکبیر» است. و آن نیز تکبیر از توصیف است؛ گویی که عبد در اول ورود در «تحمید» و «تهلیل»، تنزیه از توصیف نموده، و پس از فراغ از آن نیز تنزیه و تکبیر از توصیف نماید، که تحمید و تهلیلش محفوف به اعتراف به تقصیر و تذلل باشد. و شاید که تکبیر در این مقام تکبیر از «تحمید» و «تهلیل» باشد، زیرا که در آن شائبه کثرت است؛ چنانچه مذکور شد. و شاید در «تسبیح» تنزیه از تکبیر، و در تکبیر از تنزیه نیز باشد، که دعاوی عبد به کلی ساقط شود و به توحید فعلی متمکن گردد و مقام قیام به حق ملکه گردد در قلب، و از تلوین بیرون آید و حالت تمکین حاصل شود.

و عبد سالک باید در این اذکار شریفه که روح معارف است حال تبطل و تضرع و انقطاع و تذلل را در قلب تحصیل کند؛ و به کثرت مداومت باطن قلب را صورت ذکر دهد و حقیقت ذکر را در باطن قلب متمکن سازد، تا قلب متلبس به لباس شود و لباس خویش، که لباس بُعد است، از تن بیرون آورد؛ پس، قلب الهی حقیقی شود و حقیقت و روح (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ (1)) در آن متحقق گردد.

فصل دوم: در آداب قلبیه قنوت است

بدان که «قنوت» یکی از مستحبات مؤکده است که ترک آن شایسته نیست، بلکه احتیاط در اتیان به آن است؛ زیرا که بعضی از اصحاب قائل به وجوب

ص: 460

شده اند(1)، و ظاهر بعض روایات نیز وجوب است(2)، گرچه اقوا در صناعت فقهی عدم وجوب است، چنانچه مشهور بین علمای اعلام است(3). و آن به همین کیفیت خاصه که بین امامیه - رضوان الله علیهم - متعارف است می باشد؛ یعنی، متقوم است به بلند نمودن دست را در حذاء وجه، و بسط باطن کف ها را طرف آسمان و خواندن ادعیه مأثوره یا غیر مأثوره. و جایز است دعا نمودن به هر زبان عربی یا غیر آن. و عربی احوط و افضل است.

و فقها فرموده اند افضل ادعیه در آن، دعای «فَرَج» است(4).

و دلیل فقهی معتدبهی به نظر نویسندگان رسیده بر افضلیت؛ ولی مضمون دعا دال بر فضیلت تائمه آن است، زیرا که مشتمل بر «تهلیل» و «تسبیح» و «تحمید» است که روح توحید است؛ چنانچه بیان آن شد. و نیز مشتمل بر اسماء بزرگ الهی است از قبیل: «الله»، «الحلیم»، «الکریم»، «العلی»، «العظیم»، «الرب»؛ و نیز مشتمل بر ذکر رکوع و سجود است؛ و نیز مشتمل بر اسماء ذات و صفات و افعال است؛ و نیز مشتمل است بر مراتب تجلیات حق - جلّ و علا -؛ و نیز مشتمل است بر سلام بر مرسلین، گرچه احتیاط ترک آن است، ولی اقوا جواز است؛ و نیز مشتمل است بر صلوات بر پیغمبر و آل او (علیهم السلام). گویی این دعای شریف با این اختصار مشتمل به تمام وظایف ذکریه صلوات است.

ص: 461

-
- 1- - من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 207.
 - 2- - وسائل الشیعه، ج 6، ص 262، «کتاب الصلاة»، «أبواب القنوت»، باب 1، احادیث 4، 6، 13.
 - 3- - ر.ک: مفتاح الکرامه، ج 7، ص 573؛ جواهر الکلام، ج 10، ص 353.
 - 4- - «لا إله إلا الله الحلیم الکریم...». (ر.ک: مفتاح الکرامه، ج 7، ص 589؛ جواهر الکلام، ج 10، ص 363؛ العروة الوثقی، ج 2، ص 610، مسأله 4)

و از گفته فقهاء - رضوان الله عليهم - نیز اثبات فضیلت توان کرد، یا به واسطه تسامح در ادله سنن؛ گرچه نویسنده را در آن تأملی است (1). و یا به واسطه کشف دلیل معتبری، که به نظر ما نرسیده، که مبنای اجماع در نظر متأخرین است.

و از ادعیه شریفه که بسیار فضیلت دارد و نیز مشتمل بر آداب مناجات بنده با حق است و مشتمل بر تعداد عطایای کامله الهیه است که با حال قنوت که حال مناجات و انقطاع به حق است تناسبی تام دارد و بعضی از مشایخ بزرگ بر آن تقریباً مواظبت داشت، دعای «یا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيل» است که از کنوز عرش است، و تحفه حق برای رسول خدا است؛ و برای هر يك از فقرات آن فضائل و ثواب های بسیار است؛ چنانچه در توحید شیخ صدوق (رحمه الله) است (2).

و بهتر در ادب عبودیت آن است که در حال قنوت، که حال مناجات و انقطاع به حق است در خصوص صلوات، که همه اش اظهار عبودیت و ثناجویی است، و در این حالت که ذات مقدس حق - جلّ و علا - بالخصوص فتح باب مناجات و دعا به روی عبد فرموده و او را به این تشریف شرافت داده، بنده سالک نیز ادب مقام مقدس ربوبیت را نگاه دارد، و از ادعیه خود مراقبت کند که مشتمل بر تسبیح و تنزیه حق تعالی و متضمن ذکر و یاد حق باشد؛ و چیزهایی که از حق در

ص: 462

1- - قاعده ای است که مفاد آن تسامح و تساهل است در حکم کردن به استحباب و ثواب داشتن عملی که مدلول يك روایتی - ولو ضعیف - باشد؛ زیرا روایات متعددی - در حد استفاضه - وارد شده است که اگر به کسی خبر برسد (بشنود یا در جایی بخواند) که انجام عملی ثواب و پاداش دارد و او آن عمل را انجام بدهد، بدان عمل مثاب و مأجور خواهد بود اگرچه آن خبر صحیح نباشد. این روایات به «اخبار من بلغ» معروف است. (ر.ک: أنوار الهدایة، ج 2، ص 125)

2- - التوحید، صدوق، ص 221، حدیث 14.

این حال شریف می خواهد از سنخ معارف الهیه و طلب فتح باب مناجات و انس و خلوت و انقطاع به سوی او باشد؛ و از طلب دنیا و امور خسیسه حیوانیه و شهوات نفسانیه احتراز کند، و خود را در محضر پاکان شرمسار ننماید و در محفل ابرار بی مقدار نکند.

ای عزیز، قنوت دست شستن از غیر حق و اقبال تامّ به عزّ ربوبیت پیدا کردن است، و کف خالی و سؤال به جانب غنیّ مطلق دراز نمودن است؛ و در این حال انقطاع، از بطن و فرج سخن راندن و از دنیا یادکردن کمال نقصان و تمام خسران است.

جانا، اکنون که از وطن خود دور افتادی و از مجاورت احرار محجور شدی و گرفتار این ظلمتکده پررنج و محن گردیدی، خود چون کرم ابریشم بر خود متن.

عزیزا، خدای رحمان فطرت تو را به نور معرفت و نار عشق تخمیر نموده، و به انواری چون انبیاء و عشاقی مانند اولیاء مؤیّد فرموده، این نار را به خاک و خاکستر دنیای دنیّ منطقی نکن؛ و آن نور را به کدورت و ظلمت توجه به دنیا که دار غربت است مکدر ننما؛ باشد که اگر توجّهی به وطن اصلی کنی و انقطاع به حق را از حق طلب کنی و حالت هجران و حرمان خود را با دلی دردناک به عرضش برسانی و احوال بیچارگی و بینوایی و گرفتاری خویش را اظهار کنی، مددی غیبی رسد و دستگیری باطنی شود و جبران نقایص گردد، *إِذْ مِنْ عَادَتِهِ الْأَعْسَانُ وَمِنْ شِيَمَتِهِ التَّفْضُلُ (1)*.

اگر از فقرات مناجات «شعبانیه» امام متّین و امیر مؤمنین و اولاد معصومین او (علیهم السلام)، که امامان اهل معارف و حقایقند، در قنوت بخوانی، خصوصاً آن جا که

ص: 463

عرض می کنند: «إلهي هب لي كمال الأقطاع إليك...»⁽¹⁾ الی آخره، ولی با حال اضطراب و تبطل و تضرع نه با دل مرده چون دل نویسنده، بسیار مناسب این حال است.

بالجمله، مقام «قنوت» در نظر نویسنده چون مقام «سجود» است: آن يك، توجه و اقبال به ذلّ عبودیت و تذکر مقام عزّ ربوبیت است؛ و این يك، اقبال به عزّ ربوبیت و تذکر عجز و ذلّ عبودیت است. و این به حسب مقام متوسّطین است. و اما به حسب مقام کمال، چنانچه «سجود» مقام فنای عبد و ترك غیر و غیریت است، «قنوت» مقام انقطاع به حق و ترك اعتماد به غیر است که روح مقام توکل است. و بالجمله، چون «قیام» مقام توحید افعالی است و این توحید در رکعت دوم تمکین شود، در قنوت اظهار نتیجه آن کند که کشکول گدایی را پیش حق برد و از خلق منقطع شود و گریزان گردد.

فصل سوم: در تعقیب است

اشاره

و آن یکی از مستحبات مؤکده است و ترك آن نیز مکروه است و در نماز صبح و عصر تأکیدش بیشتر است. و تعقیبات مأثوره بسیار است؛ از آن جمله تکبیرات ثلاثه اختتامیه است.

و مشایخ عظام مواظبت دارند که مثل تکبیرات افتتاحیه در هر تکبیری دست را تا حذای گوش بلند کنند و باطن کف را به حذای قبله مبسوط کنند. و اثبات آن مشکل است؛ گرچه ممکن است از بعضی روایات استفاده سه مرتبه رفع ید را

ص: 464

1- - «بار الها! کمال بریدگی (از متعلقات دنیوی) برای توجه به خودت ارزانی ام فرما». (مناجات شعبانیه، اقبال الأعمال، ص 199؛ بحار الأنوار، ج 91، ص 99، حدیث 13)

نمود. و شاید دست را بلند نمودن و سه مرتبه تکبیر گفتن و بعد دعای «لا إله إلا الله وحده وحده...»⁽¹⁾ الی آخره را خواندن کفایت کند. و اگر رفع ید به آن طور که مشایخ مواظبنند مستحب باشد، تمکین همان اسرار است که مذکور گردید. و شاید اشاره به طرد صلات و عبادات خود باشد که مبادا عجب و خودبینی در قلب راه یابد.

و تکبیرات ثلاثه شاید اشاره باشد به تکبیر از توحیدات ثلاثه که مقوم روح تمام صلات است. پس ادب قلبی این تکبیرات آن است که در هر رفع یدی طرد توحیدی از توحیدات ثلاثه را کند، و تکبیر و تنزیه حق - جلّ و علا - را از توصیفات و توحیدات خود کند و عجز و ذلّت و قصور و تقصیر خویش را در محضر مقدّس حق - جلّ و علا - عرضه دارد. و ما در رساله سرالصلوة اسرار روحیه این تکبیرات و رفع ید را به طور لطیفی، که مذکور در آن رساله است، ذکر نمودیم⁽²⁾. و آن از الطاف حق تعالی است به این مسکین. وله الشکر والحمد.

تسبیحات صدّیقه طاهره سلام الله علیها

و از جمله تعقیبات شریفه، تسبیحات صدّیقه طاهره - سلام الله علیها - است که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به آن معظّمه تعلیم فرمود. و آن افضل تعقیبات است. در حدیث است که اگر چیزی افضل از آن بود، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آن را به فاطمه (علیها السلام) عطا می فرمود⁽³⁾. و از حضرت صادق مروی است که این تسبیحات در هر روز در تعقیب هر نمازی پیش من محبوب تر است از هزار رکعت نماز در

ص: 465

1- وسائل الشیعة، ج 6، ص 452، «کتاب الصلاة»، «أبواب التعقیب»، باب 14، حدیث 2.

2- سرّ الصلوة، امام خمینی قدس سره، ص 159.

3- وسائل الشیعة، ج 6، ص 443، «کتاب الصلاة»، «أبواب التعقیب»، باب 9، حدیث 1.

هر روز (1). و معروف پیش اصحاب در ترتیب آن، آن است که «تکبیر» سی و چهار مرتبه، و «تحمید» سی و سه مرتبه، و «تسبیح» سی و سه مرتبه؛ به همین ترتیب. و بعید نیست که این افضل باشد نه متعین؛ بلکه در تقدیم و تأخیر «تحمید» و «تسبیح» انسان مخیر باشد؛ بلکه شاید در تأخیر «تکبیر» و تقدیم «تسبیح» نیز مخیر باشد. ولی افضل و احوط همان ترتیب مشهور است.

و آداب قلبیه آن، آن است که در «تسبیحات اربعه» مذکور شد. و زائد بر آن، آن که چون این اذکار شریفه بعد از نماز وارد شده است، و تسبیح آن، تکبیر و تنزیه از قیام به حق عبودیت است، و نیز تنزیه و تکبیر از لیاقت عبادت است برای محضر مقدّس او، و نیز تنزیه و تکبیر از معرفت است که غایت عبادت است، پس عبد سالک باید در تعقیب نماز قدری تفکّر کند در نقص خود و عبادت خویش و غفلت های در حال حضور، که خود گناهی است در مذهب عشق و محبت؛ و حرمان خود را از حظوظ حضور و محضر مقدّس حق - جلّ جلاله - به نظر آورد؛ و در تعقیبات، که خود فتح باب دیگری است از رحمت حق - تبارک و تعالی - به اندازه میسور جبران کند، و این اذکار شریفه را به قلب برساند و دل را به آنها زنده کند؛ شاید خاتمه اش به حسن و سعادت مختوم شود. و در «تحمید» تسبیحات صدّیقه - علیها الصلاة والسلام - اثبات این محمّدت را که قیام به عبودیت است نیز برای هویت الهیه کند، و از توفیق و تأیید و حول و قوه آن ذات مقدّس بداند و بشمارد. و حقایق این امور را به سرّ قلب برساند و سرّ این لطایف را به ذائقه دل بچشاند تا قلب به ذکر حق زنده شود و دل حیات جاوید به حق پیدا کند.

ص: 466

1- - و سائل الشیعة، ج 6، ص 443، «کتاب الصلاة»، «أبواب التعقیب»، باب 9، حدیث 2.

و چون صبحِ افتتاحِ اشتغال به کثرات و ورود در دنیا است و با مخاطره اشتغال به خلق و غفلت از حق انسان مواجه است، خوب است انسان سالكِ بیدار در این موقعِ باریک برای ورود در این ظلمتکده تاریخ به حق تعالی متوسل شود و به حضرتش منقطع گردد. و چون خود را در آن محضر شریف آبرومند نمی بیند، به اولیاء امر و خُفْرای زمان و شفعاء اِنس و جان، یعنی رسول ختمی (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام)، متوسل گردد و آن ذوات شریفه را شفیع و واسطه قرار دهد. و چون برای هر روزی خفیر و مجیری است، پس روز شنبه به وجود مبارک رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، و روز یکشنبه به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، و روز دوشنبه به امامان همایان سبطان (علیهمما السلام)، و روز سه شنبه به حضرات سجّاد و باقر و صادق (علیهم السلام)، و روز چهارشنبه به حضرات کاظم و رضا و تقی و تقی (علیهم السلام)، و روز پنجشنبه به حضرت عسکری (علیه السلام)، و روز جمعه به ولیّ امر - عَجَل الله فرجه الشریف - ، متعلّق است (1).

مناسب آن است که در تعقیب نماز صبح برای ورود در این بحر مهلكِ ظلمانی و دامگاه مهیب شیطانی، متوسل به خفْرای آن روز شود؛ و با شفاعت آنها، که مقربان بارگاه قدس و محرمان سراپرده اُنسند، از حق تعالی رفع شرّ شیطان و نفس اماره بالسوء را طلب کند، و در اتمام و قبول عبادات ناقصه و مناسک غیر لایقه، آن بزرگان را واسطه قرار دهد. البته حق - تعالی شأنه - چنانچه محمّد (صلی الله علیه و آله) و دودمان او را وسایط هدایت و راهنماهای ما مقرر فرموده و به برکات آنها اَمّت را از ضلالت و جهل نجات مرحمت فرموده، به وسیله و شفاعت آنها قصور ما را ترمیم و نقص ما را تتمیم فرماید و اطاعات و عبادات ناقابل ما را قبول می فرماید. إِنَّهُ وَلِيُّ الْفَضْلِ وَالْإِنْعَامِ.

ص: 467

و تعقیبات مأثوره در کتب ادعیه مذکور، و هر کس مناسب با حال خود انتخابی کند و این سفر شریف را به خیر و سعادت به اتمام رساند.

ختم و دعاء: در دعا به لسان عجز است

مناسب بود که ما این رساله را تتمیم کنیم به ذکر موانع معنویّه صلوات از قبیل ریا و عجب و امثال آن، لکن به واسطه آن که در کتاب اربعین در شرح بعض احادیث، در این موضوعات شرحی مذکور داشتیم، و اینک به واسطه کثرت اشتغال و تشتت قوای فکریه معذور از این خدمت می باشم، لهذا این اوراق را با اعتراف به نقص و تقصیر ختم، و از ارباب نظر پاک عفو خطا می طلبیم، و به دعای خیر آنان و نفس کریم آنها نیازمندم.

بار خداوندا که ما بندگان ضعیف را بی سابقه خدمت و طاعتی یا احتیاج به بندگی و عبادتی با تقصّل و عنایت و محض رحمت و کرامت لباس هستی پوشانیدی، و به انواع نعمت های روحانی و جسمانی و اصناف رحمت های باطنی و ظاهری مفتخر فرمودی، بی آن که از نبود ما خللی در قدرت و قوّت تو راه یابد، یا از بود ما به عظمت و حشمت تو چیزی افزاید، اکنون که سرچشمه رحمانیت تو جوشید و چشم خورشید جمال جمیل تو درخشید و ما را به بحار رحمت مستغرق و به انوار جمال منور فرمود، نقایص و خطیئات و گناهان و تقصیرات ما را نیز به نور توفیق باطنی و دستگیری و هدایت سرّی جبران فرما، و دل سر تا پا تعلق ما را از تعلّقات دنیاویّه برهان و به تعلق به عزّ قدس خود آراسته نما.

بارالها! از طاعت ما ناچیزان بسطی در ملک تو حاصل نشود، و از سرپیچی ما نقصی در مملکتت راه نیابد، و از عذاب و شکنجه گناهکاران نفعی به تو عاید

نگردد، و از بخشش و رحمت افتادگان نقصانی در قدرت تو حاصل نشود، عین ثابت خطاکاران طالب رحمت است و فطرت ناقصان طلبکار تمامیت، تو خود با لطف عمیم با ما رفتار فرما و به سوء استعداد ما نظر نفرما.

«إلهي، إن كنتُ غيرَ مُستأهلٍ لِرَحْمَتِكَ، فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيَّ بِفَضْلِ سَعَتِكَ... إلهي، قَدْ سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوباً فِي الدُّنْيَا، وَأَنَا أَحْوَجُ إِلَى سِتْرِهَا عَلَيَّ مِمَّا فِي الْآخِرَى... إلهي، هَبْ لِي كَمَالَ الْأَنْقِطَاعِ إِلَيْكَ؛ وَأَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ الثُّورِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ»(1).

تا این جا به تقدیر الهی - جل و علا - کلام ما ختم شد، حامداً شاکراً علی نعمائِهِ، مُصَلِّياً عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطاهِرین. به تاریخ روز دوشنبه دوم ربیع الثانی

هزار و سیصد و شصت و یک (1361) قمری(2).

ص: 469

1- - «خدای من، اگر من شایسته رحمت تو نیستم تو اهل آن هستی که با فضل شاملت بر من کرم نمایی. خدای من، در دنیا گناہانی از من پوشانیدی و من نیازمندترم به این که در آخرت آن گناہان را بیوشانی...». (مناجات شعبانیه، إقبال الأعمال، ص 198 - 199؛ بحار الأنوار، ج 91، ص 99، حدیث 13)

2- - مطابق با 30 فروردین 1321 هجری شمسی.

1- آیات کریمه

2- احادیث شریفه

3- اسماء معصومین (علیهم السلام)

4- اعلام

5- کتب وارده در متن

6- اشعار

7- منابع تحقیق

8- مطالب

ص: 471

1 - فهرست آيات كريمه

آيه رقم آيه صفحه

الفاتحة (1)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (1) 293, 327, 362, 365

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ (2) 307, 345, 362, 363

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ (2) 227, 244, 266, 346, 367, 440

رَبِّ الْعَالَمِیْنَ (2) 314, 335, 339, 363

الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (3) 267, 325

مَالِكِ یَوْمِ الدِّیْنِ (4) 319, 327, 331, 335, 340, 347, 363

اِیَّاكَ نَعْبُدُ (5) 336, 346, 347, 350, 363

ص: 473

(إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) 267 5، 338، 339، 341، 343، 346، 345

(اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ...) 267 5، 350، 363

(الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) 351 7

البقرة (2)

(ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ...) 237 2، 248، 427

(وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) 253 31، 263، 431

(وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ) 263 40

(اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ) 338 45

(لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) 331 107

(أَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ) 100 115، 227

(جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) 352 143

(فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ) 265 152

(لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) 47 256

(اللَّهُ ذُو الْإِكْرَامِ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) 120 257، 277

(رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُخَيِّمُ الْمُؤْتَى) 240 260

(أَوَلَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنَّ لِيْطْمَئِنَّ قَلْبِي) 17 260

آل عمران (3)

(شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) 234 18

(شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ) 164 18

(وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ) 165 18

(يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا) 4 30

(لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ) 63 92

(إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ...) 250 190

النساء (4)

(لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى) 31 43

(وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ) 231, 199, 12 100

المائدة (5)

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ) 131 1

(تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى) 338 2

(قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) 248 16 - 15

(لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا

ص: 475

إِنَّ اللَّهَ - لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ * وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (87 - 88 - 34

(إِنْ تَعَدُّهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) 39 118

(الأنعام (6)

(فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا... 231 76

(لَا أُحِبُّ الْإِفْلِينَ) 145 76

(وَجَهَّتْ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ) 231, 286, 145, 142 79

(شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ) 280 112

(الأعراف (7)

(أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) 252 12

(خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) 215, 20 12

(أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) 20 14

(قَالَ فِيمَا أَعْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ) 270 16

(فِيمَا أَعْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ) 281 16

(لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ) 264 16

(رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا

لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) 238, 126 23

(وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ) 120 26

(كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ) 443، 171 29

(فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً) 135 142

(لَنْ تَرَانِي) 409 143

(فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا) 409، 362، 296 143

(رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ) 302 156

(فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) 250 176

(لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) 246 179

الأنفال (8)

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ) 254 2

(وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ) 458، 390، 227 17

التوبة (9)

(لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كَسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ) 31 54

(وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ) 233 72

ص: 477

(خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا) 287 102

(إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ) 460 111

يونس (10)

(تَبَلَّوْا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلِيَهُمْ الْحَقُّ) 146 30

هود (11)

(مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا) 168 56

(مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا)

(إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) 353 56

(إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) 324، 249 56

(إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ) 187 75

(فَأَسْتَقِيمُ كَمَا أَمَرْتَ) 399 112

الرعد (13)

(أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) 177 28

إبراهيم (14)

(وَذَكَّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ) 337 5

(يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ) 189 48

ص: 478

الحجر (15)

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذُّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ 225 9، 389

﴿فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ﴾ 95 34

النحل (16)

﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾ 359 18، 361

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذُّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ 237 44، 249

﴿لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ 115 52

﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ * إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ 98 - 99 270

الإسراء (17)

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ﴾ 14 1

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ 342 44

﴿وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ 238 82، 251

﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾ 37 84

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ 415 85

الكهف (18)

(وَوَجِدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا) 4 49

(هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَ مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا) 244، 240 66

مریم (19)

(فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا) 417 17

(وَأَنذَرْتَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ) 113، 44 39

طه (20)

(طه * مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى) 1 - 218 2

(الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) 245 5

(إِنِّي أَنسَتُ نَارًا) 361، 65 10

(فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ) 136 12

(وَأَنَا اخْتَرْتُكَ) 321، 291 13

(إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي)

(وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي) 298 14

(وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي) 291 39

(وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا) 292 40

(فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرًا يَا مُوسَى) 292 40

(وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي * اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي) 291 42 - 41

(وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي) 321 41

(إِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ) 290 44 - 43

(وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا) 240 114

(وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ) 88 121

(وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا) 162 124

(الأنبياء (21)

(لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) 379، 234 22

(وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ) 77 30

(المؤمنون (23)

(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ *

(الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ) 19 2 - 1

(الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ) 26 9

(إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ) 234 91

(قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ *

(وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ) 281 98 - 97

(النور (24)

(اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...) 330، 299، 227، 170، 100 35

(وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ) 40، 167، 190، 206

الفرقان (25)

(وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا) 30، 242

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا) 48، 76

الشعراء (26)

(إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) 89، 207

(نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ) 193، 389

النمل (27)

(آتَسْتُ نَارًا) 7، 361

(إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ * إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) 29 - 30، 366

(أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ) 62، 83، 129، 131، 178، 428

ص: 482

القصص (28)

(يُذِخْ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِ نِسَاءَهُمْ) 4 290

(وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) 14 291

(أَسَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا... * فَلَمَّا آتَاهَا نُودَى مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) 29 - 30 292

(أَسْتُ نَارًا) 29 361

(إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ) 56 205

(وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) 68 445

العنكبوت (29)

(إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ) 45 451

(وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ) 64 5

(وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا) 69 433

الأحزاب (33)

(إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ) 72 392

فاطر (35)

(يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) 8 355

(لَهُ الْمُلْكُ) 212 13

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (15، 117، 182،

وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ) 205 22

(إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) 20 28

يس (36)

(بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ) 212، 115 83

(فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) 416 83

ص (38)

(كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ) 237 29

(أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) 96 76

(خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) 215 76

(وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) 96 76

(فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ) 271، 201 83 - 82

(لَأُغْوِيَنَّهُمْ) 213 82

الزمر (39)

(أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ) 198 3

ص: 484

(يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ) 7 56، 44

(فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ) 336 68

(وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا) 119 69، 189

غافر (40)

(لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ) 333 16

(لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) 333 16

(يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صِرْحًا) 389 36

الشورى (42)

(فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ) 333 7

(لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) 380 11

(مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا

وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ) 199 20

(وَمَنْ يَتَرَفَّ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ) 155 23

الزخرف (43)

(هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ) 115 84، 227، 300، 330

ص: 485

الدخان (44)

(حم) * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ (1 - 4 - 402)

(إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ) 388 3

محمد (47)

(أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) 247 24

ق (50)

(نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) 16 330

(لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ) 37 229

الذاريات (51)

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) 56 126

النجم (53)

(قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) 9 171

(أَوْ أَدْنَى) 9 299, 372

القمر (54)

(وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ) 17 237

ص: 486

آيه رقم آيه صفحه

الرحمن (55)

(كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) 377, 373 29

الواقعة (56)

(فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ) 438 74

(إِنَّهُ لَفَرَزٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) 247 79 - 77

(نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ) 330 85

الحديد (57)

(هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ) 458, 371, 227, 100 3

(وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ) 371 4

(هُوَ مَعَكُمْ) 227 4

(عَلَيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) 369 6

(أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ) 20 16

الحشر (59)

(هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ) 317 22

الجمعة (62)

(يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) 228 1

ص: 487

(مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا) 260 5

التغابن (64)

(يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) 228 1

الطلاق (65)

(وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ) 395 7

التحریم (66)

(لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ) 275 6

الملك (67)

(بِيَدِهِ الْمُلْكُ) 212 1

المدثر (74)

(وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ) 413 31

النبأ (78)

(يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا) 414 38

(وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا) 241 40

ص: 488

آيه رقم آيه صفحه

النازعات (79)

(أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) 290 24، 292

المطففين (83)

(كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ) 233 15

الأعلى (87)

(سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى) 439 1

الغاشية (88)

(إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ) 321 25

(إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ) 322 26 - 25

الفجر (89)

(وَجَاءَ رَبُّكَ) 244 22

الشمس (91)

(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَبَّيْهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا) 232 10 - 9

التين (95)

(ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ) 354 5

ص: 489

القدر (97)

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (1 388، 421)

وَمَا أَدْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (2 408)

لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (3 408، 410، 411)

خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (3 225)

تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ (4 414)

تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (4 412)

سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ (5 201، 419)

البينة (98)

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ (5 199)

الزلزلة (99)

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ... (7 4)

التكاثر (102)

أَلْهَيْكُمْ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (1 282 - 2)

لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (8 188)

الهمزة (104)

نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ (6 - 7 305)

آيه رقم آيه صفحه

الكافرون (109)

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (387 1)

الإخلاص (112)

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (368 2, 369, 376, 372, 380, 386, 383, 387, 388)

الفلق (113)

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (281 1)

الناس (114)

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (281 1)

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ (284 3 - 1)

(مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي يُوَسْوِسُ

فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ) (280 6 - 4)

(الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ) (284 5)

ص: 491

أَيُّتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي ... 135

إِذَا أَدْنَتْ وَأَقَمْتِ، صَلَّى خَلْفَكَ صَفَّانِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ؛ وَإِذَا أَقَمْتِ، صَلَّى خَلْفَكَ ... 178

إِذَا أَرَدْتَ الطَّهَارَةَ وَالْوُضُوءَ، فَتَقَدَّمْ إِلَى الْمَاءِ تَقَدُّمَكَ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ ... 76

إِذَا اسْتَقْبَلْتَ الْقَبِيلَةَ، فَأَيْسَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَالْخَلْقِ وَمَا هُمْ فِيهِ ... 146

إِذَا بَلَغْتَ بَابَ الْمَسْجِدِ، فَأَعْلَمِ أَنَّكَ قَدْ قَصَدْتَ بَابَ مَلِكٍ عَظِيمٍ، لَا يَطَأُ بِسَاطَهُ ... 128

إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَالِمَ مُحِبًّا لِلدُّنْيَا فَاتَّهَمُوهُ عَلَى دِينِكُمْ، فَإِنَّ كُلَّ مُحِبِّ بَشَىءٍ يَحُوطُ ... 210

إِذَا كَبَّرْتَ، فَاسْتَصْعِرْ مَا بَيْنَ الْعُلَى وَالشَّرَى دُونَ كِبْرِيَانِهِ ... 157

إِذَا نَشَطَتِ الْقُلُوبُ فَأَوْدِعُوهَا، وَإِذَا نَفَرَتْ فَوَدِّعُوهَا ... 32

أَرْحَنًا يَا بِلَالُ ... 139، 153

أَزِينِ اللَّبَاسَ لِلْمُؤْمِنِينَ لِبَاسِ التَّقْوَى؛ وَأَنْعَمِ الْإِيمَانُ ... 120

اسْتَوْصُوا بِعَمَلِكُمْ النَّحْلَةَ خَيْرًا؛ فَإِنَّهَا خُلِقَتْ مِنْ طِينَةِ آدَمَ ... 99

إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ... 347

أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا، مَرَّتَيْنِ ... 173

أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ، مَرَّتَيْنِ ... 173

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ... 172

أَطَّتِ السَّمَاءُ؛ وَحَقُّ لَهُ أَنْ تَنَظُّ؛ مَا فِيهَا مَوْضِعُ قَدَمٍ إِلَّا وَفِيهِ مَلَكٌ سَاجِدٌ... 416

اعْبُدْ رَبَّكَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ؛ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ، فَإِنَّهُ يَرَاكَ ... 186

أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ ... 284

أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ ... 281، 282، 285، 298

أَعُوذُ بِوَجْهِ اللَّهِ الْكَرِيمِ، وَبِكَلِمَاتِ اللَّهِ الَّتِي لَا يُجَاوِزُهَا بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ ... 283

أَقْبِلْ سَانِي هَذَا الْكَالَ أَشْكُرُكَ ... 426

أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ وَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَبَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ ... 152

الآن وَصَلْتَ، فَسَمِّ بِاسْمِي ... 347

اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ رَبِّي ... 324

إِلَهِي، إِنْ كُنْتُ غَيْرَ مُسْتَأْهِلٍ لِرَحْمَتِكَ، فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ ... 469

إِلَهِي! هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ، وَأَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا... 1، 2، 206، 272، 464

أَنَا اللَّهُ، وَأَنَا الرَّحْمَنُ؛ خَلَقْتُ الرَّحِمَ وَشَقَقْتُ لَهَا اسْمًا مِنْ اسْمِي ... 98

أَنْ إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَام) كَانَ يُسْمَعُ تَأْوَهُهُ عَلَى حَدِّ مِيلٍ، حَتَّى مَدَحَهُ اللَّهُ... 187

أَنَا جَالِسٌ مَنْ جَلَسَنِي ... 453

إِنَّ الرَّحْمَنَ اسْمٌ خَاصٌّ لِصِفَةِ عَامَّةٍ؛ وَالرَّحِيمَ اسْمٌ عَامٌّ لِصِفَةِ خَاصَّةٍ ... 301

إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ ... 118

أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ ... 336

إِنَّ أَوْلِيَائِي تَحْتَ قِبَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي ... 120

أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ ... 182، 298، 339

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) كَانَ نَائِمًا فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ؛ فَأَتَاهُ جِبْرَائِيلُ... 165

إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَا شِدَّةَ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا ... 116

أَنْزَلَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ عَلَيْهِ مَحْمِلًا مِنْ نُورٍ، فِيهِ أَرْبَعُونَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ النُّورِ ... 159

إِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا، وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّ مَا سِوَاهَا ... 7

ص: 494

إِنَّ لِلَّهِ تِسْعًا وَتِسْعِينَ اسْمًا؛ مَنْ أَحْصَاهَا، دَخَلَ الْجَنَّةَ ... 253

إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ ... 224

إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ؛ وَفَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ؛ وَسُنَّةٌ قَائِمَةٌ ... 243

إِنَّمَا أَمْرٌ بِالْوُضُوءِ لِيَكُونَ الْعَبْدُ طَاهِرًا إِذَا قَامَ بَيْنَ ... 84

إِنَّمَا كَلَامُهُ فِعْلُهُ ... 377، 395

إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى: فَمَنْ كَانَ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَهِيَ جَرَّتُهُ ... 199

إِنَّ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يُحِبُّ أَنْ يَجْمَعَ عِلْمَهُ وَلَا يُحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ عَنْهُ ... 209

إِنَّهُمَا اسْمَانِ رَقِيقَانِ. أَحَدُهُمَا أَرْقٌ مِنَ الْآخَرِ: فَالرَّحْمَنُ الرَّقِيقُ ... 303

أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى دَاوُدَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): لَا تَجْعَلَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ عَالِمًا مَفْتُونًا بِالدُّنْيَا ... 210

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ ... 414

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ ... 414

أَوْلِيَائِي تَحْتَ قِبَابِي، لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي ... 393

أَيُّ، أَسْمُ نَفْسِي بِسْمَةِ مَنْ سَمَاتِ اللَّهُ ... 294

بِاللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ ... 298

بِسْمِ اللَّهِ أَيِ اسْتَعِينُ ... 294

بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ وَإِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ ... 321، 171

بَيْتُ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ حُجْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، وَسَقَفُ بَيْتِهِمْ عَرْشُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ... 402

التَّشَهُدُ ثَنَاءٌ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى؛ فَكُنْ عَبْدًا لَهُ فِي السِّرِّ خَاضِعًا لَهُ فِي الْفِعْلِ ... 445

ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: اقْرَأْ يَا مُحَمَّدُ نِسْبَةَ رَبِّكَ ... 421

جَاءَ نَقْرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَسَأَلُوهُ عَنْ مَسَائِلَ ... 87

جَاءَ نَقْرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)؛ فَسَأَلَهُ أَعْلَمُهُمْ عَنْ مَسَائِلَ ... 92

جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِداً وَطَهُوراً ... 125

الْحَمْدُ لِلَّهِ ... 314

ص: 495

حَيَّ عَلَى الصَّلَاة ... 176

حَيَّ عَلَى الْفَلَاح ... 176

حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَل ... 176

خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ التَّمَطُّ الْأَوْسَطُ يَلْحَقُ بِهِمُ التَّالِي وَيَرْجِعُ إِلَيْهِمُ الْغَالِي ... 357

الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ صَوْرَةِ رَأْسِهَا الْكَبِيرِ، وَعَيْنُهَا الْحَرِصُ، وَأُذُنُهَا الطَّمَعُ، وَلِسَانُهَا ... 62

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ صَرَّتَانِ ... 13

دِينُ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ ... 245

الَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا نَظَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ تَزَفَّرُوا إِلَى أَهْلِ مَعْصِيَتِكَ: سُبْحَانَكَ، مَا عَبَدْنَاكَ ... 216

رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ ... 164

رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا ... 61

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً عَرَفَ قَدْرَهُ، وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ ... 422

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً عَلِمَ مِنْ أَيْنَ وَفِي أَيْنَ وَإِلَى أَيْنَ ... 114، 126

الرَّحْمَنُ بِجَمِيعِ خَلْقِهِ وَالرَّحِيمُ بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً ... 301

الرفيقُ ثُمَّ الطَّرِيقُ ... 176

الرِّمْنَا وَأَدْمْنَا وَبَيْتْنَا ... 267

سُبْحَانَ مَنْ أَسَعَتْ رَحْمَتُهُ لِأَوْلِيَانِهِ فِي شِدَّةِ نِقْمَتِهِ وَأَسْتَدَّتْ نِقْمَتُهُ لِأَعْدَائِهِ ... 18

سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ ... 303

سُبُوْحُ قُدُوسٍ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ ... 128

سُمِّيَ الْمُسْتَرَاْحُ مُسْتَرَاْحًا لِاسْتِرَاْحَةِ النَّفْسِ مِنْ أَثْقَالِ النَّجَاسَاتِ ... 101

الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ ... 427

صَلَّتْ فِيكَ الصِّفَاتُ، وَتَفَسَّخَتْ دُونَكَ التُّعُوتُ ... 373

الْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَقَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ، لَوْ سَهَا قَلْبُهُ عَنِ اللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ ... 117

الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ؛ فَمَا فُقِدَ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ وَجِدَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ، ... 12

ص: 496

عُجِبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ أَحَدٌ حُسَادٍ عَقْلِهِ ... 217

عَلَيَّ عَيْنُ اللَّهِ وَيَدُ اللَّهِ ... 254

فَاجْعَلْ قَلْبَكَ قِبْلَةً لِّلسَّانِكِ، لَا تُحَرِّكُهُ إِلَّا بِإِشَارَةِ الْقَلْبِ... 23، 40

فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَقُومَ إِلَى الصَّلَاةِ، فَلَا تُقَمِّ إِلَيْهَا مُتَكَاسِلًا ... 186

فَإِذَا قَالَ - أَيُّ الْعَبْدِ - فِي صَلَاتِهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَقُولُ اللَّهُ ... 347

فَإِنَّ تَحْتَ كُلِّ شَعْرَةٍ جَنَابَةٌ ... 95

فَانْظُرْ إِلَى عَرْشِي. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: فَتَنْظَرْتُ إِلَى عَظْمَةٍ ذَهَبَتْ لَهَا نَفْسِي ... 428

فَلَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ، وَلَا يَشْتَغِلُ بِهِ مَكَانٌ، وَلَا يَكُونُ إِلَى مَكَانٍ أَقْرَبُ ... 331

فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى ابْتِدَائِكَ بِالنَّعَمِ الْحِسَامِ وَالْهَامِكِ الشُّكْرِ عَلَى الْأَعْسَانِ ... 214

فَهَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ ... 273

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا بَنَ آدَمَ أَذْكُرْنِي فِي نَفْسِكَ، أَذْكُرْكَ فِي نَفْسِي ... 266

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا كَسَرَتْ قُلُوبَهُمْ حَسْبِيَّتُهُ ... 153

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): يَا عَلِيُّ، إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ؛ فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرِفْقٍ ... 32

قَسَمْتُ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي: فَصُفِّهَا لِي، وَنُصِّفْهَا لِعَبْدِي ... 262

كَانَ أَبِي يَقُولُ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ، كَانَهُ سَاقُ شَجَرٍ ... 184

كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ، تَغَيَّرَ لَوْنُهُ، فَإِذَا سَجَدَ ... 184

كَلَامُكُمْ نُورٌ ... 377

كُلُّ عَمَلٍ تُرِيدُ بِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَكُنْ فِيهِ مُقَصِّرًا عِنْدَ نَفْسِكَ؛ فَإِنَّ النَّاسَ ... 216

كُلُّ مَا ذَكَرْتَهُ وَوَصَفْتَهُ، مِنْ فَضْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَأْيِيدِهِ وَتَوْفِيقِهِ ... 219

كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي؛ فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي، أَمِنَ مِنْ عَذَابِي ... 273

كَمَالَ الْإِخْلَاصِ نَفِي الصِّفَاتِ عَنْهُ ... 373

كُنْتُ سَمِعُهُ... وَبَصَرَهُ ... 94

كُنْتُ سَمِعُهُ وَبَصَرَهُ ... 17، 24، ... 107

ص: 497

كُنْتُ كَنَزًا مَخْفِيًّا؛ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ ... 352

كَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ ... 205

لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ؛ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ ... 312

لَا تَتِمُّ الصَّلَاةُ إِلَّا لِذِي طَهْرٍ سَابِغٍ وَتَمَامٍ بِالْغِ غَيْرِ نَازِغٍ وَلَا زَائِعٍ، عَرَفَ فَوْقَكَ ... 185

لَا تَسْتَكْبِرُوا كَثِيرَ الْخَيْرِ ... 216

لَا تُكْرَهُوا إِلَى أَنْفُسِكُمُ الْعِبَادَةَ ... 32

لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطُهُورٍ ... 91

لَا يَرْكَعُ عَبْدٌ لِلَّهِ رُكُوعًا عَلَى الْحَقِيقَةِ، إِلَّا زَيَّنَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِنُورٍ بِهَائِهِ ... 430

لَقَدْ تَجَلَّى فِي كَلَامِهِ لِعِبَادِهِ ... 377

لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ ... 391

لَوْ دُلَيْتُمْ بِحَبْلِ إِلَى الْأَرْضَيْنِ السُّفْلَى لَهَبَطْتُمْ عَلَى اللَّهِ ... 100، 331

اللَّهُمَّ ارِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ ... 16

لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ ... 245

لِيَعَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لِأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً ... 82، 59

لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسَعُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ ... 135

مَا خَسِرَ - وَاللَّهِ - مَنْ أَتَى بِحَقِيقَةِ السُّجُودِ وَلَوْ كَانَ فِي الْعُمْرِ مَرَّةً وَاحِدَةً ... 436

مَا زِلْتُ أَرُدُّ هَذِهِ الْآيَةَ عَلَى قَلْبِي حَتَّى سَمِعْتُهَا مِنَ الْمُتَكَلِّمِ بِهَا فَلَمْ يَثْبُتْ ... 39

مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَمَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ ... 217، 373

مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نَبِيٌّ، وَعَلِيُّ وَأَوْلَادُهُ الْمَعْصُومِينَ أَيْمَتِي، وَالْقُرْآنُ كِتَابِي ... 324

مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ... 173

مَعْنَى «السَّلَامِ» فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ، الْأَمَانُ؛ أَيُّ مَنْ أَدَّى أَمْرَ اللَّهِ وَسَنَّهَ نَبِيَّهُ ... 450

مَعْنَى قَوْلِ الْقَائِلِ: بِسْمِ اللَّهِ، أَيِ اسْمِ عَلَى نَفْسِي سِمَةً مِنْ سِمَاتِ اللَّهِ ... 286

مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ ... 201، 272

ص: 498

مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ أَحَبَّهُ اللَّهُ ... 266

مِنَ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ إِلَى الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ ... 42

مَنْ صَلَّى الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَاتِ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا وَأَقَامَ حُدُودَهَا، رَفَعَهَا الْمَلَكُ ... 4

مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُباهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يُمارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يَصْرِفَ ... 210

الْمُؤْمِنُ وَحَدَهُ جَمَاعَةٌ ... 342

نَحْنُ آلُ مُحَمَّدٍ، النَّمَطُ الْأَوْسَطُ الَّذِي لَا يُدْرِكُنَا الْعَالِي، وَلَا يَسْبِقُنَا التَّالِي ... 357

نَحْنُ أَسْمَاؤُهُ الْحُسْنَى ... 254

نَحْنُ الْأَوْلُونَ السَّابِقُونَ ... 449

نِعْمَكَ ابْتِدَاءً وَإِحْسَانًاكَ التَّفَضُّلَ ... 214

وَأَدْنَى حَدِّ الْأَخْلَاصِ بَدَلُ الْعَبْدِ طَاقَتُهُ، ثُمَّ لَا يَجْعَلُ لِعَمَلِهِ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا ... 214، 215

وَأَعْلَمُ، أَنَّهُ إِذَا كَانَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَهُوَ كَمَا هُوَ عَلَى الْعَرْشِ. وَالْأَشْيَاءُ كُلُّهَا ... 331

وَاللَّهُ إِنْ عَلِيَ بْنِ الْحُسَيْنِ كَانَ يَعْرِفُ الَّذِي يَقُومُ بَيْنَ يَدَيْهِ ... 184

وَالْوَجْهُ الْآخِرُ «اللَّهُ أَكْبَرُ» فِيهِ نَفْيٌ كَيْفِيَّتِهِ؛ كَأَنَّهُ يَقُولُ ... 156

وَأَمَّا حُقُوقُ الصَّلَاةِ، فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّهَا وَفَادَةٌ إِلَى اللَّهِ وَأَنَّكَ فِيهَا قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ ... 186

وَإِنَّمَا أُمِرُوا بِالْغُسْلِ مِنَ الْجَنَابَةِ: وَلَمْ يُؤْمَرُوا بِالْغُسْلِ مِنَ الْخَلَاءِ ... 92

وَإِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ ... 321، 322

وَأَيُّ وُضُوءٍ أَنْفَى مِنَ الْغُسْلِ ... 95

وَإِسْمِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ عَلَيَّ ... 295

وَيُنُورِ وَجْهَكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ لِلْجَبَلِ فَجَعَلْتَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا، ... 297

وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ؛ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ، وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ؛ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ ... 251

وَطَهَّرَ قَلْبَكَ بِالتَّقْوَى وَالتَّيْمِينِ عِنْدَ طَهَارَةِ جَوَارِحِكَ بِالمَاءِ ... 89

وَكَمَالُ التَّوْحِيدِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ ... 340، 432

وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا الطَّيِّبُ ... 94

ص: 499

وَلَكِنْ اَفْرَعُوا بِهٖ قُلُوْبِكُمْ الْقَاسِيَةَ، وَلَا يَكُنْ هُمْ اَحَدِكُمْ اٰخِرَ السُّوْرَةِ ... 38

وَمَا رَاَيْتُ شَيْئًا اِلَّا [و] رَاَيْتُ اللّٰهَ فِيْهِ وَمَعَهُ ... 59

وَهُوَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللّٰهِ وَسِرٌّ مِنْ سِرِّ اللّٰهِ ... 355

وَيَلِّ لِمَنْ قَرَأَهَا وَلَمْ يَتَفَكَّرْ فِيْهَا ... 250

هَذَا بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي ... 267

هِيَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ اِلَّا السَّامَ ... 365

يَا اَبَا اَسَامَةَ! ادْعُوا (ازْعُوا) قُلُوْبَكُمْ ذَكَرَ اللّٰهُ وَاَحْذَرُوا النَّكْتَ ... 38

يَا اَبَا ذَرٍّ! رَكْعَتَانِ مُقْتَصِدَتَانِ فِي تَفَكُّرٍ خَيْرٌ مِنْ قِيَامٍ لَيْلَةٍ وَالْقَلْبُ لَاهٍ ... 39

يَا بَنِي اٰدَمَ خَلَقْتُ الْاَشْيَاءَ لِاجْلِكَ، وَخَلَقْتُكَ لِاجْلِي ... 321

يَا بُنَيَّ، عَلَيكَ بِالْحِدِّ؛ لَا تُخْرِجَنَّ نَفْسَكَ مِنْ حَدِّ التَّقْصِيرِ فِي عِبَادَةِ اللّٰهِ ... 215، 216

يَا جَابِرُ، اَلَا اُخْبِرُكَ عَنْهَا؟ ... 365

يَا جَابِرُ، اَلَا اَعْلَمُكَ اَفْضَلَ سُوْرَةٍ اَنْزَلَهَا اللّٰهُ فِي كِتَابِهِ؟ ... 365

يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا ... 301

يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَرَحِيمَ الْآخِرَةِ ... 301

يَا مَنْ اَظْهَرَ الْجَمِيْلَ ... 462

يَا مُوسَى، اَنَا جَلِيسٌ مِنْ ذَكَرَنِي ... 266

3 - فهرست اسماء معصومين (عليهم السلام)

احمد، محمّد، نبى ختمى، پيغمبر اكرم، نبى اكرم، رسول اكرم (صلى الله عليه و آله) محمّد بن عبدالله (صلى الله عليه و آله)، پيامبر اسلام
محمّد بن عبدالله (صلى الله عليه و آله)، پيامبر اسلام 1، 7، 14، 20، 23، 24، 34، 39، 42، 48، 52، 57، 63، 66، 87، 135،
136، 159، 171، 172، 173، 174، 186، 222، 224، 225، 238، 260، 265، 266، 274، 280، 291، 299، 312، 321،
324، 328، 334، 338، 357، 359، 365، 366، 369، 371، 372، 377، 378، 380، 384، 387، 390، 392، 397، 401،
402، 405، 406، 407، 408، 409، 411، 412، 421، 444، 447، 449، 450، 451، 461، 467، 470

اميرالمؤمنين (عليه السلام) على بن ابى طالب (عليه السلام)، امام اول على بن ابى طالب (عليه السلام)، امام اول 18، 38، 63، 104،
114، 137، 152، 156، 172، 173، 174، 204، 205، 217، 219، 222، 251، 259، 265، 272، 334، 335، 340، 351،
366، 367، 386، 395، 402، 467

صديقه طاهره، فاطمه (عليها السلام) فاطمه زهرا (سلام الله عليها) فاطمه زهرا (سلام الله عليها) 118، 402، 465، 466

امام حسن مجتبي (عليه السلام) حسن بن على (عليه السلام)، امام دوّم حسن بن على (عليه السلام)، امام دوّم 138، 334، 402

امام حسين حسين بن على (عليه السلام)، امام سوم

حسين بن علي (عليه السلام)، امام سوم 137، 334، 385، 403

سجاد، امام زين العابدين علي بن حسين (عليه السلام)، امام چهارم علي بن حسين (عليه السلام)، امام چهارم 49، 138، 164، 169،
184، 186، 188، 218، 219، 334، 369، 385، 386، 425، 467

امام باقر، ابو جعفر (عليه السلام) محمد بن علي (عليه السلام)، امام پنجم محمد بن علي (عليه السلام)، امام پنجم 35، 50، 64، 169،
197، 210، 256، 257، 313، 314، 352، 383، 384، 385، 386، 387، 402، 404، 405، 408، 421، 467

امام جعفر صادق، ابو عبدالله، جعفر بن محمد (عليه السلام) جعفر بن محمد (عليه السلام)، امام ششم جعفر بن محمد (عليه السلام)،
امام ششم 4، 5، 12، 23، 32، 35، 38، 40، 46، 50، 51، 62، 64، 76، 99، 101، 109، 110، 116، 117، 119، 120، 128،
146، 157، 159، 163، 164، 186، 184، 195، 197، 199، 209، 217، 257، 259، 266، 331، 365، 366، 368، 383،
387، 404، 405، 406، 415، 430، 436، 445، 450، 465، 467

امام موسى كاظم، موسى بن جعفر (عليه السلام) موسى بن جعفر (عليه السلام)، امام هفتم موسى بن جعفر (عليه السلام)، امام هفتم
153، 215، 402، 467

امام رضا، ابو الحسن علي بن موسى (عليه السلام) علي بن موسى (عليه السلام)، امام هشتم علي بن موسى (عليه السلام)، امام هشتم
84، 86، 92، 186، 267، 286، 294

امام محمد تقى (عليه السلام) محمد بن علي (عليه السلام)، امام نهم محمد بن علي (عليه السلام)، امام نهم 331، 467

امام علي نقى (عليه السلام) علي بن محمد (عليه السلام)، امام دهم علي بن محمد (عليه السلام)، امام دهم 467

امام حسن عسكرى، ابو محمد حسن بن علي (عليه السلام)، امام يازدهم حسن بن علي (عليه السلام)، امام يازدهم 32، 467

امام قائم، حجة بن الحسن عسكرى (عليه السلام) صاحب الزمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف)، امام دوازدهم

ص: 502

صاحب الزمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف)، امام دوازدهم 225، 399 آدم 74، 87، 88، 89، 91، 92، 93، 95، 96، 99، 120،
122، 228، 229، 231، 236، 252، 253، 263، 266، 272، 282، 341، 414، 432

نوح، پیامبر 5، 169، 334

خليل الرحمن (عليه السلام) ابراهيم، پیامبر ابراهيم، پیامبر 18، 19، 187، 229، 231، 234، 240، 297، 334

موسى، پیامبر يهود 97، 135، 136، 229، 231، 238، 240، 243، 244، 266، 291، 292، 296، 297، 298، 321، 334،
361، 362، 406، 409 عيسى، مسيح 231، 238، 334

خضر، پیامبر 231، 240، 243، 244

داود، پیامبر 210

شعيب، پیامبر 292

هارون، پیامبر 291

يحيى، پیامبر 19

يوسف، پیامبر 231

مريم (عليها السلام) 417

ص: 503

ابان بن تغلب 184

ابليس 27، 42، 43، 46، 70، 71، 73، 74، 75، 89، 93، 127، 131، 132، 153، 194، 195، 208، 212، 213، 229، 232،
236، 246، 252، 274، 281، 282، 283، 284، 356، 414

ابن بابويه، محمد بن علي 6، 92، 119، 169، 173، 184، 209، 257، 349، 383، 462

ابن خلّكان، أحمد بن محمد 238

ابن خلّكان ابن خلّكان، أحمد بن محمد ابن سينا، حسين بن عبدالله 370، 371، 372، 417

ابن طاوس، علي بن موسى 137، 185، 218، 406

ابن عباس، عبدالله بن عباس 303، 365، 367

ابن عربي، محيي الدين محمد بن علي 418

ابو اسامه 38

ابو البختری وهب بن وهب القرشي 383، 385، 386

ابوالفضل بن محمد الهروي الهروي، ابوالفضل بن محمد ابو بصير 415

ابوبكر الصديق ابوبكر، عبدالله بن ابي قحافه ابوبكر، عبدالله بن ابي قحافه 174

ابو جعفر الطوسي طوسي، محمد بن حسن ابو حمزة ثمالی 49، 169

ابوذر غفاری 39

ص: 505

ابولهب 388

ارسطاطاليس ارسطو

ارسطو 370

اسرافيل 174، 334، 335، 391

انصارى، عبدالله بن محمد 250

بحر العلوم، محمد مهدي بن مرتضى 202

بحر العلوم بحر العلوم، محمد مهدي بن مرتضى بلال 139، 153

بلقيس 366

جابر بن عبدالله انصارى 365

جبرئيل، جبرائيل 119، 159، 160، 165، 172، 174، 207، 224، 225، 334، 335، 377، 387، 389، 391، 393، 394، 415

حائرى، عبدالكريم 328

حذيفة بن يمان 367

حسان بن ابى على 404

حوا 236

خليل بن أحمد 238، 400

خواجه عبدالله انصارى انصارى، عبدالله بن محمد خواجه نصير الدين طوسى نصير الدين طوسى، محمد بن محمد ديلمى ديلمى، حسن بن محمد ديلمى، حسن بن محمد 63

ربيع بن خثيم 430

زراره 197، 405

الزهري زهري، محمد بن مسلم زهري، محمد بن مسلم 219

زيد بن على 385

سعد بن معاذ 387، 400

سفيان بن السيط (السمط خ - ل) 405

سكاكي سكاكي، يوسف بن أبي بكر سكاكي، يوسف بن أبي بكر 237

سلمان 387

سيويه سيويه، عمرو بن عثمان سيويه، عمرو بن عثمان 238

سيد بن طاوس، علي بن طاوس ابن طاوس، علي بن موسى شاه آبادي شاه آبادي، محمد علي شاه آبادي، محمد علي 65، 175، 190،

401، 381

شهاب بن عبدربه 404

شهيد ثاني شهيد ثاني، زين الدين بن علي شهيد ثاني، زين الدين بن علي 54، 118

شيخ الرئيس، ابو علي سينا ابن سينا، حسين بن عبدالله

ص: 506

شيخ بهايى شيخ بهايى، محمد بن حسين شيخ بهايى، محمد بن حسين 359، 361، 362

شيخ عبدالكريم يزدى حائرى، عبدالكريم صدر الملة والدين، صدر المتألهين صدرالدين شيرازى، محمد بن ابراهيم صدرالدين شيرازى،
محمد بن ابراهيم 318، 371

طوسى، محمد بن حسن 402

عبدالصمد بن بشير 165

عبدالله عجلان السكونى 402

عبدالملك بن مروان 219

عبدالواحد بن المختار الأنصارى 404، 405

عجلى، يزيد بن معاويه 352

عزرائيل 334، 335، 389، 391

عطار عطار، محمد بن ابراهيم عطار، محمد بن ابراهيم 72

عياشى، محمد بن مسعود 165، 172

فرعون 232، 290، 293، 389

فيض كاشانى فيض كاشانى، محمد بن شاه مرتضى فيض كاشانى، محمد بن شاه مرتضى 119، 295، 372

قاسم بن معاويه 174

قاضى سعيد قمى قاضى سعيد قمى، محمد سعيد بن محمد مفيد قاضى سعيد قمى، محمد سعيد بن محمد مفيد 372

قطب راوندى قطب راوندى، سعيد بن هبة الله قطب راوندى، سعيد بن هبة الله 109

كلينى، ابوجعفر محمد بن يعقوب 32، 178، 184، 186، 210، 421

لييد 144

مجلسى، محمد باقر مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى 24، 412

مجلسى، محمد تقى مجلسى، محمد تقى بن مقصود على مجلسى، محمد تقى بن مقصود على 412

محمّد بن علي بن الحسين صدوق ابن بابويه، محمّد بن علي محمّد بن مسعود عياشي عياشي، محمّد بن مسعود

ص: 507

محمّد بن مسلم 169

محيى الدين بن عربى ابن عربى، محيى الدين محمد بن على مسعودى مسعودى، على بن حسين مسعودى، على بن حسين 238

ميكائيل 334، 415

نصير الدين طوسى، محمد بن محمد 326

هامان 389

الهروى، ابوالفضل بن محمد 406

يزيد بن معاوية عجلي عجلي، يزيد بن معاوية

ص: 508

5 - فهرست كتب وارده در متن

أثولوجيا 370

الأمالي (صدوق) 387

احتجاج 174

اربعين شرح چهل حديث (اربعين حديث)

ارشاد القلوب 63

اصول كافي الكافي

اقبال اقبال الأعمال

اقبال الأعمال 405، 406

البرهان في تفسير القرآن 402، 419

تحفة الملوک في السير السلوك رسالة

سير و سلوك (منسوب به بحر العلوم)

تفسير برهان البرهان في تفسير القرآن

تفسير صافي تفسير الصافي

تفسير الصافي 419

تفسير عياشي تفسير العياشي

تفسير العياشي 172

التوحيد (صدوق) 116، 286، 349، 462

ثواب الاعمال 6، 178، 388

خصال الخصال

الخصال 209، 259

خواص القرآن 421

رساله سير و سلوك (منسوب به بحر العلوم) 202

سرّ الصلوة 11، 40، 98، 372، 427، 436، 466

شرح اربعين شرح چهل حديث

(اربعين حديث)

شرح چهل حديث (اربعين حديث) 40، 61، 357، 372، 468

شرح دعای سحر شرح دعاء السحر

شرح دعاء السحر 299

شرح فقيه لوامع صاحبقرانی

ص: 509

عده الداعي 187

عروة الوثقى العروة الوثقى

العروة الوثقى 359

عقاب الاعمال 257

العلل علل الشرائع

علل الشرائع 87، 166، 172، 184

علم اليقين 119

فتح الابواب 219

فقه الرضا الفقه المنسوب للإمام

الرضا (عليه السلام)

الفقه المنسوب للإمام الرضا (عليه السلام) 186

فلاح السائل 137، 185

الكافي 6، 35، 38، 61، 64، 110،

116، 163، 164، 169، 197، 210،

215، 228، 243، 256، 259، 266،

276، 294، 331، 334، 349، 357،

368، 369، 386، 387، 402، 415،

421، 439، 440

كنز اليواقيت 406

لوامع صاحبقراني 412

مجالس الأملالى (صدوق)

مجمع مجمع البيان

مجمع البيان 368

مرآة العقول 24

مستدرك مستدرك الوسائل

مستدرك الوسائل 388، 198

مصباح الشريعة 12، 23، 62، 76، 89،

101، 117، 120، 128، 146، 214،

268، 430، 436، 445، 450

مصباح الهداية مصباح الهداية إلى

الخلافة والولاية

مصباح الهداية إلى الخلافة والولاية 168،

299، 358، 359

معانى الأخبار 259، 387

منية المرید 118

نهج البلاغة 377

وسائل وسائل الشيعة

وسائل الشيعة 4، 92، 169، 198، 266، 387، 388

يوقيت كنز اليواقيت

ص: 510

- و ما حُبُّ الدَّيَّارِ شَغَفَنَ قَلْبِي *** وَلَكِنْ حُبٌّ مِّنْ سَكَنِ الدَّيَّارِ - 265
- عنقا شکار کس نشود دام بازگیر *** کانجا همیشه باد به دست است دام را - 457
- ما عدمهاییم هستی ها نما *** تو وجود مطلق و هستی ما - 410
- مذهب عاشق ز مذهب ها جداست *** عاشقان را مذهب و ملت خداست - 326
- مادر بت ها بت نفس شما است *** زآنکه آن بت مار و این بت اژدهاست - 12
- تورا زکنگره عرش می زنند صغیر *** ندانمت که در این دامگه چه افتاده است - 108 - 65
- به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست *** عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست - 134، 265
- و في كُلِّ شَيْءٍ لَّهٗ آيَةٌ *** تَدَلُّ عَلٰى اَنَّهُ وَاحِدٌ - 318
- مدعی خواست که آید به تماشاگاه دوست *** دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد - 72
- جایی که عقاب پر بریزد *** از پشه لاغری چه خیزد - 217، 426
- این مدعیان در طلبش بی خبراند *** آن را که خبر شد خبری باز نیامد - 207
- پای استدالیان چوبین بود *** پای چوبین سخت بی تمکین بود - 116، 276، 309
- وَأَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي *** بِأَحْرَفِهِ تَطْهَرُ الْمُضْمَرُ - 255
- در ضمیر ما نمی گنجد به غیر از دوست، کس *** هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست، بس - 145
- حیرت اندر حیرت آید زین قصص *** بی هسی خاصگان اندر احس - 310
- ای که در کوچه معشوقه ما می گذری *** با خبر باش که سر می شکنند دیوارش - 130

جان کمال است و ندای او کمال *** مصطفی گویان «أرحنا یا بلال...» - 139

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ *** وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ - 144

پای ما لنگست و منزل بس دراز *** دست ما کوتاه و خرما بر نخیل - 106

من به سر منزل عنقا نه به خود بردم راه *** قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم - 309

یا حازُّ، أيقن أنّ ملكك زائل *** وأعلم بأنك ما تدينُ تُدانُ - 337

پس عدم گردم چون ارغنون *** گویدم اِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - 320

فَلَمَّا أَصْبَحَ الشَّرُّ وَأَمْسَى وَهُوَ عُرْيَانٌ *** وَلَمْ يَبْقِ سِوَى الْعُدْوَانِ دَنَاهُمْ كَمَا دَانُوا - 337

شست و شویی کن و آنگه به خرابات خرام *** تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده - 94

ص: 512

«قرآن کریم».

منابع فارسی

- 1 - امثال وحکم. علی اکبر دهخدا (1258 - 1334 ش)، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات امیر کبیر، 1379 ش.
- 2 - تقریرات فلسفه امام خمینی. سید عبدالغنی اردبیلی (1299 - 1369 ش)، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج، 1381 ش.
- 3 - رساله سیر و سلوک. منسوب به بحر العلوم (م 1312)، تحقیق و تصحیح علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی، چاپ چهارم، مشهد، انتشارات علامه طباطبائی، 1415 ق.
- 4 - شرح حدیث جنود عقل و جهل، ضمن موسوعة الإمام الخميني (قدس سره) موسوعة الإمام الخميني (قدس سره).
- 5 - علم اليقين. محمد بن مرتضی مولى محسن فیض کاشانی (م 1091)، تحقیق و تصحیح محسن بیدارفر، قم، انتشارات بیدار، 1385 ق.
- 6 - لقاء الله. میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (م 1343)، مصحح صادق حسن زاده، قم، آل علی (علیه السلام)، 1385 ش.
- 7 - کلیه و دمنه. ترجمه نصر الله بن محمد بن عبدالحمید منشی (م 555 / 583)، تصحیح

عبدالعظيم قريب، تهران، انتشارات سعدی، 1368 ش.

8 - کلیات سعدی. سعدی، مصلح بن عبدالله، چاپ چهارم، تهران، انتشارات اقبال، 1374 ش.

9 - کلیات شیخ بهایی. شیخ محمد حسین عاملی معروف به شیخ بهایی (953 - 1031)، قم، انتشارات فراهانی.

10 - مثنوی معنوی. جلال الدین مولوی، تصحیح نیکلسون، چاپ پنجم، تهران، انتشارات پژوهش، 1378 ش.

11 - دیوان حافظ. خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی (791 - ؟ ق)، تصحیح محمد قدسی، چاپ دوم، تهران، انتشارات نشر چشمه، 1387 ش.

12 - سرّ الصلوة، ضمن موسوعة الإمام الخميني (قدس سره) موسوعة الإمام الخميني (قدس سره).

13 - شرح مصباح الشریعة . منسوب به امام جعفر صادق (علیه السلام)، ترجمه و شرح فارسی عبدالرزاق گیلانی، تصحیح سید جلال الدین محدث (ارموی)، تهران، کتابخانه صدوق، 1344 ش.

14 - لوامع صاحبقرانی المشتهرب «شرح الفقیه» . مولی محمد تقی مجلسی (1003 - 1070)، چاپ دوم، 8 مجلد، قم، انتشارات اسماعیلیان، 1414 ق .

منابع عربی

«أ»

15 - آلاء الرحمن في تفسير القرآن. الشيخ محمد جواد البلاغي (1282 - 1352)، الطبعة الأولى، قم، مؤسسه البعثة، 1420 ق.

16 - الاحتجاج . أبو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي (القرن السادس)، تحقيق إبراهيم البهادري ومحمد هادي به ، الطبعة الأولى ، مجلدان ، قم ، منشورات أسوة ، 1413 ق .

17 - إحياء علوم الدين . أبو حامد محمد بن محمد الغزالي (م 505) ، الطبعة المحققة الأولى ،

ص: 514

5 مجلّدات + الفهارس ، بيروت ، دار الهادي ، 1412 ق / 1992 م .

18 - الإشارات والتبهيّات ، مع الشرح للمحقّق نصير الدين الطوسي وشرح الشرح للعلامة قطب الدين الرازي . الشيخ الرئيس أبو علي حسين بن عبد الله بن سينا (370 - 427) ، الطبعة الثانية ، 3 مجلّدات ، طهران ، دفتر نشر كتاب ، 1403 ق .

19 - الأشعثيات (المطبوع مع قرب الإسناد). أبو علي محمّد بن محمّد الأشعث (القرن الرابع). طهران، مكتبة نينوى الحديثة.

20 - إرشاد القلوب. أبو محمّد الحسن بن محمّد الديلمي (م القرن الثامن) ، تحقيق السيّد هاشم الميلاني ، الطبعة الأولى ، مجلّدان ، قم ، دار الأسوة للطباعة والنشر ، 1417 ق / 1375 ش .

21 - إرشاد الطالبين إلى نهج المسترشدين . جمال الدين مقداد بن عبد الله السيوري الحلّي (م 826) ، تحقيق السيّد مهديّ الرجائي ، قم ، مكتبة آية الله المرعشي ، 1405 ق .

22 - أسرار الصلاة. الحاج ميرزا جواد الملكي التبريزي (م 1343)، تحقيق محسن بيدارفر، الطبعة الأولى، قم، انتشارات بيدار، 1382 ش.

23 - إقبال الأعمال. السيّد رضي الدين علي بن موسى بن جعفر بن طاووس (589 - 664)، بيروت، مؤسّسة الأعلمي، 1417 ق.

24 - أعيان الشيعة. السيّد محسن بن عبدالكريم الأمين الحسيني العاملي الشقراي (1284 - 1371)، إعداد السيّد حسن الأمين، الطبعة الخامسة، 10 مجلّدات + الفهرس، بيروت، دار التعارف، 1403 ق.

25 - الأمالي أو المجالس. أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين القميّ المعروف ب«الشيخ الصدوق» (م 381)، الطبعة الخامسة، بيروت، مؤسّسة الأعلمي للمطبوعات، 1400 ق.

26 - الأمالي . أبو جعفر شيخ الطائفة محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (385 - 460) ، تحقيق مؤسّسة البعثة ، الطبعة الأولى ، قم ، دار الثقافة ، 1414 ق .

27 - إنشاء الدوائر. محيي الدين بن العربي (م 638)، مدينة ليدن، مطبعة بريل، 1336 ق.

28 - أنوار الهداية، ضمن موسوعة الإمام الخميني (قدس سره) موسوعة الإمام الخميني (قدس سره).

«ب»

29 - بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار. العلامة محمد باقر بن محمد تقي المجلسي (1037 - 1110)، الطبعة الثانية، إعداد عدّة من العلماء، 110 مجلد (إلا 6 مجلّات، من المجلّد 29 - 34) + المدخل، بيروت، دار إحياء التراث العربي، 1403 ق / 1983 م.

30 - البحر المحيط. أثيرالدين أبو عبدالله محمد بن يوسف بن علي بن يوسف بن حيّان الأندلسي الشهير بأبي حيّان (654 - 754)، الطبعة الثانية، 8 مجلّات، بيروت، دار إحياء التراث العربي، 1411 ق / 1990 م.

31 - البرهان في تفسير القرآن. السيّد هاشم بن سليمان بن إسماعيل بن عبد الجواد الحسيني البحراني (م 1107)، تحقيق قسم الدراسات الإسلامية، مؤسّسة البعثة، الطبعة الأولى، 10 مجلّات، بيروت، مؤسّسة البعثة، 1419 ق / 1999 م.

32 - بصائر الدرجات. أبو جعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفّار (م 290)، تصحيح الميرزا محسن كوجه باغي، قم، مكتبة آية الله المرعشي، 1404 ق.

33 - بيان السعادة في مقامات العبادة. الحاجّ سلطان محمد الجنابذي الملقّب بسلطان عليشاه، الطبعة الثانية، تهران، مطبعة دانشگاه تهران، 1385 ق.

«ت»

34 - تاج العروس من جواهر القاموس. السيّد محمد بن محمد مرتضى الحسيني الزبيدي (1145 - 1205)، الطبعة الأولى، 10 مجلّداً، بيروت، منشورات دار مكتبة الحياة، 1306 ق.

35 - التبيان في تفسير القرآن. أبو جعفر شيخ الطائفة محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (385 - 460)، تحقيق وتصحيح أحمد حبيب قصير العاملي، بيروت، 10 مجلّات، دار إحياء التراث العربي.

36 - تصنيف غرر الحكم ودرر الكلم. عبد الواحد بن محمد تميمي أمدي (من علماء القرن

ص: 516

الخامس)، تحقيق المصطفى الدرايتي، قم، مكتب الإعلام الإسلامي.

37 - التعليقات على شرح اللمعة الدمشقية. الأغا جمال الدين محمد بن الحسين بن جمال الدين محمد الخوانساري (م 1125) المدرسة الرضوية، قم، الطبعة الثانية، 1364 ش.

38 - تعليقات على شرح فصوص الحكم، ضمن موسوعة الإمام الخميني (قدس سره) موسوعة الإمام الخميني (قدس سره).

39 - التعليقة على الفوائد الرضوية، ضمن موسوعة الإمام الخميني (قدس سره) موسوعة الإمام الخميني (قدس سره).

40 - التعليقة على كتاب الكافي. الأمير السيد محمد باقر الحسيني المشتهر بالداماد (م 1041)، تحقيق السيد مهدي رجائي، قم، مطبعة الخيام، 1403 ق.

41 - تفسير العياشي. أبو النصر محمد بن مسعود بن محمد بن عياش السمرقندي (أواخر قرن الثالث)، تصحيح السيد هاشم الرسولي المحلّاتي، مجلّدان، طهران، المكتبة العلمية الإسلامية.

42 - التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري (عليه السلام). تحقيق مدرسة الإمام المهديّ (عليه السلام)، الطبعة الأولى، قم، مدرسة الإمام المهديّ (عليه السلام)، 1409 ق.

43 - تفسير البيضاوي (أنوار التنزيل وأسرار التأويل). أبو سعيد عبدالله بن عمر بن محمد الشيرازي البيضاوي (م 791)، الطبعة الأولى، مجلّدان، بيروت، دار الكتب العلمية، 1408 ق / 1988 م.

44 - تفسير القرآن الكريم. صدر المتألهين محمد بن إبراهيم الشيرازي (م 1050)، تصحيح محمد خواجوي، الطبعة الثانية، قم، انتشارات بيدار، 1366 ش.

45 - التفسير الكبير. محمد بن عمر الخطيب فخرالدين الرازي (544 - 606)، الطبعة الثالثة، 32 جزءاً في 16 مجلّداً، قم، مكتب الإعلام الإسلامي، 1411 ق.

46 - تفسير الصافي. محمد بن مرتضى المولى محسن الفيض الكاشاني (1007 - 1091)، الطبعة الأولى، 5 مجلّدات، مشهد، دار المرتضى للنشر، 1402 ق.

47 - تفسير الطبري (جامع البيان في تأويل القرآن). أبو جعفر محمد بن جرير الطبري (م 310)، إعداد أحمد إسماعيل شكوكاني، الطبعة الثالثة، 12 مجلداً + الفهرس، بيروت، دار الكتب العلمية 1420 ق / 1999 م .

48 - تفسير القمّي . أبو الحسن علي بن إبراهيم بن هاشم القمّي (من أعلام قرني 3 و 4) مطبعة النجف، النجف الأشرف، 1387 .

49 - تفسير القرآن الكريم. محيي الدين بن عربي (م 638)، تحقيق مصطفى غالب، تهران، انتشارات ناصر خسرو، 1368 ش.

50 - التوحيد . أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمّي ، الشيخ الصدوق (م 381)، تحقيق السيّد هاشم الحسيني الطهراني ، قم ، مؤسّسة النشر الإسلامي ، 1398 ق .

«ث»

51 - ثواب الأعمال وعقاب الأعمال . أبو جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (م 381)، تصحيح علي أكبر الغفّاري ، طهران ، مكتبة الصدوق ، 1391 ق .

«ج»

52 - جامع الأخبار . الشيخ محمد بن محمد السبزواري (من أعلام القرن السابع)، تحقيق علاء آل جعفر، الطبعة الأولى ، قم ، مؤسّسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث ، 1414 ق .

53 - جامع الأسرار ومنبع الأنوار. السيّد حيدر بن علي الأملی (م القرن الثامن)، تصحيح هندي كربين وعثمان إسماعيل يحيى، الطبعة الثانية، تهران، انتشارات علمي وفرهنگي، 1368 ش.

54 - الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبي). أبو عبدالله محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي (م 671)، تصحيح أحمد عبدالعليم البردوني ، الطبعة الثانية ، 24 مجلداً، بيروت ، دار إحياء التراث العربي ، 1405 ق / 1985 م .

ص: 518

55 - جامع الشواهد . الشيخ ميرزا محمّد باقر بن المولى عليرضا الأردكاني (م حدود 1300)، جزءان في مجلّد واحد ، أصفهان ، مؤسّسة المطبوعات الأدبية ، 1380 ق .

56 - جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام . الشيخ محمّد حسن بن باقر النجفي (م 1266) ، تحقيق الشيخ عبّاس القوجاني ، الطبعة الثالثة ، 43 مجلّداً ، طهران ، دار الكتب الإسلامية ، 1367 ش .

57 - الجواهر السنوية في الأحاديث القدسية . محمّد بن الحسن الشيخ الحرّ العاملي (1033 - 1104) ، الطبعة الأولى ، قم ، نشر يس ، 1402 ق .

«ح»

58 - حديقة الحقيقة وشريعة الطريقة . أبو المجد مجدود بن آدم سنائي غزنوي ، تصحيح مدرّس رضوي ، تهران ، مؤسسه انتشارات وچاپ دانشگاه تهران ، 1374 ش .

59 - الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة . صدر المتألّهين محمّد بن إبراهيم الشيرازي (م 1050) ، الطبعة الثانية ، 9 مجلّدات ، قم ، مكتبة المصطفوي ، 1387 ق .

«خ»

60 - الخصال . أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (م 381) ، تصحيح علي أكبر الغفاري ، الطبعة الثانية ، جزءان في مجلّد واحد ،

قم ، مؤسّسة النشر الإسلامي ، 1403 ق .

«د»

61 - الدرّ المنثور في التفسير بالمأثور . جلال الدين عبدالرحمن بن أبي بكر بن محمّد جلال الدين السيوطي (849 - 911) ، مكتبة آية الله المرعشي النجفي ، قم ، 1404 ق .

62 - ديوان أبو العتاهية . تحقيق الدكتور شكري فيصل ، دمشق ، مكتبة دار الملاح .

63 - ديوان اشعار منسوب به حضرت امير المؤمنين علي (عليه السلام) . ترجمه منظوم از مولانا شوقي (قرن نهم) ، تصحيح سيّده مريم روضاتيان ، تهران ، انجمن آثار مفاخر فرهنگي ، 1383 ش .

ص: 519

64 - ديوان لبيد. لبيد بن ربيعة بن مالك العامري (م 41)، بيروت دار الأرقم، 1417 ق.

(ر)

65 - رسائل الشريف المرتضى . أبو القاسم علي بن الحسين الموسوي المعروف بالشريف المرتضى وعلم الهدى (355 - 436) ، إعداد السيّد مهدي الرجائي ، الطبعة الأولى ، 4 مجلّدات ، قم ، دار القرآن الكريم ، 1405 - 1410 ق .

66 - رسائل الشهيد الثاني. زين الدين بن علي العاملي المشهور بالشهيد الثاني (911 - 965)، تحقيق مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية، الطبعة الأولى، مجلّدان، قم، مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي، 1421 ق / 1379 ش.

67 - رسائل الشهيد الثاني . زين الدين بن علي العاملي المشهور بالشهيد الثاني (911 - 965) ، قم ، مكتبة بصيرتي.

68 - روح المعاني في تفسير القرآن الكريم والسبع المثاني . العلامة أبو الفضل شهاب الدين السيّد محمود الألوسي البغدادي (م 1270) ، الطبعة الرابعة ، 30 جزءاً في 15 مجلّداً ، بيروت ، دار إحياء التراث العربي ، 1405 ق .

69 - روض الجنان وروح الجنان في تفسير القرآن (تفسير أبي الفتوح رازي). حسين بن علي بن محمّد بن أحمد الخزاعي النيسابوري المشهور بـ «أبو الفتوح الرازي» (م قرن ششم)، تحقيق دكتور محمّد جعفر ياحقي و دكتور محمّد مهدي ناصح، چاپ دوم، 20 جلد، مشهد انتشارات آستان قدس رضوي، 1377 ش.

(س)

70 - سنن ابن ماجة . أبو عبد الله محمّد بن يزيد بن ماجة القزويني (207 - 275) ، تحقيق محمّد فؤاد عبد الباقي ، مجلّدان ، بيروت ، دار الكتب العلمية .

71 - سنن الترمذي . أبو عيسى محمّد بن عيسى بن سورة الترمذي (209 - 279) ، تحقيق عبد الوهّاب عبداللطيف ، الطبعة الثانية ، 5 مجلّدات ، بيروت ، دار الفكر للطباعة والنشر ، 1403 ق .

ص: 520

72 - شرح الأسماء. المولى هادي بن مهدي السبزواري (1212 - 1289)، تحقيق نجفقلي حبيبي، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، 1372 ش.

73 - شرح أصول الكافي. صدر الدين محمد بن إبراهيم الشيرازي، المعروف ب «ملاصدرا» (979 - 1050)، تصحيح محمد خواجهوي، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي، 1366 ش.

74 - شرح دعاء السحر، ضمن موسوعة الإمام الخميني (قدس سره) موسوعة الإمام الخميني (قدس سره).

75 - شرح فصوص الحکم. محمد داود القيصري الرومي (م 751)، بإهتمام سيد جلال الدين الآشتياني، تهران، شركة انتشارات علمي وفرهنگي، 1375 ش.

76 - شرح المقاصد . مسعود بن عمر بن عبدالله المعروف ب «سعد الدين التفتازاني» (712 - 793)، تحقيق عبدالرحمن عميرة، الطبعة الأولى، 5 أجزاء في 4 مجلدات، قم، منشورات شريف الرضي، 1370 - 1371 ش .

77 - شرح المنظومة . المولى هادي بن مهدي السبزواري (1212 - 1289)، تصحيح وتعليق وتحقيق حسن حسن زاده الآملي و مسعود الطالبی، الطبعة الأولى، 5 مجلدات، طهران، نشر ناب، 1369 - 1379 ش .

78 - الشفاء . الشيخ الرئيس أبو علي حسين بن عبدالله بن سينا (370 - 427)، تحقيق عدّة من الأساتذة، 10 مجلداً (الإلهيات + المنطق 4 مجلدات + الطبيعيات 3 مجلدات + الرياضيات مجلدان)، قم، مكتبة آية الله المرعشي، 1405 ق .

79 - الصحاح (تاج اللغة وصحاح العربية). إسماعيل بن حماد الجوهري (م 393)، تحقيق أحمد عبدالغفور عطار، الطبعة الرابعة، 6 مجلدات، بيروت، دار العلم للملايين، 1407 ق / 1987 م .

80 - صحيح مسلم . أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري (206 - 261)،

تحقيق وتعليق الدكتور موسى شاهين لاشين والدكتور أحمد عمر هاشم ، الطبعة الأولى ، 5 مجلدات ، بيروت ، مؤسسة عز الدين ، 1407 ق / 1987 م .

81 - صحيفة كاملة سجادية. الإمام علي بن الحسين زين العابدين (عليه السلام)، الطبعة الثامنة ، قم ، مؤسسة النشر الإسلامي ، 1378 ش.

«ع»

82 - عدّة الداعي ونجاح الساعي . أبو العباس أحمد بن فهد الحلّي الأسدي (757 - 841) ، تحقيق مؤسسة المعارف الإسلامية ، الطبعة الأولى ، قم ، مؤسسة المعارف الإسلامية ، 1420 ق .

83 - العروة الوثقى . السيّد محمّد كاظم الطباطبائي اليزدي (م 1337) ، مع تعليقات عدّة من الفقهاء العظام ، إعداد أحمد المحسني السبزواري ، الطبعة الثانية ، 6 مجلدات ، قم ، مؤسسة النشر الإسلامي ، 1421 ق .

84 - العروة الوثقى ، ضمن حبل المتين. أبو الفضائل محمّد بن الشيخ حسين الجبعي العاملي المعروف بالشيخ البهائي (953 - 1031) ، قم ، مكتبة بصيرتي.

85 - علل الشرائع . أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (م 381) ، الطبعة الأولى ، النجف الأشرف ، المكتبة الحيدرية ، 1385 ق / 1966 م .

86 - عوالي اللآلي العزيزية في الأحاديث الدينية . محمّد بن علي بن إبراهيم الأحسائي المعروف بابن أبي جمهور (م - أوائل القرن العاشر) ، تحقيق مجتبي العراقي ، الطبعة الأولى ، قم ، مطبعة سيّد الشهداء ، 1403 ق .

87 - عيون أخبار الرضا (عليه السلام) . أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ ، الشيخ الصدوق (م 381) ، تصحيح السيّد مهدي الحسيني اللاجوردي ، الطبعة الثانية ، منشورات جهان .

«غ»

88 - غرر الحكم ودرر الكلم . عبد الواحد بن محمّد التميمي الآمدي (من علماء القرن

ص: 522

الخامس)، تصحيح السيّد مهديّ الرجائي، قم، دار الكتاب الإسلامي، 1410 ق / 1990 م .

«ف»

89 - فتح الأبواب بين ذوى الألباب وبين ربّ الأرباب في الاستخارات. السيّد الجليل أبي القاسم علي بن موسى بن طاووس الحسيني الحلّي (589 - 664)، تحقيق حامد الخفّاف، قم، مؤسّسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث، 1409 ق.

90 - الفتوحات المكيّة. محيي الدين بن عربي (م 638)، 4 مجلّدات، بيروت، دار إحياء التراث العربي.

91 - فرائد الأدب ضمن المنجد. لوئيس معلوف وعدّة من الأساتذة، الطبعة الثالثة والثلاثون، بيروت، دار المشرق، 1992 م.

92 - الفقه المنسوب للإمام الرضا (عليه السلام). تحقيق مؤسّسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث، الطبعة الأولى، مشهد المقدّس، المؤتمر العالمي للإمام الرضا (عليه السلام)، 1406 ق .

93 - فلاح السائل ونجاح المسائل في عمل اليوم والليلة. السيّد رضي الدين أبي القاسم علي بن موسى بن جعفر بن محمّد بن أحمد بن محمّد بن أحمد بن محمّد الطاووس العلوي، الحسيني الحسيني، المعروف ب «ابن طاووس» (589 - 664)، الطبعة الأولى، قم، مكتب الإعلام الإسلامي، 1419 ق .

«ق»

94 - القبسات . السيّد محمّد باقر بن شمس الدين محمّد الحسيني الأسترآبادي المعروف ب «الميرداماد» (م 1041)، تحقيق الدكتور مهدي المحقّق، الطبعة الثانية، طهران، انتشارات و چاپ دانشگاه طهران، 1374 ش .

«ك»

95 - الكافي . ثقة الإسلام أبو جعفر محمّد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (م 329)،

تحقيق علي أكبر الغفّاري، الطبعة الخامسة، 8 مجلّدات، طهران، دار الكتب الإسلامية، 1363 ش .

ص: 523

96 - الكشّاف عن حقائق غوامض التنزيل وعيون الأفاويل في وجوه التأويل . جارالله محمود بن عمر الزمخشري الخوارزمي (467 - 528)، إعداد مصطفى حسين أحمد ، الطبعة الثالثة ، 4 مجلّدات ، بيروت ، دار الكتاب العربي ، 1407 ق / 1987 م .

97 - كشف الأسرار وعدّة الأبرار. ابوالفضل رشيدالدين ميدي (م 530)، تصحيح على اصغر حكمت، چاپ پنجم، 10 جلد، تهران، انتشارات اميركبير، 1371 ش.

98 - كشف المحجوب. أبو الحسن علي بن عثمان الجلابي الهجويري الغزنوي، تصحيح ژوكوفسكي، الطبعة الثالثة، تهران، كتابخانه طهورى، 1373 ش.

99 - كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد . العلامة الحلّي جمال الدين الحسن بن يوسف بن المطهرّ ، تحقيق الشيخ حسن حسن زاده الآملي ، قم ، مؤسّسة النشر الإسلامي ، 1414 ق .

100 - كمال الدين وتمام النعمة . أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ الشيخ الصدوق (م 381) ، تحقيق علي أكبر الغفاري ، الطبعة الأولى ، طهران ، مكتبة الصدوق ، 1390 ق .

101 - كنز العمّال في سنن الأقوال والأفعال . علاء الدين علي المتّقي بن حسام الدين الهندي (888 - 975) ، إعداد بكري حيّاني وصفوة السقا ، الطبعة الثالثة ، 16 مجلّداً + الفهرس ، بيروت ، مؤسّسة الرسالة ، 1409 ق / 1989 م .

«ل»

102 - لسان العرب . أبو الفضل جمال الدين محمّد بن مكرم بن منظور المصري (630 - 711) ، الطبعة الأولى ، 15 مجلّداً + الفهرس ، بيروت ، دار إحياء التراث العربي ، 1408 ق / 1988 م .

«م»

103 - مجمع البيان في تفسير القرآن . أبو علي أمين الإسلام الفضل بن الحسن الطبرسي (حوالي 470 - 548) ، تحقيق وتصحيح السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي والسيّد فضل الله اليزدي الطباطبائي ، الطبعة الأولى ، 10 أجزاء في 5 مجلّدات ، بيروت ،

ص: 524

- 104 - مجموعه مصنفات شيخ اشراق. شهاب الدين يحيى سهروردي (م - قرن ششم)، تصحيح هنري كربين، الطبعة الثانية، 3 مجلدات، تهران، مؤسسة مطالعات و تحقيقات فرهنگي، 1372 ش.
- 105 - المحاسن . أبو جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي (م 274 أو 280)، تحقيق جلال الدين الحسيني الأرموي، الطبعة الثانية، قم، دار الكتب الإسلامية .
- 106 - المحجّة البيضاء في تهذيب الإحياء . محمد بن المرتضى المولى محسن المعروف بالفيض الكاشاني (1006 - 1091)، تصحيح علي أكبر الغفاري، الطبعة الرابعة، 8 أجزاء في 4 مجلدات، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، 1417 ق .
- 107 - مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول . العلامة محمد باقر بن محمد تقي المجلسي (1037 - 1110)، تصحيح السيد هاشم الرسولي والسيد جعفر الحسيني والشيخ علي الآخوندي، الطبعة الثانية، 26 مجلداً، طهران، دار الكتب الإسلامية، 1363 ش .
- 108 - مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل . الحاج الميرزا حسين المحدث النوري الطبرسي، (1254 - 1320)، تحقيق مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث، الطبعة الأولى، 25 مجلداً، قم، مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث، 1407 ق .
- 109 - المسند . أحمد بن محمد بن حنبل (164 - 241)، إعداد أحمد محمد شاكر وحمزة أحمد الزين، الطبعة الأولى، 20 مجلداً، القاهرة، دار الحديث، 1416 ق .
- 110 - مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين . الحافظ رجب البرسي (أعلام القرن الثامن)، تهران، دفتر نشر فرهنگ اهل بيت (عليهم السلام).
- 111 - مصادقة الإخوان . أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، المعروف ب «الشيخ الصدوق» (م 381)، تحقيق السيد علي الخراساني، قم، ليتوغراف الكرمانلي، 1402 ق / 1982 م (بالأوفست عن طبع منشورات مكتبة الإمام صاحب الزمان العامة، الكاظمية - العراق، 1366 ق).
- 112 - مصباح الأنس . محمد بن حمزة الفناري، مع تعليقات الميرزا هاشم الإشكوري والآية

اللّه الخميني وسيد محمد القمي و آقا محمد رضا قمشه اي و حسن زاده آملّي، وفتح المفتاح، تصحيح محمد خواجوي، تهران، انتشارات مولي، 1374 ش.

113 - مصباح الشريعة . المنسوب إلى الإمام الصادق (عليه السلام)، الطبعة الثالثة، بيروت، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، 1413 ق / 1992 م .

114 - مصباح المتهجد وسلاح المتعبّد . أبو جعفر شيخ الطائفة محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (385 - 460)، تحقيق الشيخ حسين الأعلمي، الطبعة الأولى، بيروت، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، 1418 ق / 1998 م .

115 - مصباح الهداية إلى الخلافة والولاية، ضمن موسوعة الإمام الخميني (قدس سره) موسوعة الإمام الخميني (قدس سره).

116 - المصنّفات الأربعة، (كشف الريبة، مسكن الفؤاد، التسيهات العليّة، حقيقة الإيمان). الشيخ زين الدين بن علي العاملي المشهور ب «الشهيد الثاني» (911 - 965)، تحقيق مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية، الطبعة الأولى، مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي، 1422 ق / 1380 ش .

117 - مفردات ألفاظ القرآن . حسين بن محمد المفضّل الراغب الأصفهاني (م حدود 425)، تحقيق عدنان صفوان داوودي، الطبعة الثانية، قم، منشورات ذوي القربى، 1423 ق .

118 - مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة . السيد محمد جواد الحسيني العاملي (1160 - 1228)، تحقيق محمد باقر الخالصي، الطبعة الأولى، 26 مجلداً، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، 1419 1433 ق .

119 - المقنع . أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (311 - 381)، تحقيق لجنة التحقيق التابعة لمؤسسة الإمام الهادي (عليه السلام)، قم، مؤسسة الإمام الهادي (عليه السلام)، 1415 ق .

120 - معاني الأخبار . أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م 381)، تصحيح علي أكبر الغفاري، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، 1361 ش .

121 - مكارم الأخلاق . أبو نصر رضي الدين الحسن بن الفضل الطبرسي (القرن السادس الهجري) ، تحقيق علاء آل جعفر ، مجلّدان ، الطبعة الأولى ، قم ، مؤسّسة النشر الإسلامي ، 1414 ق .

122 - منازل السائرين . أبو إسماعيل عبدالله أبي منصور محمّد الأنصاري ، (م 396 - 481) ، إعداد علي الشيرواني ، الطبعة الأولى ، بيروت ، دار العلم ، 1417 ق .

123 - من لا يحضره الفقيه . أبو جعفر بن محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (م 381) ، إعداد السيّد حسن الموسوي الخراسان ، الطبعة الرابعة ، 4 مجلّدات ، النجف الأشرف ، دار الكتب الإسلامية ، 1377 ق / 1957 م .

124 - منية المرید . زين الدين علي بن أحمد العاملي المعروف بالشهيد الثاني (911 - 965) ، تحقيق رضا المختاري ، قم ، مكتبة الإعلام الإسلامي ، 1409 ق .

125 - موسوعة الإمام الخميني (قدس سره) . تحقيق مؤسّسة تنظيم ونشر آثار الإمام الخميني (قدس سره) ، الطبعة الأولى ، قم ، مؤسّسة تنظيم ونشر آثار الإمام الخميني (قدس سره) ، 1434 ق / 1392 ش .

«ن»

126 - نهج البلاغة ، من كلام مولانا أمير المؤمنين (عليه السلام) . جمعة الشريف الرضي ، محمّد بن الحسين (359 - 406) ، إعداد الدكتور صبحي الصالح ، قم ، انتشارات الهجرة ، 1395 ق «بالأُفت عن طبعة بيروت 1387 ق» .

«و»

127 - الوافي . محمّد بن المرتضى المولى محسن المعروف بالفيز الكاشاني (1006 - 1091) ، إعداد ضياء الدين الحسيني ، الطبعة الأولى ، 26 مجلّداً ، أصفهان ، مكتبة الإمام أمير المؤمنين (عليه السلام) ، 1412 ق .

128 - وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة . الشيخ محمّد بن الحسن الحرّ العاملي (1033 - 1104) ، تحقيق مؤسّسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث ، الطبعة الأولى ، 30 مجلّداً ، قم ، مؤسّسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث ، 1409 ق .

ص: 527

فهرست اجمالی ... پنج

مقدمه ناشر ... هفت

اهدای کتاب به حجة الاسلام و المسلمین حاج سید احمد خمینی ... یازده

اهدای کتاب به خانم دکتر فاطمه طباطبایی ... سیزده

متن کتاب ... 1 - 469

و در آن يك مقدمه، سه مقاله و يك خاتمه است:

مقدمه: در بیان آن که از برای نماز باطنی است ... 3

مقاله اولی

در آدابی که در تمام حالات نماز

بلکه در تمام عبادات و مناسک ضرور است

و در آن چند فصل است:

فصل اول: در توجه به عزّ ربوبیت و ذلّ عبودیت ... 11

در بیان قول امام (علیه السلام): «العبودية جوهرة كنهها الربوبية» ... 12

فصل دوم: در مراتب مقامات اهل سلوک ... 15

فصل سوم: در بیان خشوع است ... 18

فصل چهارم: در بیان طمأنینه است ... 22

ص: 529

فصل پنجم: در بیان محافظت عبادت از تصرف شیطان است ... 26

فصل ششم: در بیان نشاط و بهجت است ... 30

در بیان مراعات و اهمیت آن ... 32

فصل هفتم: در بیان تفهیم است ... 36

فصل هشتم: در بیان حضور قلب است ... 40

غرورها و دام های شیطانی ... 45

فصل نهم: در احادیث اهل بیت راجع به ترغیب حضور قلب ... 48

فصل دهم: در دعوت به تحصیل حضور قلب ... 51

بیان طریقه تحصیل حضور قلب ... 53

فصل یازدهم: در بیان دواء نافع برای تحصیل حضور قلب ... 55

فصل دوازدهم: در اشاره به آن که حب دنیا مانع از حضور قلب است ... 59

در بیان علاج حب دنیا ... 60

تتمیم: در اعراض دادن نفس است از دنیا ... 64

مقاله ثانیه

در مقدمات نماز است و ذکر بعض آداب قلبیه آن

و در آن چند مقصد است:

مقصد اول: در طهارت است ... 69

و در آن چند فصل است:

فصل اول: در بیان آداب اجمالی طهور است ... 69

فصل دوم: در اشاره به مراتب طهور است ... 73

فصل سوم: در آداب قلبیه سالک است هنگام توجه به آب برای طهارت ... 76

فصل چهارم: در ظهور است ... 81

فصل پنجم: در شمه ای از آداب وضو به حسب باطن و قلب ... 84

ص: 530

وصل: در بیان سرّ وضو و اشاره به خطیئهٔ آدم (علیه السلام) و مظاهر آن ... 87

فصل ششم: در غسل است و آداب قلبیهٔ آن ... 90

باطن جنابت ... 90

حدیث نبوی راجع به سرّ غسل جنابت ... 92

فصل هفتم: در پاره ای از آداب باطنیهٔ ازالهٔ نجاست و تطهیر از اخبار ... 94

لزوم خروج از افراط و تفریط و جمع بین ظاهر و باطن شریعت ... 97

وصل: در ذکر حدیثی از مصباح الشریعة ... 101

مقصد دوم: در شمه ای از آداب لباس است ... 105

و در آن دو مقام است:

مقام اوّل: در آداب مطلق لباس است ... 105

در بیان آنکه لباس پست گاهی تکبّر آورد ... 109

مقام دوم: در پاره ای از آداب لباس مصلی است ... 111

و در آن دو باب است:

باب اوّل: در سرّ طهارت لباس است ... 111

مراتب تطهیر قلب ... 114

باب دوم: در اعتبارات قلبیهٔ ستر عورت است ... 116

در بیان نسبت دنیا به آخرت ... 118

وصل: در ذکر حدیثی از مصباح الشریعة ... 120

مقصد سوم: در آداب قلبیهٔ مکان مصلی است ... 125

و در آن دو فصل است:

فصل اوّل: در معرفت مکان است ... 125

وصل: در ذکر حدیثی از مصباح الشریعة ... 128

فصل دوم: در بعض آداب اباحه مکان است ... 131

مقصد چهارم: در آداب قلبیه وقت است ... 133

ص: 531

و در آن دو فصل است:

فصل اول: در وقت و آداب آن است ... 133

فصل دوم: در مواظبت از وقت ... 136

احادیث مربوط به احوال معصومین در وقت نماز ... 137

مقصد پنجم: در بعض آداب استقبال است ... 141

و در آن دو فصل است:

فصل اول: در سرّ جملی استقبال است ... 141

فصل دوم: در بعضی از آداب قلبیه استقبال است ... 142

وصل: در ذکر حدیثی از مصباح الشریعة ... 146

مقالهٔ ثالثه

در مقارنات نماز است

و در آن چند باب است:

باب اول: در بعض آداب اذان و اقامه است ... 151

و در آن پنج فصل است:

فصل اول: در سرّ جملی و آداب اجمالیه آنها است ... 151

فصل دوم: در بعضی از آداب و اسرار تکبیرات اذان و اقامه است ... 155

فصل سوم: بعض آداب شهادت به الوهیت و ارتباط آن با اذان ... 161

تنبيه عرفانی: در مراتب شهادت ... 163

وصل: در ذکر حدیث معراج و بدو اذان ... 165

فصل چهارم: در بعض آداب شهادت به رسالت است ... 167

بیان ارتباط شهادت به رسالت به اذان و اقامه ... 170

نکته عرفانیه: راجع به حدیث معراج ... 172

شهادت به ولایت و امارت مؤمنین ... 173

ص: 532

فصل پنجم: در بعضی از آداب «حیَعَلات» است ... 176

وصل و تتمیم: در ذکر حدیثی راجع به اذان و اقامه ... 178

باب دوم: در قیام است ... 181

و در آن دو فصل است:

فصل اول: در سرّ جملی قیام است ... 181

فصل دوم: در آداب قیام است ... 182

در موعظه ای حسنه ... 189

باب سوم: در سرّ تیت و آداب آن است ... 193

و در آن پنج فصل است:

فصل اول: در حقیقت تیت است در عبادات ... 193

وسوسه و مکاید شیطان ... 194

علاج وسوسه ... 197

فصل دوم: در اخلاص است ... 198

فصل سوم: در بیان بعضی مراتب اخلاص است ... 202

فصل چهارم: در ترغیب به اخلاص است ... 205

فصل پنجم: ذکر بعض درجات دیگر اخلاص ... 213

حدیثی در احوال سید سجّاد (علیه السلام) ... 218

باب چهارم: در ذکر شمّه ای از آداب قرائت و اسرار آن ... 221

و در آن چند مصباح است:

مصباح اول: در آداب مطلقه قرائت قرآن شریف است ... 221

و در آن چند فصل است:

فصل اول: در تعظیم است ... 221

در بیان عظمت قرآن ... 223

فصل دوم: در بیان مطالب کتاب شریف الهی ... 226

ص: 533

فصل سوم: در طریق استفاده از قرآن شریف ... 234

فصل چهارم: در رفع موانع استفاده از قرآن ... 238

حجاب خودبینی ... 239

حجاب آراء فاسده ... 240

حجاب معاصی ... 245

حجاب حبّ دنیا ... 247

فصل پنجم: در بیان تفکر در قرآن است ... 248

فصل ششم: در تطبیق است ... 252

خاتمه: در ذکر روایاتی راجع به فضیلت قرآن ... 256

مصباح دوم: ذکر شمه ای از آداب قرائت در خصوص نماز ... 261

و در آن چند فصل است:

فصل اول: مراتب قرآء در قرائت نمازی ... 261

تکمیل: بیان آن که تمام نماز بین حق و خلق منقسم است ... 268

فصل دوم: در بعض آداب استعاذه است ... 270

تتمیم و نتیجه: نتیجه کلام در استعاذه ... 278

فصل سوم: در بیان ارکان استعاذه است ... 279

فصل چهارم: در بعض آداب تسمیه است ... 286

فصل پنجم: در بیان اجمالی از تفسیر سوره مبارکه «حمد» ... 293

تفسیر «بسم الله الرحمن الرحيم» ... 293

تحقیق عرفانی: در بیان نکته تقدیم «رحمان» بر «رحیم» ... 302

بحث و تحصیل: در بیان اشتقاق لفظ «رحمان» و «رحیم» ... 303

تفسیر «الحمد لله» ... 307

نقل و تحقیق: در حقیقت «حمد» پیش عامّه و خاصّه ... 310

تتمیم: در فضیلت «الحمد لله» عقلاً و نقلاً ... 313

تفسیر (ربّ العالمین) ... 314

ص: 534

تنبیه: در اشتقاق لفظ «عالمین» ... 317

تنبیه آخر: بیان تناسب (رب العالمین) با تحمید ... 319

ایفاظ ایمانی: در بیان ربوبیت حق تعالی از عالمیان ... 323

تفسیر (الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) ... 325

تفسیر (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) ... 327

تحقیق حکمی: کیفیت مالکیت حق و حقیقت آن ... 329

وجه اختصاص (مالک) به (یوم الدین) ... 331

الهام عرشی: در بیان عرش و نکته ذکر اسماء شریفه در سوره حمد ... 333

تنبیه عرفانی: در ترتیب اسماء اربعه شریفه ... 335

تنبیه ادبی: در بیان معنی «دین» است ... 337

تفسیر (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) ... 338

تنبیه اشراقی: نکته عدول از غیبت به خطاب ... 339

تحقیق عرفانی: در نکته اتیان به صیغه متکلم مع الغیر ... 341

تنبیه و نکته: در وجه تقدیم (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) بر (إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) ... 343

فائده عرفانی: بیان آن که حصر در این آیات از مقامات کمال نیست ... 344

ایفاظ ایمانی: در موعظت اصحاب سلوک و عبادت ... 345

فرع فقهی: در جواز قصد انشاء در (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ...) ... 346

فائده: در معنی عبادت است ... 348

تفسیر (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ...) ... 350

تنبیه اشراقی و اشراق عرفانی: در بیان آن که حب کمال فطری است ... 352

تنبیه ایمانی: در مراتب هدایت و صراط ... 354

تنبیه عرفانی: بیان آن که برای هر موجودی صراطی خاص است ... 358

نقل کلام لزیادهٔ إفهام: نقل کلام شیخ جلیل بهایی ... 359

خاتمه: در اشاره به جامعیت سورهٔ حمد ... 362

فصل ششم: در شمه ای از تفسیر سورهٔ مبارکهٔ «توحید» ... 368

ص: 535

تنبیه حکمی: در قول حکما در صفات ثبوتیه و سلبيه ... 375

تنبیه عرفانی: در نعت کتاب و نبوت و شریعت نبی ختمی (صلی الله علیه و آله) ... 377

تفسیر حکمی: در تفسیر سوره شریفه مطابق بیان شیخ استاد ... 381

حکمة مشرقية: در اشتمال سوره شریفه بر جمیع شؤون الهیه ... 383

تتمیم: در ذکر حدیث باقری در تفسیر سوره توحید ... 383

خاتمه: احادیث شریفه در فضل سوره توحید ... 386

فصل هفتم: در شمه ای از تفسیر سوره مبارکه «قدر» ... 388

تفسیر (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) ... 388

تنبیه عرفانی: در بیان عرفانی در تعلق بسم الله به سوره ... 405

تتمه: در ذکر بعض روایات که در فضل «لیلة القدر» وارد شده ... 406

تفسیر (وَمَا أَذْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ) ... 408

تفسیر (لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ) ... 410

تنبیه عرفانی: در بیان یوم القدر و حقیقت آن ... 411

تفسیر (تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ...) ... 412

و در آن چند امر است:

امر اول: ذکر صنوف ملائکه الله تعالی و اشاره به حقیقت آنها ... 412

امر دوم: در بیان کیفیت تنزل ملائکه الله است بر ولی امر ... 416

امر سوم: در مکاشفه رسول خدا و ائمه هدی: در لیلة القدر ... 418

تفسیر (سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ) ... 419

تنبیه عرفانی: در حقیقت سلام تا مطلع فجر ... 420

خاتمه: در بیان آن که این سوره نسبت رسول (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) است ... 420

اعتذار: عذر از طغیان قلم و بیان آن که این مطالب تفسیر به رأی نیست ... 422

باب پنجم: در شمه ای از آداب و اسرار رکوع است ... 425

و در آن پنج فصل است:

فصل اول: در تکبیر قبل از رکوع است ... 425

ص: 536

فصل دوم: در آداب انحناء رکوعی است ... 426

فصل سوم: در رکوع صلوات معراج است ... 428

فصل چهارم: در ذکر حدیث مصباح الشریعه ... 430

فصل پنجم: در رفع رأس از رکوع است ... 432

باب ششم: در اشاره اجمالیه به اسرار و آداب سجود است ... 435

و در آن چند فصل است:

فصل اول: در سرّ جملی آن است ... 435

فصل دوم: در حدیث مصباح الشریعه ... 436

فصل سوم: در ذکر سجود و رکوع ... 438

فصل چهارم: در بعض اسرار سجده و ذکر آن و رفع رأس است ... 441

باب هفتم: در اشاره اجمالیّه به آداب تشهد است ... 443

و در آن دو فصل است:

فصل اول: در شهادت به وحدانیت و رسالت و بعض اسرار آن ... 443

فصل دوم: در نقل حدیث مصباح الشریعه در این باب ... 445

باب هشتم: در آداب سلام است ... 449

و در آن دو فصل است:

فصل اول: در اشاره اجمالیه به سرّ سلام و ادب آن ... 449

فصل دوم: ذکر حدیث مصباح الشریعه در سرّ و ادب سلام ... 450

خاتمه کتاب

در آداب بعضی از امور داخله و خارجه نماز است

و در آن چند فصل است:

فصل اول: در تسيحات اربعه و اسرار و آداب قلبيه آن ... 457

ص: 537

فصل دوم: در آداب قلبیه قنوت است ... 460

فصل سوم: در تعقیب است ... 464

تسبیحات صدیقه طاهره سلام الله علیها ... 465

ختم و دعاء: در دعا به لسان عجز است ... 468

فهارس

1 - فهرست آیات قرآن کریم ... 473

2 - فهرست احادیث شریفه ... 493

3 - فهرست اسماء معصومین (علیهم السلام) ... 501

4 - فهرست اعلام ... 505

5 - فهرست کتب وارده در متن ... 509

6 - فهرست اشعار ... 511

7 - فهرست منابع ... 513

ص: 538

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

